سبحان الملک القدوس ربنا و رب الملائکة والروح

محمد رحمان ... غزنوی

ارباب شریعت و طریقت و اصحاب حقیقت و معرفت را مژده باد که درین آوان سعادت اقتران مخزن انوار ملکوت و ناسوت و معدن اسرار جبروت و لاهوت [illegible]

سال تالیف ۱۱۳۲ھ



مصنفہ حضرت قطب العالم شیخ [illegible] المشائخ [illegible] گنگوہی و شیخ محمد اکرم صابری [illegible] رحمت اللہ علیہ بتصحیح [illegible] شاہ محمد حسن [illegible] سجادہ نشین [illegible]

در مطبع اسلامیہ لاہور باہتمام مولوی کرم بخش مالک و مہتمم مطبع طبع گردید

اسحاق و شیخ دھامہ و شیخ زین الدین دمشقی و شیخ علی شکر ریز و شیخ علی شکر بار و شیخ محمد سراج و شیخ دھنی دیا و شیخ جمال ھانسوی کابل و شیخ نجیب الدین متوکل
کہ برادر حقیقی آنحضرت بود و شیخ عارف سیوستانی و شیخ زکریا سندھی و شیخ صدر دیوانہ و مولانا بدر الدین اسحاق و داود بالہی و شیخ جلال الدین و شیخ رکن الدین محمد را این مسطور مکمل
کہ شمردن مصنف سیر الاقطاب شیخ شمس الدین ترک قدس سرہ را در خلفاے حضرت گنجشکر خالی از ضعف و غرابت نیست چرا کہ برہمگنان محقق و معلوم است کہ وے حضرت گنجشکر
را در نیافتہ و بی بی فاطمہ نام کہ از جملہ نساء عارفان بود و ارادت صادق و نسبت خواہر خواندگی بہ خدمت حضرت گنجشکر میداشت و شیخ نجیب الدین متوکل برادر آنحضرت خود
سلطان المشائخ اکثر در دہلی بہ خدمت میرفتند و تربیتہاے یافتند پس محل آن بود کہ آن عارفہ وقت در خلفاے حضرت گنجشکر شمردہ شدے و چونکہ زنان را لیاقت خلافت
مشائخ نیست و ایشان خلیفہ نمیشوند بنا بران آنحضرت وے را خلافت نداد و وے در خلفایش شمردہ نشدہ بود حضرت گنجشکر در حق وے بارہا فرمودے کہ اگر خلافت مشائخ بزنان روا
بودے من بی بی فاطمہ نام را خلیفہ خود گرفتمے کہ در این زمان بہ از مرد است و خاک پاک آن ستودہ عارفان امروز در شہر دہلی بحوالی اندرپت برون دروازہ مٹیا کوٹ متقابل
دروازہ قلعہ شیر شاہ زیارت گاہ خلائق است و میگویند کہ یک ابدال از ابدالان وقت بر مزار او حاضر میباشد و خدمت مینماید رحمۃ اللہ علیہا اللّٰھم صل علی محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین
بیت از رہگذر خاک سر کوے شما بود ہر نافہ کہ در دست نسیم سحر افتاد نور دویم در ذکر مجملے از احوال حضرت سلطان علاء الدین علی احمد صابر و حضرت شمس الدین ترک
پانی پتی و حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی قدس اسرارہم ذکر آن شیر بیشہ محویت و فناء آن غضنفر بادیہ لا احصی ثناء آن مصداق تخلقوا باخلاق اللہ آن
متصرف بہ تصرفات حضرت اللہ آن مدرک اسرار من رانی آن امین از زخمہ لن ترانی آن گویندہ اسرار عشق ہر سنا قطب ابدال شیخ علاء الدین علی احمد صابر قدس سرہ وے
محبوب ترین خلفاے و خواہرزادہ حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر است و در ارادت از اکثر یاران اعلی سابق بود و بقول صاحب کتاب الاخیار الاخیار نسبت دامادے نیز بحضرت
آنحضرت داشت و او انکمل بے باکان افراد و رؤساء عباد بود و در طریقہ صوفیہ اہل صفا شانے بزرگ و حالے بلند و ہمت قوی داشت و از غلبہ استغراق ذات مطلق ہرگز رو
بہ دنیا نمی آورد و اصل مرتبہ جانگدادی شیخ سعدی شیرازی از آن مقام فرمودہ است بیت مے صرف وحدت کسے نوش کرد کہ دنیا و عقبے فراموش کرد و در راہ اہل سلوک
چندان مجاہدات و ریاضات و ترک و تجرید بر خود نہادہ کہ پایانے ندارد و از جمیع قیود صوری و معنوی آزاد و بے نیاز بود و افراد روش زندگانی میگذرانید و نفسے قاطع داشت
از لطف و قہر ہر چہ بر زبانش گذشتے در ساعت بہ وجود آمدے او بر قلب اسرافیل بود و ولایت موسوی داشت صلوات اللہ علیہ غلبات شوق و عشق و نہایت غیرت از انجا
بود ما احوال وے بہ احوال شیخ نجم الدین کبرے رحمۃ اللہ علیہ مشابہت بسیار داشت و صاحب لطائف اشرفی گوید کہ شیخ نجم الدین کبرے رحمۃ اللہ علیہ را نیز ولایت موسوی
بود و نزدیک این طائفہ مقرر است کہ ہر یک ولی را ولایت یک نبی میشود العلماء ورثۃ الانبیاء اشارت از این مقام است و آن قدر تصرفات جلال کہ از شیخ علی احمد
صابر قدس سرہ ظاہر شدہ در خاندان چشتیہ کمتر از کسے بوجود آمدہ باشد و یگانہ روزگار و بے نظیر وقت بود وے قدس سرہ بہ روایت سیر الاقطاب سید صحیح النسب
است و خدمت حضرت گنجشکر بسیار کردہ چنانکہ آنحضرت از غایت مہربانی در باب وے فرمودہ کہ علم ظاہری و باطنی من بہ شیخ نظام الدین بدلونی رسیدہ و علم ظاہری
و باطنی پیر من بہ شیخ علاء الدین علی احمد صابر و وقتے میفرمودے کہ علم سینہ من در ذات شیخ نظام الدین بداونی و علم دل من در ذات شیخ علاء الدین علی احمد
صابر سرایت کردہ و وے آنکہ وے قدس سرہ سماع را بہ غایت دوست میداشت و رحلتش نیز در عین حالت سماع واقع گشتہ بود و در اوائل حال بہ وے قسمت لنگر
فقراء مطبخ خاصہ تا دوازدہ سال مقرر بود و خود تا این مقدار مدت ہمیشہ صائم ماند و چیزے نخورد تا روزے حضرت گنجشکر بہ نور ولایت دریافتہ پرسید کہ بابا علاء الدین شما کہ
طعام قسمت مسکینیہ خود ہم چیزے نخوردید یا نے گفت کہ بندہ را بے اجازت حضرت پیر دستگیر چہ قدرت و مجال است کہ یک دانہ از ان بخورد فرمود شیخ علاء الدین علی احمد صابر است
از آن روزے قدس سرہ بہ خطاب صابر مخاطب گشت و در مرآۃ الاسرار دمے آرد کہ از بزرگان این سلسلہ پاک بہ نقل متواتر منقول است کہ حضرت گنجشکر بعد از تلقین اسم اعظم و عطاے
خلافت مر وے را پیش از حضرت سلطان المشائخ بہ طرف دہلی رخصت فرمودہ بود کہ آنجا سکونت گیرد و بقولے آنکہ او را در این باب مخیر گردانید کہ تو کدام مقام خوش میکنی شیخ
علی احمد صابر قدس سرہ معروض داشت کہ اگر اجازت شود در دہلی باشم پس مثال اجازت نامہ عطا نمودہ فرمود کہ این را اول بہ شیخ جمال ہانسوی بنمائے بعد از ان بدہلی

Scanned with CamScanner

سره چون وے قدس سره در قصبه هانسی رسید رومال بدست شیخ جمال داده همان ساعت درخواست نمود شیخ جمال قدس سره گفت چنین یعنی مرحمت صاحب
ولایت دهلی را بر دباری می باید و شما طاقت نشستن یک ساعت ندارید این کار چطور پیش خواهد رفت شیخ علی احمد صابر قدس سره از طلب استغنا جوابے بے نیازانه
گفت شیخ جمال را با وجود آن جمال کمال غیرت بشریت در کار شد عنان صبر را از دست داده رومال وے را پاره ساخت شیخ علی صابر که عین مظهر جلال بود دید طوق تاب
تو انما آورده از سر حال بر زبانش گذشت که من سلسله ترا بریدم که هرگز از تو سلسله مشائخ جاری نشود آخر همچنان شد که پسر کلان شیخ جمال که مرد بے دانشمند و لائق سجاده بود
همدران ایام دیوانه گشت و از این کار برفت و پسر خوردش که شیخ برهان الدین نام داشت در وقت آخر به خدمت پدر حاضر بود هر چند که شیخ جمال خواست که او را مرید
کند و تلقین نماید و اجازت بیعت دهد هیچ نوع زبان یاری نداد با وجود آنکه سخنها دیگر میگفت آما در حق شیخ برهان الدین وصیت کردن میسر نیامد از آن جهت از
شیخ جمال سلسله مشائخ پیش نرفت و بعد از وفات وے شیخ برهان الدین بخدمت حضرت گنجشکر رفته مرید شد و شیخ برهان الدین را نیز در آخر حیات همان حال
پیش آمد شیخ قطب الدین منور بن شیخ برهان الدین بخدمت حضرت سلطان المشائخ ارادت آورد چنانکه در کتب سیر مشائخ مبین گشته و چون شیخ علی صابر قدس
سره از قصبه هانسی برگشته به خدمت حضرت گنجشکر رفته واقعه حال باز نمود آنحضرت از آن گستاخی شیخ جمال خوش نیامد و در حق علی صابر قدس سره مهربانی بسیار
فرموده گفت که آن کاغذ را که وے پاره کرد نتوان دوخت ولیکن ترا به از آن کاغذے نوشته میدهم خاطر جمع دارد و دل تنگ مشو بعد از چند روز مثال اجازت
نامه بدست خط مبارک خود نوشته عنایت فرموده بجانب قصبه کلیر که در کوه دامن واقع است و هوا در نهایت اعتدال داشت و در آن وقت بغایت آباد و معمور بود
رخصت کرده صاحب ولایت آن دیار گردانید و صاحب سیر الاقطاب این قصه را بنوعے اختلاف مینویسد و میگوید که چون شیخ علاء الدین علی احمد صابر قدس سره
از خدمت حضرت گنجشکر مثال اجازت نامه گرفته پیش شیخ جمال در هانسی رسید وے را آورده بدست شیخ جمال داد و حقیقت حال اظهار کرده رخصت دهلی درخواست
نموده در آن وقت تاریکی شب نمایان گشته و چراغ حاضر نبود و بنابران لختے اهمال واقع شد بعد از آن چراغ آوردند و مثال کشادند بادے بوزید چراغ برد حضرت مخدوم نزد
چراغ روشن گشت شیخ جمال مثال وے را برگرفت و یکایک پاره ساخت و گفت تاب نفس شما دهلی کجا دارد که بیک دم زدن تمام دهلی را خواهید سوخت حضرت مخدوم
در غضب رفت و گفت چون تو مثال من پاره کردی من سلسله ترا پاره کردم شیخ جمال گفت از اول یا از آخر گفت از اول پس برخاست و برگشته بخدمت حضرت
گنجشکر آمد و گفت کیفیت حال باز نمود آنحضرت پرسید که چون شیخ جمال مثال ترا پاره ساخت تو چه گفتی گفت از زبانم همین سخن برآمد که چون تو مثال من پاره کردی من
سلسله ترا پاره ساختم گفت از اول یا آخر گفتم از اول حضرت گنجشکر فرمود که تیر به هدف رسید اما بخیر گذشت که از اول گفتی آخر به سلامت ماند و از مریدان سلسله تو شخصے
خواهد بود و شیخ جلال الدین پانی پتی نام به برکت دعاء وے سلسله شیخ جمال جریان خواهد پذیرفت و تفصیل این اجمال در احوال شیخ جلال پانی پتی قدس سره خواهد
آمد و هم در وے میگوید که چون در ملفوظات حضرت گنجشکر ذکر شیخ علاء الدین علی احمد صابر قدس سره کم واقع شده و احوال وے بر واقعے ثبت گشته معلوم شد که سبب
وے آنست که ملفوظات حضرت گنجشکر به اتفاق شیخ جمال هانسوی قدس سره جمع گشته اند و سوائے آن هر که نوشته است وے را خاطر داشت شیخ مذکور لازم بود و غبار خاطر که مر
خود روشن است بنابران ذکر شیخ علی احمد صابر قدس سره در ملفوظات چنانکه بایستے واقع نشده و حجت کمالیت و ولایت وے قدس سره از وجود با جود مریدان و خلفاء سلسله اش
که بعد وے تا حال جاریست و همه عالم به نور ولایت تو ابعانش منور گشته اظهر من الشمس است و از خلفاء سلسله وے قدس سره تمامی دیار هندوستان و ایران و توران و عرب و
عجم بلکه تمامی عالم مالامال است و رونق این سلسله بکرم الهی تا قیامت در ترقی و تزاید خواهد بود الغرض چون شیخ علاء الدین علی احمد صابر قدس سره از خدمت حضرت گنجشکر
بنعمت خلافت رخصت گرفته در کلیر رسید و سکونت اختیار کرد علماء ظاهر و بعضے علماء آنجا به انکار پیش آمدند از آنجا که وے قدس سره قلندر مشرب بود و ابدال وش میگذرانید و در
آن استغراق باطن چندان مستغرق بود که به رسم ظاهر التفات نداشت قوله حق تعالى الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
استشهادے در باب اوست و اکثر قطب ابدال نزد عهدے همین طریق داشتند چنانکه احوال شیخ شمس الدین تبریزی و شیخ فخر الدین عراقی وغیره معلوم است القصه آنحضرت

Scanned with CamScanner

شیخ علی صابر قدس سرہ نیز بے باکی بسیار کردند و یا در نظر مردم خود را چنین مینمودند و یا با مر حال مامور بران وضع بودند چرا کہ صوفیان را در مقام ذوق و شاہد و مار
فرود مے آید کہ پیش بصر و بصیرت ایشان اصلا رعایت مدح و قدح خلق منظور نمیماند و اگر بعضے از کوتہ ہمتے خود نگاہ بجانب خلق میکند پس از آن مقام بر مے افتد از انجہت
حضرت سلطان المشائخ فرمود اگر در دل سالک مقدار کمینہ رعایت خلق باقیست او را در مقام معرفت حق راہ نیست پس در این مقدمہ مذہب صوفیہ اہل صفا آنست کہ
این طائفہ وارث انبیا اند و انبیا از معصیت معصوم بودند از بہر آنکہ جمیع اقوال و افعال ایشان موافق وحی بود و ارادہ خود از میان برداشتہ بودند صوفیہ نیز در تصور یفعل
اللّٰہ مَا یَشَآءُ وَ یَحکُمُ مَا یُرِیدُ در ذات مطلق مستغرق میباشند کہ در ہیچ امور صوری و معنوی فعلے از افعال مخالف امر حال از ایشان سر نمے زند از این مقام اولیا
از معصیت محفوظ گویند چرا کہ ایشان در جمیع موجودات جویان مطلوب حقیقی اند بزرگے خوش گفتہ بیت چو باد صبا در بدر کو بکو طلبگار اویم طلبگار او پس اعتراض
کردن بر این قوم از راہ حسد و نابینائی باشد آمدیم بر سر سخن اول چون شیخ علی صابر قدس سرہ نشو و نما یافت و آدم اطراف بیکبارگی روے اعتقاد بہ خادمان وے
آوردند علما و مشائخ قصبہ را زیادہ حسد پیدا شد و ہر چند با خود متفق شدہ میخواستند کہ آزارے بہ خادمانش رسانند اما از صلابت احوال و کثرت ظہور خوارق عادات
وے قدس سرہ دم مخالفت صریح نمیتوانستند بر آورد و وقتے شیخ علی صابر با اصحاب خود پیش از نماز جمعہ در مسجد جامع قریب منبر کہ جاے نشین علما و مشائخ آنجا بود نشست
بعد از آنکہ آن جماعہ براے نماز رسیدند بشدت پیش آمدہ گفتند کہ از اینجا برخیزید و جاے دیگر بنشینید اصحاب شیخ علی صابر قدس سرہ بتواضع
عذر کردند کہ جائے خالی بود ما آمدہ نشستیم از مکارم اخلاق خود معذور باید داشت آنہا زیادہ درشتے آغاز کردند کہ این جا نشستن
آباے واجداد ماست شما را ہرگز اینجا نمے گذاریم چون سخن بسیار بلند شد شیخ علی صابر قدس سرہ از سر حال بے اختیار سر از مراقبہ بر آورد
فرمود کہ صاحب ولایت این دیار براے نشستن چنین جاے از شما سزاوار تر است آن جماعہ بے عاقبت اندیش یکبار غلو کردہ گفتند از کجا معلو
شود کہ شما صاحب ولایت ہستند برہان مے باید او را غیرت مظہر جلال در کار شد و حالے عجب رو نما گشت پس از مسجد بر آمدہ گفت کہ برہانش
اینست کہ شما در این ساعت ہمہ بمیرید بمجرد گفتن این کلمہ مسجد بیکبار بر سر ایشان در افتاد چند ہزار کس در تہ آن ہلاک شدند از آنجملہ چہار صد نفر
چیزے کم و زیادہ علما و مشائخ بودند پس شور و فغان در قصبہ کلیر افتاد و باقی ماندہ بعجز پیش آمدند از غلبہ حال فرمود کہ حالا این معنی سود مند
نیست من از حق تعالی خواستہ ام و اجابت شد کہ ہیچ کس از ساکنان این قصبہ زندہ نماند و بعد ازین ہرگز آباد نشود کہ نزدیک من ویرانی اینجا از
آبادانیست بزرگے خوش گفت بیت منزل غمہاے تو شد سینۂ ویران من لاجرم باشد ہمیشہ گنج در ویرانہ پس از اثر زبان آنحضرت در
آن سال وباے عظیم در آن قصبہ افتاد تمامی اہل ویرانیست و نابود ساخت و قصبہ کلیر ویران و خراب کردید بلکہ تا امروز ویران افتادہ
و سنگہا و عمارت مسجد ہنوز ہمانجا افتادہ اند در سیر الاقطاب مے آرد کہ بعد ویرانے آن قصبہ شیخ علی صابر قدس سرہ بذوق خاطر بریاضت
و مجاہدہ اشتغال مینمود و وحوش و طیور باوے انس گرفتہ بودند و شیر زیر درش جاروب کشی مے نمود و میگویند کہ الآن نیز ہر شب جمعہ
مے آید و بر در روضہ وے قدس سرہ جبین فرسا میگردد و بدم خویش جاروب کشی میکند و بیرون میرود و صاحب مرآۃ الاسرار دیگر
کہ ہر چند بعضے سلاطین دہلی خواستند کہ کلیر را از سر نو آباد سازند از تصرف ولایت شیخ علی صابر قدس سرہ میسر نشد و از این بابت کرامات
و خوارق عادات چندان از وے بظہور آمد کہ تفصیل آنہا طولے دارد جائے کہ کس است حرفی بس است و منقولست کہ در حیات وے
قدس سرہ چندان خلائق اطراف و جوانب روزینہ بنیاز مندی در خدمت وے مے آمدند کہ بہ از آبادانی بود و حق تعالی او را تصرفے بے اندازہ عطا کردہ
بود و مشائخ وقت حیرت می بردند الحال ہم کہ بتاریخ سیزدہم ماہ ربیع الاول عرس او می شود از ہر طرف مردم ہزار در ہزار بر سر مرقد پاک وے در کلیر حاضر
و تا سہ روز طعامہاے وافر خرج میکنند بیت زندہ نہ آن است کہ جانے در واست اوست کہ از عشق نشانے در واست و نیز منقولست کہ بعد چلہ

شیخ علی صابر قدس سرہ چون آن قصبہ ویران بماند مجاوران نیز تاب اقامت آنجا نیاوردند و دور رفتہ سکونت اختیار کردند و بحکم آنجا آمدن نمیتوانستند بنا بران مرقد
وے ضائع شد و در آن ہنگام کفار نزدیک تربت وے قدس سرہ پرستش گاہ باسم دیوے برپا کردند آخر الامر در ایام معدودنیست ونابود گشت و آمد و رفت کفار
بر طرف شد اتفاقاً روزے کافرے در آنجا بگذشت مرقدے دید نورانی و با ہیبت کہ وحوش وطیور بسیار بر گرد وے جمع گشتہ و شیران بدم خویش جاروب میدہند حیران
بماند و با خود گفت این مقام معبدگاہ ما بود کہ حالا در اینجا این قبر ظاہر شدہ است بارے ببینم و نشان ویرا باندازم پس بدین نیت نزدیک وے رفت وحوش وطیور کہ
غلو داشتند بر جستند و بکنار رفتند و آن کافرے آلتے آہنی با خود داشت خواست کہ بوے تربتش را منہدم سازد و بدین گمان فاسد بکند یدنش مشغول شد ناگاہ روزنے
پدید آمد وے روے خود درون آن روزن براے اطلاع یافتن بر آنکہ در اندرون این قبر چیست در آورد بعد از آن چون خواست کہ سر را از آن روزن
برون آورد میسرش نگشت ہمانجا بمرد چون شب در آمد شیخ علی صابر قدس سرہ بہ بعضے از مجاوران روضہ خویش کہ دور تر رفتہ مسکن اختیار کردہ بودند در معاملہ گفت کہ زود
تر در اینجا برسید و سگے را کہ با تربت من بے ادبانہ پیش آمدہ بود و بسزائے خود رسید از ہمقام دور سازید چون صبح دمید مجاوران بسرعت تمام در قصبہ کلیر رسیدند و آن
نا شناس را کہ با مرقد پاک وے قدس سرہ بے ادبی کردہ بود از آنجا بر آوردند چون روے وے را مشاہدہ کردند بعینہ بشکل سگ یافتند پس ویرا دور از آنجا ساختند
واز آن باز بفرمان آنحضرت مجاوران روضہ مبارک نزدیک مرقد وے آمدہ سکونت ورزیدند و مرقد وے را بیارا ستند و سقفش را کہ چوبین بود ترتیب دادند واز بعضے
ثقات چنان مسموع گشتہ کہ در اوایل حال ہیچکس بزیارۃ مرقد مطہر شیخ علی صابر قدس سرہ رفتن نمیتوانست از جہت آنکہ چون زایر بقصد زیارتش قدم در راہ
می نہاد برقی از درون مرقد شریفش بر جستہ آنکس را می سوخت چون حضرت قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ بقصد زیارت آن حضرت جانب
قصبہ کلیر روانہ شدند مرقد شریف وے قدس سرہ از ایشان یک گروہ ماندہ بود کہ برق بطور معتاد خود بادبدبہ تمام در رسید بندگی شیخ عبد القدوس قدس سرہ بمجرد دیدنش گفت
کہ عبد القدوس باز ان شماست و اشتیاق زیارت بسیار میدارد بگفتن این سخن برق ناپیدا گشت و چون مرقد مبارک وے نیم کردہ از ایشان ماند باز ان برق بشکوہ تمام
نازل گشت حضرت قطب العالم باز بطریق اول اظہار اشتیاق کرد آن برق بدستور سابق ناپدید شد چون وے قدس سرہ مقابل روضہ رسید باز آن برق بر عادت قدیم
با صولت تمام پیدا گشت حضرت قطب العالم باز از راہ عجز و نیاز و فرط اشتیاق زیارۃ را ظاہر ساخت در این بار آن برق چنان ناپدید گشت کہ تا الآن ہرگز پیدا نشد چون
حضرت قطب العالم نزدیک مرقد آن حضرت رسیدند روح وے قدس سرہ مجسم شدہ از قبر بر آمد و ایشان را در کنار گرفت تلطف و مہربانی اظہار نمود و فرمود کہ تو
بواسطہ آنکہ در طریقہ ابوی بدینجا رسیدی و الا دیگرے را طاقت وصول این مقام نیست حضرت قطب العالم عرض کرد کہ از عنایت حضرت شما تمامی خلایق امیدوار
است و ہمہ کس می خواہند کہ بشرف زیارت شما تشریف یابند و فیض گیرند ولیکن از ہیبت این برق کس را مجال رسیدن آنمقام نیست اگر کرم نمودہ بر سر جمال
آیند و این برق جلال را در غلاف تنزیہ کشند عالمی از برکات تربت شما بہرہ یابد و فیض یاب گردند آنحضرت فرمود کہ براے خاطر تو این برق ذات خود را در عالم
لامکان مستور ساختم و اندکے از آثار صفات جمالیہ را در عرصہ ظہور بر این ترتیب جلوہ دادم و ہمہ را از خاص و عام در اینجا گذر بخشیدم از آن ساعت ہمہ
خاص و عام را در آن درگاہ بار شد و خوان فیوضات وی مجمع انام گردید و مجلس عرس وے نیز نشو و نما یافت و در مراۃ الاسرار آوردہ کہ صاحب سیر
الاولیاء کہ احوال خلفاے حضرت گنجشکر نوشتہ است احوال وے ہمین قدر ذکر کردہ است کہ درویشے بود بزرگ و صاحب نعمت کہ او را شیخ صابر گفتندے
در درویشے قدمے ثابت و نفسے کبرا داشت و ساکن قصبہ کلیر بود و پیوند بخدمت حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر داشت و او را از حضرت گنجشکر اجازت بیعت
بود و در آنچہ کہ بعضے یاران بزرگ کہ بدولت خلافت آنحضرت مشرف شدہ بودند یکے را وداع میکردو بوصیتے مخصوص میگردانید و نفسے ہمراہ او میکرد در
ایمیان شیخ صابر عرضداشت کرد کہ در باب بندہ چہ فرمان میشود حضرت گنجشکر قدس سرہ درباب او بزبان ہندی فرمود کہ اے صابر رہو کھا خواہی کردا ے
راحتہا یعنی ترا عیش خوش خواہد گذشت پس تا آخر عمر وے را عیش خوش گذشت و او مردے خوش باش و کشادہ پیشانی بود قدس سرہ و ہم وے مے آرد

Scanned with CamScanner

واین عبارت سیر الاولیا که کتابی معتبر و دستور اکمل خاندان چشت است مرا خوش آمد بسیار که درین کلمه جامع حضرت گنجشکر قدس سره چندین لمعات ذوق را ایثار فرموده که شرح آن درین دفاتر نگنجد اگر گویم که مراد از بهو کهار احتمالی دیدار آخرت است مناسب می آید و اگر گویم که مراد ازین احتمال تجلیات جلال و جمال حق که مظهرهای گوناگون بر سالک وارد میشوند این نیز راست می آید و اگر پنداریم که مراد ازین احتمال قرب و بُعد حق است که در عین مشاهده حضور بر عارف عتاب و خطاب میشود که گاهی در لذت عتاب غرق میگردد و گاهی در شوق خطاب چون برق مسعود میشود این هم نهایت زیبا تر است چنانکه نهگی گفته است بیت گر نازو گر کرشمه و گر لطف و گر عتاب سکین دلم چرا نشود اینهمه خراب اما نزدیک این طایفه بهترین احتمال راحت تحیر است که عارف کامل را در توحید دست مید هد یعنی در ذات مطلق چنان محو میگردد که هرچند خود را می جوید نمی یابد حرکات و سکنات وی مثل نایم میگردد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اکثر فرموده اَللّٰهُمَّ زِدْنِیْ تَحَیُّرًا یعنی ای پروردگار من زیاده کن تحیر مرا بزرگی ازین مقام فرموده است بیت منم تا سر بپای جمله تحیر تحیر هم تحیر در تحیر پس کمالات شیخ علی صابر قدس سره ازینجا قیاس باید کرد که حضرت گنجشکر جمیع خلفائے کمل مثل حضرت سلطان المشائخ را هم وقت رخصت وصیت فرموده که چون بدهلی رسی مجاهده پیش گیری و دوام بدهی و دیگر نشانی و حق تعالیٰ ترا محتاج بوام نگرداند ولیکن وی قدس سره غیر از آن یک کلمه کای صابر بر و بهو کها خواهی کرد چیزی دیگر نه گفت از آنکه نزدیک صوفیای اهل صفا مقرر است که چون مرید در حضور بمرتبه تکمیل میرسد و ایمان مشاهده حقیقی که قرب حق است حاصل میکند او را باز وصیت نمیکند چرا که او از مرحال آشنا گردیده و فناء احدیت جلوه گر شد پس در حق چنین مرید وصیت کردن فضولی است فضولی پیش این طائفه روا نباشد فهم من فهم و در خاطر محرر این سطور معنای عبارت حضرت گنجشکر قدس سره که در حق علی صابر فرموده و گفته که ای صابر بر و بهو کها خواهی کرد چنان می آید که باین خیر الکلام اشاره بحصول نسبت محبوبیت مر آنحضرت را قدس سره کرده باشد چه بهوک کنایت از عیش و عشرت است که لوازم مرتبه محبوبیت است شاید که آن حضرت قدس سره را بطریق اندراج نهایت بدایت حال تا انتهای کمال سر رشته این نسبت شریف بدست آمده باشد و حضرت گنجشکر برای اظهار علو شان نسبت وی قدس سره میان سایر خلفائے خویش این کلمه شریف در شانش فرموده باشد و اگر ازین لفظ که صیغه جمع است اشاره بدوام شهود آنحضرت قدس سره مر حقیقت محمدیه و حقیقت ذات بحت را در آئینه جمال مرشد خویش دانیم نیز درست می آید و اگر ازوی حصول کمالات نبوت و فنای محمدی مروی قدس سره را گیریم نیز راست می نشیند **الغرض** شیخ علی صابر قدس سره در آخر حیات خرقه خلافت خویش به شیخ شمس الدین ترک عطا نمود و بجانب قصبه پانی پت رخصت کرد و صاحب ولایت آن دیار گردانید او التماس کرد که آنجا شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره است فرمود باک مدار که وقت وی آخر رسید چنانکه تفصیل این اجمال در احوال شیخ شمس الدین ترک قدس سره نوشته می آید و وفات شیخ علاء الدین علی احمد صابر قدس سره بتاریخ سیزدهم ماه ربیع الاول در سنه تسعین وسبعمائه و بروایتی در سنه اربع وستین وستمایه در زمان سلطان جلال الدین خلجی واقع شد و تاریخ وصال وی صاحب سیر الاقطاب موافق روایت ثانی که مختار وی است جان گنجشکر بود گفته است و صاحب مراة الاسرار میفرماید که وی قدس سره معاصر حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین بداونی بود و با حضرت سلطان المشائخ محبتی فوق الحد داشت و چند سال پیش از حضرت سلطان المشائخ ازین مقام نقل فرموده مرقد پاک وی قدس سره در قصبه کلیر قبله حاجات خلق است و تصرفات ولایت او الآن همچنان جاریست که طالبان و مریدان صادق الاخلاص را در هر آن بحسب روحانیت فیض میرساند و در جمیع امور صوری و معنوی ممد است چنانکه بر اهل بصیرت مخفی نیست مفصل اگر نویسم کتابی طول شود بنابران مختصر میگذارم رحمة الله علیه اللهم صل علی محمد وآله واصحابه اجمعین بیت از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

ذکر آن شمس عوالم الامثال آن بدر منازل حضرت جمال آن معدن گنجینه علوم لدنی آن پرورده لطف رسول مدنی آن آئینه جمال و جلال حقانی آن مظهر تمامه کمال انسانی آن صورت حیاتش نمونه تجرید و ترک قطب ابدال حضرت شیخ شمس الدین ترک قدس سره وی از کبار خلفائے حضرت شیخ علاء الدین علی احمد صابر است و بقول صاحب سیر الاقطاب از حضرت گنجشکر نیز خلافت داشت و وی را درین طریق شمائل بزرگ و کرامات وافر و همتی بلند و تجردی بر کمال

Scanned with CamScanner

بود و از غیر تجرد و لباس قلندرانه چرم پوشیدے هم از دنیا و هم از رسم خلق و هم از عجبی مستغنی بود و در ریاضات و مجاهدات و زهد و تقوی و تصفیه باطن و استغراق نظیرے نداشت
و قوت احوال بجائے رسانیده بود که باندک توجه سالکان رسوم طبیعت را بعلوم حقیقت میرسانید و از قهر و لطف هر چه بزبانش گذشتے در ساعت بظهور آمدے و پیران
بنقل متواتر سلسله نسب وے چنین روایت کرده اند که شیخ شمس الدین ترک ابن سید احمد بزرگ ابن سید عبد المومن از فرزندان حضرت خواجه احمد یسوی قدس سره
بود که نسب وے بحضرت محمد حنفیه بن علی مرتضی کرم الله وجهه منتهی میشود و در سیر الاقطاب مینویسد که وے صاحب ولایت پانی پت و نواحی وے ساست و اصلش
از ترکستان بود و سیادت وے قدس سره از روے عیان بثبوت پیوسته چنانکه منقول است که آنحضرت پیش از متوجه شدن بهندوستان در ترکستان که موطن وے بود
روزے بمجلسے نشسته بود اکثر مردم از سادات و اکابر شهر حاضر بودند در میان آنها سیدے بود از اکابر آنجا وے بطریق استهزا با آنحضرت گفت که سیادت شما از کجا بثبوت
پیوسته است وے قدس سره گفت که بنقل متواتر از آباء و اجداد کرام خویش استماع داریم که ما سیدیم و نسب نامه هم داریم آن شخص طاعن گفت که اثبات این مقدمه خیلے
دشوار است تا باحسن وجوه خاطر نشان نشود چگونه قبول داریم از استماع این سخن دل آنحضرت در جوش آمد و رگ هاشمی بجنبید گفت دیگر گفتگو موقوف دارید بر سخن عوام
که میگویند که موے محاسن سید در آتش نمیسوزد عمل نموده بیائید تا هر دو در آتش درآییم هر کراوے نخواهد سوخت سید خواهد بود ازین بهتر برائے اثبات سیادت نیست
پس تنور را بنهایت گرم ساختند آنحضرت بے وسواس در تنور درآمد بمجرد درآمدنش در وے آتش سرد گشت و رشته از پیراهن وے قدس سره نسوخت و آنجا چشمه از
غیب پدید آمد آنحضرت از آن آب وضو ساخت دوگانه ادا کرد بعد فراغ با آن سید طاعن گفت که تو چرا بعهده خود وفا نمی نمائی و اندرون این تنور در نمی آئی آن
شخص لاچار شده از روے غیرت نزدیک آن تنور آمد در حال شعله آتش برون جهید و در دامنش آویخت آن سید مستهزی چندان فریاد برآورد که غریو از اهل مجلس
برخاست پس آنحضرت از تنور برون شتافت و دست حق پرست به پیراهنش برد در ساعت آتش سرد گشت آن سید چون این خارق دید از گفته خود پشیمان گشت
و توبه کرد و بعذر در پیش آمد و همه مردم آنجا از مشاهده این حال در اعتقاد آنجناب افزودند چون شهرتش در آنجا بسیار شد خفیه از خانه برآمده متوجه هندوستان گشت و
بخدمت حضرت علی صابر قدس سره رسیده بنعمت خلافت و ولایت پانی پت مع توابعش مشرف گشت و آن دیار را بنور معرفت و هدایت منور و معمور ساخت و
هم در روے مینویسد که نام پاک وے را قدس سره برائے هر مهمے و رنجے و مشکلے لکه مرتبه باتمام رسانند اگر خود تنها گفتن دشوار داند هر قدر مردم را که جمع کردن تواند جمع
نموده از آنها بگویانند بدین طریق که نخست وضو کنند بعد از آن از روے صدق و اخلاص بگویند یا شمس الدین ترک اکثر آن است که لکه مرتبه باتمام نرسیده باشد
که حق تعالے به برکت نام مبارکش حاجت وے برآورده گرداند و هم میگوید که در قبیله ما برائے هر مشکلے و تنگی همین ورد است خصوصاً این دعاگوئے درویشان اکثر
اوقات برائے کارهائے دشوار و آسان تا پانزده و بیست مرتبه نام پاکش بر زبان نیاورده که مدعا حاصل آمده و بهر کس که اجازت داده شد اکثر راست و درست
گشته و اکنون نیز بهر عاجز درمانده رخصت عام است بشرطیکه با اعتقاد و صدق و اخلاص پاک باوضو بخوانند امید از کرم کارساز حقیقی چنان است که برادو مطلوب برسد
و نذر آن جناب نان تنک و حلوا است هر قدر که میسر آید و اندر قبیله ما در ابتدائے شادیها اول نذر آن صاحب ولایت با احتیاط پخته ادا میکنند بعد از ان بکار دیگرے پردازند
و در مرآة الاسرار مے آرد که چون شیخ شمس الدین ترک قدس سره بسن تمیز رسید او را داعیه تحصیل علوم پدید آمد تا مدتے در دیار ترکستان کسب علم نمود بعد از آنکه
از تحصیل علوم نقلی و عقلی فارغ گشت و کشود کار خود در آن نیافت در هر چه بود از آن برآمده تجرید و تفرید کلی اختیار نمود و قدم صدق براه سلوک طریقت نهاد و مرتے
از ملک ترکستان بطلب مرشد کامل برآمد و اکثر بزرگان دیار ماوراء النهر را دریافت اما چون نصیب وے قدس سره جائے دیگر مقدر شده بود بخدمت هیچ یکے از بزرگان
وقت دل بستگی پیدا نشد لاچار قدم بطرف ملک هندوستان نهاد و سیر کنان بعد از مدت بسیار و مشقت بیشمار در قصبه کلیر بخدمت حضرت شیخ علی احمد صابر قدس سره
رسید بمجرد مشاهده جمال ولایت آنحضرت مقدمات علمی که حجاب راه شده بودند فراموش کرد و بے اختیار سر در قدم آن صاحب کمال آورده بشرف بیعت بهره مند گردید
و بفیض کلاه ارادت فایض گشته و همدر آن ساعت شیخ علی صابر قدس سره در حق وے فرموده که اے شمس الدین تو مرا فرزندی از خدا خواسته ام که این سلسله از تو

Scanned with CamScanner

جاری شود تا قیامت بر پا باند الغرض شیخ شمس الدین ترک قدس سره بعد از اراده بجهد تمام در خدمت حضور مشغول شد بساعت از نظر کیمیا اثر آنحضرت سالہا
بے یافت و روز بروز در کسب سلوک صوفیه اہل صفا ترقی میکرد تا آنکه سیر سلوک تمام نمود پس حضرت حق سبحانہ تعالی از سبب وسیله خواجگان چشت در مرتبه تکمیل و ارشاد
رسانید چنانکه بتربیت دیگران مشغول گشت و اکثر احوالات عجیب و خوارق عادات غریب مثل احیاء و اماتت از وے ظاہر شدن گرفت اما وے انتفات بلند روانی
براین چیزها التفات نداشت عاقبت الامر حضرت شیخ علی احمد صابر قدس سره در آخر حیات او را پیش خود خواند و از کمال مہربانی خرقه خلافت و نعمتهاے گوناگون
که از خدمت حضرت شیخ فریدالدین گنجشکر قدس سره یافته بود ہمه را بوے عطا فرمود و اجازت نامه بخط مبارک خود نوشته مرحمت فرمود و اسم اعظم که سینه بسینه از پیران
قدس الله اسرارہم رسیده بود بوے تلقین فرمود بعد ازان وصیت کرد که چون من در پرده شوم از سه روز زیاده درینجا نخواہی ماند حضرت حق سبحانه تعالی ترا صاحب
ولایت دیار پانی پت گردانیده است اینجا ر دہی و در قصبه پانی پت سکونت اختیار کنی و گم گشتگان بادیه ضلالت را ہدایت نمائی و من ہمه جا ممد و معاون تو خواہم بود
پس وے التماس نمود که ولایت آن حضرت حاضر است اراده بنده آن بود که باقی عمر در جاروب کشی آستانه صرف نمایم و حالا فرمان چنین میشود که در پانی پت بروم
آنجا شیخ شرف الدین بوعلی قلندر میباشند مارا با وے چه قسم صحبت برآید فرمود باک مدار که وقت وے آخر رسیده است بمجرد رفتن تو از قصبه مذکور مے برآید و بعد از چند
روز ازین عالم نقل میکنند و از عبارت کتاب سیر الاقطاب چنان معلوم میشود که شیخ شمس الدین ترک قدس سره بعد یافتن خلافت از شیخ علی صابر رخصت گرفته
چند مدت نوکری سلطان غیاث الدین بلبن اختیار کرد و صورت کمال خود را در لباس اغنیاء پوشیده داشته و سبب شہرت کمال وے قدس سره آن بوده که وقتے سلطان
غیاث الدین بلبن در ہنگامیکه وے قدس سره نوکرش بود بر سر یک قلعه لشکر کشید و آن قلعه را محاصره نمود و مدتے بگذشت که فتح آن قلعه میسر نمیشد تا شبے گرد باد ے
بشدت غبار و باران تند برخاست چنانکه اکثر خیمه ہاے سپاه لشکر اسلام برافتاد و باران به تندی باریدن گرفت و سرما صعب شد و آتش ہیچ جا نماند تا که در خوابگاه
سلطان شمعے ہم روشن نمانده بود و سقا آفتابه وے طلب نمود و میخواست که از جاے آتشے پیدا کند و براے وضو سلطان آب گرم نماید ناگاه از دور بدید که در یک خیمه
چراغے روشن است و آن خیمه حضرت شاه شمس الدین ترک بود سقا چون آنجا آمد دید که درویشے تلاوت قرآن میکند از پیش بدلیری آتش خواستن نمیتوانست درین اثنا
آنحضرت قدس سره سر برداشت و گفت اگر آتش میخواہی بر سقا چوبے به آتش روشن کرده بکارخانه خویش بیاید او وے را ازین واقعه قرار نبود سر صبح مشک گرفته بسوے
ہمان خیمه روان شد چون نزدیک رسید آنحضرت را در آنجا ندید برگشته بر تالابے که بیرون لشکر بود آمد دید که ہمان درویش تنہا در آنجا وضو میکند بگوشه بایستاد تا آن حضرت
وضو تمام کرده نماز ادا نموده بسوے خیمه خود متوجه گشت آن سقا ہمیشه از ہمان تالاب آب در مشک پر میکرد چون این مرتبه از آب وے مشک را پر ساخت چنان گرمش
یافت که گویا به آتش تیز وے را گرم ساخته اند باوجود آنکه ایام جاڑه وے بود و آب ہمه جا یخ گشته پس آن سقا آب را گرفته بکارخانه خود آمد اما دانست که این ہمه از
برکت آن درویش است در آن روز این سر بکسے اظہار نکرد و روز دیگر پیش از رسیدن آنحضرت از سه چہار گھڑی شب باقی بر آن تالاب رفت و آب را دید که مثل یخ
سرد است پس در آنجا در ختے بود در پس وے پنہان نشست تا آنکه آنحضرت قدس سره بیامد و وضو ساخت و نماز ادا کرده متوجه خیمه خود شد بعد از آن چون سقا آب
را دید گرم یافت آن را در مشک پر کرده پیش سلطان غیاث الدین بلبن آمد و آنچه دیده بود از قیام خیمه در شب غبار و باران و حرارت آب تالاب بے آتش جمله
اظہار نمود سلطان از سه چہار گھڑی شب باقی برخاسته و سقا را ہمراه گرفته بر سر آن حوض رفت و آب را دید که نہایت سرد است پس پنہان شده نشست تا بوقت صبح
آنحضرت در رسید و وضو ساخت و نماز ادا کرده متوجه خیمه خود گشت این نوبت سلطان آب را دید که گرم است متحیر بماند و برخاسته متعاقب آنحضرت روانه شد تا آنحضرت
بخیمه خود رفته بتلاوت قرآن مجید مشغول گردید سلطان دست بسته بایستاد چون آنحضرت از تلاوت فارغ شد سر بالا کرد سلطان را بدید تعظیمش نمود سلطان گفت زہے
سعادت من که مثل شما دوست خداے در زمان من موجود است با اینہمه معلوم نیست که این قلعه چرا فتح نمیشود آنحضرت ہر چند وے را دفع کرد و در کتمان خود کوشید
سودمند نشد لاجرم دست بدعا برداشت و فاتحه خواند که ہمین ساعت سواری کنید انشاء الله تعالی فتح قلعه میسر خواہد شد سلطان بخاطر جمع بیارگاه خود آمده ہمان ساعت

Scanned with CamScanner

سواری گروه متوجه آنحضرت در دو ساعت قلعه مفتوح گشت وسلطان با ظفر و غنیمت بمحل نزول خود باز گشت روز دیگر اراده کرد که بشرف ملازمت آنحضرت
مشرف گرود وی قدس سره بنور باطن دریافته از لشکر سلطان برآمد و تمامی اسباب وامتعه واموال هم در آنجا گذاشت و بخدمت پیر خود رسید و چند گاه در آنجا بماند
بعده بخطر پاک پانی پت رخصت یافت بهر تقدیر مر آنحضرت بعد از وفات حضرت شیخ علی صابر قدس سره روز دیگر در قصبه کلیر بود بعد آزان موافق وصیتش متوجه جانب پانی پت
گشت چون در قصبه مذکور رسید جاے ومکانے معین نداشت لاچار در سایه دیوار نشست اتفاقاً شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره ازین مقدمه آگاه گشته
در ساعت میان مسافت لبته از حجره خود برآمد پسر حلوا فروش که محبوب و منظور شیخ بود در رسید که درین وقت کجا میروی من ترا نے گذارم شیخ فرمود من حالا یک
ساعت درین جاے بودن نمیتوانم که این ولایت حواله دیگرے شد و مرا بجاے دیگر میخوانند پس آن پسر حلوا فروش بنهایت بجد شد که آن شخص صاحب ولایت را
بمن بنما بعد ازآن هر جا که میروی من نیز همراه میشوم چون وے پر مبالغه نمود شیخ گفت که در فلان محله مردے بچنین لباس قلندرانه چرم پوشیده در سایه دیوار نشسته
است زنهار باوے گستاخی ننمائی از دور نگاهے بکن و برگشته بیا چون آن پسر آنجا رسید دید که شاه بازے در سایه دیوار نشسته است و انوار ولایت او مثل آفتاب
جهان تاب مے تابد دو شیر شرزه یمین و یسار او نشسته غرش میکنند پسر حلوا فروش را بمشاهده این حال طاقت نماند سراسیمه بخدمت شیخ شرف قدس سره
رسید گفت که الحق بودن اینجا مصلحت ندارد از کتاب سیر الاقطاب چنان مفهوم میشود که حضرت شیخ شمس الدین ترک قدس سره در پانی پت رسید بطریق
کتابت کاسه پر شیر را بخدمت شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره فرستاد غرض آنکه این ولایت بمن عطا شده است و این شهر از ولایت من مثل کاسه
شیر مملو است حالا درینجا گنجایش دیگرے نیست شیخ شرف قدس سره این معنی را دریافته گلے بر کاسه شیر نهاد و پیش آنحضرت فرستاد مقصود آنکه جاے مدرین
شهر این طور که گل بر شیر ایستاده است خواهد بود و مرا بولایت شما هیچ تعلق نیست و از کتاب دیگر چنان معلوم گشته که چون شاه شمس الدین ترک قدس سره
در قصبه پانی پت رسیده سکونت اختیار کرد روزے گند خادمش بمقام حضرت شیخ شرف قدس سره افتاد دید که وے بصورت شیر نشسته است چون خادم بخدمت
حضرت صاحب ولایت آمد آنچه دیده بود باز گفت آنحضرت فرمود که واپس برو اگر وے را بهمان شکل نشسته بینی سلام من برسان و بگو که شیر را بیشه میباید خادم
چون بموجب فرمان آنجا رفت وے را بهمان شکل دید گفت که شیخ من سلام رسانیده است و گفته که شیر را بیشه میباید در حال شیخ شرف قدس سره از آنجا برخاست
و بهمان صورت شیر به باکهوٹی رفت باکهوٹی نام جاے است بیرون شهر جانب مشرق چون بشکل شیر در آنجا رفته نشست ازان سبب باکهوٹی نام یافت
و آن مقام بیمن قدوم وے قدس سره تا حال زیارت گاه خلایق است چون حضرت شاه شرف در باکهوٹی اقامت گرفت شیخ شمس الدین ترک باز بخادم
گفت که پیش وے برو و بعد سلام بگو که این شهر با توابع و مضافات بمن مرحمت شده است خادم حسب الامر به باکهوٹی رفت و پیام آنحضرت بشیخ شرف
قدس سره رسانیده پس وے قدس سره از آنجا برآمده متوجه بجانب موضع بوڈه کهیڑه که قریه ایست از مضافات قصبه کرنال شد و آنجا سکونت اختیار کرد اگرچه
گاه گاهے به پانی پت مے آمد ولیکن اکثر اوقات در بوڈه کهیڑی میبود و حضرت شاه شرف الدین پانی پتی که وے را ابوعلی قلندر نیز میگویند از مشاهیر مجاذیب
اولیاء است گویند که در اوایل حال تحصیل علم کرد مدت سی سال بپاے مینار دهلی بدرس و افاده مشغول بود و طریق مجاهده و ریاضت سلوک نمود و در آخر مجذوب
شد و بیکبارگی او را جذبه در ربود و آنچنان مستغرق و مستهلک گشت که از دائره تکلیف برآمد وطن قدیم آباء و اجداد وے قدس سره شهر پانی پت چنانچه
قبر والدین آنحضرت که سالار فخر الدین و بے بے حافظ جمال باشند در جوار شهر مذکور طرف شمال واقع است و همه کس میدانند و سلسله نسب اشرف وے
قدس سره بسراج است حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه بدین طریق میرسد که حضرت شاه شرف الدین ابوعلی قلندر بن سالار فخر الدین بن سیر
بن سالار حسن بن سالار عزیز بن ابا بکر غازی بن فارس بن عبد الرحمن بن عبد الرحیم بن دانک بن امام اعظم نعمان ابوحنیفه کوفی بن ثابت رضی الله عنهم
و در اخبار الاخیار مے نویسد که نسبت اراده حضرت شاه شرف الدین قدس سره بیکے ازین مشائخ مشهور نیست بعضے گویند که بخواجه قطب الدین بختیار کاکی

بلرم

ارادت داشت و بعضے گویند بشیخ نظام الدین اولیاء و ہیچ یکے ازین ہر دو نقل بصحت نرسیدہ و صاحب سیر الاقطاب نسبت ارادت او را بخواجہ قطب الدین
بختیار کاکی بے واسطہ بدین طریق میرساند کہ شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین عاشق خدا است و شیخ شہاب الدین
عاشق گرچہ مرید و خلیفہ شیخ امام الدین ابدال بود اما شیخ بدر الدین غزنوی را کہ خلیفہ حضرت قطب الاقطاب بلا واسطہ است ہم دیدہ بود و شیخ شہاب الدین عاشق
بمظاہر جمیلہ فریفتگی تمام داشت در عشق و محبت حقیقی و مجازی بدرجات عالی رسیدہ بود مدفن او در دہلی است و شیخ امام الدین ابدال پیر شیخ شہاب الدین عاشق
کہ پیر حضرت شاہ شرف است اگرچہ خرقہ خلافت از دست حضرت شیخ بدر الدین غزنوی پوشیدہ بود و لیکن بخدمت خواجہ قطب الدین بختیار نیز رسیدہ است و ے
ہمتے بلند داشت در گوشہ انزوا میگذرانید و عمر دراز یافت تا زمان حضرت سلطان المشائخ زندہ بود و در سنہ ہفصد و ہشتاد نقل کرد و شیخ بدر الدین غزنوی
پیر شیخ امام الدین ابدال کہ سلسلہ ارادت حضرت شاہ شرف بوے منتہی میشود از اعاظم مریدان و خلفائے حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی است و ے از آن
وقت کہ بخدمت حضرت قطب الاقطاب پیوستہ تا زمان وفاتش گاہے جدائی نکرد سالہا خادم حضور بود و وے اکثر تذکیر گفتے و سخن کہ بر لوح بیشتر سخن در
محبت و عشق مے گفت حضرت گنجشکر قدس سرہ اکثر در مجلس تذکیر وے حاضر شدے و خضر علیہ السلام را نیز با وے ملاقات بود و قبرش در دہلی پایان مرقد خواجہ
قطب الدین بختیار واقع شدہ و این فقیر کاتب حروف از بعضے ثقات چنان استماع میدارد کہ حضرت شاہ شرف قدس سرہ فرد کامل مظہر کل وجہ
تفرد کہ علی مرتضے کرم اللہ وجہہ بود و بلا واسطہ تربیت از آن جناب یافتہ بجمیع کمالات ولایت و خلافت کبری فایض گشتہ اویسی قدس سرہ برین تقدیر
اویسے باشد مربے روح حضرت علی مرتضے رضی اللہ عنہ و فیوضات و برکات کہ از ابتدائے سلوک تا این وقت از روحانیت پاک حضرت شاہ شرف قدس سرہ
باین فقیر محرر رسیدہ اگر بنویسد کتابے دیگر موجود شود بنابران عنان قلم از آن مصروف گشت و ہم صاحب سیر الاقطاب مے نویسد کہ شیخ جلال الحق والدین
پانی پتی قدس سرہ اگرچہ جمیع کمالات معنوی بخدمت حضرت شیخ خود شاہ شمس الدین ترک حاصل نمودہ و نعمت باطن و خرقہ خلافت از وے یافتہ اما اکثر ترقی
باطن وے را بتوجہ نظر خاص حضرت شاہ شرف نیز میسر گشتہ چنانکہ تفصیل این اجمال بیشتر در احوال حضرت شیخ جلال خواہد آمد و ہم وے مینویسد کہ نذر حضرت
شاہ شرف قدس سرہ گوشت و انواع حلویات و نان تنک باید و است ہر قدرے کہ تواند باحتیاط تمام بپزد و فاتحہ بروح پاک وے خواندہ بمردم قسمت
کند ہر حاجتے کہ داشتہ باشد زود برآید و میگویند کہ اندر قبیلہ ما اول شادیانہ نذر آن حضرت طعام مذکور را ادا میکنند بعد از ان بکار دیگر مے پردازند و ہم وے میگوید
کہ حضرت شاہ شرف قدس سرہ مرید و خلیفہ بسیار داشت و اکثر بادشاہان آن وقت مثل علاء الدین خلجی و جلال الدین نسبت ارادت بآنحضرت داشتند و
در اخبار الاخیار مے نویسد کہ وقتے سلطان علاء الدین خواست کہ نیازے بخدمت شاہ شرف قدس سرہ بفرستد از مہابت و جلالت وے ہیچکس از خدام
سلطانی نتوانست برین معنی اقدام نمود بعد از تامل بسیار خواست کہ امیر خسرو را بخدمت وے بفرستند باین ارادہ یکے از مقربان خود را بخدمت حضرت
سلطان المشائخ فرستاد کہ رخصت امیر خسرو حاصل کند حضرت سلطان المشائخ بعد از تامل باکراہ قبول کردہ امیر خسرو را رخصت نمود و نصیحت کرد کہ ہرچہ حضرت
شیخ شرف الدین بگوید بر آن اعتراض نکنی و بدل و جان مسلم داری چون امیر خسرو بحکم سلطان علاء الدین با یادگار و نیازے کہ ہمراہ کردہ بود بپانی پت
رسید خادمان شیخ شرف الدین از حال آمدن امیر خسرو خبر کردند آنگاہ بدین طریق کہ خدمت امیر خسرو فرستادہ مولانا نظام الدین از شہر دہلی بخدمت شیخ آمدہ
است اجازت حضور فرمودند چون امیر خسرو بخدمت شیخ شرف الدین رسید بزبان ہندی گفتند خسرو بہیری کو ترا گویند خدمت امیر کلہ بر زمین نہاد و گفت
بندہ را این لقب مے خوانند خدمت شیخ شرف الدین قدس سرہ فرمود از ان بہیر بہاے خود چیزے بگو در آن محل امیر خسرو غزلی خواند کہ مطلعش
این است بیت اے کہ گوئی ہیچ مشکل چون فراق یار نیست گر امید وصل باشد ہمچنان دشوار نیست • و مقطع وے این است • چند گویندم برو زنار
بند اے بت پرست بر تن خسرو کدامی رگ کہ آن زنار نیست • خدمت شیخ شرف الدین بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش میگوئی و خوش خوانی

بود خوش خواہی رفت انشاء درویشان نیز بشنو خدمت شیخ از گفتار خود این ابیات برخواند بیت دہیم خسروان بر انمل اشتراست خسروی کہ
حلقۂ تجرید در براست ۔ سیمرغ وار ردی نہفتم بقاف عشق کو عارفی کہ منظر او عرش اکبر است ۔ عقل کل است علم لدنی بعارفان ۔ این عقل و علم
جسمی و رسمی محقر است ۔ درس شرف نبود ز الواح ابجدی لوح جمال دوست مراد ر ابر است ۔ چون این ابیات خدمت شیخ شرف الدین پیش
امیر خسرو خواند خدمت امیر خسرو بسیار گریست دراین محل شیخ شرف الدین ہم بزبان ہندی این کلمات فرمودہ اندر وند اہنہ کچھ بوجھند اہنہ یعنی
این ہمہ کہ مے گوئی چیزی نفہم مے کنی خدمت امیر گفت کہ من بندہ از آن گریہ مے کنم کہ نمے فہم ازین سخن خدمت شیخ شرف الدین بغایت خوش وقت شدند
و نعمتہا و کرامتہا مبذول داشتند خادمان شیخ باشارت وے تا سہ روز بہ خانقاہ بردہ امیر خسرو را مہمان داشتند بعد از سیوم روز خدمت شیخ شرف الدین
امیر خسرو را رخصت فرمودند و یادگارے برای شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سرہ و برای سلطان علاء الدین فرستادند و سلطان دو کلمہ باین مضمون
و عبارت در قلم آوردند کہ علاء خلج خوطہ دہلی مقرر داند کہ با بندگان خدا تعالے زندگانی نیکو کند گویند چون نوشتہ بر سلطان علاء الدین رسید بعضے از اہل
غرض برای در انداختن با سلطان گفتند کہ با پادشاہ و خلیفہ اینچنین نوشتن چون روا باشد سلطان علاء الدین گفت کہ اے نادانان ہزار رحمت بر من کہ وے
کہ خوطی بر من مستقیم داشت و ہم در وے مینویسید کہ وقتے موے شوارب شیخ شرف پانی پتی قدس سرہ بغایت دراز شدہ بود و ہیچکس را مجال آن نبود کہ
بوے امر بقص آنہا کند قاضی ضیاء الدین سنامی قدس سرہ کہ جوش شریعت در سر داشت مقراض برگرفت و محاسن شریفش در دست گرفتہ قص شوارب
کرد گویند کہ بعد از ان شیخ ہمیشہ محاسن خود را بوسیدے و گفتے کہ این در راہ شریعت محمدی گرفتہ شدہ است و ہم وے میگوید کہ وے را مکتوبات است
بزبان عشق و محبت مشتمل بر معارف و حقایق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت و محبت مولی جملہ آن بنام اختیار الدین مے گویند و رسالہ دیگر در عوام الناس
شہرت دارد کہ او را حکمنامہ شیخ شرف الدین مے گویند ظاہر آن است کہ آن مخترعات عوام است و در سیر الاقطاب مے آرد کہ وفات شیخ شرف الدین بوعلی
قلندر قدس سرہ در سنہ اربع و عشرین و سبعمایہ سیزدہم ماہ رمضان المبارک در بوڑہ کہیڑہ واقع شد و در قصبہ کرنال مدفون گشتہ بود چنانچہ مقبرہ وے تا حال
در آنجا نیز موجود است و لیکن اقربائے وے در شب خفیہ نعش پاکش را از آنجا بر آوردہ بپانی پت دفن کردند و فیض آن ذات پاک چہ پانی پت
و چہ کرنال و چہ بوڑہ کہیڑہ و چہ باکہوڈی ہمہ جا محیط و شامل است ہر جا کہ وے قدس سرہ چندگاہ طرح اقامت افگندہ سجدہ گاہ جہان و جہانیان گردیدہ
و مزار و مطاف خلایق گشتہ و تا قیامت خواہد بود عارفے خوش گفتہ بیت بر زمینے کہ نشان کف پاے تو بود سالہا سجدہ صاحب نظران خواہد بود
و در پانی پت در روضۂ آنحضرت قبرے دیگر است کہ وے را قبر مبارک خان گویند مے گویند کہ وے محبوب و مرید آنحضرت بود رحمۃ اللہ علیہ آمدیم بر سر مقصود
چون حضرت شاہ شمس الدین ترک قدس سرہ حسب الامر پیر خود در قصبہ پانی پت سکونت اختیار کرد تمامی خلایق آن دیار بیکبار روے بخدمت وے
آوردہ مرید و معتقد گشتند و وے سالہا در ارشاد مریدان مصادق مشغول بود و گم گشتگان بادیہ ضلالت را ہدایت مے نمود منقول است کہ روزے بر
بر در حجرہ خاص با اصحاب خویش علم حقایق و معارف و نکات توحید بیان میکرد و وقتے باراحت بود اتفاقاً پسرے بغایت صاحب جمال یعنی شیخ جلال نام
از اکابر زادہ ہاے قصبہ پانی پت لباس فاخرہ پوشیدہ و بر اسپ عراقی آہو جست سوار بر نہایت حسن و زیبایے در آن کوچہ مے رفت چون نظر کیمیا اثر
حضرت شیخ شمس الدین ترک بر جمال وے افتاد خیلے مایل گشتہ بجانب اصحاب خطاب کردہ فرمود کہ نعمت خود بر چنین این خوردک تابان مے بینم ۔
بمجرد گفتن این کلمہ شیخ جلال را نیز نظر اعتقاد بر آفتاب ولایت آنحضرت افتاد چون وقت رسیدہ بود بے اختیار از اسپ فرود آمدہ سر در قدم آنحضرت
نہاد سر وے را بدست حق پرست خود برداشتہ فرمود کہ باز بر اسپ سوار شدہ بگردان از اسپ را نیکو گردانید پس آنحضرت بر دل وے تصرف کردہ و از شیخ
ارادات صوری و معنوی گردانیدہ بخود جذب کرد و بر شیخ جلال جمال توحید چنان پرتو انداخت کہ در ہر چہ نظر داشت برآمد و از اسپ ہم تہ... رسیدان را ذا

Scanned with CamScanner

ستم الفقر فهو الله مزداو و در ساعت بشرف بیعت فایض گشت و کلاه چار ترکی که بر سر آنحضرت بود بکمال شفقت بدست مبارک خود تاج سر وے گردانید

سر حال بلفظ وحدت نثار فرمود که ترا این هم وادم آن هم وادم بیعت آنچه بعد سال کسے یافته هم نفسے در نفسے یافته . پس شیخ جلال قدس سره مدتے

مدت از سبب نظر قبول آنحضرت برتبه تکمیل و ارشاد رسید بعد ازان وے را فرمود که حالا نگاه کن که من در عالم باطن چندین هزار کس از اولاد تو مے بینم اگر باور

داری سر خود در آستین من فرود آر و به بین شیخ جلال چون سر در آستین آنحضرت کرد نظرش بر لوح محفوظ افتاد در آنجا فرزندان خود را از حد شمار افزون دید

دست دراز کرد تا اسم شان از آن لوح محفوظ محو نماید آنحضرت دست وے را بگرفت که در کارخانه خدا عزوجل دخلے مے کنی هرگاه حضرت حق سبحانه در زمره اعمال

تو فرزندان نوشته باشد از تو محو شان نمے آید شیخ جلال از سر عجز التماس کرد که از حکم آنحضرت عذرے ندارم اما چون بعضے فرزندان بدکردار مے برآیند باعث

آزار و محنت میشود آنحضرت در کمال مهربانی بر لفظ مبارک فرمود آنها که نیک برآیند از آن تو باشند و آنها که بد برآیند از آن من باشند شمس فقیر هرگز قدم در بهشت

ننهد تا آنکه جمیع فرزندان ترا همراه خود نبرد پس شیخ جلال از این مژده خوش گشته متاهل شد و از وے پنج پسر و دو دختر بوجود آمدند و اسامی آنها این است پسر

اول وے حضرت خواجه عبدالقادر است که از همه آنها کلان بود و پسر دومے خواجه ابراهیم بود و پسر سیومے خواجه شبلی و پسر چهارم خواجه کریم الدین و پسر پنجم خواجه

عبدالواحد بود و این دو پسر که خواجه کریم الدین و خواجه عبدالواحد باشند لاولد رفتند و ازان سه پسر اولاد کثیر در عرصه روزگار بماند چنانکه تا الآن در قصبه پانی پت و نواحی آن

بسیار موجود است حق تعالی تا قیامت فرزندان او را در سایه رحمت خود نگاه دارد و کمالات و خوارق عادات حضرت شمس الدین ترک از حد حصر و احصاء متجاوز است از

سیر الاقطاب مے آرد که شیخ یوسف ساکن پانی پت از اولاد شیخ جلال پانی پتی قدس سره در ایام تابستان با جمعے برادران و یاران بکابل باغ که بحکم ظهیر الدین

محمد بابر بادشاه بعد فتح ابراهیم بن سکندر لودی که در جوار شهر پانی پت تعمیرش واقع شده رفته بود و اندرون باغ مسجدے ست عالی و متصل وے چاهے است که آنرا

که بزبان هندی باولی مے گویند و تعمیر وے نیز در وقت فتح واقع گشته و در موسم تابستان اکثر مردم شهر در آنجا میروند و غسل میکنند این عزیزان نیز برسم

معهود در آن چاه غسل کردند چون فارغ شدند همه اعزه بشهر رفتند مگر شیخ یوسف مذکور با یکے دیگر بسبب کثرت گرما توقف نمودند و در همان مسجد در خواب شدند و قرار

دادند که در آخر روز بشهر خواهیم رفت بعد دیرے آن عزیز که با وے بود برخاست و بشهر رفت شیخ یوسف را همچنان خفته گذاشت بعد یکدو ساعت از رفتن او شیخ مذکور

از خواب برخاست و بخاطر آورد که بخانه خود برود کاهلی کرد و باز بخواب رفت پس از دیرے باز بیدار شد و دید که برابر دیوار مسجد از سقف تا فرش شیاطین بصورت

طفلان سر برهنه و سیاه اندام پیدا و نمودار اند لاحول گفت و چشم فرو بست بعد از ساعتے باز چشم بکشاد و دید که شیاطین همچنان بحال خود اند اما فانا زیاده تر مے شوند

و بصورتهای دیگر از خرس و خوک و مانند اینها از چپ و راست بسویش میدوند و قصد وے دارند اما مضرت نمیرسانند باز چشم پوشید و بترسے که در دل داشت چشم را

پوشیده داشتن تا دیر نمیتوانست هر ساعتے مے کشاد و نمے بست و هر مرتبه آن شیاطین زیاده تر نمودار مے گشتند بحدیکه از کثرت هجوم شان وے را روز روشن تیره

مے نمود و از هر جانب صدائے مهیب و صعب ناک بگوشش میرسید تا که شعورش نماند چادرے با خود داشت بر روے پیچید و سرنگون افتاد و نام پاک شیخ شمس الدین

ترک بر زبان راند و گفت یا شمس الدین ترک وقت دستگیری است بمجرد گفتن این سخن صدائے رفتار پاے بگوشش وے رسید دانست که این رئیس جنیان

برائے خوردن من آمده درین اثنا شخصے آواز داد که شیخ یوسف برخیز نپنداشت که همان مرا بجهت هلاک ساختن مے طلبد بهتر آن است که برضائے خود پیش او

بروم و عجز و زاری نمایم شاید که دست هلاکت از من باز دارد همدرین میان باز آواز داد که شیخ یوسف برخیز و هیچ ترس مدار ازین سخن پاره تقویت یافت و برخاست

دید که بزرگے پیراهن پوش با محاسن سفید بر اسپ کمیت سوار ایستاده است چون شیخ یوسف را دید بسیار تلطف و مهربانی نمود و گفت که پیش پیش من بروید

شیخ یوسف نگاه کرد و آن بلاها را دید که همچنان هجوم داشتند بگفت یا حضرت این شیاطین هنوز نرفته اند وے قدس سره بنظر غضب جانب آنها دید بمجرد دیدن

همه جنیان ناپدید گشتند و آن بزرگ اسپ خود پیش راند و شیخ یوسف در جلو وے میرفت تا بیرون دروازه باغ از آنجا وے را رخصت فرمود و از آن باغ بجانب

Scanned with CamScanner

شهر رواه بودند او یکے منع نمود و بیکے رخصت داد کہ بدین راه برو وے آن وقت عرض کرد کہ شما کیستید کہ چندین لطف و نوازش در حق ما کرده باین دیگر گفت تو کرا یاد کرده بودی لیس وے بیقین دانست کہ این بزرگ شیخ شمس الدین ترک صاحب ولایت است باشوق تمام قدمبوسی آنحضرت حاصل کرد و بجانب شهر روانه گشت و صورت آنحضرت از نظرش متواری شد چون مضطرب و خایف مے رفت غلط کرده براه ممنوعه منهیه افتاد و ندانست کہ کجا میرود و ساعتے چند راه قریب شهر بودند چون در آنجا رسید باز همان شیاطین گرد و پیش وے نمایان شدند و وے را در میان گرفتند و خواستند کہ آسیبے بوے رسانند شورش مطلقا برفت و سرنگون بر زمین افتاد و در آن وقت ناامیدی با آواز دو شیخ شمس الدین ترک بگوشش رسید کہ میگوید بیا ای یوسف خاطر جمع دار با تمام ع این سخن تقویت تمام وے را پیدا شد زود برخاست و دید کہ آنحضرت ایستاده اند سر بر زمین نهاد آن حضرت فرمود کہ من ترا از این راه منع کرده بودم بخاطر نداشتے گفت از سبب خوف این بلا هوش درست نمانده راه غلط کردم و الا نه حاشا کہ بے فرمانی کنم آن حضرت گفت حالا برخیز و روانه شو بسلامت بخانه خود برد لیس برخاست و راه خانه خود گرفت نزدیک بشهر دو چاه اند با یکدیگر متصل بر سر یکے از آنها حضرت صاحب ولایت ایستاده شدند و دست مبارک در کن چاه برده از وے آب بر آورده سه مرتبه بر رویش زدند لیس وداع کردند وے چاق و تندرست بخانه خود رسید و هیچ کوفت و آزار ندید و هم در آنجا مے آمد کہ پیر طریقت من روزے لیس گفت کہ شبے آرام مے کردم و از نصف شب زیاده گذشته باشد کہ یکے از برادران کہ در پے آن بود کہ بنوعے مرا هلاک سازد اتفاقا آن شب فرصت یافته شمشیر برهنه بدست گرفته بر سر من آمد پیش از آنکه آسیبے بمن رساند بیدار شدم و چشم باز کردم دیدم کہ شخصے با شمشیر برهنه بر سر من قائم است در آن هنگام بیکبارگی دانم بر آمد یا شمس الدین ترک آگاه و شتاب انگشتری نقره از غیب پیدا گشت و آن بدخواه را از گردن گرفته دفع ساخت لیس بفور بر خاستم و تجدید وضو کرده متوجه بمنزل متبرکه شاه شمس الدین ترک گشتم چون بقدم مطهرش رسیدم نگریستم از آن قبر شریف بر آمده و جبه مرا گرفت بشوق تمام آن دست را بهر دو دست خود بگرفتم و بر سر و چشم و روے مالیدم و بوسیدم و از غایت خوشحالی در خاطرم گذشت چه خوش بودے اگر درین وقت چراغ روشن حاضر گشتے تا بشرف مشاهده این دست مشرف میشدم بمجرد خطور این خطره از یکان ناخن آن دست روشنی پیدا شدن گرفت و تا آرنج نمودار گشت چون نیک ملاحظه کردم دیدم کہ همان دست مبارک با انگشتری است کہ در آن هنگام صعب مرا دستگیری کرده بود باز بوسیدم و سجده شکر بجا آوردم و تحفه فاتحه و درود گذرانیده باستانه خود آمدم گویا شخصے مناسب همین حال این چند بیت گفته بیت نه مشاطه نگارے دست او بست نموده دست قدرت قدرت دست ید بیضا بدست او همین است ید الله فوق ایدیهم همین است و هم در کتاب سیر الاقطاب مینویسد کہ

چون شیخ شمس الدین ترک قدس سره از ترکستان بر آمده بهندوستان در قصبه پانی پت موافق امر پیر اقامت گرفته بقیه عمر بتجرید و تفرید گذرانید و تاهل اختیار نکرد و لیکن در ولایت ترکستان متاهل شده بود از وے در آنجا پسرے باز مانده بود کہ سید احمد خورد نام داشت از آن ذریه و یاے سیادة اولاد در عرصه روزگار بماند و میگوید کہ من یکے را از ایشان مے دانم کہ نوکر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان غازی بود و منصب پنجهزاری داشت و لیکن طریقه بزرگان خود نمے گذاشت و خواجه مے گویانید از آنکه سادات ولایت را مردم خواجه میگویند و اندر ولایت هر کہ سید صحیح النسب است بهمین لقب ممتاز است و در مرآة الاسرار ذکر میکند کہ شیخ شمس الدین ترک قدس سره در آخر حیات خرقه خلافت و نعمت دو جهانی کہ از حضرت شیخ صابر قدس سره یافته بود بشیخ جلال ایثار نموده جانشین خود گردانید و بتاریخ نوزدهم ماه شعبان برحمت حق پیوست و بروایت سیر الاقطاب وفاتش دهم ماه جمادی الثانی سنه ست و عشر و سبعمایة واقع شده و از هر دو روایت اول صحیح است بهر طریق وے قدس سره بعد از وفات در قصبه پانی پت مدفون گشت مرقد پاک وے قبله حاجات خلقت است و سنه وفات آنحضرت را فقیر صریح و تصحیح نموده نوشته است معلوم نیست کہ وے از کجا نوشته و لیکن صاحب مرآة الاسرار کہ درین فن بسیار معتبر است چنان میگوید کہ سنه وفات حضرت شاه شمس الدین ترک قدس سره بنظر نیامده و لیکن معاصر شیخ نصیر الدین محمود اوده بود و شیخ نصیر الدین اوده در سنه سبع و خمسین و سبعمایة در زمان سلطنت فیروز شاه وفات فرموده است رحمة الله علیه اللهم صل علی محمد و آله

و اصحابه اجمعین بیت از رهگذر خاک سر کوے شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد ذکر آن غریق بحر وصال آن بیرون از اوهام و خیال
آن منزه از عوارض کیف و کم آن ناظر جمال و هو معکم آن همگی دلش مصبوغ بصبغة الله آن جملگی روحش مشغوف فثم وجه الله آن
جلیس مسند حق الیقین قطب اقالیم حضرت شیخ جلال الحق والدین قدس سره وے از محبان و محبوبان این طایفه بود شانے عظیم و طبعے کریم و لطفے عمیم و حالتے
مستقیم داشت و آن قدر ریاضات و مجاهدات بر خود نهاده که از غایت شدت جوع نفس اماره بصورتے موهوم متجسم شده از بدن مبارکش جدا افتاد اما در استغراق
او هیچ فتورے راه نیافته و وے در کشف و کرامات بے نظیر وقت بود و در تربیت مریدان دستے قوی داشت و بیک نظر مقیمان زاویه ناسوت را بمشاهده
جبروت و لاهوت مشرف میساخت و بعالم بیرنگ آشنا میگردانید مرید و خلیفه و جانشین حضرت شیخ شمس الدین ترک پانی پتی است و اسم شریفش خواجه
محمد بود و لقب وے جلال الدین و نام پدر بزرگوار شیخ محمود بود و نسب اشرف وے بحضرت امیر المومنین عثمان ذو النورین بدین طریق مے پیوندد حضرت شیخ
جلال الحق والشرع والدین پانی پتی ابن شیخ معز الدین حضرت خواجه محمود بن کریم الدین خواجه یعقوب بن جمیل الدین خواجه عیسے بن مجد الدین خواجه اسمعیل
بن شرف الدین خواجه محمد بن بدر الدین خواجه ابا بکر بن صدر الدین خواجه علی بن شمس الدین خواجه عثمان بن نجم الدین خواجه عبد الله بن شهاب الدین خواجه
عبد الرحمن ثانی بن زین الدین خواجه عبد العزیز اصغر بن فخر الدین خواجه خالد بن ضیاء الدین خواجه ولید بن قطب الدین خواجه عبد العزیز الکبیر بن رکن الدین
خواجه عبد الرحمن الکبیر که از مدینه سکینه بگازرون آمده ابن علاء الدین خواجه عبد الله ثانی ابن علم الدین خواجه عبد العزیز ابن حسام الدین خواجه عبد الله کبیر
ابن امام الدین خواجه حضرت عمر ابن امیر المومنین امام المتقین حبیب الرحمن حضرت عثمان ابن عفان رضی الله عنه و آنحضرت ولی مادر زاد بوده و از ایام طفلی
محبت و جذبه الٰهی گریبان گیر وقت وے بود و اکثر سر بصحرا نهادے و مشغول بذکر خدا ماندے و آخر حال چندان استغراق در ذات مطلق بر احوال وے رو نما گشته بود
که هرگز بکارے دیگر روے نمے آورد. مگر در اوقات صلوٰة خمسه مریدان و طالبان خبردار ساخته بر آن مے آوردند و هرگاه سر از مراقبه مے آورد هر چه از لطف و قهر
بر زبانش جاری میگشت در ساعت بلا توقف بوجود مے آمد و سماع اکثر مے شنید و اعراس مشائخ کرام مے نمود و در مجلس وے اجتماع خلایق و علماء و مشائخ
آن عصر بسیار مے شد و همگی مردم زمانه وے قدس سره روے توجه و اعتقاد بوے میداشتند و خدمتهائے پسندیده بجا مے آوردند و هیچ کس انکار سماع وے
نمے کرد و وے را تصنیفے است مسمی بزاد الابرار بے حقایق و معارف در وے درج کرده و وے چهل سال مسافرت کرده و مکرر حج حرمین شریفین ادا نمود
و از بسیار مشائخ کرام و اولیاء عظام نعمت یافت و کمالات وے ازینجا قیاس باید کرد که مثل مخدوم شیخ احمد عبد الحق شاهبازے بلند پرواز که جمیع مشائخ حضرت
دهلی و آن دیار را دریافت و دست تصرف هیچ یکے از آنها بر وے کارگر نگشت الا آنکه در کنار ولایت شیخ جلال الحق والدین افتاده بمرام تربیت
و پرورش یافت و گویند پدر شیخ جلال الحق نهایت مردے عالی شان و صاحب دولت بود و در قصبه پانی پت سکونت داشت و شیخ جلال جمال با کمال داشت
و از دولت پدر اسراف در لباس و بساط و غیره بسیار مے کرد و عیش بے دغدغه مے راند و بخشش بے اندازه مینمود و مے آرند که آنحضرت منظور نظر شیخ شرف
بو علی قلندر قدس سره بود و حضرت شیخ شرف از ایام طفلی وے را نهایت دوست میداشت و برائے دیدنش هر روز بخانه وے میرفت اتفاقاً روزے
شیخ جلال قدس سره بخرمن خویش برائے حصه خود رفته بود و حضرت شاه شرف خبر یافته بر اسپ سوار شده همانجا رفت چون شیخ جلال الحق وے را از دور بدید
دامن خود از غله پر کرده بحضورش آورد و تبسم فرموده گفت که اے پسر چه آوردی شیخ جلال گفت که دانه برائے اسپ شما آورده ام فرمود از اسپ بپرس اگر
گرسنه باشد بوے بده شیخ جلال سوے اسپ کرده گفت که این دانه برائے تو آورده ام اگر خواهی بخور اسپ در حال بگفتار در آمده گفت که شکم سیرم و حاجت
دانه ندارم حضرت شیخ جلال قدس سره ازین سخن متحیر ماند و غله در دامن همچنان گرفته بماند پس حضرت شاه شرف قدس سره بر سر توجه آمده فرمود که متحیر چه
ایستاده این غله بتو بخشیدم و از خداے عز و جل درخواستم که بعدد هر دانه ترا اولاد عطا فرماید پس ببرکت دعاے وے حق تعالے شیخ جلال را اولاد بسیار کرامت فرمود

Scanned with CamScanner

و در سیر الاقطاب می نویسد که روزی حضرت شاه شرف قدس سره بر سر راه نشسته بود که حضرت شیخ جلال بر اسپ سوار از پیش گذشت حضرت شاه شرف
چون وی را دید گفت که زهی اسپ و زهی سوار. ازین سخن حالت شیخ جلال قدس سره گشت از اسپ فرود افتاد و گریبان چاک کرده رو بصحرا نهاد و مدتی
در سیاحت گذرانید منقول است که وقتی همراه درویشی چند سیر کنان در قصبه هانسی رسید و در آن هنگام قطب عالم شیخ جمال الدین هانسوی در قید حیات بود و ویرا
از غیب بشارت شد که شیخ جلال پانی پتی قدس سره می آید زود دریاب تا از برکت دعایش سلسله تو جاری شود حضرت شیخ جلال هنوز بشهر نرسیده بود که شیخ
جمال قدس سره بخادم گفت که بدان جانب برو درویشی چند خواهی دید سلام من بآنها برسان و طلبیده در اینجا بیار خادم حسب الامر بدان جانب رفت گامی چند
نرفته بود که درویشان نمودار گشتند با ایشان ملاقات کرد و پیام شیخ جمال قدس سره برسانید درویشان اجابت نموده رخوت و فروش که با خود داشتند حواله شیخ جلال کرده
وی را بمنزل خود گذاشته بخدمت شیخ جمال آمدند شیخ منتظر بر در ایستاده بود چون در میان شان شیخ جلال قدس سره را ندید و نشانش که در واقعه بوی نموده بودند
در هیچ کدام از ایشان نیافت گفت ای درویشان شخصی را که ما می جستیم در میان شما نیست درویشان گفتند ما همین چند نفر بودیم که حاضر آمده ایم مگر یک جوانی
خورد سال از ما در منزل برای محافظت اسباب مانده است وی را بدین سبب در آنجا گذاشته ایم شیخ جمال گفت من بهمان طفل کار دارم پس حضرت شیخ جمال
بدرویشان طعام داد و گفت که یک نفر از شما برود و آن جوان را بیارد پس درویشی برفت و وی را پیش شیخ جمال آورد شیخ چون او را دید به تعظیم و تکریم تمام نشاند
و سفره طعام پیش کشید تا وی تناول نمود حضرت شیخ بعد فراغ از طعام آن درویشان را رخصت انصراف فرمود و شیخ جلال قدس سره را پیش خود نگاه داشت چون
وقت خلوت شد گفت که وقتی من مثال شیخ علی صابر را پاره کردم وی سلسله ما را بند کرده چون این سخن بسمع حضرت گنجشکر قدس سره رسید بر زبان مبارک راند
که سلسله شیخ جمال منقطع در هیچ وجه جریان وی را نیست مگر آنکه در طریقه شیخ علی صابر شخصی خواهد بود و شیخ جلال پانی پتی اگر وی دعا کند سلسله شیخ جمال
جاری شود اکنون مرا از بشارت غیبی چنان معلوم گشته که آن شخص تویی پس توجهی بفرما که سلسله ما جاری شود و شیخ جلال قدس سره بر فور وضو کرده دوگانه ادا نمود
و دعا کرد و فاتحه خواند و از شیخ جمال رخصت شده پیش درویشان که رفیق بودند آمد حق تعالی دعاء شیخ جلال را اجابت فرمود تا بعد وفات شیخ جمال شیخ نور الدین را
که هنوز شش ماهه بود پیش حضرت سلطان المشائخ قدس سره در دهلی بردند حضرت سلطان المشائخ همان سن وی را خلعت خاصه خود مرحمت فرمود و مرید
خویش ساخته رخصت نمود پس بدعاء حضرت شیخ جلال و عنایت بی غایت حضرت سلطان المشائخ سلسله شیخ جمال هانسوی قدس سره بشیخ نور الدین جاری شد
الغرض چون درویشان از شیخ جمال رخصت خواستند شیخ جمال همه آنها را رخصت کرد حضرت شیخ جلال را فرمود که تو دوست خدائی خدا تعالی کمالیت
مردان بتو کرامت کرده مناسب نیست که سرگردان شوی باید که بوطن خود مراجعت نمائی همانجا مردی صاحب کمال شمس الدین ترک نام بتو ملاقی خواهد شد
و فتح باب تو موقوف بر وی است و از خدمت وی براد خواهی رسید اگر مرا اجازت می شد هرگز دریغ نمی داشتم حضرت شیخ جلال قدس سره موافق فرموده
وی خواست که از همانجا بپانی پت توجه نماید ولیکن چون آن درویشان ممنون کمال خلق و احسان و فرط اخلاص وی گشته بودند نگذاشتند بلکه چون تعظیم
و تکریم شیخ جمال قدس سره در باره وی دیده بودند بنسبت سابق زیاده تر در اخلاص کوشیدند و ماندن در میان خویش دولت عظمی تصور کردند چون از ان
مکان روانه شدند اسباب خویش بدستور سابق بوی برداشتن نمی دادند و عذر بسیار در میان آوردند آخر الامر حضرت شیخ جلال بجد شده بهمان وقت سر
اسباب شان برگرفته راهی شد و پیش پیش می رفت درویشان چون نگاه کردند دیدند که آن بار بر سر وی معلق میرود حیران تر شدند و اخلاص و اعتقاد
زیاده و از حد بخار منتش پیدا کردند پس بهر وجه اسباب خود را از وی گرفتند و عذر تقصیرات نمودند و گفتند صحبت تو ما را غنیمت است و می خواهیم که عمر در
خدمت تو بگذاریم وی گفت که ما را از شما هیچ تعبی و رنجی نرسیده بلکه در صحبت شما محظوظ بودم مدتی و شما گرام اکنون از شما همین می خواهم که بطوع و رغبت
خود اجازت دهید تا بوطن خود برسم پس بموجب وصیت شیخ جمال از آنها رخصت گرفته بوطن خود رسید و این حکایت نزد این محرر سطور خالی از تذبذب

ومنصف نیست بلکه اصلی بنے دارد کما لا یخفی علی من له ادنی معرفة فی احوال المشائخ وهم در سیر الاقطاب مینویسد که وقتے حضرت شیخ جلال الدین پانی
قدس سره جانب مشرق سافر بود روزے در موضعے فرود آمد که ساکنان آن قریه رو بفرار داشتند و اسباب و امتعه خود جمع مے نمودند و مے بستند بعضے
آن حضرت از شخصے پرسید که مردمان این قریه براے چه میگریزند وے گفت که حاکم مال واجبی طلب مے کند و این مردم از اداے مال طاقت وصول آن ندارند
بنابران رو بفرار نهاده اند آنحضرت گفت که سردار خود را پیش من بیارید وے ذوان بجا آورد رئیس خود را بجد مقش حاضر نمود آنحضرت بوے فرمود اگر این مقدار
پیدا شود که مال واجبی بحاکم خود ادا کنید و تتمه براے شما باقی ماند چه نسبت گفت این امر از محال است اما از توجه دوستان خدا آسان تر آنحضرت گفت که نخست زر را
بدست من بفروشی تا بنام من باشد و سکونت شما بود رئیس قبول کرد پس آنحضرت فرمود هر قدر آلات آهنی که در قریه شما است جمع کنید و در میان توده یا چک
انداخته آتش و هیمه پنهان کردند پس گفت حالا بگذارید صبحدم این را خواهید کشید و خود خفیه چون نصف شب بگذشت و مردم غافل شدند از آنجا بیرون رفت چون
صبح دمید مردم قریه در آن توده یا چک که خاکستر شده مانده بود تفحص کردند جمیع آلات آهنی را طلاء خالص یافتند و آن را برگرفتند و مال واجبی ادا نمودند و خود منعم حال
شدند چنانکه الآن فرزندان آنها آباد و توانگر اند وهم در آنجا گوید که وقتے حضرت شیخ جلال الدین قدس سره اندر سفر کوهستان بالاے کوهے رسید دید که یک جوگی براے
چشم بسته در میان نشسته است آنحضرت تا دیرے پیش وے ایستاده ماند چون وے چشم بکشاد آنحضرت را پیش خود ایستاده دید پاره سنگ از میان خرقه خود
برآورده با ایشان داد و گفت که این را پارس میگویند که بمساس وے آهن طلا میشود آنحضرت وے را برگرفت و در چشمه که بپهلوے ایشان بود بینداخت جوگی
چون این چنین بدید حیران بماند و گفت که من این سنگ را بهزار تردد و تلاش پیدا کرده بودم و تو قدر آن را ندانستی و برباد دادی من برحمتی بحال تو کرده بودم که از فقر
و افلاس نجات یابی حالا سلامتی تو در آن است که آن سنگ پاره را برگو نه که توانی باز بمن ده آنحضرت فرمود اے جوگی هرگاه آن سنگ پاره را بمن بخشیدی
ملک من شد هرچه دانستم کردم جوگی گفت راست گفتی لیکن مرا حسرت مے آید که بحضور من ضائع ساختی تا وے را باز بمن نه دهی از من خلاصی دشوار است چون
آنحضرت بیقین دانست که تا آن سنگ پاره بجوگی نه دهم از زبان درازی باز نمے ماند گفت اے کم اندیش هم درین چشمه در آے و آن سنگ پاره خود را برگیر اگر از
آن جنس سنگپاره بسیار بینی باید که طمع تا نهانه کنی جوگی درون چشمه در آمد که سنگ پارس بیشمار در آنجا افتاده اند و بالاتر از همه سنگ پاره او دست حیران گشته سنگپاره
خود برگرفت و طمعش نگذاشت تا بر آن قناعت کند لاچار یکپاره سنگ دیگر برگرفت و خواست که پنهان کند آنحضرت بفراست باطن دریافته گفت اے کور
باطن چرا عهد استوار نداشتی جوگی پشیمان و شرمنده از آنجا برآمده و آن هر دو سنگ در پیش آنحضرت نهاد و سر در پاے وے قدس سره افگند و گفت یا حضرت علم و
معرفتے که ترا با اینهمه استغنا میدارد چیزے از آن نصیب من هم کن آنحضرت گفت که این نعمت بے اسلام حاصل نمیشود جوگی برفور کلمه توحید بر زبان راند
و مسلمان شد متوجه آنحضرت از اولیاء وقت گشت وهم در کتاب سیر الاقطاب مے فرماید که چون حضرت شیخ جلال قدس سره بعد چهل سال بوطن باز آمد سیر الاقطاب
و روزیار روزے بخدمت حضرت شیخ شرف الدین بو علی قلندر که از هنگام طفولیت در جانبش اعتقاد و اخلاص داشت بجهت استرشاد این را و اظهار نمود شیخ
شرف الدین فرمود که کشایش تو موقوف بر مردے دیگر است که صاحب ولایت اینجا شده است و امروز یا فردا درین شهر میرسد پس شیخ جلال در انتظار قدوم آن مرد
شد و دانست که این مرد همان خواهد بود که شیخ جمال هانسوی بوے نشان داده بود پس بعد از چندگاه شاه شمس الدین ترک در پانی پت تشریف آورد و در آنجا
رخت اقامت انداخت و شیخ جلال قدس سره بسعادت بیعت وے مشرف شد تا اینجا کلام سیر الاقطاب است ولیکن در مرأة الاسرار چنان مینویسد
و صحیح نیز همین است پس میگوید که پدر شیخ حضرت جلال قدس سره صاحب دولت بسیار بود و شیخ جلال از وقت طفولیت تا زمان ارادت آوردن بر شیخ
شمس الدین ترک بناز و تنعم و عیش و عشرت در وطن خود که پانی پت است میگذرانید و پیش از ارتباط بخدمت صاحب ولایت هیچ سفرے نکرده بود همیشه در
شکار و دیگر لذات و تنعمات بسر مے برد تا که روزے از اتفاقات حسنه در عین شباب جامهاے فاخره پوشیده و عطریات بسیار مالیده بر اسپ عراقی باراده مهم سد

پیش خانقاه حضرت شیخ شمس الدین ترک بگذشت نظر کیمیا اثر آنحضرت بر جمال شیخ جلال افتاد از تصرف ولایت او ساخود و جذب بےخود چنانکه از اسپ فرود
آمده سر در قدم آنحضرت نهاد و بشرف ارادت فایز گردید و از جمیع مرادات صوری و معنوی ترک و تجرید حاصل نموده بقدم صدق در خدمت آنحضرت در آمد
و سالها بخدمتش قیام داشت و تربیتها یافت تا آنکه برتبه تکمیل و ارشاد رسید و بشرف خلافت و تلقین اسم اعظم از آنحضرت مشرف گردید و بعد از وفات شیخ
شمس الدین ترک قدس سره بر جاے او بر مسند ارشاد متمکن گشت و گم گشتگان بادیه ضلالت را بر راه حق هدایت مے نمود و جاہے کثیر و شهرت عظیم روے داد
و از هر طرف و از هر قسم مردم روے نیاز بدو آوردن گرفتند و تصرفات و خرچ سفره و لساط و بخشش بسیار ظاهر شدن گرفت چنانچه معامله از شمار و قیاس گذشته بود
و بروایت **سیر الاقطاب** هر روز طعام هزار کس در مطبخ وے قدس سره مهیا میشد و هزار کس بر سفره طعام حاضر میگشتند و اگر از هزار کس کمتر میشدند خادمان بموجب
حکم از کوچه و بازار آن مقدار مردم مے آوردند و سفره پیش شان میکشیدند و الوان اطعمه حاضر مے ساختند چون فارغ میشدند طبق و سر پوش که مے آمدند باز ببکار نے
بردند و برنے داشتند و معلوم نے بود که چندان اطباق با سر پوش ها کجا میرفتند و چه میشدند و اگر آن حضرت را ذوق شکار مے شد بصحرا مے رفت و بوے
چنان مشغول میگشت که گاہے ده یا پانزده روز و گاہے بیست روز بیکه بیکباه شکار کردے و در آنجا نیز همان مقدار طعام از غیب موجود شدے و همانقدر مردم
بر سفره حاضر گشتے و طعام میخوردے و آن حضرت هر چند در آخر حیات کوشش نے نمود اما چون وقت کلاه دادن بر زبان فیض بخش شیخ شمس الدین ترک
قدس سره گذشته بود که ترا اینهم دادم و آن هم دادم هیچ نوعے اسباب معیشت کمی نے کرد املاک و اسباب و اسب و شتر وغیره هر جزویات بیش از بیش بنظر
بلند بینندگان مے آمد و ذات با برکات او از همه مبرا بود و از غلبه استغراق بذات احدیت پرواے کون و مکان نداشته و بطریق پیران خود مشرب قلندریه
را باطنا بر نفس خویش بر پا میداشت و بر هیچ موجودات التفات نے کرد کمالات و خوارق عادات حضرت شیخ جلال الدین پانی پتی قدس سره از آفتاب
روشن تر است این مختصر گنجایش آنها کے دارد و در **سیر الاقطاب** مے نویسد عزیزے بود احمد قلندر نام که در طلب مرشد صاحب کمال و تکمیل از ولایت
بر آمده سیر کنان بهندوستان در لکهی جنگل رسید و آنجا اقامت ورزید بمشایخ اطراف و جوانب و دور و نزدیک نامه نبشت و بطریق دعوت آنها را طلب
نمود بنا بر آن اکثر شیوخ در آنجا جمع گشتند و حضرت شیخ جلال الحق نیز بنا بر آن دعوت حاضر گشت چون سفره طعام در پیش کشیدند و سر پوشها از اطباق برداشتند
همه طعام حرام و مشکوک نمودار شد که در وے گوشت گربه و بوزنه و امثال ذالک انداخته پخته بودند و بر سر هر طبق کاسه سر حیوانے از آنها تعبیه کرده بودند عزیزان
چون چنین بدیدند دست از آن طعام باز داشتند و همه شان بجانب حضرت شیخ جلال الحق متوجه شده گفتند چه باید کرد آنحضرت گفت چرا حیران مانده اید
چون نے گوید که الٰهی هر چیزے که بر بندهاے خود حرام کرده فرمان ده تا ازین سفره بدر رود بمجرد گفتن این سخن هر حیوانے که گوشت وے پخته کله اش بر سر
طبق نهاده بودند بر جست و بهیئت اصلی خود صورت پذیرفته یک مرتبه بدر رفت و همه طبقات ها خالی بماندند بعد از آن احمد قلندر بخدمت شیخ جلال الحق
عرض کرد که غرض از ضیافت همین بود که صاحب دولتے را دریابم و از خدمت وے عرفان باطن حاصل کنم حق تعالے بکرم خود ذات پاک حضرت را بر
سر بنده رسانید پس وے تمامی مشایخ را باعزاز و احترام رخصت نموده بعده بشرف بیعت آنحضرت مشرف گردید و آنحضرت برائے تربیتش چند گاه
توقف کرد تا آن طالب صادق بحسن تربیتش برتبه کمال و تکمیل رسید و آنحضرت وے را خرقه خلافت عطا کرده بملتان رخصت نمود و خود جانب پانی پت
توجه فرمود و همدران ایام مخدومی شیخ احمد عبد الحق ردولوی بخدمت آنحضرت در پانی پت رسیده شرف بیعت وے قدس سره دریافت و صاحب
مرآة الاسرار مے گوید که چون حضرت شیخ احمد عبد الحق ساکن ردولی در حلقه مریدان شیخ جلال پانی پتی قدس سره در آمد و کلاه ارادت از دستش پوشیده
صحبت وے لازم گرفت همیشه در خدمت آنحضرت قیام مے داشت ولیکن چون اسباب معیشت در خانه شیخ جلال الحق بسیار میدید و طبیعت وے
از عالم تجرید الفت گرفته بود اندکے تنفر در دل ازین سبب میداشت و هم وے گوید که قطب العالم حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره نوشته است

Scanned with CamScanner

کہ روزے بعضے مریدان شیخ جلال شیخ احمد عبدالحق را مہمان کردہ بودند و ہمراہ طعام چیزے مسکرات نیز آوردند چون نظرش بر مسکرات افتاد فرمود این چہ سخن است پس بے ذوق ازان مجلس برخاستہ پیش جلال الحق آمد و طاقیہ ارادت را باز پس دادہ برآمد و از آبادی شہر ہم گذشتہ راہ بادیہ پیش گرفت در حین در بادیہ مے گشت ہیچ طرف راہ پدید نمے آمد بے علاج شدہ بر سر درختے برآمد دو مرد غیب نمودار شدند قریب آنہا رسید پرسید کہ راہ کدام جانب است جواب دادند کہ راہ بر در شیخ جلال الحق گم کردہ تا سہ مرتبہ ہمین سخن تکرار کردہ آن ہر دو از نظر شیخ احمد عبدالحق غائب شدند پس او را یقین شد کہ ایشان رسولان حق بودند و از امر حق مرا ہدایت کردہ اند کہ کشود کار تو بر در شیخ جلال الحق والدین است پس از آنچہ اعتراض نمودہ بود توبہ کرد و از کمال ندامت متوجہ خدمت آنحضرت گشت دید کہ آنحضرت طاقیہ مذکور بدست حق پرست خود گرفتہ منتظر وے بر در ایستادہ است و راہ آن محبوب القلوب مے بیند پس او بے اختیار سر در قدم کن حضرت آورد و از کمال مہربانی سر او را بر داشتہ در کنار گرفت و از سر نو کلاہ ولایت را بر سرش نہادہ با سرار حق آشنا گردانید و بلسان وحدت بیان فرمود بابا عبدالحق امروز مہمان من باش بعد ازان بخادم خانقاہ خود امر فرمود کہ طعام از ہر جنس موجود کن و مسکرات از ہر قسم نیز حاضر آر چون وے طعام و مسکرات از ہر قسم آوردہ بر سفرہ اخلاص آراستہ ساخت شیخ احمد عبدالحق را با دیگر یاران محرم طلبیدہ پیش خود نشاندہ در روے مبارک بسوے شیخ احمد عبدالحق آوردہ بزبان وحدت نثار فرمود کہ بابا عبدالحق ہر آنچہ دیدی اگر از حضرت احدیت او جدا دانی و بعید پنداری دست بر آن مزن و از وے اعراض مکن بمجرد شنیدن این کلمہ نظرش بجمال توحید حق افتاد و انواع تجلیات اللہ نور السموٰت والارض بر دلش تافتن آمد و در ہر جا مشاہدہ فاینما تولوا فثم وجہ اللہ رونما گشت و از غایت تجلیات ظہور حق متحیر شدہ بے خود در افتاد و زار زار مے گریست و مدتے در گوشہ خانقاہ افتادہ ماند و ماسوائے حق مطلق از لوح سینہ وے محو گشت۔

بیت
ممکن کرد امکان بر فشاند ۔ بجز واجب دیگر چیزے نماند

الغرض روزے حضرت شیخ جلال الحق از کمال الطاف بر سر وقت او رسید و فرمود کہ بابا عبدالحق چیزے اختیار کن و بہوش باز آئی و بخور سر از استغراق بر آورد و عرض داشت کہ تا غائب بودم نمیدانستم کہ چہ مے خورم و از کجا مے خورم و کرا میخورم و اکنون حیرانم کہ چہ خورم و بکہ رو آرم و از کہ اعراض نمایم و میان پاک و ناپاک چہ طور فرق کنم بزرگے ازین مقام گفتہ است

بیت
غیرتش غیر در جہان نگذاشت ۔ عین جملہ اشیا شد

سبحان اللہ مقامے کہ بعد از تکمیل بزرگان را حاصل میشود او را در اول حال جلوہ گر شد بہر کیف چون شیخ جلال الحق بجہت اکل و شرب مبالغہ نمود التماس کرد کہ اگر نان شالی خورد و باشد چیزے توان خورد چہ او را پیش از ارادت شیخ جلال الحق رسم بود کہ در بیابان بقدم تجرید گشتے و گاہ گاہ از شالی خود روے صحرا افطار نمودے پس آنحضرت بخادمان فرمود کہ نان شالی بیارید مہمانان برنج شالی مصفا و سفید پختہ آوردند شیخ احمد عبدالحق قدس سرہ گفت این نان برنج شالی است نہ نان شالی آنحضرت فرمود کہ بابا اللہ جمیل و یحب الجمال حق تعالی پاک است پاک را پاک باید خورد و از ناپاک کہ مراد ازان شرک باشد پاک ہمیشہ پاک و تا دایم متوکل و متوجہ حضرت پاک باشند خود را و حال و کار خود را از ناپاک دور دار تا جز پاک دیگر ہیچ نماید انگاہ ہر آنی و بینی کہ در ہر دو جہان جز حضرت پاک چیزے نیست چون آن مرشد حق نما چنین ہدایت بخشید انگاہ او را اطمینان قلب و تسکین باطن پیش آمد و در کار خود ثابت قدم گشت و بخدمت آنحضرت تربیتہا یافت چون اکثر طریق خواجگان ما برین نوع مقرر شدہ کہ مرید صادق را بعد از تلقین از خود جدا کردہ مجاہدات مے فرمایند چنانچہ حضرت گنجشکر در حیات حضرت قطب الاقطاب در قصبہ ہانسی مشغول مے بود ہمچنان شیخ احمد عبدالحق قدس سرہ موجب اجازت پیر خود در قصبہ سنام میگذرانید و انواع ریاضت میکرد و در خانہ عورتے صالح کہ فاطمہ نام داشت مے بود و آن فاطمہ در شغل باطن چندان الفت گرفتہ کہ شیخ عبدالحق در قیام شب با وے سبقت نمے نمود و او را از فرزندان خود زیادہ دوست میداشت و در سنام یک دیوانہ بود در مسجدے افتادہ مے ماند از کمل مجذوبان حق و مردم بسیار بوے نیاز مے آوردند و شیخ احمد عبدالحق را نیز بخدمت وے محبتے فوق الحد بود اکثر پیش او مے رفتے و طعام حاضر مے ساخت و مے گفت کہ نعمت حق است بخور و بخوران روزے یک دیوانہ دراز قامت از طرف ولایت خراسان پیدا شد و از کمال اعراض با این دیوانہ سنامے مے گفت کہ تو ملک مرا خراب کردہ آمدے الحال من ولایت ترا خراب مے کنم و روز دیگر فاطمہ مذکور با شیخ احمد عبدالحق

Scanned with CamScanner

گفت که من خوابے دیده ام که در حوض ماهیان را مے زنند تعبیر چیست گفت من نیز همچنین خواب دیده ام تعبیر خواب تو آن است که سنام خراب شود و
تعبیر خواب من این است که دهلی خراب میشود و همدران ایام لشکر مغل با قهر و غلبه پیدا شد عالمے ته و بالا مے گشت شیخ احمد عبد الحق قدس سره پیش آن دیوانه
سنامے رفته پرسید که چه باید کرد گفت قهر حق نازل شده است بر و تو از حق بپرهیز پس شیخ احمد عبد الحق قدس سره بطرف بدون افتاد الغرض بین که
در سنه احدے و ثمان مائه روے داد که امیر تیمور صاحب قرآن بالشکر فراوان بتاریخ غره ماه محرم سنه مذکور دریاے سنده گذشته در لاهور در آمده دست به قتل
کردن و اسیر نمودن دراز ساخت و در ماه ربیع الثانی سنه مسطور در دهلی با سلطان محمود نبیره فیروز شاه جنگ کرده غالب آمد و سلطان محمود فرار نموده بطرف
گجرات جان سلامت برد امیر تیمور چند ماه در هندوستان تاخت و تاراج کرده در ماه شعبان همین سال معاودت بجانب سمرقند و بخارا نمود سلطان محمود بعد
از رفتن امیر تیمور و کشته شدن ملو اقبال خان سرگردان شده باز آمده بر تخت سلطنت دهلی نشست و حضرت شیخ جلال الحق قدس سره از طرف کوه
شمال آمده در پانی پت سکونت نمود و شیخ احمد عبد الحق به پریشانی دیار هندوستان را معاینه کرده بطرف ولایت بهکر رفت و در مسجد اقامت نمود هر روز
از صحرا هیزم آوردی و هر چه کسے بطور خود میداد میگرفت از ان مبلغ طعام پخته موجود مے داشت و پیش هر آینده می نهاد اگر کسے از انها رحیم دل و دانا
مے بود او را هم در طعام شریک میکرد و الا او دم بخود مانده هیچ نمے خورد و تمام شب مشغول بشغل حق مے گذرانید تا مدتے این قسم مجاهدات مے کشید و
احوالات عجیب بروے وارد مے شد روزے در عالم سکر بر زبانش گذشت که والله محمد حجاب آمد ورنه ذات پاک حق را حجاب نه بودے و بعضے
الفاظ شطحیات دیگر هم بر زبان راند چون بعالم صحو آمد خادمان گفتند که امروز بر زبان مبارک چنین مخالف شرع رفته است فرمود نعوذ بالله منها مرتکب گناه
کبیره شدم کفارتش مے باید داد هواے سرما بود نصف شب بر لب آب دریاے سنده مے رفت و برف را شکسته تا گلو به آب در مے آمد و بر یکپا ایستاده
پاے دویم را بر ران نهاده این ذکر را مے گفت که دین محمد قایم و دایم و از شدت سرما تمام بدن جا بجا ترقیده خون روان مے گشت وقت صبح باز غسل
کرده نماز فجر ادا مے نمود تا مدت شش ماه در این مجاهده بود تا آنکه حق تعالے او را تسکین بخشید با وجود آنکه خلاف اصطلاح صوفیه اهل صفا از زبان مبارکش
بر آمده بود چه اکثر نزدیک این طایفه سه مرتبه مقرر اند احدیت و وحدیت و واحدیت احدیت یعنی مرتبه ذات وحدت یعنی تعین اول اول مرتبه صفات و حقیقت
محمدی دو واحدیت یعنی عالم کون پس مرتبه وحدة برزخ و حجاب است مابین احدیت و واحدیت که فیض از ذات احدیت مے گیرد و بعالم واحدیت مے رساند
پس وحدت که حقیقت محمدی است اگر مابین حایل و برزخ نمے شد اهل کون ذات احدیت را بے پرده مشاهده مے نمودند ازین معنی بلسان ترجمان الٰهی
آنحضرت گذشته بود که والله محمد حجاب آمد و الا ذات پاک حق را حجاب نبود لیکن بجهت حفظ شریعت آن قدر مبالغه نمود که اهل عالم ازین مقدمه خبردار
نیستند مبادا در ضلالت افتند و اولیاء کمل را چنین حفظ و بردباری لازم است ازینجا است که اولیاء را محفوظ و انبیاء را معصوم مے نامند پس آنجا شهرت
بسیار یافت و خوارق عادات بے اختیار از وے صادر شدن گرفت و مردم از هر طرف روے نیاز بدو آوردن گرفتند از آن جهت متنفر گشته از آنجا مسافر
شد و سیر کنان باز در پانی پت بخدمت حضرت شیخ جلال الحق والدین قدس سره رسید و بنعمت خلافت آنحضرت بهره مند گردید وقت رخصت بکمال
الطاف و مهربانی فرمود که بابا عبد الحق از خداے عز و جل خواسته ام که سلسله ما از تو جاری شود و همه عالم را بنور معرفت منور سازی و تا قیامت اثر آن باقی
ماند و غلغله وے فرو نشیند و نیز فرمود که کمال ولایت ترا در حیات و ممات غایت نے بینم فرزندان مرا در وقت اسیری دستگیری مے کرده باشی در وقت
نقل خود نیز بفرزندان همین وصیت کرده بود که در وقت اسیری براے دستگیری شما یاران شیخ عبد الحق بس است و بعد از وفات آن حضرت باز یک
مرتبه شیخ عبد الحق به آنجا رفته است و پسر صاحب سجاده شیخ جلال الحق قدس سره را تربیت نموده فرمود حیف اگر من نمے آمدم مخدوم زاده همچنین مانده بود
تا امروز فرزندان آن حضرت در سلک مریدان سلسله حضرت شیخ احمد عبد الحق قدس سره ارادت مے آرند و بنعمتهاے صوری و معنوی موافق وصیت آنحضرت

Scanned with CamScanner

بهره‌مند سے کردند و هیچ خارق شیخ جلال الدین پانی پتی قدس سره بهتر از وجود شیخ احمد عبدالحق نیست و با وجود این عجائب و غرائب از وے بسیار ظهور
در آمده اند چنانکه منقولست از شیخ عبدالسمیع دانشمند مفتی پانی پتی که روزے حضرت شیخ جلال الدین قدس سره نشسته بود که پیرزنے ضعیف و
ناتوان کوزه خالی گرفته برائے آب آوردن مے رفت چون نظر آنحضرت بروے افتاد از راه رحم گفت که هیچکس نداری که آب بقدر حاجت آورده
دهد وے عرض کرد اگر کسے مے بود یا مرا آن قدر طاقت بودے که اجرہ بکسے داده آب طلبیدن توانستے چرا این بر خود اختیار کردمے آنحضرت فی الحال
برخاست و کوزه از دست وے بگرفت و بر سر چاه رفته از آب پر کرده و بر دوش خود نهاده بخانه وے رسانید و دعا کرد که حق تعالے در این آب
برکت دهد پس از آن روز هر چند آن پیرزن آب از آن کوزه خرچ مے کرد اصلا و مطلقاً کم نمے شد تا که او زیست باز محتاج آوردن آب دیگر
نگشت و نیز منقولست که روزے کیمیاگری بملازمت یکے از فرزندان آن حضرت آمد چون فقر و فاقه ایشان بدید بسجده گشت که کیمیا از من بیاموز
مخدوم زاده ضعیف حال بخدمت آنحضرت باز گفت وے قدس سره در حال بر دیوار حجره تف انداخت پس تمام حجره از طلا خالص بنظر در آمد آنگاه آنحضرت
روے بدان فرزند کرده گفت دیدی کیمیائے مرا این کیمیاے سعادت بیاموز که لعاب هر کجا افتد زر گردد آن کیمیائی بچه کار مے آید که در وے خطره جان
بود و در کتاب سیر الاقطاب مے آرد که آنحضرت اگرچه کرات مرات حج ادا نموده بود اما برائے هر نماز جمعه بمکه مے رفت و با پیغمبر صلے الله علیه وسلم
بعالم ارواح نماز جمعه مے گذارد و در اینجا هر چند تفحص مے کردند نمے یافتند و بعد دیرے حاضر میشد روزے بخاطر مبارک وے قدس سره گذشت
اگر حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم اجازت فرمایند گاہے نماز جمعه در پانی پت و گاہے در مکه بگذارم چون وے قدس سره باز بکعبه رفت و از نماز
فارغ شد حضرت رسالت پناه صلعم هنگام وداع فرمود که شیخ جلال کعبه تو همانجا است جاے که مرقد فرزند من سید محمود است نماز جمعه میگذارده باش
بعد از آن حضرت روز جمعه پاے برهنه بروضه حضرت سید محمود که نزدیک تر از روضه وے قدس سره جانب شرق مایل بجنوب کنار شهر واقع است
نماز جمعه ادا مے نمود وے آمد و هم در وے مے آرد که حضرت شیخ جلال الحق قدس سره را اکثر عالم استغراق در پیش بود و لیکن در آخر عمر زیاده تر گشت
چنانکه وقت نماز خادمان هر دو کتف مبارک وے جنبانیده بهوش مے آوردند تا وضو میساخت و نماز با مرادے کردے و در استغراق مے رفت روزے
بهر پنج فرزندان متوجه شده گفت که فرمان حضرت حق چنان است که از عمر خویش چیزے بهمنام خود سید جلال مخدوم جهانیان بخاری ببخشم چرا که عمرش آخر
رسیده است شما در این باب چه میگوئید همه فرزندان عرض نمودند که این چگونه روا داریم که عمر حضرت بدیگرے نصیب شود و چه سان باین امر راضی توانیم شد
مگر یک فرزند از آنجمله که خواجه شبلی نام داشت گفت اگر فرمان حضرت حق چنان است تامل نباید کرد تا حکم دوست رد نشود آنحضرت ازین سخن
خوشحال گشت و همه فرزندان را رخصت فرمود تا به خانهاے خود معاودت نمایند و خود در استغراق رفت جمیع مخدوم زاده ها حسب الحکم بخانهاے
خود شتافتند مگر فرزند کلان وے قدس سره که خواجه عبدالقادر نام داشت چون آنحضرت را تنها نشسته دید از پهلویش برنخواست بعد از ساعتے آن
حضرت باز بهوش آمد فرزند کلان را پیش خود یافت گفت چون تو نشسته ماندے همراه من بیا وے فرمان بجا آورد و زود برخاست آنحضرت نیز برخاست
و بوے گفت که پا بپاے خود بر پاهپاے من نه و چشم فرو بند وے همچنان کرد و بعد ساعتے فرمود چشم بکشا و بکشاد خود را با آنحضرت در دهلی یافت چرا که حضرت
سید جلال مخدوم جهانیان قدس سره در آن زمان همانجا بود پس شیخ جلال الحق در منزل آن جناب رفت و در آن حین وے حالت نزع داشت و
بادشاه آن وقت سلطان فیروز که ارادت بوے داشت برائے استعداد و ضو رفته بود چون آنحضرت آنجا رسید بر بالین حضرت مخدوم جهانیان قدس سره
با ایستاد و سلام گفت وے چشم بکشاد و جواب سلام باز داد آنحضرت در کنارش گرفت و گفت برخیز وے برخاست پس شیخ جلال الحق بوے فرمود
که وضو بساز و دوگانه ادا کن آنجناب همچنان کرد چون فارغ شده دست التجا بسوے شیخ جلال الحق قدس سره کرده هر دو دست ایستاده نمود بهر ده انگشت

Scanned with CamScanner

اشارت کرد شاید که ده سال از عمر گرانمایه خود عنایت فرموده باشد بعد ازان شیخ جلال الحق بحضرت مخدوم جهانیان سلام گفت وازآنجا برآمد بطریق تقیه بدہلی آمده
بود باز بوطن خود پانی پت رسید و حضرت سید جلال مخدوم جهانیان را قدس سره صحت کامل حاصل گشت گویا که هیچ مرض نبود سلطان فیروز شاه این خبر یافته
زود بملازمتش رسید و کیفیت باز پرسید وے گفت برادرم شیخ جلال پانی پتی آمده بود در حق من دعا کرد و از عمر خود چند سال بخشید تا صحت یافتم و او بوطن خود
رفت سلطان گفت زہے طالع من که در عهد ما چنین اولیاء خدا هستند پس از حضرت مخدوم جهانیان قدس سره رخصت گرفت برائے ملاقات شیخ
جلال الحق متوجه پانی پت گشت چون شرف ملازمت آنحضرت دریافت عرض نمود بنده میخواهد که چیزے بپرسد آنحضرت گفت بپرس سلطان عرض کرد
که شما خدا را دیده آید آنحضرت گفت که دیدن خدا عزوجل بدین چشم سر در شریعت روا نیست اما سایه وے سبحانه را دیده ام سلطان ازین سخن نهایت
خوشحال گشت و نقود و اجناس بطریق نیاز بنظر آنحضرت درآورد وے قدس سره هیچ قبول نکرد سلطان آن نیاز را پیش یکے از فرزندان آنحضرت
که فقر بکمال داشت و گنگ و کر آمده برد چون وے آن را دید باشاره پرسید که چه چیز است و بچه کار مے آید مردم باشارت معلومش نمودند که ازین شکم
گرسنگان سیر مے شوند و ستر برهنگان حاصل مے آید مخدوم زاده تبسمے کرد و اشارت فرمود که این بکار ما نمے آید کسے که جان داده است و شکم و دهان آفریده
است او بے منت خلق را رزق مے رساند باورده کسے حاجت ندارم پس سلطان بکسان خود گفت که این را بر در شیخ جلال الحق ایثار کنید همچنان کردند چنانکه در
موسم برسات تا حال هم مردم ازانجا چیزے مے یابند بعد ازان سلطان از خدمت آنحضرت رخصت حاصل کرده بدهلی مراجعت نمود و هم در آنجا مے نویسد
که درمیان سلطان فیروز خواهرزاده وے که فتح خان نام داشت عهد بود که هر که از ما پیش از دیگرے بعالم بقا شتابد نشان قدم حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم که حضرت سید جلال مخدوم جهانیان وے را از عرب در دهلی آورده بسلطان فیروز داده بود بر سینه وے گذارند بنابران فتح خان مذکور باستماع واقعه
صحت یافتن حضرت مخدوم جهانیان بدعاء شیخ جلال الحق بر اسپ راهوار سوار شده تنهاے بسوے پانی پت شتافت و بوقت شام در اینجا رسیده اسپ بر
در خانقاه آنحضرت گذاشته اندرون رفت شیخ جلال الحق درون حجره مشغول بود و شیخ زینا که از خلفائے خاص وے بود حلقه حجره در دست گرفته ایستاده مانند
فیل مست مے جنبید و چون فتح خان بر در حجره رسید خواست که اندرونش درآید شیخ زینا گفت که اے بچه کجا مے روی نمے خواهی که سلامت باز آئی وے
گفت که سلامت مے روم و سلامت باز مے آیم شیخ زینا گفت اگر سلامت بیائی پیراهن من پاره کنی والا من جامه ترا پاره کنم فتح خان خود خواهان همین
تفاول بود و بهمین جهت در اینجا آمده بود دلیرانه اندرون حجره رفت و دید که آنحضرت در استغراق است دست بسته بگوشه با ایستاد بے آنکه آنحضرت را
کسے خبردار سازد از زبان مبارکش همین لفظ برآمد که برو بگیر فتح خان شاد شده زمین بوس نموده برآمد مخدوم شیخ زینا را همچنان مست ایستاده بدید گفت
شیخ چگونه سلامت برآمدیم وے فرمود اے بچه تیر بهدف رسید تا بدهلی سلامت نمیتوانی رسید فتح خان گفت آرزوے من از دل و جان همین است
و بجهت تفاول در اینجا آمده بودم الحمد لله که بمکرر بشارت یافتم پس بنهایت شگفتگی و تازه روئی از آنجا بر اسپ سوار شده راهی گشت چون نزدیک دهلی
رسید خوابش درگرفت زیر درختے فرود آمد و چادر بر روئے کشید و جان بحق تسلیم کرد چون این خبر بسلطان فیروز رسید وعده خود بجا آورد و نشان رفیع
المکان قدم مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که بر سنگ بود. و حضرت مخدوم جهانیان از عرب بدهلی آورده بر سینه او گذاشت و آن نشان
قدم وے علیه السلام تا الآن در دهلی موجود است و مزار و مطاف بلکه سجده گاه همه خلایق است از خواص و عوام و تا قیامت خواهد بود عارفے خوش گفته
بیت برزمینے که نشان کف پاے تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود. و بیشتر مجاوران آن نشان والا نشان اهل صلاح و دوست دار فقیر اند.
و هم در سیر الاقطاب مے فرماید که چون حضرت سید جلال مخدوم جهانیان بخاری قدس سره بدعا حضرت شیخ جلال پانی پتی از سر نو حیات یافت بعد از
چندگاه از غایت شوق و محبت بعزم ملاقات آنحضرت به پانی پت بیامد و ملاقات وے قدس سره حاصل نمود و مدتے در آنجا بماند و اربعین کشید و

از شیخ جلال الحق نعمت بے اندازه یافت چنانکه حجره وے قدس سره پہلوے روضۂ منوره حضرت شاه شرف الدین بو علی قلندر قدس سره الی الآن موجود
است وہر کس مے داند میگوید محرر این سطور عفی الله عنه که قصه ملاقات حضرت شیخ جلال و حضرت مخدوم جهانیان با یکدیگر و نعمت یافتن حضرت
مخدوم از حضرت شیخ جلال پانی پتی و ملاقات فیروز شاه و خواهر زاده اش باوے قدس سره جز در سیر الاقطاب جائے دیگر در نظر نیامده بلکه این سخن اصلی ندارد
و لیس بصحیح است چرا که حضرت شیخ جلال پانی پتی معاصر سلطان محمود نبیره فیروز شاه بود و حضرت سید جلال مخدوم جهانیان معاصر سلطان فیروز شاه
جد سلطان محمود مذکور بود پس میان عصر این هر دو بزرگوار تفاوت بسیار واقع است ملاقات ایشان باوے قدس سره چه نوع تصور توان نمود
مگر آنکه گفته شود که حضرت شیخ جلال پانی پتی در وقت فیروز شاه و پسرش سلطان محمد و نبیره وے سلطان محمود هر سه بر مسند مشیخت جالس بوده و حاجات
هر کس روا ساخته اما زود فهم منتها در از مرآة الاسرار خلاف این معلوم میشود چه وے حضرت شیخ جلال الحق پانی پتی را معاصر سلطان محمود بن محمد
فیروز شاه شمرده چنانچه عنقریب در این مختصر مے آید و حق همین است والله اعلم بهر تقدیر حضرت سید جلال مخدوم جهانیان بخاری قدس سره سیر تمام ربع مسکون
کرده از همه مشائخ کبار نعمت و خلافت حاصل کرده آخر عمر باوچه که مسکن آبائے کرام وے بود رفت و همانجا پانزدهم ماه ذی حجه و بروایتے دهم ماه مذکور روز
چهارشنبه عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمایه در آخر سلطنت فیروز شاه بادشاه دهلی برحمت حق پیوست و در خطه اوچه مدفون گشت مرقد پاک وے قبله
حاجات مردم آن دیار است هفتاد و هشت سال عمر داشت و ولادت حضرت مخدوم جهانیان قدس سره در شب برات ماه شعبان سنه سبع و سبعمایه
واقع شده بود و سلسله نسب حضرت سید قدس سره بحضرت سید جعفر مرتضی بن امام علی نقی رضی الله عنه منتهی مے شود و در مرآة الاسرار مے آرد که مخدوم
جهانیان قدس سره مرید پدر خود سید احمد کبیر بود و از دست شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره نیز خرقه پیران
سهروردیه پوشیده و بعضے گویند که وے را ارادت و تربیت و خلافت همه از دست شیخ رکن الدین ابو الفتح بوده و جد وے که حضرت سید جلال الدین سرخ
نام داشت مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی بود و هم در وے مے آرد که حضرت مخدوم جهانیان قدس سره جمیع مشائخ چهارده سلسله و یک کرده را
دریافته بود و از سی صد و چند مشائخ صاحب ارشاد نعمت یافته بود و خرقه اجازت از دست ایشان پوشیده و آخر بخدمت شیخ نصیر الدین محمود اوده ہے المعروف
بچراغ دهلی رسید و از دست وے قدس سره خرقه پیران چشت پوشیده و با نواع نعمت صوری و معنوی بهره مند گردید و چنان تمکین و جمعیت حاصل گشت
که باز احتیاج صحبت مشائخ دیگر نماند پس در ارشاد مریدان و طالبان صادق مشغول شد عالمے بوے تولا نموده هدایت و تربیت یافت و این فقیر
محرر سطور از پیران خود سماع دارد که غالب بر حضرت مخدوم جهانیان نسبت قادریه بود و نسبت سلسله قادریه که اجازتش بقطب الاقطاب شیخ
عبد القدوس گنگوهی قدس سره از حضرت شیخ درویش قاسم اودهے قدس سره حاصل گشته بوساطت حضرت مخدوم جهانیان بحضرت سید محی الدین
ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه میرسد و خوارق عادات حضرت مخدوم جهانیان قدس سره از احاطه تحریر و تقریر بیرون است درین مختصر
گنجایش ندارد بر سر مقصود باید رفت در سیر الاقطاب ذکر مے کند که حضرت شیخ جلال الحق والدین پانی پتی قدس سره چهل خلیفه کامل داشت خلیفه
اول و اکمل آنحضرت که سلسله عالیه حضرت خواجگان چشت بعد آن حضرت بوے استقامت یافت و جاری گشت حضرت مخدوم شیخ احمد
عبد الحق ساکن ردولیست که بیان احوال با کمالش بعد از همین احوال مے آید خلیفه دیگر وے شیخ بهرام است که در قصبه بڈولی آسوده است وے اول
برخصت آنحضرت در قصبه برناوه مے بود اتفاقاً دریاے جمن بسوے قصبه بڈولی رو کرد در چندگاه نزدیک قصبه رسید و روز بروز نزدیکتر مے آمد مردم
آن قصبه که اکثر اعتقاد و ارادت بخدمت شیخ جلال الحق والدین قدس سره داشتند به پانی پت آمده ماجرا بعرض رسانیدند و گفتند اگر حضرت خود
در آنجا تشریف فرمایند از یمن قدوم ذات بابرکات شما بدان قصبه مضرت نرسد حضرت شیخ جلال الحق مکتوبے به بهرام نوشته حواله آنها نمود و گفت

کہ رفتن فقیر خود منیر نیست بر زادہ پروید واین مکتوب بشیخ بہرام قدس سرہ رسانید وے راہمراہ شما باید رفت وہمانجا سکنی اختیار خواہد شد وحق تعالی شمارا
ازین تہلکہ خلاصی خواہد داد آن عزیز حسب الامر بخدمت شیخ بہرام قدس سرہ رفتند وسرافرازنامہ آنحضرت رسانیدند شیخ بمجرد مطالعش متوجہ بٹیدولی شد چون
بدانجا رسید برکنارہ دریاے آمد وعصا برزمین زد وہمانجا سکونت گرفت در ایام معدود دریا ازانجا برگشتہ قریب بدو کروہ رفت وازان مقام باز تا حال
متجاوز نگشت ساکنان قصبہ بٹیدولی بمشاہدہ این خارق بصد جان گرفتار محبت وے گشتند وحضرت شیخ بہرام قدس سرہ را نیز آنجا خوش آمدہ
مدت حیات خود دران قصبہ بسر برد وہمانجا ودیعت حیات بسپرد ومدفون گشت مرقد مطہر وے قدس سرہ در آنجا حاجت روائی عالم است وعالمیان چنانکہ
تا الیوم مقرر است ہر بیمارے کہ از دواے باز ماند ولا علاج مے شود وے را بروضہ مطہرہ آنحضرت قدس سرہ مے برند وپیش در روضہ نگاہ میدارند
در آنجا چاہے است وے را ہر روز بآب آن چاہ غسل مے دہند بکرم الٰہی وبتوجہ آن حضرت در ایام معدود شفاء کامل حاصل مے کرد ودیگر از خلفاے
خاص آنحضرت قدس سرہ شیخ نظام بود کہ در سنام آسودہ است او سی سال در خدمت حضرت شیخ جلال الحق والدین قدس سرہ بسر برد وخدمتہائے
بجا آوردہ آخر الامر بشرف خلافت آنحضرت مشرف گردیدہ بسنام رخصت یافت وبعد چندگاہ در حین حیات شیخ جلال الحق ہمانجا برحمت حق پیوست
مدتے بر سر تربتش شعلہ نور مثل چراغ تابان نمودار مے گشت چنانکہ ہمہ کس میدیدند تا وقتیکہ حضرت شیخ جلال بتقریبے در آنجا تشریف برد وبراے فاتحہ بر سر
قبر وے رفت چون آن نور معاینہ نمود گفت اے شیخ نظام در کمالیت تو ہیچ شک نیست واین نور کہ بر سر قبرت ظاہر است بہتر آنست کہ اندرون وے
باشد واز خلق پنہان بود تا ادب شریعت متروک نشود چرا کہ اگر نور ہمیشہ ہویدا مے بودے بایستے کہ بر سر روضہ مقدسہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ
وسلم ہویدا بودے بمجرد گفتن این سخن آن نور درون قبر شریفش فرو رفت واز نظر پنہان ومستور گشت وباز تا الآن کسے ندید وخلیفہ دیگرش حضرت خواجہ
عبد القادر فرزند کلان آن حضرت است کہ متصل روضہ حضرت سید محمود آسودہ است دیگر فرزند اشرف آنحضرت قدس سرہ خواجہ ابراہیم است کہ در روضہ
متبرکہ وے بہلوے چلیش آسودہ است دیگر فرزند بزرگوارش حضرت خواجہ شبلی است کہ وے نیز در روضہ مقدسہ آنحضرت قدس سرہ بہلوے ایشان آسودہ است
دیگر فرزند ارجمند وے حضرت خواجہ کریم الدین است کہ وے نیز بہلوے روضہ حضرت سید محمود متصل برادر کلان خود خواجہ عبد القادر آسودہ است دیگر
فرزند عزیز وے حضرت خواجہ عبد الواحد است کہ بیرون روضہ مطہرہ متصل دروازہ آنحضرت قدس سرہ آسودہ است ودیگر شیخ المشائخ والاولیائ
حضرت مخدوم شیخ زنیا است کہ جد کلانش ہمراہ جد کلان حضرت شیخ جلال الحق والدین پانی پتی از کازرون آمدہ بود وباغبانی میکرد در قصبہ اندری آسودہ
است دیگر شیخ احمد قلندر کہ پس پشت قلعہ ملتان آسودہ است ودیگر شیخ شہاب الدین کہ در قصبہ جھنجانہ آسودہ است دیگر حضرت سید موسیٰ
کہ در بہار آسودہ است دیگر حضرت قاضی اولیاء کہ در قصبہ سلطان پور از مضافات قصبہ کرنال آسودہ است دیگر حضرت شعیب نبیرہ قاضی محمد اولیاء کہ
در سونی پت آسودہ است وفرزندان وے تا حال نسبت ارادت وبندگی بخدمت صاحب سجادہ ہاے آنحضرت میدارند دیگر حضرت شیخ حسن بود
کہ در موضع بہرہ من اعمال پرگنہ بیانہ آسودہ است ودیگر حضرت شیخ عبد الصمد سنامی کہ تا حال رسم صاحب سجادگی در فرزندان وے برپا است وگویند
کہ وے جامع ملفوظ حضرت شیخ جلال قدس سرہ است ومرقد وے در سنام است دیگر حضرت میر سید محمود کہ متصل روضہ حضرت شاہ شرف الدین بو علی
قلندر جانب شرق آسودہ است ودر چلین راہ مرقد ایشان است دیگر حضرت میر سراج الدین کہ متصل دروازہ قدیم روضہ مقدسہ حضرت شاہ شرف بو علی قلندر
جانب شمال آسودہ است ودیگر پیر کنینا بفتح الکاف وسکون الیاء والنون المدغم والفتح الباء وسکون الالف کہ جانب مشرق متصل شہر دیگر محل
رانی آسودہ است وہر کس کہ براے حاجت خشتے از آنجا برداشتہ مے آورد در حال مقصودش حاصل مے شود وبعد حصول حاجت برابر وزن آن خشت ندر کردہ
شیرینی آوردہ قسمت میکنند باز آن خشت را در آنجا کہ برداشتہ بود رفتہ مے گذارد ودو سہ کس دیگر در عین شہر پانی پت درمیان راہ محلہ زنبات آسودہ اند

Scanned with CamScanner

سوائے این بزرگان کہ اسامی آنہا ثبت افتادہ است اسم خلفائے دیگر باین محرر سطور نرسیدہ کہ بتحریر آید و در مرآۃ الاسرار مے آرد کہ وفات
حضرت شیخ جلال الحق والدین قدس سرہ بتاریخ سیزدہم ماہ ربیع الاول واقع شدہ است و سنہ وفاتش بنظر نیامدہ ولیکن معاصر سلطان محمود بادشاہ
دہلی بود و سلطان محمود بن فیروز شاہ مدت بیست سال و دو ماہ سلطنت کردہ بتاریخ پنجم ماہ ذی قعدہ سنہ خمس عشر و ثمان مایۃ درگذشت و مرقد متبرک
حضرت جلال الحق در قصبہ پانی پت حاجت روائے خلق است و عمر شریفش از یک صد و ہفتاد سال متجاوز بود و صاحب سیر الاقطاب سنہ وفات
آنحضرت قدس سرہ در کتاب خویش خمس و ستین و سبعمایۃ ذکر کردہ و تاریخ وصال شاہ ولایت بود گفتہ اما صحیح آن است کہ از مرآۃ الاسرار نقل کردہ شد
اللہم صل علی محمد وآلہ واصحابہ اجمعین **بیت** اور نگمند بخاک سر کوئے شما بود ہر نافہ کہ در دست نسیم سحر افتاد۔ **نور سیوم** در ذکر مجملی از احوال
حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق ساکن ردولی و فرزند ارجمند وے شیخ عارف احمد عبد الحق و نبیرہ وے شیخ محمد بن عارف احمد عبد الحق قدس اسرارہم
ذکر آن کشندۂ جذبات جلال آن ربودہ نفحات جمال آن غواص بحر معانی آن مبرا از نزہات سبحانی آن خورشید ولایتش بے نقاب
آن ماہ ہدایتش بے حجاب آن غرق در شہود ذات مطلق قطب ابدال مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سرہ سر حلقہ درد کشان بادہ توحید بود و شانے
عظیم و حالے قوی و ہمتے بلند و نفسے قاطع داشت از قہر و لطف ہرچہ در خیالش میگذشت در ساعتے بلا توقف بظہور مے آمد وے مرید محبوب ترین خلفای
حضرت شیخ جلال الحق والدین پانی پتی بود و آن قدر ریاضات و مجاہدات کہ بقدم تجرید و تفرید ادا کردہ کمتر ازین طایفہ بوجود آمدہ باشند بحدے کہ مدت
شش ماہ در قبر ماند و از جانب حق تعالے مخاطب بخطاب عبد الحق گشتہ زندگانی یافت و بہدایت گم گشتگان بادیہ ضلالت بے واسطہ بطریق الہام
از حق مامور گشت بعد ازان ہمیشہ در مشاہدہ جمال حق مستغرق و محظوظ مے بود و گاہے چشم حق بین از مراقبہ نمے کشود الا بدو سہ محل چنانچہ برائے صلوٰۃ
خمسہ و نماز تہجد و غیرہ و یا بجہت ہدایت و تربیت طالبان و مریدان یا بسبب دیدن مخلصان و محبان و آنچنان بود اگر وقت نماز میرسید و یا آمدن کسے
خادمان سہ کرۃ اسم حق حق حق باواز بلند مے گفتند آن زمان چشم حق پرست میکشاد وے موجب استفسار فرمودے و چنان مے آرند کہ حق اول کہ میگفت
از عالم لاہوت بعالم جبروت مے آمد و از حق دویم از جبروت بعالم ملکوت نزول مے فرمود و از حق سیوم از ملکوت بہ عالم ناسوت توجہ مے نمود و باز بعالم
فناء احدیت مستغرق مے گشت محرر این سطور مے گوید کہ سر در آمدن آنحضرت از لاہوت بناسوت بواسطہ تکرار آواز حق آن است کہ مربائے وے
قدس سرہ و مبدا الفتش اسم اعظم حق بودہ و وے را تجلی ذات در صورت ہمین اسم دست دادہ بود بنابران چون آواز این اسم از جسم مقید ناسوتی
بگوش وے قدس سرہ مے رسید از مشاہدہ تنزیہ مطلق بجانب شہود وے در تفاصیل مظاہر تشبیہ درجہ بدرجہ بترتیب عروج توجہ مے فرمود و نزول مے نمود
تا ہر دو مشاہدہ تشبیہی و تنزیہی نوبت بنوبت بلکہ معاً در یک آن لذت گیرد و این مرتبہ انبیاء است و کمل اولیاء کہ مثل حضرت شیخ احمد عبد الحق را نیز
حاصل مے آید الغرض آن حضرت را چندان استغراق در ذات مطلق روے نمودہ بود کہ چون بجہت نماز جمعہ و دیگر جا متوجہ میشد خادم حق حق گویان
پیش پیش مے رفت تا قدم بر اثر آواز حق مے نہاد و اگر احیاناً خاموش مے گشت متحیر مے ایستاد و از راست و چپ و پس و پیش خبر نداشت بزرگے خوش
گفتہ **بیت** من مست الستم کہ از خود خبرے نہ خبر کوے خرابات دگر سو گذرے نہ۔ شیخ عبد الرحمان چشتی کہ مصنف مرآۃ الاسرار و اوراد چشتیہ
است در اوراد چشتیہ ذکر مے کند کہ اسم حق بر زبان حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق و مریدان و طالبان وے چنان جاری مے بود و ہر دمے کہ برمے
آوردند و فرو مے بردند بذکر حق مے بردند ہر قدمے کہ بر زمین مے نہادند بذکر حق مے نہادند تا بحدے کہ در محل السلام علیک و علیک السلام و بعد عطسہ
بجائے الحمد للہ ہمین نام عادت وخوے ایشان گشتہ بود و در آغاز و پایان ہر کارے دینی چنانچہ اول آخر صلوٰۃ و تکبیر و بانگ نماز و ... زان سہ بار اسم
حق باواز بلند مے گفتند و در امور دنیا نیز در خرید و فروخت و مانند آن ہرچہ بودے از کار و بار و حال ایشان مستغرق باسم حق و جمال ...

نور سیوم حضرت شیخ احمد عبدالحق ردولوی

اوراد چشتیہ مرآۃ الاسرار کے حوالے سے

این سنت در مریدان وطالبان آنحضرت جاری است واجازت عام گشته وهمین است علامت مریدان وطالبان وے وازین سبب ایشان را حقانی وحق گوے میخوانند وایشان قومی اند که گفتن ایشان حق است وشنودن ایشان حق است ودیدن ایشان حق است وجمله افعال واحوال ایشان حق است وهم درآنجا ذکر مے کند که چون روح عارف در دریاے توحید غوطه خورد وانانیت کم شود وتنها لفظ حق حق حق گفتن گیرد وآنچه حقیقت توحید بود معاینه گردد وحقیقت اشیاء هژده هزار عالم راآئینه وجود واجب یابد وازین سبب آواز حق بحقیقت حق برسد وهم وے میگوید اگر کسے صاحب سمع باشد بشنود که هنوز از قبر مبارک حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق قدس سره آواز حق جاری است واز ولایت خود الحال طالب صادق را تلقین مے فرماید ومے گوید که این فقیر بکمال شوق وطلب در قصبه ردولی رفت واز شرف زیارت آنحضرت مشرف گشت وسه روز بطاعت ومشغولی گذرانید سیوم روز بعد از نماز تهجد باز آواز حق مشرف شدیم وبگوش ظاهر وباطن شنیدیم وذوقها یافتیم که در تحریر نگنجد وقت صبح صاحب سجاده آن حضرت شیخ حمیدالدین جاے که این فقیر مشغول بود گفت الحمد لله که از آواز حق مشرف شدید این فقیر در تعجب ماند زهے ولایت حضرت مخدوم که در حیات وممات فرقے نیست بعد از آن شوق عشق بر این فقیر غلبه کرد بے طاقت وبے قرار گشت که الحال درحقیقت این آواز باید رسید که از کدام مقام سرزده است چون بسیار شوق غالب آمد ناگاه آنحضرت قدس سره از مهربانی تمام در معامله کلاه خاصه بر سر فقیر نهادند واز نکته حقیقت الحق محرم ساختند وهم وے میفرماید اگر کسے بتصور دایره حقی که شغل خاص آنحضرت است مداومت نماید نور دل مثل قرص ماهتاب نمایان شدن گیرد بعد از آن چون زیاده برآن مواظبت کند نور روح بر شکل گرده آفتاب روشن تر از وے نمودار شود بعد از مداومت بسیار آفتاب هاے لاتشمار از منفذ هر مویش ودر هر آئینه بیرون آیند وعقل وهوش شاغل را بر بایند وپس از مواظبت تمام نسیان وجود خود وتمامی موجودات دست دهد ونور الانوار که نور ذات لاکیف است طلوع نماید نسبت تنزیهی در پیش آید واز نسبت تشبیهی که در مقامات سافله لازم وقت طالب بود رهائی یابد بے اختیار بزبان حال جاء الحق وزهق الباطل برخواند واین بیت مترنم گردد بیت وجودے محض مطلق را بهر جا هر زمان دیدم - بهر بوے بهر کوے بهر مظهر عیان دیدم - ودر ابتداے از ورزش این دایره حقی دائره نوری درون وبرون است وچپ وپس وپیش وتحت وفوق مشهود مے گردد دراثنائے همین دایره را حق مے پندارد اما این دایره حق نیست بلکه ظهور حق است در لباس نوری وطریق اشتغال باین دایره که محصل کمالات مسطور است آن است که در جاے خالی که آنجا آواز کسے مسموع نشود اسم حق را بصورت دائره مدور برنگ زر یا نقره یا نیلگون مثل جامه نیلک در اندرون دل خویش تصور نماید بر تصور چندان مداومت کند که حق ظاهر گردد وخلق مخفی وهم در مرآة الاسرار مے آرد که در سلسله پاک حضرت خواجگان چشت قدس اسرارهم بعد از حضرت خواجه ابو محمد چشتی وحضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس اسرارهما این نوع استغراق وتحیر ودوام مشاهده دایره وجود مطلق ونقطه ذات حقیقت الحق که مخدوم شیخ احمد عبدالحق را دست داده بود فوق آن مر هیچ یکے از اولیاء میسر نگشته ودر لطایف اشرفی از حضرت گنجشکر قدس سره نقل میکنند که جمیع انبیاء واخص اولیاء در مقام تحیر بودند نابران حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم این دعا در خود ساخته اللهم زدنی تحیرا پس این مرتبه ورتبه خاص صاحب قاب قوسین او ادنی است چنانچه فرمود لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب ولا نبي مرسل وباید دانست العلماء ورثة الانبیاء را همین مقام است که آن را اکثر صوفیان مقام نگویند بلکه احوال نامند که محض مواهب است نه مکاسب چراکه نزدیک صاحب **کشف المحجوب** ودیگر صوفیه اهل صفا آنچه از کسب روے دهد آن را مقامات گویند وآنچه از موهب رونما گردد آن را احوالات دانند پس یقین که وراثت خاتم الانبیاء صلواة الله علیه که مشهود احدیت در عالم کثرت است همین مواهب باشد نه مکاسب **الغرض** سلسله نسبت حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق بچند واسطه بحضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه منتهی میشود وجد آن حضرت شیخ داود قدس سره یکے از فرزندان حضرت عمر فاروق رضی الله عنه بامعدودے چند

Scanned with CamScanner

از مردم قبیله خود در حادثهٔ هلاکو خان از ولایت بلخ برآمده بملک هندوستان رسید و سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی وجه معیشت ادرار مقصدیان سرکار وی
اوده تنخواه نمود بنابران در قصبه رودولی قریب شهر اوده سکونت اختیار کرد و شیخ داؤد مردے عظیم القدر بود و نسبت ارادت بخدمت حضرت شیخ نصیر الدین
محمود چراغ دهلی داشت و تربیت از آن حضرت قدس سره یافته بود اما جمال حال خود را بکسوت اهل صورت پنهان میداشت مرقد متبرک او جانب جنوب شهر
رودولی نهایت غریبانه واقع است که هنوز ظاهر نیست رحمة الله علیه و از وے یک پسر شیخ عمر بن شیخ داؤد یادگار ماند مردے بابرکت مشائخ سیرت و صورت
بزیور صلاح و تقوی آراسته بود قبرش در قصبه مذکور قریب پدر بزرگوار است رحمة الله علیه و از وے دو پسر سعادتمند بوجود آمدند یکے شیخ تقی الدین بن شیخ
عمر قدس سره که نهایت فضیلت شعار بود از قصبه رودولی برآمده در حضرت دهلی متوطن گشت و پسر دویم قطب ولایت معدن صدق و هدایت حضرت شیخ احمد
عبد الحق ابن شیخ عمر است که صیت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسیده و مرتبهٔ قربش از عرش عظیم برگذشته بفناء احدیت یک رنگ گشته کر من سعد سعد فی
بطن امه عبارت از وست و ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون مراد از ذات بابرکات اوست و حضرت قطب العالم بندگی شیخ
عبد القدوس گنگوهی قدس سره در انوار العیون مے فرماید که حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سره هفت ساله بود که همراه مادر مهربان خود برائے نماز تهجد
برمے خواست روزے مادرش از روئے شفقت مادری گفت که بابا احمد پدر تو هم یکے از مشائخ بود چنین که هنوز فرض حق تعالے بر ذمه تو لازم نشده است
و پیش از بلوغ بجهت نماز نفل چندین جهد مے نمائی چون آنحضرت در محبت حق تعالے بے اختیار بود و تعلیم اسم الباری که زین قلوب انبیاء و اولیاء است
عمل مے نمود این سخن مادر خلاف مرضی امر باطن حق تصور نموده فرمود که این مادر نیست رهزن است که کار خود مے کند و مرا از کار حق باز مے دارد و پس از غایت شوق
و اشتیاق مستانه از خانه برآمده روبسفر نهاد بحکم بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق بے تکلف ذکر حق بلسان الهام پذیرش جاری گشت و همه جا جمال حق بچشم
باطن برهنمونی مشاطهٔ طلب صادق رونما گردید و از هر موجهات نغمهٔ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در گوش دلش رسیدن گرفت پس مسافت راه بعید بقدم توکل
و تجرید طے نموده در حضرت دهلی پیش برادر خود شیخ تقی الدین رسید که او مردے دانشمند بود شاید که از علم معرفت حق آگاهی بخشد آما برادرش علم ظاهری تعلیم مینمود
و آنحضرت طلب علم و معرفت باطن مے کرد میان یکدیگر صحبت راست نمے آمد شیخ تقی الدین بر احوال او متحیر گشته روزے پیش علماء دهلی برده احوالش
بیان نمود تا طلب وے را علاج نمایند علماء موافق استعداد خود فکر کرده کتاب میزان پیش گذاشته بتعلیم مشغول شدند چون بصرف ضرب ضربا رسیدند
و معانیش بیان نمودند آنحضرت قدس سره گفت که در راه حق زدن یا زده شدن چه معنی دارد مرا علمے بیاموزید که معرفت ذات حق حاصل شود که جز او را
دوست نمیدارم علما متحیر شدند در طلب صادق او رقتها کردند و عذرها در خواست کرده رخصت نمودند و با شیخ تقی الدین گفتند که این عزیز را حالے دیگر
پیش آمده است بطور خود باید گذاشت مرا و ترا درین معنی دخلے نیست و سهو وے در آنجا مے فرماید که آنحضرت را در دهلی با شاهزاده محبتے فوق الحد
پیدا شده و صحبت محرمانه واقع مے گشت جمال مطلق وے را در صورت مقید مشاهده مے نمود چون المجاز قنطرة الحقیقة واقع شده است چند روز در آن
منزل رنگ آمیز تفرج نمودند بحکم السکون علی قلوب الاولیاء حرام پس از دهلی برآمده و هر جا که بزرگے و عارفے که مے شنید دوای درد خود از وے
درخواست مے کرد اما هیچ یکے بمطلوب اصلی او نه پرداخت تا چنان شد که جست و جو کنان در قصبه پانی پت بخدمت قطب العارفین حضرت شیخ جلال الحق
والدین پانی پتی قدس سره و یافتن نعمت دو جهانی با خرقهٔ خلافت سلسلهٔ خواجگان چشت از آنحضرت مفصل در بیان احوال حضرت شیخ جلال الحق و الدین
نوشته شده است در آنجا مطالعه باید کرد درین محل مندرج ساختن گنجایش ندارد آمدیم بر سر مطلب چون حضرت شیخ جلال الحق نعمت سجادگی با آنحضرت عطا
فرموده و تربیت فرزندان نیز حواله آن حضرت کرده خود بدار البقا خرامید آن حضرت بعد از چند روز متوجه جانب ولایت بنگاله گشت و در آن ایام حضرت شیخ
نور قطب عالم در قصبه پنڈوه بر مسند ارشاد متمکن بود چون آنحضرت در قصبه مذکور رسید بجهت ستر احوال در خانه کوتوال فرود آمد روزے در وقت

ب

Scanned with CamScanner

آبی ایستاده بود خواست تا برای دیدن حضرت شیخ نور عالم قدم رنجه فرماید در خاطر گذشت که پیش درویشان دست خالی نروند پس گیاهی سبز ندیم که بر لب
آب به نظر در آمده اند کے ازان بر گرفت و بعد ملاقات آن گیاه بر زانوی شیخ نور الحق گذاشت و فرمود که ما با صفا است شیخ نیز در جواب گفت که آری
بابا عوان است پس هر دو اولیا صاحب کمال ساعتی با همدیگر مشاهده نمودند اما هیچ سخن درمیان یکدیگر واقع نشد بعد ازان حضرت پاره افسرده خاطر از آنجا
برخاست و بجای خود آمده از کمال سوز و درد عشق و ذوق مزید قرب حق بی اختیار اظهار کردن گرفت که احمد تمام ضائع کردی و گرد عالم بگشتی و طلب
مطلوب حقیقی نمودی اما مقصود نرسیدی و از محبان حق آنچنان کسی را نیافتی که خبر به مقصود مطلق دهد پس اوقات بی حاصل صرف کردی و پریشان نفس
هم بجا نیاوردی اکنون بوطن باید رفت و فارغ ازین مطلب باید نشست سبحان الله زهی بلند همتی آنحضرت با وجود از دولت فیض بخش پیر خود حضرت جلال الحق
والدین قدس سره باده توحید نوشیده بود و مقامات و احوال این طایفه را طی نموده اما آنجا که حوصله نهایت بلند داشت در هر نفس دم هل من مزید می زد
و در هیچ مقام و احوال آتش شوق بی غایت وی را تسکین حاصل نمی شد بزرگی خوش گفته **بیت** قدح چه سیر کند آتش بلند مرا سبو سبو خم خم ده دل
لوندم را **الغرض** آنحضرت از آنجا متوجه بجانب وطن خود قصبه ردولی گردید چون در شهر بهار رسید آنجا با مجذوب صاحب ولایت ملاقات واقع شد
یکی را سلطان علاء الدین می گفتند برهنه ماندی و دیگری را لنگوتی می ماند از لنگوتی پیش داشتی اول سلطان علاء الدین چوبی در دست گرفته
پیدا شد و آنحضرت را در کنار گرفته سه کرت گفت که بابا احمد مردان دیگ پزند وقت خوردن چرا گذارند همچنان نیم لنگوتی در کنار گرفته و همان سخن تقریر نمود
آن زمان در خاطر آن حضرت گذشت که مردان حق بشارت میدهند که به مقصود مطلق خواهی رسید پس آتش شوق بیفزود و از آنجا در شهر اوده رسید و گفت که
احمد از بزرگان وقت خبر مطلوب مطلق نیافتی شاید که اهل قبور ازین آگاهی بدهند پس تا مدت چند سال در مقابر شهر و بیابان بی قرار و تشنه وار در دشت
میگشت و رفت کنان یا هادی یا هادی بلا فصل میگفت بعد از مدتی چون محرمیت با اهل قبور پیدا شد و سر رشته کار را در یافت آن زمان فرمود که احمد صحبت
را جنسیت شرط است اکنون تو نیز بمیر و چون مردگان هم در قبر در آی و مدفون شو پس از غایت شوق و بلند همتی بدست حق پرست خود قبر راست کرده
در آمد خادمان موافق وصیت دفن کردند پس از جمیع تعلقات اهل صورت بر آمده بحق مشغول گشت و تا مدت شش ماه در آن قبر زندگانی ابد حاصل میکرد
و هر نوع اسرار و واردات که از عالم باطن متجلی می گشت بر آن التفات نمی نمود و می فرمود که ازین اقسام نمود لایق پرستیدن نباشد احمد بگذر و بگذار پس
رفته رفته بدریای رسید که از کیفیت و کمیت پاک بود و آواز آمد که فاعلم انه لا اله الا انا یعنی بدان بدرستی که شان این است که نیست هیچ موجودی
مگر من پس این مژده بی حرف و بی صوت از بی کام و بی زبان شنید و از موت صوری بمطلوب حیات مطلق رسید که آن اسرار در قلم نگنجد فهم من فهم
پس بعد از شش ماه خود بخود قبر بشگافت رمقی از جان و جسم موهوم مانده بود خادمان در لحافها پیچیده بیرون آوردند پس شور در عالم افتاد و از هر طرف مردم
و وضیع و شریف روی نیازمندی آوردن گرفتند بعد ازان بر مسند ارشاد نشسته بتربیت مریدان و طالبان صادق مشغول گشت و گمگشتگان بادیه
ضلالت را هدایت میفرمود و بسیاری از حسن تربیت آنحضرت بدرجه کمال و تکمیل رسیدند یکی از انها شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق است که احوالش بعد از ذکر
آن حضرت خواهد آمد و دیگر شیخ مخلص و شیخ بختیار وغیره که تفصیل احوال آنها طولی دارد و لیکن چون ذکر ایشان درمیان آمد مجملی از احوال شیخ بختیار و
شیخ مخلص که خادمان خاص و مریدان با اختصاص آنحضرت بودند در انتقام گذارش نمودن ضرور است پس میباید دانست که یکی از مریدان خاص آنحضرت
شیخ بختیار است که وی قدس سره محرم اسرار و واقف احوال آنحضرت بود و در سفر و حضر از خدمت وی جدا نمی گشت و بقریب و غایت وی اختصاص
تمام داشت وی غلام سوداگری بود که سودای جواهر کردی وقتی مولای او در ردولی جهت سودا آمده بود و شیخ بختیار را بر جمال آن حضرت نظر افتاد
و اعتقاد تمام حاصل شد هر صباح و مسا در خدمت آن حضرت آمدی و می ایستادی تا شش ماه هم برین منوال گذرانید و آنحضرت بوی التفات نکرد

ده پرسید که تو کیستی و از کجائی و بچه کار میآئی بوده شش ماه روزے در خاطر شیخ بختیار گذشت که روز و یشی نهایت کامل وواصل حق را بی
از وے حاجت بر نیاید سهر آن ساعت آنحضرت بر خطره وے نگاه کرد و فرمود که تو کیستی بمجرد نظر آن حضرت شیخ بختیار در دریاے لاکنار افتاد
خود بے خود شد و نظر از زمین و آسمان بگذشت و مدهوش مے رفت ناگاه خود را در جنگل بهار یافت و قدرے در هوشیاری شتافت و از آنجا
گرفته بخدمت آنحضرت بیامد و از مستے شراب وحدت بگستاخی در آمد و گفت اے احمد چنین نعمت داری و بندگان خدا تعالے را محروم میگذاری
هر چند وے را مے فرمود هوشیار شد او چندان مست عالم عشق بر وے زور آورده بود که هوشیاری نمے پذیرفت و از آن گستاخی نمے گذشت پس آنحضرت
قدرے آب نوشانید تا از مستی بهوشیاری آمد بعده بوے فرمود بختیار بمولاے خود برو و رضاے وے بطلب و در کار او باش بختیار سر بزمین آورد
که مقام سکونت مولاے او بود برفت مولاے او چون حال او چنان دید او را آزاد کرد شیخ بختیار را برکت یک نظر آن حضرت که بروے در ابتداے
بود آتش روحانی افروخته گشت و نار الله الموقدة در باطن وے شعله میزد و در هر چهار طرف وے را نمودار مے شد و در نظر او جهان را مے سوخت
مے افروخت و وے را چون او لا محاله باین آتش افتاده بود از بود وجود خود مے ترسید و مے دانست که این آتش مرا سوخته تا فانی خواهد گردانید و نمے فهمید
مطلوب همین فنا سوختن است الغرض چون سوختگی شعله آتش بر دل وے غلبه میکرد از خوف رفع وجود مجازی خویش نام پیر خود مخدوم شیخ احمد عبد الحق
بطریق استغاثه بر زبان مے راند اندکے صولت آن آتش کم میشد و دلش تمکین مے گرفت بعد از ساعتے باز آن آتش وجود وے را احاطه مے کرد مثل
در میان زنگ که بالاے آب مے بندد و بندد از آن زنگ پاره شود و آب صاف پدید آید و بعد از ساعتے باز آن زنگ بر روے آب یکجان بسته
گردد همبرین طریق حالت شیخ بختیار دایم الاخلاص مے گذشت که چون نام آنحضرت مے گرفت آن آتش کمی مے پذیرفت و بعد از ساعتے باز غلبه میکرد
چون او را کار دوباره نام حامیه افتاده بود نا امیدی از بود وجود خویش حاصل دقت وے گشته گویند که روحانیت شیخ شرف الحق والدین پانی پتی قدس سره
در عالم اسرار با شیخ احمد عبد الحق سفارش شیخ بختیار کرد و گفت اے احمد ترا هیچ کس در عالم چنانکه توئی نمے شناسد مگر بیچاره بختیار که در محبت تو بے اختیار
است و وے استعداد نار جلال که از مقامات خاصه تست نمے دارد و تاب این تجلی نمے آرد اگر خبر او نمے گیری هستی مجازی وے از این عالم رخت بسر
باقی خواهد کشید و او حرارت این نار که نمونه جوش سینه با سکینه حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم است و انبیاء امت وے را بطریق وراثت
مے رسد خود بیچاره بختیار سوخته خواهد گشت باید که وے را به تجلی جمال تربیت نمائی که مناسب با استعداد و سیست بنا بران حضرت شیخ مخدوم احمد عبد الحق قدس
سره از آن نار ذات لاکیف را که بیک نظر وے مشهود بختیار شده بود با نور صفات فرو نشانند و وے را از مشاهده نار ذات که طاقتش نداشت
کشیده در شهود نور صفات که مناسب حوصله وے بود استقرار بخشید و وے چون بواسطه شهود فیضان جمال اندکے شعور از هستی خود یافت از خان و
مان دل بر گرفت و از جونپور بردولی شتافت چون بخدمت حضرت شیخ احمد عبد الحق قدس سره رسید آنحضرت گفت اگر ارادت خدمت میداری زن
را خواهی گذاشت بختیار در حال گفت بگذاشتم باز آن حضرت فرمود رسول و خدا را خواهی گذاشت او باز بر فور گفت بگذاشتم چون آنحضرت دید که وے
نقوش کثرت از دل خود نشست و کشتے خویش را در دریاے فنا انداخت و در میدان ارادت مستحکم خواست در حال جمال اصلی خود را و صورت احمدی
خویش را در میدان جان او جلوه داد و از آسمان دلش طالع گشت چون بختیار جمال با کمال احمدی و حقی در صورت آنحضرت ظاهر دید بصد جان گرفتار
امر وے گشت و دانست که قایل فاتبعونی یحببکم الله ذات پاک آنحضرت است و رسول و خدا هم وے است لاغیر چون این حالت در اختیار
شیخ بختیار در آمد بمقصود حقیقی رسید و عالم کامل و واصل مکمل گشت منقول است که روزے شیخ احمد عبد الحق قدس سره گفت بختیار مرغ را که در
صحن خانقاه چاهے بکنی وے در حال کلند آورد و بکاویدن چاه مشغول شد و آب بر آورد و شیخ بر آن آب تکبیر فرود آورد و قسمت کرد باز اشارت

این چاه را امروز از خاک بیرون باید انباشت و از خاک این چاه چبوتره باید ساخت شیخ بختیار در حال خاک از دو چاه بانباشت و از خاک
آن چاه چبوتره ساخت و هیچ نپرسید که کاویدن چاه براے چه بود و انباشتن براے چه بود رحمة الله علیه دیگر از مریدان خاص حضرت مخدوم شیخ احمد
عبدالحق قدس سره مخلص بود که احوال وے عنقریب بجاے خود مے آید اکنون بر سر مقصود باید رفت چون حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق از قبر برآمده مردم را بابت حاجت نان توشه از روغن گیا
گرده و پاره شکرے بران گذشته بطریق نذر پیش آنحضرت مے آوردند اول ایشان تناول مے نمود بعد از ان بحاضران قسمت میکرد و بلسان ترجمان الہی مے راند که توشه براے حاجت آنجو روا از جانب خود برآمده باشد
و آن سنت تا امروز جاریست که بے اجازت فرزندان و طالبان و مریدان آنحضرت نان توشه نمے خورند و در سیر الاقطاب مے نویسد که از روے اعتقاد و
صدق در هر مشکل و درماندگی توشه آنحضرت نذر کنند مجرب است که مقصودش حاصل گردد ولیکن بهتر آن است که پیش از برآمدن حاجت ادا سازد و اگر بعد وے
هم بدهد باکے نیست و این توشه که عبارت از نان گندم و شکر و روغن است بدین طریق بدهد که یک آثار پاؤ بالا آرد گندم یکپاو و چهار درم شکر سفید و همین
قدر روغن چند بوزن رائج الوقت باحتیاط تمام باید و با وضو در جاے پاکیزه نان بپزد و بر روغن چرب نماید و بالاے او شکر ریزد و فاتحه بروح اطهر
ایشان بخوانند اول تا از فرزندان آنحضرت کسے باشد دیگرے را خوردن نمیدهد و الا بمریدان سلسله وے که نماز گذار باشند بخورانند و سواے آن هر مصلی
که بود او را رخصت است و مے آرند که آنحضرت در حضور خود بمریدان خانقاه خویش بدیگرے خوردن نمے داد بعد وفات وے قدس سره
فرزند ارجمندش قطب وقت شیخ عارف قدس سره اذن عام کرد و گفت اگر کسے توشه آنجا نیز دیا آوردن نتواند بمریدی از خاندان ما برساند و اگر
این هم نتواند به مسکینے و درویشے بدهد تا حاجتش برآید انشاء الله تعالے و حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبدالقدوس گنگوهی قدس سره در انوار العیون
مے فرماید اگر کسے مریض باشند و امید از حیات او منقطع کرده باشند مقدار وسعت و طاقت یکدو سه گاو و ضاعفه ابیاده و به صاحب سجاده حضرت
شیخ احمد عبدالحق قدس سره برساند یا در خانقاه آنحضرت به مریدان و فقیران آنجا قسمت کند انشاء الله تعالے آن مریض از آن رنج و مرض صحت
یابد و حیات از سر نو حاصلش آید باید که اول بدهد و اگر نتواند بصدق دل بزبان اقرار کند که بعد صحت ادا نماید و اگر بعد حصول حاجت و دفع مرض هم ندهد
خوفے عظیم است مبادا ابتلاے و قهرے نازل شود که نجات از وے محال باشد و در سیر الاقطاب مے آرد که تسبیح نام مبارک آنحضرت براے حل
مشکلات مثل کبریت احمر است باید که هر روز سی صد و شصت مرتبه با وضو در یک جلسه بدین طریق بگوید اغثني وامددني يا شيخ احمد عبدالحق
هفته نگذرد که توجه ظاهری و باطنی آنحضرت هرچند مهم صعب باشد آسان گردد باز آمدیم بر سر مقصود که حضرت شیخ احمد عبدالحق قدس سره در آن
ایامے که در اوده بود یک سنگ ساده بر در ده بود چون از قبر برآمدن آن بزرگ آنحضرت روز ششم طعامها را ترتیب فرمود و تمام اکابر و اصاغر و امرا و
حکام شهر اوده را طلبیده طعامها خرچ کرد بعد از سه چهار روز شیخ جمال کوجره بخدمت آنحضرت معروض داشت که براے شادی از اهم یاد نه فرمودید آنحضرت
از کمال جوهر شناسی فرمود که شادی سنگ بزرگان را طلبیدم تو که از جمله آدمیان باشی ترا چه طور طلبیده شود و این شیخ جمال کوجره کرد وے را شیخ اولیاء
نیز گویند خلیفه شیخ مظفر بلخی بوده است و او خلیفه شیخ شرف الدین یحیی منیری سیت که سلسله آنحضرت به پنجم واسطه بشیخ نجم الدین کبرے میرسد
و شیخ جمال از فیض صحبت حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق نیز بخششها یافته و فیضها ربوده و مرقد متبرکه شیخ جمال در اوده تا الآن زیارتگاه خلایق است
و صاحب مراة الاسرار مے گوید که شیخ کبیر حایک ملامتے از خلفاے مخدوم شیخ بهیکه قدس سره که در موضع ملهری چهار کروه از شهر اوده آسوده است بود
و شیخ بهیکه از کمل خلفاے شیخ جمال کوجره بود که از خانواده کبرویه فردوسیه است چنانکه بالا ثبت افتاده و همون مے گوید که کبیر حایک اول ارادت بخدمت
مخدوم شیخ تقی بن شیخ رمضان حایک سهروردے داشت که او در قصبه جهونسی متصل شهر اله آباد آسوده است بعد از ان در صحبت ما نامنده بیراگی افتاد
و در ریاضات و مجاهدات بسیار کشید مشرب توحید بروے غلبه کرد و رعایت ارباب ظاهر از نظر بصیرت او مطلق برافتاد و سخن بے پرده گفتن گرفت

Scanned with CamScanner

مردم ظاهربین او را منسوب به کفر کردند اما عرفاء اهل باطن او را موحد بی‌ریا می‌دانند مشرب رندانه ملامتیه می‌داشت آخر فرقهٔ سلسلهٔ مرید شیخ از
مودم شیخ بهیکه می‌پوشید و در طریق سلوک کمال تسکین یافت و در بعضی کتب نوشته است که کبیر اگرچه نساج بود وے را در توحید اشعار بسیار است و زبان هندی
مسلمانان وے را مسلمان می‌دانستند و کافران کافر وے از مردم مبرا بود در حالت نزع مسلمانان پرسیدند که ترا دفن کنیم گفت اگر بیابید و کافران
گفتند که ترا بسوزیم گفت اگر بیابید در حجره است و بگذشت چون حجره را وا کردند گلی چند از حجره یافتند و نزاع طرفین برطرف شد اما شیخ آن سنگ
کبیر را اهل اسلام بعد وفاتش در آمیهٔ مکهر دفن کردند چنانکه نسبت آباء و جدانه از نه که روزی کبیر برای خود نانی پخته بود سگی آمده آن نان را برداشته روان
شد وے روغن از پیش گرفته و بدوید و گفت که روغن حاضر است نان را با روغن بخور بدید مردم وے را طعن کردند که نیز خراب شدی وے در آن ضمن میگوید
اما چنانچه مس از صحبت اکسیر در خشتا دیگر از صحبت درخت صندل ورود برسیدن در یا خراب میشود همچنین کبیر بحق پیوست و خراب شد و مرقد او در قصبه
مکهر سرکار گورکهپور زیارتگاه خلق است رحمة الله علیه شیخ کمال بن شیخ کبیر ملامتی از پدر خود تربیت یافته او هم مشرب ملامتیه داشت بلکه از پدر بیباک
تر بود و بعد از وفات پدر بطرف ولایت گجرات رفت آنجا حضرت شاه محبوب عالم احترام او بجا آورد و پس شهرت بسیار یافت چنانچه مرقد شیخ کمال در احمدآباد
معروف گجرات مشهور است و هم وے در کتاب مراة الاسرار می‌گوید که روزی حضرت شیخ احمد عبدالحق قدس سره با مریدان بدیوار حجره مرأة الاکابر
راست می‌کرد و خود بر سر دیوار نشسته بود شیخ جمال کوجره براسپ مادیه تند سوار آنجا رسید سوال کرد که ممکن است تا این دیوار بجنبد و روان شود
بر زبان آنحضرت گذشت که چه قدر کار است پس دیوار در حرکت آمده روان گشت بعده آنحضرت فرمود که بهای جمال حالا اسپ مادیه خود را بگردان
هرچند تازیانه‌ها زد اما اصلا از جای نجنبید شیخ جمال سر خجالت بر زمین افگنده و عذر خواست تا سالها مانده روزی آنحضرت در خانقاه شیخ فتح الله اودهی
تشریف برده او اے کودکانه پیش نظر شیخ ظاهر کرد اشارت بران بود که در قید این اسباب مشیخت بودن کار کودکان است به فناء مطلق باید پرداخت
شیخ متحیر مانده و هیچ جواب فراهم نیامد و همچنان روزی بخانقاه حضرت شیخ زین الدین اودهی قدس سره رفته بود دربان نگذاشت تا پیش شیخ رود
وقت دیگر سنگ و کلوخ در طبقی پر کرده و سرپوش نموده آنجا رفت چون دربان دید که چیزی نذر آورده است مانع نشد پس طبق را پیش نهاده
چون نظر شیخ بر سنگ و کلوخ افتاد متحیر شد آن زمان فرمود مرا که این نذر را پیش تو نمی گذارند شیخ شرمنده گشت بعد از آن فرمود که ده هزار تنکه عوض
حسنه من بده انشاء الله تعالی ادا خواهم نمود شیخ قبول نکرد که ما فقیریم مال نداریم پس بی اختیار از زبان آنحضرت برآمد که اگر نمی‌دهی خواهند گرفت
در چند روز شیخ زین الدین برد قاضی رضی مقطع اوده برادرزاده‌های شیخ را قید کرده تمام مال و اسباب در تصرف خود آورد و هم وے در آنجا می‌آرد
وقتی که آن حضرت قدس سره در حالت جلال نشسته بود اتفاقاً قاضی بڈه پسر قاضی رضی مقطع اوده از مستی جوانی و غرور دنیا از روی گستاخی آمده
سوال کرد که شنیده میشود که حق تعالی را به بندگان می‌نمائی آنحضرت فرمود خواهی دید گفت آری پس یک بوقلمون مقابله آفتاب نشسته رنگها تغیر
می‌کرد بدل می‌کرد آنحضرت فرمود ببین آن بی‌سعادت تمند سرشته سخن را نه فهمید و گفت که شیخ بوقلمون را حق می‌نماید چه درویشی است پس قفا در
گلوی آنحضرت انداخته کشید و آنحضرت با مریدان حق حق حق می‌گفت بعد از ساعتی جنازهٔ آن جوانمرگ را با پدرش قاضی رضی الدین پیش آنحضرت
آوردند که همین یک چشم دارم آنحضرت فرمود تیر بهدف رسید حالا سود مند نیست بروا و را دفن کن از ظهور این قسم خوارق عادات شور بسیار شد و خلق
از هر طرف بجهت ارادت غلو نمود و آنحضرت قدس سره همیشه از اسباب مشیخت و کثرت خلق نفرت تمام داشت و بارها می‌فرمود که الشهرة آفة و ترضیها
کل واحد و الخمول راحة لا یرضاها احد احمد جائی مقام گیر که کسی نام احمد نگیرد پس از شهر اوده انتقال نموده در قصبه ردولی که ماوا [illegible] آباء
و اجداد آنحضرت بود تشریف برد و آنجا از مردم خانه کسی در قید حیات نمانده مگر دائی حیات که در ایام طفولیت آنحضرت را شیر خود داده [illegible] پیر

صد سال گشته و بعبارت از چشمهاے رفتہ آنحضرت از کمال حق شناسی حقوق ما تقدم را منظور داشته سر در قدم او نهاد و فرمود کہ من پسر توام احمد توام محض براے خدمت تو اینجا آمده ام و ایشے حیات متحیر شد کہ بعد از پنجاه سال احمد از کجا پیدا شد پس بسبب شفقت معنوی شیر از پستان او روان شد و آنحضرت را در کنار گرفت گریه بسیار کرد آنحضرت نیز با وے موافقت نمود و تسلی بخشید بعد ازان در خدمت و رضاجوئے او مشغول گشت روزے وائیے حیات گفت کہ سخنے از شما درخواست دارم اگر قبول کنید اظهار نمایم آنحضرت قدس سره قبول کرد پس او اظهار نمود کہ بخاطر من متاہل باید شد آنحضرت قدس سره فرمود کہ استعداد این امر در خود نیافتم و سہ عیب بالفعل موجود دارم اول فقیر دوم دیوانگی سیوم پیری و با انہمه باز درویش را نشاید کہ در ولایت درویشے دیگر دخل نماید چراکہ این ولایت از حضرت شیخ صلاح مرحوم ہنوز عزل نہ شده است اگر متاہل شوم کجا بمانم ہر چند این قسم مقدمات پیش وے آورد اما دائیے حیات منظور نہ داشت پس لاچار پیش مرقد متبرک حضرت شیخ صلاح سهروردی رفته به نیاز مندی تمام مشغول گشت کہ تا چہ بشارت دہد بعد ازان از قبر حضرت شیخ آوازے برآمد کہ بهائے احمد در حوض کهدو کهرورآئی چون آنحضرت در حوض مذکور درآمد یک ریسمان چہار پاے کہ آن را بزبان ہند چہلکہ گویند و یک سبوچہ بدست آنحضرت افتاد در خاطر الہام پذیر ورود یافت کہ این چہلکہ مصلا است بجهت نماز و این سبوچہ براے طہارت مرحمت کرده اند شاید کہ رخصت باذن من باشد و حوالت ولایت شد الغرض وائیے حیات ازین بشارت خوشحال شده دخترے از خویشان آنحضرت در عقد نکاحش درآورد بعد ازان حق تعالے از آن منکوحہ سہ پسر و چہار دختر بوجود آورد و ہر یکے کہ متولد مے شد بمجرد زادن لفظ حق حق بر زبان مے راند آنحضرت مے فرموده کہ احمد شور اختیار نہ کرده است این بچہ مے خواہد کہ در عالم شور اندازد و لایق زیستن نیست و آن پسر در چند ایام وفات مے یافت آنحضرت بدست حق پرست خود مدفون مے ساخت تا آنکہ ہر سہ پسر ہمین قسم بعالم بقا خرامیدند روزے یک طفل از خویشان در خانہ درآمد چون نظر اہل خانہ آنحضرت بران طفل افتاد صنعت تعزیت در کار شد دم سرد برآورده آب گشت آنحضرت بر بام خانہ مشغول بود ازین معنی آگاه شد فرود آمد کہ چہ حال است منکوحہ آنحضرت از ادب تمام معروض داشت کہ از شما مخفی نیست فرمود آرے یک پسر دارم اما ہنوز خام است و مسافت پیش آمده کہ شیخ بدر الدین ساکن قصبہ راپری خلیفہ حضرت شیخ صدر الدین حکیم چشتی ازین عالم نقل کرده و نعمتش حوالہ من نموده و تربیت پسر خود شیخ نصیر الدین شہید وصیت بمن کرده است میروم تا نعمت را بشیخ نصیر الدین سپارم و آن پسر موعود را پختہ کرده بیارم تا حوالہ تو نمایم بشرطیکہ در رضاے او باشی پس چون ازان سفر باز در ردولی تشریف آورد آنچہ وعده فرموده بود بجا آورد بعد از چند مدت شیخ عارف متولد گشت و وقت زادن لفظ حق بر زبان نیاورد و گریہ کنان برسم عامہ برآمد آن زمان فرمود کہ این پسر لایق نگاه داشتن است و حقیقت تربیت یافتن شیخ نصیر الدین مذکور وغیره بجاے خود مفصل ذکر خواہد افتاد -

الغرض از آن وقت سکونت آنحضرت در ردولی قرار گرفت حضرت حق سبحانہ تعالے اولاد پاک نهاد آنحضرت را تا قیام قیامت بر جاے اجداد خود سرسبز و خرم نگاہدارد و براے مشغولی آنحضرت دو حجره بود یکے جلالی دویم جمالی جلالی بر بام خانہ بود و جمالی در تہ آن ہر گاه مظہر جلال بر آن حضرت متجلی مے گشت و غیرتی از ان درکار مے شد پس بر بام خانہ تشریف مے برد و اضطرابے عظیم میان فرزندان و مریدان وغیره مردم پدید مے آمد و در ساعت مغضوب ہلاک مے گشت سبحان اللہ عجب حالت رو نما شده بود کہ بمجرد نظر لطف ہر کس بعلو درجات و مطلوبات خود فایض مے گشت و باندک نگاه نظر قہر معدوم مطلق مے شد ازین اقسام انفاس قاطع و سریع الاثر کمتر ازین طایفہ شنیده شده است و از آن وقت کہ آنحضرت در قصبہ مذکور توطن اختیار کرد و صاحب ولایت آنجا شده ہیچ درویش عالی مقام را مجال نبود کہ بے اجازتش در قصبہ درآید و اگر احیانا کسے مے آمد احوالش سلب مے شد چنانچہ شیخ سعد اللہ کیسہ دار بکنتوری مسعود اولیا را خرقہ خلافت عطا نموده رخصت بجانب قصبہ رسولی کرد و گفت کہ شیخ احمد عبد الحق قدس سره درمیان راه است از غیرت او ہوشیار خواہی رفت آن مرد سخن پیر خود گوش نا کرده بے ادب وار در قصبہ ردولی درآمد شیخ احمد عبد الحق را غیرت درکار شد از حجره برآمد

Scanned with CamScanner

ونگاہ کرم بجانب شیخ مسعود کرد تمام احوال او در ساعت سلب گشت از خلق عوام ہم تر شد لاچار از سر عجز خود را در خدمت شیخ احمد عبد الحق افگند روز
مہربان شدہ دستار خود بر سر او نہاد و بنظر شفقت نگریست باز بحال خود آمد و از رضاے حضرت ایشان رفتہ در قصبہ رسولی متوطن شدہ والآن فرزندان او
قصبہ مذکور ہستند و مرقد او نیز ہمان جا زیارت گاہ خلق است و حضرت شیخ شمس الدین فریاد رس خلیفہ میر سید اشرف جہانگیر قدس سرہ اکثر اوقات
در قصبہ سبو دہے میان رودولی شدہ مے رفت از آن وقت کہ حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق در قصبہ رودولی اقامت اختیار فرمود حضرت میر سید اشرف او را منع
کرد کہ بعد ازین در مقام رودولی ہرگز نروی پس از آن وقت شیخ شمس الدین راستا و چاقصبہ رودولی مے گذشت و درمیان قصبہ مذکور نمے آمد و شیخ سماء الدین
خلیفہ حضرت میر سید اشرف جہانگیر کہ در قصبہ رودولی سکونت داشت و قبر او نیز ہمانجا است روزے یکے از مریدان او بخدمت آن حضرت التماس نمود
احوالے کہ در خانقاہ پیر من ہست نباران مے خواہم کہ در سلک بندگان حضرت ایشان داخل شوم فرمود کہ طاقیہ سا گردانندہ بدہ مریدان شیخ سماء الدین از یمقدر
او را بسیار زدند کہ مرتد شدہ است بہر قسم بود در سلک مریدان آنحضرت درآمد بعد ازان اکثر اوقات التماس مے نمود کہ مرا آرزوے زیارت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم غالب آمدہ است اگر فرمان شود بجانب کعبہ مے روم و زیارت خواجہ عالم حاصل بنمایم آنحضرت مے فرمود کہ او تو ہمراہ مے خواہم رفت یک روز او پر سجد شد آن
زمان فرمود کہ آخر شب من ہم مے آیم و ترا ہمراہ مے برم خانہ آن مرید در قصبہ اسمو بود آنحضرت آخر شب قریب جنگل موضع مذکور رفتہ بآواز بلند حق حق گفتہ او را
بخواند و آگاہ ساخت پس آن شخص آمد و دنبال آنحضرت روان شد و دید کہ سہ بزرگ پیش مے روند یکے قطب العارفین حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر
دویم حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین بداونی سیوم آنحضرت چون اجودہن رسیدند صبح دمیدن گرفت و جمال جہان آرائے حضرت رسالت پناہ
ظاہر گشت آنحضرت دست او را گرفتہ در پاے خواجہ کائنات انداخت و عرض نمود کہ این بیچارہ از روے سعادت قدم بوس تمام داشت در آنجا رسیدن
دشوار بود بعد ازان دید کہ ہیچکس موجود نیست متحیر شدہ در خانقاہ آنحضرت رفت بمجرد در آمدن حضرت فرمود کہ چہ طور زیارت حضرت رسالت پناہ میسر گشت
او سر بر زمین آورد و اظہار نمود و ہم در کتاب مراۃ الاسرار مے آرد کہ روز جمعہ در جامع مسجد رودولی آنحضرت با شیخ زکریا بن مخدوم شیخ سلیمان خلیفہ حضرت
نصیر الدین محمود اودہے قدس سرہ یکجا نشستہ بودند و آنحضرت را رسم بود کہ اکثر اوقات بمشاہدہ جمال حق چشم ظاہر بستہ مستغرق مے ماند و در آن
حال شیخ زکریا مذکور تلاوت قرآن مصحف بآواز بلند مے کرد آنحضرت سر برداشتہ فرمود کہ آہستہ باید خواند و باز در مراقبہ شد شیخ زکریا پنداشت کہ آنحضرت را
خواب فرو بردہ است یک دو مرتبہ تکرار کرد کہ آنحضرت در خواب اند تا حدے کہ دست بر زانوے آنحضرت گذاشتہ ہوشیار ساخت از راہ غیرت بر زبان ترجمان
الٰہی آنحضرت گذشت کہ پیش من کیان خفتید پس چون از نماز فارغ شدہ روان گشتند پاے شیخ زکریا بر زمین بلاست نمے افتاد دست بر دوش خادم انداختہ
تا خانہ رسید و بر بستر بیماری افتاد و جمعہ دیگر ندید و در ہمان مرض وفات یافت و ہم وے آنجا مے آرد کہ روزے کسان حاکم قصبہ رودولی یک چہار پائی از خانقاہ
آنحضرت بغصب بردہ بودند و در آن ایام حضرت میر سید قطب مجذوب از وصلان حق نیز در قصبہ مذکور تشریف مے داشت اکثر اوقات بشرب خمر
مشغول مے بود پس قدحے از شراب پُر کردہ بدست میان خضر داد کہ بخدمت برادرم حضرت شیخ احمد عبد الحق قدس سرہ برسان و بگو کہ بزعم میان خضر قدح
شراب گرفتہ بر در خانقاہ آنحضرت بایستاد و طاقت نداشت کہ بآن طریق پیش آنحضرت برود وے قدس سرہ از صفائی باطن معلوم نمودہ بآواز بلند فرمود
کہ میان خضر بہر طریق کہ ہستی ہمچنان بیا او قدح شراب بحضرتش گذرانید و پیغام میر سید قطب معروض داشت آنحضرت قدح شراب نوشجان کردہ فرمود
کہ برو حاجت نیست بعد از یک دو ساعت شور در قصبہ افتاد و خانہ آن ظالم برآوردند و وقتے ملک ذکو حاکم رودولی شیخ فرید داماد آنحضرت
در قید کردہ بود وے قدس سرہ بمحبت او آنجا تشریف برد آن بے سعادت اخلاص نہ ساخت بلکہ آزار بیشتر رسانیدن گرفت آنحضرت برگشتہ
رفت و حجرہ جلالی کہ بر بام خانہ بود از روے غیرت در آنجا مشغول گشت و تمام شب ہمانجا بود وقت صبح مریدان مثل شیخ بختیار وغیرہ

شیخ زکریا بن محمود شیخ سلیمان خلیفہ حضرت نصیر الدین محمود اودہی

Scanned with CamScanner

کو در حجرہ چو بو اسنے ذاتی گفت امروز اتمام است چون دو سہ روز گذشت در حجرہ کشاد و شیخ برہان کہ از مریدان محرم بود او را فرمود برو ببین کہ جنازہ حرام خوار
آمد چون برون آمد دید کہ جنازہ ملک ذکوے آرند آنحضرت نیز برآمدہ نماز جنازہ وے ادا نمودہ از ظہور این قسم خوارق عادات وے قدس سرہ تا ہیچ قتال
ے گفتند چنانچہ مشہور است و روزے آنحضرت در حجرہ جلالی مشغول بود ناگاہ شور در قصبہ افتاد کہ دیہاگر زمیندار موضع نالہ لشکرے انبوہ از ہر طرف
جمع کردہ بر سر ردولی مے آید آنحضرت از کمال غیرت عصا بدست حق پرست خود گرفتہ از حجرہ برآمدہ بجانب شمال قصبہ باغے کلان بود در تنہ یکدرخت
عصا بزد و فرمود کہ سر دیہاگر بریدم او را طاقت نماند کہ بطرف قصبہ ردولی بیاید جانب برکہ کہرنسہ رفت و ہمانجا راے کہرنسہ جنگ کردہ ہزیمت خورد
راے کہرنسہ دنبال نمودہ او را کشت و سرش بریدہ در ردولی فرستاد و تن او را در آوردہ سوختند از ان بابت کرامات ہزار ہزار آن حضرت قدس سرہ
اظہر من الشمس است و از ان روز گرفتہ تا امروز ہرگاہ زمینداران نواحی بر سر ردولی لشکر کردہ آمدہ اند کشتہ شدہ اند یا ہزیمت خوردہ اند و قتے آنحضرت
بسیر جنگل برآمدہ بود اتفاقاً گذر وے در موضع بہر لہ افتاد و در آن وقت بہر لہ کان کفر بود آنحضرت قدس سرہ آنجا بانگ نماز گفت کفار از روے
تعصب خواستند کہ در آزار شوند آثار غلبہ حال آن حضرت میسر نیامد و در آن ایام زمیندار بہر لہ مردہ بود دیدی رانی نام زنے حکومت میکرد و او زن
عاقلہ بود از این مقدمہ واقف شدہ از عجز و نیازمندی تمام بخدمت حضرت رفتہ التماس نمود کہ حضرت این جا بانگ نماز فرمودند مراد فرزندان مرا رحیم
حکم شود بر زبان مبارک راند کہ ترا و فرزندان ترا موضع گواوہ تہلواہ دادم تا در آنجا باشند و گاہے اسیر نشوند پس بعد از چند روز سلطان ابراہیم شرقی
مہابتخان بدخشی را در موضع بہر لہ آباد ساخت و رواج اسلام داد و دیدی رانی با حیلہ خود رفتہ در موضع مذکور آباد گشت و فرزندان او تا امروز اسیر نشدہ اند
و چون سلطان ابراہیم شرقی بادشاہ جونپور بتقریبے در پرگنہ ردولی آمد و قاضی رضی حاکم شہر او در بخدمت و کمالات آنحضرت بیان نمود سلطان مذکور مبلغ نقد و
چہار موضع از پرگنہ ردولی و ہزار بیگہ زمین در سواد قصبہ جہت خرج خانقاہ بدست قاضی مذکور نوشتہ فرستاد و انواع نیازمندی اظہار نمود آنحضرت اعراض
کرد و اصلاً قبول چیزے نہ نمود و با قاضی رضی گفت مگر ابراہیم رزاقی میکند رزاق مطلق اوست جل جلالہ و آنحضرت را قدس سرہ ذوق سماع بسیار بود
روزے در حالت سماع با کنیزک گفت ہر چہ در خانہ باشد بیار و بقوالان دہ او معروض داشت کہ چیزے موجود نیست پس ہمان کنیزک بقوالان بخشید
روزے از سر حال این بیت بر زبان مبارک راند بیت اگر گیتی سراسر باد گیرد چراغ مقبلان ہرگز نمیرد۔ و فرمود چنانچہ در کازرون چراغ خواجہ ابو
اسحاق کازرونی مے سوزد و تا روز قیامت خواہد سوخت ہمچنان من نیز دیگے طعام بپزم کہ ہمیشہ خلق مے خوردہ باشند و درین بقعہ مردم بیشتر است
بعد از ان یک دیگ طعام پختہ در کوچہ شارع عام گذاشت ہر کس کہ مے آمد بفراغ خاطر طعام مے خورد و در آن دیگ ہیچ کم نمے شد بعد از سہ روز فرمود
اے احمد در عالم شور خواہد افتاد کہ احمد چنین نسخ است والشمس آفة ترضها کل والمخلوق لة راحة لا یرضها احد رزاق مطلق اوست
جل جلالہ او داند و بندگان او تو ازین میان بیرون آے و خود را از خود و از کار خود بیرون آر د از ہستی این نام و نشان فانی شو و بہ بے نشانی پرواز
پس در حال تکبیر براے مزید فقر طالبان حق ادا نمودہ دیگ مذکور را بر زمین گمنامی زدہ بشکست و آنحضرت قدس سرہ مے فرمود کہ منصور بچہ بود طاقت
نیاورد اسرار بیرون زد بعضے مردان ہستند کہ دریا ہا نوش کنند و آروغ بر نیارند و نیز آن حضرت فرمود کہ نظامی بچہ بود تا این بیت گفت بیت صحبت نیکان
ز جہان دور گشت خوان عسل خانہ زنبور گشت۔ صحبت حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم چنانچہ صحابہ را بود رضی اللہ عنہم حالاہم اہل حال و محبان ذو
الجلال راہست و آنحضرت از کمال بصیرت مقامات جمیع بزرگان تعیین مے کرد کہ فلان درویش تا اینجا رسیدہ بود و فلان تا اینجا سیر داشت مقام و
منزل و احوال ہر یک مفصل مے کرد و عجب تصرفے و مقامے رفیع حق تعالے بوے عطا فرمودہ بود کہ در تحریر نگنجد و آنحضرت قدس سرہ بعضا اوقات
مے فرمود کہ ما مالک جان خودیم ملک الموت نتواند کہ بے رخصت جان من قبض کند موت من باختیار من است اگر بخواہم بمیرم و اگر خواہم تا ابد الآباد برہمین

بیت بمانم بمرآنکه باختیار طور برودم کرا ور اخبر باشد بیت در کوے تو عاشقان چنان جان بدہند - کانجا ملک الموت نگنجد ہرگز و ہم وے در مراۃ الاسرار میگوید
کروقتے آنحضرت باجمعے از مریدان مسافر گشته بود در جنگلے رسیدو آنجا درختے گم بنایت سبز و خرم بزیبد طراوت آراسته دید در زیران درخت صحنے مصفا و هموار
در یا بود در آنجا نزول فرمود بنظارہ مطلق مشغول گشت چنانکه مرغ روح ش از خرقه خاکے پرواز کرده باصل خود ہمرنگ شد مریدان سار وز سیاه و پیش آمده با
اضطراب با نوحه و زاری مے گفتند کرمردم مرا بدنام خواہند کرد که ظاہرا فوتے بسیار بہم رسیده باشند اینہا آنحضرت را کشته باشند آنحضرت بر اضطراب آنها آگاه و بر
بحالت قدیم باز آمد و بر زبان مبارک راند که مرا این مقام خوش آمده بود خواستم که اینجا بیاسایم چون شما این چنین بے طاقتی اظہار نمودید چند روز دیگر درین عالم ایزار
پس از ینجا برخاست و بجاے خود معاودت نمود به باید دانست کرحق تعالے آنحضرت را تصرفے بنہایت قوی عطا فرموده بود و حضوری تمام متجلی گشته بود کر
ہمیشه بمقام قرب و عزت مستغرق بودے و بجدے قرب ذات احدیت حاصل کرده بود که ہرگاه از مریدان و طالبان آنحضرت را سفر آخرت پیش آمدے
پس بخدمت آنحضرت آمده درخواست رخصت مے نمودند اگر اجازت مے یافتند ازین عالم انتقال مے فرمودند والا نه خیر چنانچه قطب العالم حضرت
شیخ عبدالقدوس حنفی قدس سره در انوار العیون نوشته است که مخلص نام عزیزے از مریدان پاک اعتقاد حضرت مخدوم شیخ عبدالحق بود از فیض تر بیت
آنحضرت برتبه تکمیل و ارشاد رسید و عالم معنوی چنان بے پرده بروے متجلی گشت که بودن درین عالم کثیف او را خوش نمے آمد روزے بخدمت آنحضرت
التماس نمود که این جامه من کہن شده است اگر اجازت شود ازین عالم فانی انتقال نمایم آنحضرت از کمال مہربانی فرمود که چند روز صبر کن ما و تو ہمراه خواہیم
رفت پس مخلص دریافت که آنحضرت رخصت نخواہند داد و دل او ازین عالم فانی مطلق متنفر شده بود و نمے توانست ماند وقتے با پسر خورد که بہرام نام داشت
گفت من مے خواہم ازین عالم انتقال نمایم باید که بعد از وفات شتاب تجہیز و تکفین نموده ما را در قبر مدفون سازی بعد از آن بخدمت حضرت پیر دستگیر من
خبر رسانی و زنہار این وصیت فراموش نه سازی بہرام حیران شد که پدرم چه مے گوید پس مخلص ردا بر سر کشید و جان بجانان سپرد بہرام سراسیمه شد پدر را
ہمچنان مرده گذاشته بخدمت آنحضرت رفته معروض داشت که پدرم ازین سرائے فانی بعالم بقاے خرامید آنحضرت سر از مقام قرب و عزت برآورده بزبان
ترجمان الہی راند که مخلص بے رضاے ما وقت چه معنی دارد پس برخاست و متوجه بجانب جنازه مخلص گردید و ردا ے از روے وے برداشته برابر گوش او بآواز
بلند مخلص مخلص گفتن گرفت قریب چہل یا پنجاه بار مخلص مخلص گفته بود که جان او باز در قالب او درآمد و برخاسته سر در قدم آنحضرت آورد و بر دو دست
بر سینه بے کینه خود مساس میکرد و از ادب حضور آنجناب ہیچ نه گفت پس آنحضرت او را حیات جدید بخشیده بخانقاه خود تشریف برد بعد از آن مخلص بدے
بفرزندان خود آمده و ملاقات نموده گفت که شما بر وصیت من عمل نکردید پیش از دفن خبر وفات من بحضرت پیر دستگیر رسانیدید الحال اے بہرام تو بخدمت
پیر دستگیر برو بهر قسم از راه عاجزی درخواست نموده اجازت حاصل بکن که من حالا درین عالم نمے توانم ماند بہرام بخدمت آنحضرت رسیده آنچه مطلوب پدر بود
بعرض رسانید فرمودند که با پدر خود بگو تا چند روز دیگر باشد ما و او ہمراه در پرده خواہیم شد و نیز فرمود که پدر تو ہم کجا خواہد رفت یار ے بما ہم خبر کند تا ہم بآن جا
بیایم بہرام پیش پدر رفت و پیغام رسانید و مخلص گفت باز بخدمت پیر دستگیر التماس بکن که آمدن و رفتن را جائے نیست مگر انتقال از مقامے بمقامے
و از جامه کہنه بجامه نو چون بہرام این مقدمه بعرض رسانید فرمان شد که از پدر خود بگو اگر حاجتے داشته باشد بخواه مخلص که پرورده اخلاص بود جواب داد که الحال
بنده را بتوجه پیر دستگیر ہیچ حاجت نمانده است الا آنکه ازین عالم انتقال نمایم پس آنحضرت بر صدق و اخلاص او نظر کرده مہربان شد و اجازت داد و
و فرمود که با مخلص بگو ہرگاه که مطلوب تو ہمین است پس برو آنجا که جاے تو است چون بہرام این مژده به پدر رسانید مخلص خوشحال شده باز ردا ے
اذا تم الفقر به سر کشیده با دوست یکرنگ گشت ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار اشارت در باب اوست من فهم فهم و ہم
آنجا مے نویسد که وقتے بہرام و شمس الدین پسران مخلص مذکور که نسبت ارادت و تربیت داشتند بطریق سیر در قصبه راپری رسیدند در خانه شیخ نصیر الدین

شیخ بدرالدین چشتی فرود آمد چون شیخ قدوة الدین برادر خورد شیخ ظهیر الدین از مدت نیت ارادت بخدمت آنحضرت میداشت با برادر بهرام شمس الدین
را از مریدان آنحضرت دانسته درخواست استفاده نمود ایشان بر طلب صادق او نگاه کرده پیشتر از راه ترحم فرمودند احوال او دیگرگون گشت و ترک
و تجرید اختیار نموده متوجه جانب دهلی گردید چون بشرف آستانه بوس آنحضرت فایض گشت آنحضرت الطبیب بودند در آن وقت مطلق بر احوال شیخ
قدوة الدین متوجه نشدند بلکه نه وزده اورا از خانقاه بدر ساختند و آن حضرت را رسم بود تا آنکه کسے چند خدمت آب کشی و هیزم برداری و انواع
مجاهده نمی نمود او را دست ارادت نمی دادند شیخ قدوة الدین با وجود آنکه مردے نازک بدن و ملوک صورت بود لیکن ساله‌ها خدمت پسندیده بجا
آورده سر نیاز از آستانهٔ آنحضرت نمی گردانید روزے آنحضرت بر صدق اعتقاد او نگاه کرده بفیض ارادت خود شیخ قدوة الدین را بهره مند ساختند
بعد ازان بتربیت او متوجه شده شیخ مذکور را در زمین مدفون کردند و بر سر آن خاک بوریا انداخته خود بر سر آن بوریا نشستند تا مدت پانزده روز او در
زیر زمین ماند و آنحضرت بر سر آن زمین نشسته از ولایت باطن خود پرورش و تربیت میکرد بعد از پانزده روز شیخ مسطور را از زمین برآورده خرقه
خلافت عطا فرموده رخصت بجانب وطن او کردند که ترا قصبه ردولی داده‌ام این قسم تربیت و ارشاد هیچ ولی نکرده است و هم در انجا مے گویند که وقتے
آنحضرت در مراقبه لی مع الله وقت سر فرو برده بود که میر سید کبیر بنیت ارادت آمده دست بسته از نیازمندی تمام پیش آنحضرت ایستاده شد چون
وقت بخشش رسیده بود آن حضرت سر از مراقبه برآورده بجانب سید کبیر از راه کرم بخشی نگاه کرد بمجرد دیدن سید مذکور را جذبهٔ الٰهی در رسید و از واصلان و
مجذوبان حق گشت بزرگے خوش گفته است بیت انا ثرے یک چشم گشته مست هم بت و هم تبگر و هم بت پرست . بعد ازان سید کبیر همیشه مست بادهٔ
توحید بود تا آن زمان که ازین عالم انتقال نمود مرقد متبرکه او قریب روضهٔ منورهٔ آنحضرت جانب غرب واقع شده است رحمة الله علیه و آنحضرت مے فرمود هر که در دائره
من گذر کند آتش دوزخ بروے حرام باشد بنزدیک صوفیه مراد از دائره مشرب این طایفه است و مراد از آتش دوزخ شرک و فراق است یعنی هر که در حلقه
ارادت من درآید از آتش دوزخ که مراد شرک و فراق است ازان نجات یابد پس یقین که واصلان حق را آتش شرک و فراق حرام باشد و محرر سطور مے گوید
شاید که مراد از دائره جمال باکمال آنحضرت باشد و مراد از آتش دوزخ صفات بشریت یعنی هر که در برزخ جمال باکمال من فانی شود از دوزخ بشریت
نجات یابد بشر نمی ماند و ملک نیز نمی شود خدا داند که چه مے شود و در این وقت بے اختیار از زبان صاحب این حالت برآید انی لست کاحد کم یا مراد از دائره
حق باشد و مراد از آتش شهود مطلق در مقیدات هر که به شغل خاصهٔ من که اشتغال بدائره حق است مشغول گردد از شهود و تقیدے که مشاهده تنزیه در تشبیه
است نجات یابد و شهود حضرت لاکیف و تنزیه مطلق نقد وقتش گردد و هم آنحضرت مے فرمود که کبوتر من صید نخورد یعنی دست تصرف هیچ یکے بر مریدان نرسد
و از پایه اعتقاد نیز نیفتد چنانکه او را درین راه ضلالت و انانیت و گمراهی پیش نیاید بدام دیگرے نیز نیفتد در خاطر این محرر مسطور معنی این
عبارت آنحضرت چنان مے آید که بر مریدان تجلے نور نفس و شیطان را دست تصرف نبود یا مثالش آن باشد که لقمهٔ دهان استعداد مریدان تجلیات صور
مثالیه نیست و نظر التفات وے از ایشان منحرف است بلکه صید و طعمهٔ آن شهباز بلند پرواز مرتبه حضرت اجمال بلکه عالم لامثال است و هم آنحضرت مے فرمود
که چتر شاهی بر سر طفلان ما است و نزدیک این طایفه مرید مبتدی را طفل نامند و مراد از چتر شاهی تاج کشف و کرامات است یعنی بعضے درویشان بر کشف
و کرامات مفاخرت مے کنند آن خود که طفلان ما که مریدان مبتدی اند دارند تا به منتهی چه رسد چرا که خواجگان چشت ما درویشے را پانزده مقام فرموده اند از انجمله
پنجم منزل کشف و کرامات است در مرتبهٔ جبروت بر سالک رونما مے گردد و اکثرے در آن مقام میمانند پس هرگاه عارف بلند پرواز دوازده مقام دیگر سطے
نموده بمرتبهٔ لاهوت برسد در آنجا توجه بر کشف و کرامات اصلا نباشد آن مقام رضا و تسلیم است که سالک منتهی در فنار احدیت غرق میگردد هر چند خود را و مراد
خود را مے جوید نمی یابد پس تصرف بهر که کند باراده حق کند نه از مراد خود بیت تو زخود گم شو وصال این است و بس تو مباش اصلا کمال اینست و بس

که دو مقام دیگر بر علیحده هست

این مقام استغراق منتهی در ذات مطلق بمشاهدهٔ حق الحق است پس استغراق مدام آنحضرت و فرزندان و مریدان کامل آن سلسلهٔ پاک این مقام باشد که
ترازان مقام نیست وهو الآن کما کان لا تغیر فی ذاته وصفاته بحدوث الاکوان بیت چو قطره غرق دریا شد چه باشد وجود قطره و جز دریا باشد
و در خاطر کاتب این حروف معناء عبارت آنحضرت که چتر شاهی بر سر طفلان ماست آن میگذرد که مراد از طفل آن سالک باشد که استعداد محمدی صلی الله
علیه وسلم بدل نه گشته و انکشاف مرتبهٔ لاهوت بروے موافق استعداد وے شده باشد یعنی عارفان بعضے طرف برین کشف استعداد لاهوتی خویش مفاخرت
و مباهات مے کنند و واصل این مرتبه را بحسب استعداد وے عارف تکمیل و ارشاد میدانند و این خود طفلان طریق ما را که مبتدی اند و نو صحبت حاصل
تا بمنتهی طریقه ما که انکشاف لاهوت بروے موافق استعداد محمدی صلی الله علیه وسلم بعد از تبدل استعدادش باین استعداد مے شود چه مے رسد و کدام کس
همسری وے تواند کرد و در حقیقت صاحب تکمیل و ارشاد همین کاشف است که یوم تبدل الارض بغیر او است و اتصاف بکمالات نبوی
الغرض چون عمر حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سره قریب بصد و بیست رسیده با اهل خانه گفت که چند مرتبه سوالان حق بجهت طلب من آمده اند
که احمد تا کی درین خاکدان فانی خواهی بود بعالم علوی انتقال کن و هر مرتبه من جواب همین داده ام که از مطلع این عالم یک پسر دارم تا آنکه شادی کدخدائی او
نه بینم ازین عالم نقل نمے کنم اکنون مرا شرم مے آید باید که فرزند شیخ عارف را زود کدخدائے بکنی که ازین زیاده ذوق بودن این عالم ندارم پس در چند روز از کار
خیر حضرت عارف فارغ شده و بعد از تربیت صوری و معنوی خرقهٔ خلافت بحضرت شیخ عارف قدس سره عطا فرموده جانشین خود گردانید و ازین سرای
فانی انتقال کرد چنانچه بعد ازین در احوال همین شیخ عارف قدس سره تفصیل این اجمال نوشته خواهد شد و صاحب مرات الاسرار میگوید که تصرف ولایت
حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سره در حیات و ممات یکسان است اگرچه بعضے عزیزان نوشته که اولیاء را بعد از چهل سال در قبر تصرف نمے ماند که از مرتبه
ولایت صوری بمرتبه ولایت معنوی مے برند پس از اعلے بسوے ادنی نمے آیند ولیکن صاحب نفحات نوشته است که چهار اولیاء در قبر نشسته مثل احیاء تصرف
مے کنند یکے حضرت معروف کرخی دوم شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلی سیوم شیخ عقیل بلخی چهارم شیخ حیات حرانی قدس الله تعالی اسرارهم و در کتاب
تکمیل نیز احوال بعضے اولیاء و شهدا مینویسند که در قبر مانند احیاء تصرفے دارند و حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره در لطایف اشرفی مے فرماید چنانکه بزرگان
مذکور در دیار ولایت تصرف مے کنند همچنان در ملک هندوستان هم مثل حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین حسن سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار
و حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر و حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین بداونی قدس الله ارواحهم در قبور نشسته تصرف میکنند و این فقیر کاتب حروف
از بعضے ثقات سماع که تصرف حضرت شیخ شرف الدین پانی پتی نیز در حیات و ممات یکسان است چنانکه روحانیت آنحضرت بعد از وفات وے سالها
بسیار شیخ عبد القادر ساکن قصبه اوررا تربیت کرد و بمرتبه تکمیل و ارشاد رسانید چنانچه مشهور است و همچنین تصرف حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوهی
و شیخ جلال الدین تهانیسری و شیخ نظام الدین بلخی قدس الله اسرارهم در حیات و ممات یکسان است پس ازینجا معلوم شد که آن حکم بر اکثر است و بعضے اولیاء
را همیشه تصرف ولایت یکسان مے ماند چنانکه دلیل تصرف ولایت حضرت شیخ احمد عبد الحق قدس سره تربیت یافتن حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره
از روحانیت آنحضرت بعد از پنجاه سال از رحلت وے چنانچه بجایش نوشته آید و هم وے در آنجا میگوید که این فقیر بعد از دو صد و چند سال از فیض روحانیت
آنحضرت تربیت یافت و تا امروز هرگاه تفرقه صوری و معنوی پیش مے آید در عین بیداری آنحضرت را برا حوال خود متوجه و ممد مے یابد کمالات و تصرفات ولایت
وے قدس سره از احاطه تقریر و تحریر بیرون است و وفاتش بتاریخ پانزدهم شهر جماد الثانی در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه در زمان سلطنت سلطان ابراهیم شرقی
واقع شد چنانکه از تمام مصرع اخیر این قطعه سنه وفاتش بر مے آید قطعه این است **قطعه** حضرت مخدوم قطب ابدال حق چون حجاب هستی خود کرده شق
عارف حق احمد عبد الحق بحق – و مرقد پاک آنحضرت در قصبه متبرکه ردولی حاجت روائے و مشکل کشائے خلق است رحمة الله علیه اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه اجمعین

Scanned with CamScanner

بیت از رہگذر خاک سر کوے شما بود ہر نافہ کہ در دست نسیم سحر افتاد ذکر آن مدرس مسایل عشق و عرفان آن محدث حقایق وجد و پیمان
آن نقبایہ طالبان وصل و شہود آن فارغ از قید مشیخت و منور آن لسان حق و ترجمان معارف قطب دوران شیخ المشایخ حضرت مخدوم شیخ عارف قدس سرہ
وے فرزند ارجمند حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق و خلیفہ و جانشین مطلق وے است در فقر و فنا ے بے ہمتا بود و در ریاضات و مجاہدات یکتا ہمتہ بلند
و احوال دلپسند داشت و در تربیت مریدان بے نظیر زمان بود چنانچہ بیک توجہ ساکنان مقام بعد و ہجران را بمرتبہ وصل و عرفان مشرف میساخت و در بیان
اسرار حقایق و نکات توحید دستے قوی داشت و در کشف و کرامات معجزہ محمدی صلے اللہ علیہ وسلم و در رعایت سنن و آثار از کمل تابعان احمدی بود و
بنہایت صلاح و خوبی آراستہ و بنہایت خلق مرغوب پیراستہ روش وے قدس سرہ در طریقت محبت است و قبول ہمہ فرقہ بود حضرت قطب العالم بندگی
شیخ عبد القدوس گنگوہی در انوار العیون مے فرماید ہر طایفہ کہ نزد حضرت شیخ عارف قدس سرہ مے آمد میدانست کہ وے در مشرب ما است و ہر کسے کہ
در مدت عمر یکبار ملاقات آنحضرت حاصل کردہ بود مے گفت کہ چنانچہ حضرت شیخ عارف با من محبت مے داشت و شفقت مے نمود بہ ہیچ آفریدہ نمیبود
و ہم وے قدس سرہ مے فرماید کہ این فقیر در مدت عمر از کسے نشنیدہ کہ بگوید مرا با حضرت شیخ عارف قدس سرہ محبت نبود یا بر من شفقت نے کرد بلکہ مے
گفت چنانچہ حضرت شیخ عارف را با ما محبت و مودت بودہ با ہیچ آفریدہ نبود و این از کمال ولایت ایشان بودہ زہے ذات با کمال منبع صفت لا متناہی
کہ آنحضرت را میسر آمدہ بود از غایت استغراق و شہود جمال صمدیت و از نہایت استہلاک در فناے جلال احدیت وجود عالم کثرت مطلق از نظرش برخاستہ
بود و بنا بران ہمہ جا حق را میدید و طریقہ صلح کل مے سپرد و با ہمہ بخلق و محبت و شفقت و رحمت پیش مے آمد بلکہ وے قدس سرہ مظہر خلق عظیم گشتہ بود کہ از
خصوصیات حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم و ہم وے قدس سرہ در آن جا مے فرماید کہ الحکایہ حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سرہ از جہت آنکہ
فرزندانش نمے زیستند و بعزت آنحضرت ازین عالم فانی رخت وجود لیسراے جاودانی مے کشیدند دایم الحال مے گریستے و آنحضرت گفتے کہ شما حیات پسران
ما روا نداشتید و مرا خراب کردید آنحضرت بوے گفت خاطر جمع دار غمگین مباش یک فرزند نزد من است او را بتو خواہم داد او ہنوز پختہ نشدہ است در سفر
رویم و او را پختہ کردہ بیاریم بعدہ بتو تسلیم نمایم بشرطیکہ او را ہیچ نگوئی و در رضاے او باشی و ہر چہ او گوید ہمان کنی اہل خانہ آنحضرت قبول کرد پس از چند مدت
در خانہ آنحضرت فرزندے متولد شد و شیخ عارف نامش کردند عارف ربانی و محقق حقانی کامل و مکمل چنانچہ باید و شاید شد و ہم وے در آنجا مے آرد کہ چون
حضرت شیخ عارف قدس سرہ را براے تعلیم پیش معلم نشاندند حضرت شیخ احمد عبد الحق بمعلم گفت کہ اے معلم این را ہرگز از علم خود چیزے تعلیم مکن کہ العلم حجاب
الاکبر واقع شدہ است من این را علم خود خواہم آموخت پیش تو محض براے ادب آموختن نشاندہ است ہم محرر این سطور مے گوید کہ معناے عبارت
آنحضرت کہ اے معلم تا آخر آن است کہ اے معلم این فرزند مرا از علم خودی خود کہ منشاء تعدد و دوئی است و تو در آن گرفتاری چیزے میاموز کہ آن حجاب
اکبر و مانع سخت است از وصول مولی من وے را علم در خود کہ مظہر اتم حق ام بلکہ عین ذات و یم خواہم آموخت تا وے را بر فنا در من فنا و در رسول و حق
نقد وقت گردد و معناے العلم حجاب الاکبر اکابر صوفیہ قدس اللہ اسرارہم بچند وجہ گفتہ اند یکے آنکہ غیر و غیریت حجاب اکبر است خواہ غیر نفسی باشد خواہ
آفاقے و دیگر آنکہ عرفان در میان عارف و معروف حجاب است باید کہ این نیز از میان برخیزد تا خبر یکتایے دیگر نماند و دیگر معناہ وے آنکہ مقصود برزخ
شیخ را علم بشریت شیخ و دانستن وے غیر رسول و نیستے ہمین حجاب اکبر است کہ سد راہ وے گشتہ چون این علم از میان برخاست و بشریت شیخ از نظر مستور
شد و وے را رسول بلکہ حق دانست از حجاب اکبر نجات یافت و معناے دیگرش آنکہ این علم ظاہر کہ علما آن را مے خوانند و بان تفاخر میکنند حجاب
اکبر و سد راہ حق است و معاصی حجاب اصغر است چرا کہ سالک آنہا را بد میداند و ترک تعلق چیزے کہ وے را مکروہ پندارد اسہل میباشد و علم را بہتر و شریفتر
مے داند چیزے را کہ نفیس و شریف پندارد ترک تعلق وے دشوار بود پس آن چیز حجاب اکبر باشد چہ بے ترک وے وصول حق حاصل نگردد و معنا ے دیگر

Scanned with CamScanner

مر این قول را نیز هستند اما این مختصر متحمل آن نیست و هم وی قدس سره در انوار العیون می فرماید که روزی حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق با اهل خانه خود گفت
که این فقیر به درگاه حق بسیار گستاخی کرد که چند مرتبه رسولان حق بجهت طلب من آمده اند و من هر بار همین جواب دادم تا از کار خیر پسر خود فارغ نمی شوم نمی آیم پس ان
کهوری هوشیار شود در استعداد کار خیر وی کوشش بکن و فرزند آنحضرت را نام شیخ عارف بود از غایت شفقت وی را کهوری می گفتند پس روزی آنحضرت شیخ
نورالدین خلیفه سید موسی را که بجد تمش اعتقاد و اخلاص تمام داشت گفت که دختر خود در عقد پسر من شیخ عارف در آر وی بر فور قبول کرد آنحضرت با جمیع مریدان
همراه شیخ نورالدین جانب خانه وی روان شدند تا امروز از کار خیرش فارغ شویم چون بر در شیخ نورالدین رفته نشستند وی اندرون رفت و تمام کیفیت با اهل خانه
خود باز گفت وی نیز قبول کرد چون این خبر به قاضی شمس خسر شیخ نورالدین رسید وی بنابر آن که مردی صاحب دستگاه بود این امر قبول نکرد و گفت ما را با درویشان
چه مناسبت خصوصاً چنین درویش که در یک کلاه آتش دارد و در یک کلاه آب آنحضرت بفراست باطن دریافت که قاضی شمس خسر شیخ نورالدین این امر قبول نمی کند
و در اینجا حاضر نمی شود بنابران غیرتی در باطن شریفش راه یافت و نظر جلال بجانب وی انداخت در حال قاضی شمس مذکور را خون از شکم جاری شد وی را
بر داشته پیش آنحضرت آوردند و کیفیت بیان کردند وی قدس سره باستدعای شیخ بختیار تا اتمام کار خیر حضرت شیخ عارف قاضی شمس را مهلت حیات داد
الغرض شیخ نورالدین با اهل خانه خود مشورت کرده نسبت دختر خویش با پسر آنحضرت مقرر کرده درین فکر بود که چند روز مهلت می باید تا اسباب کار خیر مهیا کرده
بوی پیوندم چه حیله باید کرد تا از آن حضرت مهلت حاصل شود و ایشان بخانه خویش باز گردند پس به مشورت اهل خانه خود چند دختران را آراسته کرده پیش آنحضرت
آورد وی قدس سره گفت شیخ نورالدین این چیست شیخ نورالدین عرض کرد که مخدوم این دختران می گویند که اگر چند روز فرصت بیابیم در کار خیر تا خیر شود خوشی
بکنیم و سرود بگوییم آنحضرت را شفقت در کار شد گفت شش ماه مهلت دادیم بر دیده و مستعد شوید پس آنحضرت از آنجا جانب خانقاه خویش توجه فرمود و قاضی شمس
مذکور را تا هنگامیکه کار خیر نشده بود تندرستی و صحت وقت نقد بود چون از کار خیر حضرت شیخ عارف قدس سره فراغ حاصل گشت باز قاضی شمس را خون از شکم روان
شد اقربایش باز وی را بخدمت آنحضرت آوردند وی قدس سره فرمود تیر بهدف رسید و کار باخر انجامید پس بعد از چند روز قاضی شمس وفات یافت و از حضرت
شیخ عارف قدس سره دو دختر و یک پسر که شیخ محمد نام داشت بوجود آمده بودند دختر بزرگ وی را با سیدی شریفی عقد بسته بودند آن نامناسب حال بود دختر دوم
وی را اهل خانه اش بندگی ام کلثوم باشارت روحانیت حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق در عقد نکاح قطب العالم بندگی شیخ عبدالقدوس در آورد چنانکه بیانش مفصل
بجای خود خواهد آمد و در مرات الاسرار می آرد که حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق قدس سره پسر خود شیخ عارف را از کمال مهربانی تربیت کرده مرتبه تکمیل
و ارشاد رسانید و اسم اعظم که از پیران سینه بسینه رسیده بود بوی آموخت و بعد از نقل آنحضرت او قایم مقام وی شد و عالمی را هدایت بخشید و مدت پنجاه سال
حق آن سجاده عالیقدر نگاهداشته و امانت پیران چشت را بخلف اشرف خود شیخ محمد سپرده در پرده شد تا سنه وفاتش به نظر نیامده و کمالات و خوارق عادات حضرت
شیخ عارف قدس سره بچندان است که درین مختصر نگنجد وی از آن سهر است که بکرامتش بستایند و بکشفش ستایش نمایند چرا که کشف و کرامات نزد این طایفه
مردود است و مقبول ایشان عشق و استقامت است چه بقاء بالله و این هر دو مرتبه نقد وقت مریدان سلسله وی قدس سره است بتوجه وی تا بوی چه رسد
و حقیقت کمالش را کس چه دریابد که چه بود چرا که کمالش از ادراک عقول و افهام بیرون بوده و کمالاتش از اینجا قیاس باید کرد مثل قطب العالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی
قدس سره که همای آستانه لی مع الله بود در سلسله وی برخاسته و صیت ولایتش از قاف تا قاف رسیده و ازین چه زیاده خارق باشد که نوشته آید و حضرت
شیخ پیاره از خلفای محرم اسرار حضرت شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق قدس سره بود و از آن حضرت تربیت و ارشاد نیز یافته بود و مرقدش قریب روضه آنحضرت
است و حضرت قطب العالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی بصحبت وی رسیده و فیضها یافته چنانکه شیخ رکن الدین خلف راستین آنحضرت در لطایف قدسی می فرماید
که آنحضرت چون از جذبه باطن و غلبه عشق تعلیم علم ظاهری بگذاشت از قصبه ردولی که مسکن قدیم آبای و اجداد وی بود بیرون آمده بطرفی دیگر رو نهاد چون گامی

Scanned with CamScanner

برفت مردے پیش آمد و پرسید کجاے روی گفت در طلب خدا آن مرد فرمود برو در حضرت شیخ احمد عبدالحق برو آنجا خدا خواهی یافت آنحضرت بازگشته در
خانقاه حضرت شیخ احمد عبدالحق آمد دید که شیخ پیاره خادم بزرگ حضرت شیخ عارف قدس سره پسر شیخ احمد عبدالحق آنجا نشسته دیوان مسعود بک میخواند
چون آنحضرت را دید دیوان را پیچید و مناسب ندید که در حضورش دیوان مسعود بک خوانده شود چرا که آباء و اجداد آنحضرت علماء شرع و مفتی وقت
بودند آنحضرت بفراست دریافته گفت که طالب همین توحید آمده ام از ما چرا مخفی میکنید چون شیخ پیاری کیفیت حال دریافت با آنحضرت اختلاط گرفت
بعد ازان وے قدس سره را با شیخ پیاری خیلے صحبت کرم محرمانه واقع شده و اما پرورش باطنی از فیض روح حضرت شیخ احمد عبدالحق مے یافت گو چه
شرف صحبت وے قدس سره در حیات ظاهری آنحضرت نیافته بود اما از جناب باطنی بهره کامل میداشت بحدے که روحانیت حضرت شیخ احمد
عبدالحق در معامله باطن همیشه حاضر وقت وے مے بود و همراه او ارشاد صراط مستقیم مے کرد و آنحضرت را واسطه رابطه در شغل باطن با جمال کمال شیخ احمد
عبدالحق بود چنانکه آنحضرت قدس سره خود مے فرماید که ما در خردیها و بیابانها و مقابرها تنها مے بودیم هیچکس پیش و پس نبودے چون وقت تهجد آمدے
روحانیت قطب العالم شیخ احمد عبدالحق حاضر مے شد و بآواز لطیفه حق حق حق میگفت و مرا بیدار مے کرد و هیچگاه این معامله از ما فوت نشد آرے السعید
من سعد فی بطن امه اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه اجمعین بیت از رهگذر خاک سرکوے شما بود — هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد - ذکر آن
پیشواے جمیع اهل کمال آن سیراب از رشحات ذوق و حال آن نور محض در طلسم جسمانی آن مرآئین صحو و سکر رباعی آن گم گشته در بحر ذات مر
قطب دایره وجود شیخ المشائخ حضرت شیخ محمد قدس سره خلف راستین و خلیفه و جانشین مطلق پدر بزرگوار خود شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق
بود و آنحضرت سرحلقه باده نوشان توحید و سردفتر دردکشان مشرب تجرید و تفرید بود در فقر و فنا و کشف و صفا عجوبه روزگار و همتے بر کمال داشت که
بے مشاهده ذات مطلق یک دم نے آسود و وے را استغراق تمام بود که هر ساعت از کثرت بوحدتش مے ربود و از عالم کون چنان چشم بربسته بود که گاهے
نے کشود و مثل اسم مبارک خود بر السنه هر طایفه محمود و محمد بود و وے را این تشریف بس است که هم اسم حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم آمده در خوان
الوان مشارب وے بهره کمال برداشته بلکه خود در ذات آنحضرت چو سر امحو و نایاب گشته از وجود خویش اثرے نگذاشته همین محمد فقط مانده و کمالات
قدس سره ازینجا قیاس باید کرد که مثل قطب العالم حضرت شیخ عبدالقدوس بن شیخ اسمعیل حنفی که شاهباز بلند پرواز عالم لاهوت بود و بالمشاهده بیت و ارشاد
از روحانیت حضرت شیخ احمد عبدالحق قدس سره یافته بود با اینهمه کمال و علو حال باجازت باطنی آنحضرت مرید حضرت شیخ محمد شده و خرقه خلافت از دست
وے قدس سره یافته زیاده ازین کدام خوارق عادات حضرت شیخ محمد خواهد بود که نوشتن را شاید و حضرت شیخ رکن الدین فرزند ارجمند حضرت شیخ
عبدالقدوس گنگوهی در لطایف قدسی مے فرماید که قصه ارادت پدر بزرگوار من چنان بود که حضرت شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق قدس الله
اسرارهم چون نسبتے هم بپدرم میداشت بنابران پدرم را توجه التفات بوے اندک بود میخواست که جاے دیگر بیعت کند و کلاه مریدے بگیرد هر بار که
این خطره مزاحم میشد روح حضرت شیخ احمد عبدالحق در معامله حاضر مے گشت و به پدر من مے فرمود که تو ازان مائی جاے دیگر مرو پدرم سکوت میکرد عاقبت
الامر چون این معامله بسیار تکرار یافت در خاطر پدر من گذشت که بیشک من ازیشان هستم اما من حیث الظاهر جاے بیعت مے باید کرد چون این خطره
غالب شد روحانیت شیخ احمد عبدالحق قدس سره متجسم بجسم ظاهری شده رونما گشت و گفت که هنوز ترا شبه باقی است و ما را مرده مے دانی هیچ جاے مرو
که تو ازان مائی اگر خطره بیعت ظاهری در دل داری به نبیره من شیخ محمد بیعت کن بعد ازان پدر من بخدمت حضرت شیخ محمد قدس سره بیعت کرد و مرید
شد و حضرت شیخ محمد اگرچه پیر بود و عده اما تعظیم و احترام پدرم بسیار مے کردند و هم وے درآنجا میفرماید که پدر بزرگوار مرا قصد نه بود که بقید عیال و اطفال
مقید گردد و متاهل شود اما چون در ارادت ازلی تزوج و تاهل وے سبقت یافته بود آثار آن ظاهر و پیدا و حضرت شیخ محمد بجد تمام عقد مناکحتش با همشیره

Scanned with CamScanner

خود نسبت دہمشیرہ خود را در حکم وے کردو تفصیلش چنان است کہ حضرت شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق را دو دختر بودند دختر بزرگ حوالہ سیدے شدہ بود
چنانکہ بیانش در احوال حضرت شیخ عارف قدس سرہ گذشت و منکوحہ حضرت شیخ عارف بندگی ام کلثوم از مدتے در خاطر داشت کہ دختر دویم را بہ شیخ
بدہم کہ قطب عالم حضرت شیخ احمد عبد الحق جانبش اشارت فرمایند پس بعد از چندگاہ آن عفیفہ پدر بزرگوار مراد خواب دید کہ سماع میکند و پایش شکستہ شدہ است
و در عین آن وقت روحانیت حضرت شیخ احمد عبد الحق حاضر است و میفرماید کہ اے کلثوم این فرزند را در کنار خود انداز و پرورش کن چون بیدار شد تعبیر خواب
خود چنان کرد کہ پائے شکستہ عبارت از آن است کہ این فرزند درویش کامل شود و بر در غیر حق نرود و پا شکستہ بر سجادہ باشد و در کنار خود انداختن و پرورش کردن
آن است کہ دختر خود بوے تسلیم کنم بنا بر آن حکایت مناکحت شروع شدند و پدرم در آن ایام جامہائے تمام خانہ حضرت پیر دستگیر خود را در روز جمعہ بجہت
شستن مے بردروزے بعادت معہود در ہمان روز برائے شستن جامہا رفتہ بود کہ در خانہ حضرت شیخ محمد پیر وے قدس سرہ فرزند متولد شد و عادت چنان
بود ہر فرزندے کہ در خانہ حضرت شیخ محمد و اقربائے وے متولد مے گشت بانگ نماز در گوش وے پدر عالی قدر من میگفت بنا بران بجہت طلب وے کنیزکے
مریم نام را فرستادند آن کنیزک در میان راہ او وے حکایت تزویج و مناکحت آغاز نمود چون وے را از این امر تبری تمام بود این حکایت در گوش نیاورد چون
وے در خانہ پیر خود آمد در گوش فرزند وے بانگ نماز گفتہ بخدمت پیر دستگیر رسید ایشان نیز ہمان حکایت تزویج در میان آوردند پدر من عرض نمود ما کلوخ دست
شما ہستیم خواہ بشکنید خواہ بدارید حضرت شیخ محمد گفت اگر در ارادت حق تعالے تزویج رفتہ باشد چنین محل کجا یابند کہ این عاجزہ خواہر من است کہ پیر شما ہستم و دختر
شیخ عارف و حفدہ حضرت قطب العالم شیخ احمد عبد الحق است پس والد بزرگوار من سکوت کرد چون نبشتہ ازل بود پیوند مناکحت و خواستگاری واقع گشت
و چون شب کار خیر آمد جامہا نوشہی در خانہ پدر وے قدس سرہ رفتند و وے در خانہ پیر خود بخدمت جاروب زنی و آب کشی مشغول بود از خانہ پدرش آدمیان
آمدہ از آنجا گرفتہ بردند و غسل دادہ جامہا پوشانیدند چون عقد نکاح قریب شد درون خانہ بردند و جلوہ کہ رسم ولایت است آغاز نمودند و چون عورات مغنیہ
این الفاظ ہندوی سے گھونگت را کھول دھنیا شہ دیکھا لورے ہندوی اس گھونگت رے کارنے شہ بانہہ مرورے۔ سرائیدن گرفتند پدر عالی قدر مرا
حال و وجد غالب آمد و شور و جوش عشق پیدا گشت از تخت عروسی بیفتاد و جامہائے نوشہی پارہ پارہ ساخت خوش گفت سوختہ حق بیت طاقیم کہ با غیر
خدا جفت نکردیم زوجیت شہوات ہوا را نشناسیم۔ چون پدر عالی قدر مرا این حالت روی داد خلایق بندگی ام کلثوم مادر دخترک را ملامت کردن گرفتند
و گفتند کہ دختر خود را بدانستگی چرا بدیوانہ مے سپاری بندگی ام کلثوم جواب داد کہ نبشتہ ازل ہمچنان بود چہ توان کرد و ہم وے در لطایف قدسی مینویسد کہ چون در
آخر عمر حضرت شیخ محمد قدس سرہ را مرض موت پیش آمد پسر کلان خود شیخ اولیاء عرف بڈہ را یاد کرد او در آن ایام پیش پدرم شیخ عبد القدوس قدس سرہ
در شاہ آباد کسب فضایل مے کرد حاضران عرض کردند کہ وے در شاہ آباد است پس روحانیت حضرت شیخ احمد عبد الحق فرمود کہ فرزندے شیخ بڈہ را زود بر ردولی
برسان وے بموجب امر باطن آنحضرت بسرعت تمام شیخ بڈہ را بر ردولی آورد و آن وقت حضرت شیخ محمد قدس سرہ در حالت نزع بود گاہے در استغراق
ذات احدیت بیخود مے شد و باز چون ہوشیار مے گشت میفرمود کہ سبحان اللہ فہم کردم فہم کردم پدر بزرگوار من حضرت شیخ عبد القدوس پرسید کہ چہ فہم کردید گفت
توحید مطلق فہم کردم باز چون وقت مفارقت روح قریب رسید استغراق غلبہ نمود پدر عالی قدر من معروض داشت کہ این وقت ہوشیارے مردان حق است
پس فرمود کہ از طرف ما بے غم باشند اکنون جز ذات حق در سینہ ما نمی گنجد برخاست و بڈہ را تمام نشست و خرقہ خلافت و جمیع امانت پیران چشت قدس سرہ
مع اسم اعظم کہ از پدر خود حضرت شیخ عارف قدس سرہ تعلیم یافتہ بود از کمال مہربانی حوالہ پدر من حضرت شیخ عبد القدوس گنگوہی حنفی نمود و آنچہ گفتنی بود
وصیت کردہ جانشین خود گردانید باز پدر بزرگوار من التماس نمود کہ بر رفتن شما من غریب خواہم ماند و مرا طاقت مفارقت ذات بابرکات شما نیست پس از کمال
مہربانگی فرمود کہ با با ترا چہ اندیشہ است تو از جملہ اولیاء حق ہستی و مقام ما مقام تست ہر کجا کہ خواہی بباش من از تو جدا ہرگز نیم و تربیت فرزند خود شیخ بڈہ

Scanned with CamScanner

حواله بتو کرده ام و چون تو خواهی که بمقام خود مراجعت نمائی وے را از اسرار باطن کماینبغی محرم ساخته و نعمت پیران بوے عطا کرده به نیابت خود در مقام من بگذاری
چون حضرت شیخ محمد قدس سره این وصیت تمام کرد خوش و خرم بعالم بقا رحلت فرمود پدر بزرگوار من حضرت شیخ عبد القدوس مخدوم زاده خود شیخ بڈه را
نعمت باطن سپرده به نیابت خویش در مقام آنحضرت نشانده و قایم مقام سجاده وے گردانیده بعد از چند روز بجاے خود معاودت نموده بتربیت و ارشاد طالبان
صادق مشغول گشت این است آنچه در نسخه معتبر لطایف قدسی دیده شد و در اکثر نسخ وے بے نویسد که حضرت شیخ محمد بحضور خود بر سبیل استقلال و اصالت امانت
پیران چشت مع سجادگی حواله فرزند خود شیخ بڈه کرده در پرده شد والله اعلم و سنه وفات حضرت شیخ محمد قدس سره جاے بنظر در نیامده و صاحب مرآة الاسرار
مے نویسد حضرت مخدوم شیخ اولیا عرف شیخ بڈه بن شیخ محمد قدس سره بعد از وفات پدر عالی قدر قایم مقام او شد و کسب کمالات بسیار نموده و میگوید مخدومی حضرت
شیخ عبد الرحمٰن قدوائی که قریب صد سال عمر داشت و بلا واسطه مرید مخدوم شیخ بڈه بود وے قدس سره از فقیر مے گفت شیخ بڈه شبے با اہل خانه خود خفته بود و چون
اہل خانه بیدار شد دید که شیخ بڈه در خواب است و یک صورت شیخ بڈه بر سجاده ایستاده نماز مے گذارد بنهایت مضطرب گشته فریاد بر آورد چون شیخ بڈه بیدار شد
همان لحظه یک صورت اصلی بماند و اہل خانه را منع نموده که این راز فاش نسازد و بعد از کسب هر ولی را صورت مثالے حاصل مے شود آن را صوفیه وجود مکتسب
مے گویند و هم وے از شرح دیوان امیر المومنین علی کرم الله وجہه نقل میکند که روح بے جسدے نتواند بود و چون از بدن عنصری محلول فیه جدا شود او را جسد مثالے
ابدی در عالم برزخ است که آن را بدن مکتسب گویند کما قال الله تعالیٰ ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و شیخ ابن عربی در باب سه صد یکم از
فتوحات مکی مے گوید برزخ که روح بعد از مفارقت آنجا منتقل مے شود غیر برزخ است که میان روح و اجسام است و او را غیب محالے گویند و ثانی را
غیب امکانی و جمعے که مشاهده غیب امکانی کنند و از حوادث آئنده واقف باشند بسیار اند بخلاف غیب محالے که مکاشفه احوال موتے کنند نادر است و
تفصیل این مقام آن است که حق تعالےٰ بواصل ملکوت که ازین عالم فانی انتقال نماید بعد مردنش جسدے مثالی بصورت جسد عنصر خویش مے دهد تا روح
وے بر این مرکب جسدے سوار شده در ملاء اعلےٰ با ارواح قدسیه مخالطت نماید و چون واصل مقام جبروت ازین عالم فانی رحلت کند حق تعالےٰ هیکلے
نورانی نور انوار عالم تسویه کرده مر وے را عطا نماید و سالک این مرتبه را بعد از مردن این قدرت هم مے باشد در جسمے چنین حیات بود و نیز بماند و سالک مرتبه
ملکوت را این قدرت نیست و چون واصل مقام لاهوت که موت و حیوات نزدش یکے مے گردد ازین دار فانی بسراے جاودانی خرامد وے مختار است بهر شکلے
و صورتے که خواهد بر آید و در زمان واحد خواه در حیات خواه بعد ممات اگر خواهد صد جا بلکه هزار جا و زیاده ازین تمثل گرفته حاضر شود و با اینهمه تکلم و انبساط نماید این سریست
هر کس بفهم آن نرسد فهم من فهم و دیگر خوارق حضرت شیخ بڈه بسیار است این مختصر گنجایش آنها ندارد در آخر حیات امانت پیران چشت قدس الله اسرارهم
شیخ پیر فرزند کلان حواله نموده در پرده شد رحمة الله علیه و حضرت شیخ بڈه یک خرقه بحضرت شیخ منصور پسر خورد نیز عطا فرموده بود و این شیخ منصور بسیار صاحب
کمال بود مسافرت بسیار کرده و اکثر بزرگان وقت مثل حضرت شیخ جلال تهانیسری وغیره را دریافته بود و ریاضات بسیار کشیده بتربیت دیگران پرداخته
بود و صاحب مرآة الاسرار گوید که حضرت شیخ عالم بن حضرت منصور که صاحب سجاده او بود من بارها ملازمت وے نموده ام و در آخر عمر او صحبت با عالم ارواح
و با شغل معنوی داشت رحمة الله علیه و حضرت شیخ عبد الرحمٰن قدوائی مرید حضرت شیخ بڈه بود اما تربیت و ارشاد بخدمت شیخ منصور یافته کار خود تمام کرده
بود و این فقیر را تمام محرمیت بخدمت شیخ عبد الرحمٰن قدوائی بود و بسیار فواید ازوے اخذ نموده ام عارفے با برکت و کار کرده و کار ها دیده بود و همیشه
در فقر و گمنامی گذرانیده عاقبت ازین عالم برفت رحمت الله علیه حضرت مخدوم شیخ پیر بن شیخ بڈه قدس سره مردے عظیم القدر بود و بجاے پدر بر مسند سجاده متمکن گشت
اکثر اوقات پیوسته در اشتغال باطن مشغول بودے و حالے قوی و معاملتے صادق داشت و هم وے گوید حقایق آگاه شیخ ابو محمد صوفی که پیر صد ساله بود و با اکثر
بزرگان روزگار صحبت داشته احوال و اطوار شیخ پیر را بسیار تحسین مے نمود و از فقیر مے گفت که پیش من بخدمت حضرت شیخ پیر رسیده ام او را در سکر الہی مستی دیده ام

Scanned with CamScanner

وچشمهای او از کثرت مشاهده چنان سرخ می بودند که بجانب آن نگاه کردن ممکن نه بود و با این حال اخلاق پسندیده داشت و نهایت متواضع بود در آخر حیات
امانت حضرت خواجگان چشت را قدس الله اسرارهم حواله پسر رشید خود قطب الدین نموده در پرده شد رحمة الله علیه حضرت مخدوم شیخ قطب الدین بن شیخ پیر قدس سره
بعد از پدر قایم مقام وی شد مردی کاسب کارها دیده و مقامات این طایفه را طی کرده بود و بقدم تجرید بجهت دریافتن سعادت زیارت حرمین شریفین رفته و
مردانه سیر اکثر بلاد نموده و بزرگان وقت را دیده صحبت محرمانه داشته برگشته بخانه آمد و بهدایت و ارشاد مریدان مشغول گشته شیخ معروف و مجذوب صاحب حال که در
قصبه پالی بود از مریدان اوست پس بعد از چند مدت باز بجهت حضرت قطب ابدال شیخ علی صابر قدس سره در کلیر رفت و نوازش بسیار یافت آخر حضرت شیخ
در معامله با وی نمود که الحال وقت تو قریب رسیده است بوطن برو و استخوانهای خود را در پهلوی جد خود رسان وی التماس کرد که آبای و اجداد من عمری
در راه یافته بودند از من چه تقصیر شد که پنجاه و شصت سال میروم آن حضرت فرمود که تو بیست سال از عمر خود برحمت دادی الحال برو و امانت پیران چشت را
بامانت دار بسپار و مراد از آن امانت دار ذات بابرکات فرزند ارجمند وی حضرت شیخ حمید است و این مقدمه چنان بود که رحمت خان از امرای نامدار جلال الدین
محمد اکبر بادشاه بوده است و ارادت بخدمت حضرت قطب الدین داشت وقتی او را بیماری صعب در گرفت شیخ بجهت عیادتش رفت دید که او در غایت آزار
و اضطراب است شیخ را بر حال وی ترحم پیدا شد و حالی دیگرگون گشت بی اختیار از راه کرم بخشی بر زبانش گذشت که مدت بیست سال از عمر خود بتو دادم
حضرت حق سبحانه تعالی دعاء وی در حق رحمت خان قبول فرمود در ساعت شفا یافت شیخ قطب الدین را این مقدمه فراموش شده بود آن بزرگ
رموزدان الهی آگاه ساخت پس التماس کرد که چند ایام از حیات من باقی مانده است آنحضرت فرمود سه ماه مهلت است پس شیخ قطب الدین بسرعت
درخانه رسید و خرقه خلافت و تمام امانت خواجگان چشت را بفرزند ارشد خود شیخ حمید الدین سپرد و بعد از سه ماه از آن واقعه در پرده شد رحمة الله علیه حضرت شیخ
مخدوم حمید بن شیخ قطب الدین قدس سره از جمیع کمالات انسان آراسته بود و جامع بود درمیان علم ظاهر و باطن و هم صاحب مرآت الاسرار می گوید
که مخدومی شیخ عبدالرحمن قدوائی به نقل متواتر می فرمود که بر زبان حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق قدس سره درباب او گذشته بود که یک نطفه نگاه داشته ام که هفتم
پشت ما ظهور خواهد کرد و هیچ با خواهد شد الحق چنان بوده است بعد از وفات شیخ قطب الدین روز سیوم موافق رسم این دیار خرقه آبای و اجداد خود پوشیده
در خانقاه بنشست مردم آمده بجهت ارادت درخواست نمودند از کمال راستی جبلی خود فرمود که یاران من هنوز خود را نشناخته ام دست دیگران چه طور بگیرم اصل در این کار
دیانت است و بالفعل از دیانت دور است که در این امر جرأت نمایم پس اول قدم ریاضت و مجاهده او آن بود که از غایت همت و جوانمردی فاتحه سیوم پدر
عالی قدر را خوانده در حجره در آمد و یک سال کامل قدم از خلوتخانه بیرون ننهاد و از غایت قلت اکل و شرب صفت روحانی پیدا کرده بود اگر احیاناً بوی گوشت
با طعام مرغن بوی میرسید بی قرار میگشت چندان صحبت با عالم ارواح و عالم امثال الفت گرفته بود که دیدن مردم اهل عالم خوش نمی آمد تا آنکه سیر سلوک قدم
بقدم جد بزرگوار خود حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق قدس سره الی انصرام رسانید بعد از آن موافق ضابطه صوفیه اهل صفا از باطن بجهت ارادت و هدایت مریدان
و آمیزش خلق مامور گشت اما طریق ریاضت و عبادت و تلاوت قرآن که بر خود قرار داده بود تا لب گور فوت نه شده و در آخرها قرآن مجید حفظ نمود و تفسیر زاهدی
اکثر می دید و هم وی میگوید که روزی این فقیر معروض داشت که حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق گاهی ششماه در قبر خلوت کرده بودند و اجداد شما هر که بر سر
سجاده آنحضرت متمکن شدند اول شش ماه در خلوت می نشست و شما اول خلوت یکسال نشسته اید فرمود ایشان اهل صفا بودند و من بسیار کثیف بودم از آن
جهت یکسال خلوت اختیار نمودم و مشرب عشق و ذوق و فروتنی و بیان کلمات توحید بر حال او غالب بود و موافق طریق حضرت خواجگان چشت قدس الله اسرارهم
سماع مدام دست داشتی و قوالان خوشگوی همیشه حاضر می بودند و در ابتداء نغمه اکثر غزلیات دیوان مغربی و اشعار حضرت شرف الحق والدین بوعلی قلندر
و دیوان خواجه حافظ میخواندند و گاه خود هم تواجد می نمود و بذل و ایثار بسیار داشت هر چند فتوحات بسیار میرسید تا آخر هیچ شی لزان بود و کشف قبور کشف

قلوب برتبہ کمال داشت وہم وے گوید کہ این فقیر یک خلوہ بخدمت آن عارف ربانی سعادت ازل وابد حاصل نمودہ بود ہر روز از کمال مہربانی درجاے
خلوت عاصی تشریف مے آورد آنچہ منودار عالم ملکوت وجبروت ولاہوت بر فقیر مکشوف میشد وسیر مقامات واحوالات مے نمود ہمہ را بقرار واقع مفصل بیان
مے فرمود او قطب وقت خود بودہ است حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق قدس سرہ در معاملہ بہ فقیر خبر دادہ بود کہ فرزندے شیخ حمید قطب وقت است پس
چون عاصی ازان خلوت برآمدہ خرقۂ خلافت مع امانت حضرت خواجگان چشت قدس اسرارہم بہ فقیر عطا فرمود ونہایت متوجہ شدہ نوازش بے پایان ارزانی
داشت وبرزبان مبارک راندکہ انیہمہ از اجازت باطن جد خود حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق قدس سرہ در حق تو بجا آوردم کہ سلسلہ اجداد ما از تو روشن خواہد
شد وولایت حضرت خواجگان چشت درین وقت حوالہ تو کردہ اند در خانہ نشستہ بامر الٰہی قسمت مے نمودہ باش مبارک است بہر کیف شکر عنایت
آنحضرت بکدام زبان تواند بجا آورد وپس بعد از چند مدت در وقت سلطنت جہانگیر پادشاہ بن جلال الدین محمد اکبر بادشاہ بتاریخ دویم جمادی الاول در
سنہ یکہزار وسی ودو ہجری در پردہ شد وبپہلوے جد بزرگوار خود در مقام ردولی مدفون گشت این فقیر محرر سطور میگوید کہ سلسلہ ارادت وخلافت
شیخ عبدالرحمن چشتی ساکن انبہتی مصنف مرات الاسرار ومرات چشتیہ وغیرہ بواسطہ شیخ حمید بن قطب الدین بحضرت شیخ احمد عبدالحق قدس سرہ
ساکن قصبہ ردولی رسیدہ بخلیفہ اعظم واکمل حضرت گنجشکر شیخ علاء الدین سلطان علی احمد صابر قدس سرہ مے رسد وسلسلہ نسب وے بہ فرزند ارجمند
حضرت مرتضےٰ علی کرم اللہ وبہ امام عباس منتہی مے شود رحمۃ اللہ علیہ اللھم صل علی محمد والہ واصحابہ اجمعین بیت از رہگذر خاک سر
کوے شما بود ہر نافہ کہ در دست نسیم سحر افتاد ۔ اقتباس چہارم در ذکر مجملی از احوال حضرت قطب العالم شیخ عبدالقدوس گنگوہی
الحنفی وحضرت شیخ جلال الدین تھانیسری وحضرت شیخ نظام الدین تھانیسری البلخی وبندگی شیخ ابو سعید گنگوہی وبندگی شیخ محمد صادق
بن شیخ فتح اللہ گنگوہی وبندگی شیخ داؤد گنگوہی بن شیخ محمد صادق گنگوہی وبندگی شیخ سوندھا بن شیخ عبدالمومن سفیدونی وبندگی شیخ الٰہ بخش مرشد اسوہ
جد پدر کاتب این حروف وبندگی شیخ محمد علی بن شیخ الٰہ بخش براسوی پدر عالیقدر این محرر سطور قدس اللہ اسرارہم واین اقتباس ایضاً مشتمل است
بر سہ نور ونور اول در ذکر مجملی از احوال فیض مال حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی الحنفی وحضرت شیخ جلال الدین تھانیسری وحضرت شیخ نظام الدین
تھانیسری البلخی قدس اللہ اسرارہم ذکر آن ساقی خمخانہ اسرار آن سرشار بادہ بے خمار آن شاہد بزم الانسان سری آن ہادی سالکان
بحری وبری آن غزال صحراے الوہیت آن شہباز ہواے ہویت آن شناساے رموز وکنایات معراج آن سلطان ملک بقاے تخت وتاج آن
قطب العالم ... حضرت شیخ عبدالقدوس بن شیخ اسمعیل قدس سرہ از مختشمان روزگار وعارفان صاحب اسرار بود شانے بنہایت رفیع
وہمتے بلند وکرامتے ... داشت ودرمیان اہل عشق وسماع ممتاز بود وباتفاق مشائخ وقت کمالات وے زاقبول مے کردند ودر تربیت مریدان
از بے نظیران روزگار بود چنانچہ بادنی توجہ مقیدان ظلمات ناسوت را بانوار مرتبہ اطلاق ولاہوت واصل مے ساخت ووے از ابتدا تا انتہا مثل نام
گرامی خویش از قیودات کثرت منزہ ومقدس بود واز وجود کونی خود خلاص یافتہ دایما در مشاہدہ انوار مقدس ودر معاینہ فنا احدیت مستغرق بودہ در
مقام یکرنگی باددست ہمرنگ گشتہ واز ملاحظہ غیر وغیریت چنان فراغ داشت کہ گاہے بر لوح دلش نقش خطرہ غیر پیدا نگشتہ وبرزبان وے اسم
کثرت نگذشتہ ودر ریاضات ومجاہدات بایزید دہر وفرید عصر خود بودہ وحالات ومقامات وے قدس سرہ ازان برتر است کہ نسبت بہ کسے توان داد
والیکہ بہ سید الطایفہ حضرت جنید بغدادی رضی اللہ عنہ بعد دہ سال روے دادہ بود بتوجہ مقدس وے مریدان پاک اعتقاد وے را در سہ چہار سال بلکہ در
چند روز دست میداد وولایتے کہ حضرت حق سبحانہ وتعالےٰ مروے را عطا کردہ بود از زمان آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم گرفتہ تا امروز معدودے یافتہ اند مگشتہ
آنجا بکہ گاذر وسائیس وکناس وے نیز صاحب ولایت بودند چنانچہ معروف ومشہور است وذات بابرکات وے نمونہ فیض اقدس بود کہ جمال اذکیا

Scanned with CamScanner

الفقر فهو الله در وے جلوہ ی ے نمود عارف مرتبہ گرامی مولانا عبدالرحمن جامی گویا مناسب این حال گفتہ بیت رفت او زمیان ہمین خدا ماند خدا
الفقر اذا تم هو الله. این است . و آنحضرت در حقیقت اویسی بود بفیض روحانیت پاک حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق ردولوی قدس سرہ تربیت و ارشاد
یافتہ بمرتبہ کمال و تکمیل واصل گشتہ و بحسب ظاہر مرید و خلیفہ حضرت شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبدالحق بود و از دیگر مشائخ کبار نیز خلافت داشت
چنانچہ فرزند ارجمند وے شیخ رکن الدین قدس سرہ در لطائف قدسی مے فرماید کہ حضرت قطب العالم یعنی پدر بزرگوار من حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوہی
الحنفی را ہر کجا کہ درین کتاب مطلق لفظ قطب العالم واقع خواہد شد مراد از وے آنحضرت خواہند بود پس وے مے گوید کہ پدر ما حضرت قطب العالم را
خلافت از ہر خانوادہ بود بدین طریق اوّل خرقہ سلسلہ چشتیہ صابریہ از پیر خود حضرت شیخ المشائخ شیخ محمد یافتہ بود دوم از حضرت شیخ الاسلام حضرت شیخ
درویش بن شیخ قاسم اودہی قدس سرہ بود و آنحضرت را از شیخ درویش قاسم اودہی خرقہ خلافت بہ طریق رسیدہ بود یکے خلافت سلسلہ عالیہ نصیریہ نظامیہ
دوم خلافت سلسلہ عالیہ سہروردیہ شہابیہ سیوم خلافت سلسلہ شریفہ حضرت قادریہ حنبلیہ و آنحضرت را خرقہ خلافت نظامیہ چشتیہ بہ طریق دیگر از حضرت بڈگی
میان شیخ بن حکیم اودہی نیز رسیدہ بود و جمیع شجرہا این طریق کہ آنحضرت را بانہا از مشائخ کبار مجاز بودند در احوال پیر دستگیر شیخ امنبدگی شیخ سوندہا قدس
سرہ مسلسل بہ بیکانات صلے اللہ علیہ وسلم نبشتہ خواہند شد و سلسلہ نسب آنحضرت بسراج امت حضرت امام اعظم ابوحنیفہ کوفی رضی اللہ عنہ مے رسد
و سلسلہ نسب حضرت امام بانوشیروان کسرے و نبیجیے بکنارنگ ہا در نوشیروان کسرے میرسد و درمرات الاسرار مے آرد کہ جد قطب العالم حضرت شیخ
عبدالقدوس گنگوہی حضرت مخدوم شیخ صفی الدین حنفی است و از کمل خلفاے میر سید اشرف جہانگیر سمنانی بود و در قصبہ ردولی سکونت داشت اگرچہ او
از فرزندان امام اعظم ابوحنیفہ کوفی رضی اللہ عنہ بود اما باعتبار علم و ثقاہت و کمالات معنوی ثانی ابوحنیفہ بودہ است چنانچہ کمال او از تصانیفش ظاہر است و حضرت
میر سید اشرف جہانگیر قدس سرہ مے فرمود کہ در بلاد ہند کسے را کہ بفنون غرائب و شیون عجائب پیراستہ دیدم برادرم شیخ صفی الدین حنفی است و سبب ارادت
وے آن بود کہ شبے حضرت خضر علیہ السلام بجانب کتاب وے نگاہ کردہ فرمود مے دانم کہ اوراق بسیار سیاہ کردہ اما اکنون وقت آن است کہ سفید کنی
صحیفہ دل با نوار جاوید روشن گردانی این سخن بر دلش اثر کرد و کیفیتے بخشید پس بے اختیار درخواست ارادہ نمود آن زمان فرمود کہ ترا بشارت میدہم
بمروے کہ از انوار ولایت و آثار ہدایت او جہان پُر است و ہم درین ایام درین قصبہ مے رسد پس بعد از چند روز حضرت میر سید اشرف جہانگیر قدس سرہ در
قصبہ ردولی تشریف آوردہ در جامع مسجد نزول نمود شیخ صفی الدین کہ منتظر این سعادت بود بخدمتش رسید بمجرد دیدن فرمود کہ برادرم شیخ صفی الدین صفا آوردی
بیا و دریاب پس از ان گفت چون حق تعالے شخصے را مے خواہد کہ بقرب خود سرافراز گرداند حضرت خضر علیہ السلام را مے فرماید تا او را دلالت نماید از این
کلمہ حضرت شیخ صفی الدین را صد چندان اعتقاد راسخ شد و ہمان ساعت ارادت آوردہ مرید گشت آنحضرت قدرے نبات بدست حق پرست خود
در دہان وے انداخت و دعا کرد کہ حصولے نور الانوار مبارک باشد از حق تعالے خواستہ ام کہ از اولاد تو عالم زندہ پس بخاطر تربیت و ارشاد او چہل روز
اقامت فرمود تا او را از بعلین الیقین بعین الیقین رسانید سخنان کہ از مبدا سلوک و نہایت آن آگاہ بود یکبیک تلقین کردہ و بشرف خرقہ خلافت خود بہرہ مند گردانید
مفاخرت ازل و ابد بخشید و از وقت شیخ اسماعیل بن شیخ صفی چہل روزہ بود کہ آوردہ بپاے مبارک آنحضرت انداخت فرمود این را من ہم قبول کردم مرید ماست پس مخدوم حضرت
شیخ صفی قدس سرہ در قصبہ ردولی بر مسند ارشاد نشاندہ آنحضرت متوجہ جانب او دہ گشت الغرض مخدوم شیخ محمد صفی بساعات کمال بود سالہا ارشاد نمودہ و حضرت اسمعیل قدس سرہ را جانشین
خود قایم مقام کردہ بعالم تقابل نقل فرمود و بقصبہ ردولی مدفون گشت رحمۃ اللہ علیہ و ہم در و مے آید کہ چون حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق قدس سرہ بعد از مسافرت ظاہری و معنوی در قصبہ
ردولی تشریف آوردہ بر مسند ارشاد متمکن گشت و صیت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید و در آن وقت حضرت شیخ اسمعیل بن شیخ صفی الدین حنفی جد
قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی قدس سرہ نیز بخدمت آنحضرت توسل نمودہ پس بر زبان ترجمان الہی آنحضرت گذشت کہ تربیت و ارشاد شیخ

Scanned with CamScanner

صفی الدین حنفی در حق تو کافی است، ما از پشت تو فرزند سعید ازلی بوجود خواهد آمد که نعمت ما بوے خواهد رسید، باوجود آنکه جمیع پسران شیخ اسماعیل عالم و فاضل
و صالح بودند ولیکن آن نعمت موعود نصیب حضرت شیخ عبدالقدوس شد و ولادت او بعد از وفات حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق. و پدر او چون
بسن تمیز رسید حضرت شیخ عارف بن مخدوم شیخ احمد عبدالحق نیز ازین عالم نقل فرمود حضرت شیخ محمد بن شیخ عارف هم عمر حضرت شیخ عبدالقدوس قدس سره
بود بروے اعتقاد درست نمے گشت و خمیر طینت او بمحبت حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق واقع شده بود بنابران خدمت جاروب کشی روضه متبرکه
آنحضرت اختیار نمود و در عشق و محبت روحانیت پاک آنحضرت بے اختیار بود شبے کتاب کافیه بدست گرفته بر روضه هدایت بخش آنحضرت در آمد پس از
قبر آن صاحب کمال آواز حق حق حق ظاهر شد و چنان کیفیت بخشید که بیخود در افتاد و در آن بیخودی. نوازش ازل و ابد یافت و فرمان شد که بعد ازین تخته
دل خود را بمطالعه العلم حجاب الاکبر سیاه مگردان و بکار اصل مشغول شو پس با کمال مهربانی او را محرم گردانید از آن روز خواندن کتاب مذکور ترک
نمود و تمام همت خود بشغل باطن مصروف ساخت و بفیض ولایت معنوی آنحضرت تربیت و پرورش یافت و ظاهر صحبت در حقایق و معارف با حضرت
شیخ پیاره که اندکے از احوالش بالا ثبت افتاده مے داشت و روحانیت حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق چندان در تربیت و ارشاد حضرت قطب العالم
متوجه بود که اگر احیاناً آخر شب خواب بروے غلبه مے نمود آنحضرت بیدار مے ساخت که برخیز نماز تهجد بکن و اگر گاہے در خانه پدر و مادر مے رفت و یا بکارے
دیگر رجوع مے نمود همان ساعت آواز حق حق حق ظاهر بگوش وے مے رسید متنبه شده در آستانه آنحضرت مے رسید و بکار اصل مشغول مے گشت و
حضرت قطب العالم خود در انوار العیون مے فرماید که آواز اسم حق از عالم غیب مریدان صادق حضرت شیخ احمد عبدالحق را از گرد خانقاه وے مے رسید
و هر یک معائنه مے شنیدند چنانچه شبے این ضعیف بالائے چهارپائی بخدمت والده خود نشسته بود ناگاه آواز حق از عالم غیب از جانب غرب بر آمد بعد از
ساعتے باز آواز اسم حق از مابین شمال و غرب بر آمد این ضعیف در صحن خانه رفته ایستاده شد خدمت والده و آدمیان دیگر هم در آن وقت بیدار بودند ساعتے
نگذشت که باز آواز اسم حق از جانب شمال بر آمد چنانکه همه شنیدند چون تفحص کردم گرد خانه کسے نه بود و موازنه نیم شب گذشته بود بخدمت والده عرض
کردم که مرا معذور دارید که کارم بدست من نیست بار او در راه خدا بسیار که ولایت شیخ احمد عبدالحق قدس سره ما را بجانب دیگر نمے گذارد پس والده
من مرا برضا و رغبت در راه حق باز گذاشت از آن هنگام قدم در مجاهده محکم نهادم و فرزند ارجمند آنحضرت شیخ رکن الدین قدس سره در لطایف قدسی
مے آرد چون حضرت قطب العالم در ایام صغر سن قصه شیخ فخرالدین برادر عمزاده او در سے جد خود حضرت مخدوم قاضی صفی قدس سره شنیده که مدت
پنجاه سال آب نخورده بود آنحضرت نیز ترک آب کرد در آن ایام در مکتب تخته قرآن مے خواند چون مدت دوازده روز گذشت و قطره در حلق [illegible] قدس سره
نرفت تمام اندام زرد گشت برادر بزرگش پرسید که چرا زرد شده هیچ جواب نداد چون دانست که سر فاش خواهد شد آب خوردن اختیار کرد و قصه شیخ
فخرالدین مذکور چنان بود که وے در درون حجره خود کسے را دخل نمے داد معتقدان [illegible] از بیرون حجره ملاقات مے کردند [illegible] در دلے برایشان
ملاقاتش آمد حضرت مخدوم قاضی صفی همراه او بود شیخ فخرالدین در حجره نکشاده گفت که مرا فرصت نیست مخدوم قاضی صفی الدین در خیال شد او موجب [illegible] در باب او [illegible] شیخ فخرالدین ظاهر
نے کرد آخر الامر چون مزاحم [illegible] گفت که حرارت تشنگی در گرفته است مخدوم قاضی صفی فرمود که آب موجود است [illegible] گفت از آن [illegible] که در جونپور با شما مے خواندیم
تا این وقت آب نخورده ام الحال گاه گاه حرارت تشنگی چنان مے گیرد که اگر دهن بدریا نهم خشک شود و آب در جهان نمانده است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم [illegible] تمام حرارت
را در خود مے سوزیم چون حساب آن مدت کردند پنجاه سال شده پس از آنکه این سر فاش گشت از میان خلق غایب شد و هم در آنجا مے آرد که عادت حضرت
قطب العالم در ایام صغر سن چنان بود که در مسجد جامع مے شد و کفشهاے جمله مصلیان را راست کرده مے نهاد [illegible]
آن بود که اول وقت در مسجد رفته در صف پیشین مے نشست چون اکثر مصلیان [illegible] که

در سیف واپسین مے رسید غرض آنحضرت ازین کار انزجار نفس وخواری وے بود وہم درانجا مے گوید کہ چون حضرت قطب العالم تعلم علم ظاہری کی
یکسو نہاد والد آنحضرت شیخ اسماعیل دران وقت در صدر حیات نبود والدہ وے قدس سرہ گریان ونالان پیش برادر خود قاضی دانیال رفت وگفت
کہ خواہرزادہ تو شیخ عبدالقدوس کتاب از دست انداختہ است ونمے خواند اورا زجر کنید تا ترک علم نکند قاضی مذکور آنحضرت را طلب کرد وگفت چرا سبق
خوانی ترا تعذیر خواہم کرد آنحضرت گفت الخیر لا یؤخر اتفاقاً ہمان ساعت عورات مغنیہ از جاے دف زنان وسرود گویان رسیدند آنحضرت در عالم مستی در آمد رقص
کرد قاضی مسطور چون این حال مشاہدہ نمود خواہر خود را گفت کہ این پسرک را عالمے دیگر در پیش آمدہ است ہیچ اندیشہ مکن کہ از ہمہ نیک خواہد شد تا آخر ہمچنان شد
کہ مرجع علماء ظاہر وباطن ہمہ گشت ودر آن وقت مخدوم شیخ خواجگی سدہوری کہ از کمل خلفاء حضرت مخدوم شیخ صدہا خلیفہ حضرت شیخ شمس الدین اودہی
کہ از جملہ خلفاے میر سید اشرف جہانگیر بود زاہد وقت ومتعبد روزگار خود بود در قصبہ سدہورہ سکونت داشت حضرت قطب العالم مشتاق زہد وتعبد وے بود
در قصبہ سدہورہ براے ملاقاتش مے رفت روزے آنحضرت پیش شیخ خواجگی گفت کہ ما علم نخواندہ ایم علی الخصوص در علم اصول دخلے نداریم چہ کنیم شیخ خواجگی
فرمود کہ برو بہ شغل باطنی مشغول شو درین راہ ہمہ اصول فروع است وہمہ فروع اصول ہیچ مشکل نخواہد ماند فی الواقع ہمچنان شد ہر عالمے مدقق را کہ در
وقت ایشان مسئلہ علمی مشکل مے شد پیش آنحضرت آمدہ حل مے کرد وآن حضرت شرح عربی عوارف شیخ شہاب الدین سہروردی را چنان نبشتہ است
کہ تا غایت ہیچکس مثل آن شرح مروے را ننوشتہ باشد ودر قصبہ ردولی کہ مجمع افاضل بود چند مجذوبان برہنہ ظاہر الکرامات بودند یکے از آنہا با آنحضرت
توجہ میکرد وبشارت کمالات مے داد منقول است کہ ملک یونس دیوانہ یگانہ حق تعالے بود ہیچ بر وجود خود نداشت برہنہ میگشت وخارق بسیار میداشت
چون حضرت قطب العالم را مے دید یا زاہد یا زاہد خطاب مے کرد ومیگفت چنان مصلا فراز کن کہ سلطان ابراہیم بن ادہم فراز کردہ بود مے آرند کہ سلطان ابراہیم
ابن ابراہیم مصلا بر ہوا فراز کردہ بود وہم ہمان ملک یونس دیوانہ چون آنحضرت را مے دید این بیت مے خواند بیت گر روز نیابی تو ز غوغاے عرب شب
محرم عاشقان است شبہاش طلب روزے آن دیوانہ در راہے نشستہ شراب مینوشید حضرت قطب العالم دران راہ رسید چون وے را باین حال
دید محترز شدہ از ان راہ کنارہ گرفتہ روان شد آن دیوانہ پیالہ شراب بدست کردہ دوید وگفت مصرع صوفی نشود صافی تا در نکشد جامے ۔ چون آنحضرت
احتراز ممکن ندید پیالہ گرفتہ قریب دہن گردہ بریخت شاید کہ چند قطرہ در حلق ہم رفتہ باشند وآنحضرت میفرمود کہ در آن شراب مزہ شراب نبود وبمزہ آن چند قطرہ
حالات وکمالات بسیار بر من ظاہر شد ودیوانہ دیگر کہ در ردولی مے بود میان تاجن نام داشت چون وے را با حضرت قطب العالم در خلوت ملاقات میشد
بہوشیارے کلام میکرد گویا کہ ہیچ دیوانگی در وے نیست وچون کسے دیگر مے آمد دیوانہ مے گشت وکمالات متشتت گفتن مے گرفت روزے آنحضرت
از وے پرسید کہ چنین حال شما چگونہ شد گفت شبے خواجہ خضر علیہ السلام آمد وفرمود کہ دریاے عشق موج زدن مے خواہد از ان وقت چنین حال شدہ
ام واین دیوانہ وقتے کہ آنحضرت را مے دید نگون میشد ورکوع میکرد وبلفظ ہندی بہن کھوری تیرے مے گفت ومے گذشت ودیوانہ دیگر در پرگنہ ردولی بود
بہیکہا نام روزے آنحضرت ویک صوفی دیگر بر وے بگذشت حضرت قطب العالم را بشارت کمالیت داد واز آن صوفی دیگر متکاے چرم کشیدہ گرفت
آخر ثمرہ این چنان ظاہر شد کہ آنحضرت بکمالیت مردان رسید وآن صوفی راہ تصوف گذاشتہ پیادگی اختیار کرد ودر باخوار شد وہم حضرت شیخ رکن الدین در لطایف
قدسی ہمے فرماید کہ حضرت قطب العالم در ابتداے حال ریاضت ومجاہدہ بسیار مے کرد تا بحدیکہ اربعینی بے آب وطعام اختیار نمود بعد از مدتے نار حامیہ
از درون مبارکش برجوشید وآتش سوحانی افروختہ گشت خون از راہ فرو روان شد واز نفسے کہ بیرون مے آمدے بوے گوشت بریان در بعضے اوقات
وبوے عود وعطر در اکثر آنہا مے آمد وحقیقت حال حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ بر آن حضرت پرتو انداختہ واین مصرع گویا مناسب این حال گفتہ شد
مصرع تا نہ سوزی بر نیاید بوے عود واین آتش بر باطن آنحضرت چنان غلبہ آوردہ بود کہ دود سوختگی وے از راہ کاچک سرش بیرون میشد چنانکہ

Scanned with CamScanner

محسوس مے نمود چون پیر آنحضرت شیخ محمد قدس سرہ بر حالتش اطلاع یافت و دانست کہ این جوان سوختہ خواہد شد پس بہ بعضے یاران محرم اسرار گفت تا آب
بر سرش بریزند یاران حسب الامر چند سبوے آب شبانہ وقت صبح صادق بر سر مبارکش ریختند حالانکہ ایام سرما بود و برف مے افتاد و ہیچ اثر سردی ظاہر نمیشد
چنانکہ آب گرم بر تابہ گرم مے ریزند ہمچنان مے شد چون بسیار آب ریختہ گشت اندک سردی ظاہر در آمد آنگاہ تدبیر کردند و از ریاضتش کشیدہ از ہلاکت
نگاہداشتند و آنحضرت را در ابتدا ے حال تبرے از خلق کمال بود اگرچہ در ظاہر بقید مناکحت در آمدہ بود چنانکہ بیانش در احوال پیر وے قدس سرہ
حضرت شیخ محمد بن شیخ عارف بطریق تفصیل گذشتہ اما در باطن ہمیشہ از ہمہ دریدہ و بریدہ میگذرانید و ترک دنیا چنان داشت کہ از ملک آبا ے و اجداد
خود نیز دست کوتاہ کردہ بود و بہ فقر و فاقہ در شغل حق مشغول و مستغرق مے ماند و شیخ حمید الدین ولد بزرگ آنحضرت در آن ایام بچہ بود و قوت بعد از دو سہ فاقہ
مے یافت چون گرسنگی غلبہ مے کرد از مادر طلب طعام مے نمود مادر میگفت کہ از پدر طلب کن وے پیش آنحضرت مے آمد و مے گفت کہ گرسنگی زور آوردہ است
ہر چند کہ وے فریاد گرسنگی مے کرد آنحضرت اصلا توجہ نمے نمود چون فریادش از حد مے گذشت کہ اے فرزند انشاء اللہ تعالے در بہشت طعام لطیف و خوش
خواہم خورد مایوس شدہ بر مادر خود مے آمد و مے گفت کہ پدرم خوردن طعام را بہ بہشت حوالہ میسازد بہشت کجا است و کے در آنجا خواہم رفت مادر از کمال
شفقت فرزندی مے گریست و مے گفت کہ امروز بحکم ازلی نصیب ما چنین است تا فردا چہ پیش آید و حضرت قطب العالم از قرابتیان و خویشان چنان
خود را کشیدہ بود کہ چون درمیان قبیلہ در شادیہا چیزے از جنس طعام و یا شیرینی و جز آن قسمت مے شد در خانہ وے قدس سرہ نمے آمد و اہل شادی را
بعد از قسمت چون یاد مے آمد کہ بخانہ آنحضرت فرستادہ نشدہ است مے گفتند کہ فراموش شد الغرض آنحضرت خود را از خلق چنان کشیدہ بود کہ اقربا ہم
یاد نماندہ بود ندو آنحضرت در ذل آب کشی و ہیزم تراشی و گلکاری و جاروب زنی و جمع امور خانہ پیر دستگیر خود چنان اشتغال مے داشت کہ فرصت
طعام خوردن نہ بود پیر آن حضرت شیخ محمد قدس سرہ ہنگام میان گلکاری بدست مبارک خود وے را طعام مے خورانید و تمام روز گلکاری مے گذرانید
و پیر دستگیرش برائے شستن جامہاے خانہ خویش در روز آدینہ مر وے را در آمدن و رفتن و شستن وقتے معین کردہ بود تا اگر گاہے در نگ میشد تفت
میکرد ہمچنین در ہر کارے بجدیکہ برائے استنجا نیز مر آنحضرت را وقت معین بود و مشخص کردہ بود و غرض ازین اہتمام آن بود تا عطلت و غفلت راہ نزند
و وقت در مالایعنی ضایع نرود وقتے حضرت قطب العالم برہنہ بود برادر بزرگ وے بندگی شیخ عبد الملک عرف میان شیخ پیشواز ے کہ از جامہ زیب اندام
بود بوے پوشانید و جامہ خاص چون رنگین میشود نہایت بد مینماید در خاطر حضرت گذشت کہ اگر شستہ شود بہتر باشد بخدمت پیر دستگیر خود التماس کرد
ہیچ جواب نداد باز التماس کرد در آن مرتبہ ہم جوابے نیافت حضرت قطب العالم مے فرماید کہ شیطان مرا وسوسہ کرد تا سیومی کرت باز التماس کردیم و ادب آن است
کہ پیش پیران و استادان سہ بار التماس نکنند الغرض چون آنحضرت سیومی مرتبہ التماس کرد حضرت پیر دستگیرش در غضب آمد و گفت کہ ترا این جامہ
تر اندام خراب کردہ است و نفس تو فربہ شدہ است ہوا میخواہد و عتاب بسیار کرد حضرت قطب العالم آن جامہ پیشواز دور کرد و باز نپوشید و ہم وے
مے فرماید کہ حضرت قطب العالم را تا وقت تولد فقیر رکن الدین پوشش جامہا نبود و در تن مبارکش خرقہ مرقعہ بود و ازار و کلاہ نیز ہمچنان بود چنانچہ آنحضرت
را وظیفہ و عبادت و نماز و ورد و اوراد و ذکر بود ہمچنان وظیفہ داشت کہ ہر روز یک پارچہ جامہ در مرقع خود میدوخت و کہنہ و کندہ مے زد و عادت آنحضرت
چنان بود کہ پارچہاے کہنہ از کوچہا و خاکدانہا مے چید و پاک مے ساخت و بر مرقعہ خود مے دوخت خرقہ مبارکش تا الان موجود است و آنحضرت
رابطہ اعتقاد و اخلاص بخدمت شیخ خواجگی سدہوری کہ اندکے از احوالش بالا ثبت افتادہ بکمال داشت و گاہ گاہ پیش ایشان میرفت چون
خواجگی ہمیشہ پوشش مرقعہ بر آنحضرت مے دید روزے گفت کہ بعضے سالکان را نفسانیت و ریا در مرقعہ پیدا مے شود علامتش آن است کہ اگر کسے
وے را از لبس مرقع منع کند بروے چنان دشوار مینماید کہ بہ تغیش مے کشند از آن روز آن حضرت در خاطر کرد کہ اگر جامہ پیدا شود باید پوشید بعضے مریدان

دیاران درمیان خود توزیع کرده ده گز جامه بجهت پیراهن خرید نموده آوردند تا آنحضرت پیراهن پوشید چون باز پیراهن رفت همان خرقه پوشیا چراکه غلبهٔ فقر بوده پارچهٔ
برای پیراهن پیدا نمی شد و می آرند که الحانه آنحضرت طوق زرین از چند تولچه داشت که از نانه پدر خود یا ماه بود وی را برای کار خیر فرزندان ارجمند شیخ حمیدالدین
از آنحضرت خفیه نگاه میداشت که مبادا آن طوق را از او گرفته بکسی عطا نماید و چون آنحضرت از غایت تجرید و تفرید از نگاهداشت این قدر هم کراهت میکرد
روزی از این حال پیش خواجگی سدهوری اظهار کرد و گفت میخواهم که این مقدار زر هم نگاه ندارم اما از شیخ حمیدالدین راضی نمیشود شیخ خواجگی گفت این خیال
از خاطر دور کنید و آن ضعیفه را مرنجانید که شما را بآن زر هیچ تعلق نیست و تجرید و تفرید در حق خود است نه در حق دیگری و آنحضرت چندان ریاضت و مجاهده کرده بود که
زبان قلم از تحریرش عاجز است و هیچ سمع طاقت استماعش ندارد و در حجرهٔ مبارکش اکثر ماران مسکن میداشتند اما هیچ مضرت نمی رسانیدند و اتقاء آن حضرت
چنان بود که از گوشت بازار ذبیحهٔ قصابان و عوام غیر مصلی نمی خورد و از طعام و لباس مشکوک احتراز کلی داشت و در وضو و غسل وغیره استعمال آب چاه مطلق نمی
کرد و از آب حوض بزرگ که بعید از شهر بود می استعمال می نمود و آنحضرت را در ابتدای حال چارصد رکعت نماز در شب و چهارصد در روز سوای سنن موکده روایت
و نوافل بعض وقتیه و لمیعه بود تا بجدی که جامهٔ جبه و ازار که مقابل زانوی مبارک وی بود بکثرت استعمال زود پاره پاره شدی در ایام سرما برف می افتاد پایها و ساقها
مبارکش می ترقیدند و وی قدس سره بهمان حال ایستاده نماز میگذارد چون نفس آرزوی گرمی آتش می کرد با وی وعده می نمود که بعد چندین دوگانها ترا
بآرزویت خواهم رسانید همچنین تمام شب میگذشت و بعضی معتقدان که مطلع حال شده بودند گاه گاهی در عقبش آتش را در آوندی انداخته گرمی می رسانیدند
و آنحضرت در عبادت چنان مستغرق می بود که خبر سرما و گرما نبود و اکثر عادت آنحضرت در نماز نوافل چنان بود که بعد از قرات فاتحه و سوره بشغل باطن مشغول می
گشت ده ده از ده بار در یک نفس ذکر خفی می کرد و بعضی اوقات در نوافل بعد از فاتحه و سوره ده دوازده دم ذکر خفی می گرفت بعده در رکوع می رفت بعد از
تسبیح رکوع نیز چند دم ذکر خفی می کرد همچنین در قومه و در سجده پس از تسبیح وی چند دم ذکر می کرد بهمین طریق در جلسه و در سجده دویم همین نمط نماز نفل را
در شغل حق در می آورد این طریق بعینه مثل نماز تسبیح است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول است و آنحضرت می فرمود که در بعضی شبها این
طریق دوگانها نفل میگذاردیم هر چند دوگانه تمام شب فرصت میشد و آنحضرت ذکر جهر نیز بسیار می کرد چنانکه خود می فرمود که بعد از نماز خفتن ذکر جهر شروع میشد
تمام شب در ذکر میگذشت تا آنکه صبح صادق میدمید و یاران و مصاحبان را که در ذکر جهر می بودند ماندگی و سستی پیدا می شد طاقت موافقت نمی توانستند
و سالها بر این منوال بگذرانید و آنحضرت در اشتغال مراقبهٔ فنا و توحید و هوا که مشغولی خاص حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق بود نیز مدت بسیار بوده در مراقبه
بحدی استغراق داشت که در قیام یک پاس یا زیاده میگذشت خبر از خود و عالم هیچ نبود و سر مبارک وی در محویت در حالت قیام از نگون میشد تا رکوع
می رسید بعد از آن هوشیاری رو میداد و حالت مستی و بیخودی بر آنحضرت چندان غلبه کرده بود در هر راهی که میگذشت خلق از پیش محترز میشدند و میگفتند
که دیوانه می آید مبادا از دهنش سخنی تیز بیرون آید چند سال آنحضرت را این معامله بود بعد از آن افاقت روی داد و بمرتبهٔ تکمیل و ارشاد رسید و بهدایت طالبان
متوجه گشت و می آرند که چون شب می آمد آنحضرت را چندان فرحت روی می نمود که دیگران بآمدن روز فرحت گرفته در کار خود مشغول می شوند
و آنحضرت بآمدن شب شادان و خورم شده در کار حق مشغول میگشت و همه شب در غنودن بیک چشم نمی زد و سالها در شب ها نماز معکوس موافق متابعت
خواجگان چشت میگذرانید چنانچه بعد از نماز خفتن خود را آویزان میساخت وقت صبح می کشاد و آنحضرت می فرماید شبی در نماز معکوس بودم که سلطان ذکر پیدا شد
و وجود ظاهری مرا به تاخت و محویت پیش آمد جز شعور خود هیچ شعور نه بود بعد از ساعتی از شعور خود نیز ترقی شد و فناء الفنا پیش آمد و عالم بقا پیش آمد بعد از آن
چون افاقتم روی داد مردی از غیب پیدا گشت و گفت مبارک باد که درین وقت واصل حق بودی و باز غائب شد و آنحضرت میفرمود در ابتداء حال غلبهٔ
سلطان ذکر و استیلای آن چندان بود که می فرمود ما دانسته بودم که مسلوب العقل خواهم شد و جنونیت پیش خواهد آمد ساعت فساعت پیاپی سلطان ذکر

وارد مے شد و بیخود و محو مے ساخت و فرصت نمے داد بباید دانست کہ سلطان ذکر واردیست غیبی و حالتے است مخصوص بہ آن جماعہ مشرب حضرت
قطب العالم است چندین سالکان ذاکران بودہ اند معلوم نیست کہ ہیچکس خبر این حالت دادہ باشد مگر صاحب رسالہ مکیہ حیث قال ناقلاً عن الشیخ نجم الدین
الکبری رضی اللہ عنہ ان للذکر وان کان بمجرد اللسان سلطاناً عظیماً ولکنہ لا یظہر عند الوجود بقوۃ اصحابہ عن الذکر فاذا
عرے السیار عن الوجود بالنوم او بالغیبۃ عند ضعف الوجود ظہر سلطان الذکر و ھو نور یقع علیہ من فوق او من
وداء او من قدام فیتزلزل و یجد شدۃ و قوۃ عظیمۃ و ھذا یظہر بقدر خدمتہ للذکر و مواظبتہ علیہ یعنی جائیکہ نقل مے کند
از شیخ نجم الدین کبرے رضی اللہ عنہ بدرستی کہ مر ذکر را اگرچہ باشد بمجرد زبان غلبہ بزرگ است ولیکن آن غلبہ ظاہر نمے شود نزدیک ہستی از برائے
قوتے بودن حجاب ہستی از ذکر پس وقتے کہ خالی میشود سالک از ہستی خود بخواب یا بالغیب نزدیک سستی ہستی ظاہر میشود سلطان ذکر و آن سلطان ذکر نور
است کہ واقع میشود بر آن سالک از بالا یا از پس یا از پیش پس مے جنبد وے یا بد سختی و قوت عظیم و این سلطان ذکر ظاہر میشود بقدر خدمت آن سالک
مر ذکر را و مداومت کردن آن سالک بر آن ذکر الغرض سلطان ذکر را صولتے عظیم و ہیبتے فخیم است کہ ساخت وجود کونے را بر میدارد و حملہ عظیم پیش مے آرد
و نمونہ اذا زلزلت الارض زلزالہا و اخرجت الارض اثقالہا و قال الانسان ما لہا روے مے نماید و معنی تمام این سورہ نقل متواتر سینہ
بہ سینہ از پیران این فقیر حیران است منقول است کہ چون سلطان ذکر بر سالک وارد میشود و بر وجود کونے وے غلبہ نماید آناً فاناً وارد شدہ بر وے حملہ
آرد و در آن ہنگام لرزہ در تمامی اندامش پیدا مے آید و وے را بیخود و محو مے گرداند اذا زلزلت الارض زلزالہا این باشد و چون وے را محویت پیش
مے آید در ابتداے حال انوار قلوب وے بر مثال شمع و مشعل و ستارہ و ماہتاب و برق و سحاب و امر و مبیح وغیر ذالک و انوار روح وے بر مثال یک آفتاب
در اول امر و بر مثال آفتابہا بیشمار و آسمانہا نور آئینہ شمسیہ وغیرہ و بصورت جبال و بحار نور سرخ و امثال ذالک در اوسط امر از میان وجودش ظاہر
گشتہ رونما شوند و سالک درین حالت حقایق ہمہ اشیاء ہژدہ ہزار عالم را در وجود خویش بصور مختلفہ کماہے ببیند و روح و قلب و جمیع لطایف وے
برنگ اطلاق حقیقت خود در نظر شہودش جلوہ گر شوند و اخرجت الارض اثقالہا این بود و این مرتبہ در ملکوت است چون سالک این تجلیات
در خود معاینہ نماید و این معاملات حق با خود ببیند بے اختیار از زبانش بر آید کہ چہ جمال و چہ کمال و چہ استعداد و وسعت ثابت است مرا رض وجود مرا کہ جملگی
نمایش ہژدہ ہزار عالم در وے موجود است و ایضاً چون وجود خود را در لرزہ مے ببیند بطریق تعجب میگوید کہ چہ حالت طاری گشتہ است بر زمین جسد
من کہ در جنبش و تزلزل است و قال الانسان ما لہا و چون این زمین استعداد سالک بزلزلہ جذبات الہیہ از صفات بشریہ مجرد گشتہ بصفات
حقیہ اتصاف یابد و نور استعدادش بنور الہیہ مبدل گردد و حالت یوم تبدل الارض در پیش آید و قلب و روح وے منبع معارف غیبیہ و علوم لدنیہ
گردند و بصر صرف فناء ذاتی تصرفات وجودش بالکلیہ منعدم شود و بر نفخ صور اصوات غیر متشابہیہ خصوصاً صوت رعد و صاعقہ وے را قیامت کبرے
در پیش آید و بالکلیہ از تصرفات روح و تعینات وے منخلع گردد و درین ہنگام دلش ظہور الہامات ذاتیہ و صفاتیہ شود و ہر ساعت ریزش علوم و معارف
غیبیہ بر وے شدن گیرد و قلب این سالک لوح محفوظ و مفتی جمیع امور مے گردد چنانکہ بر انبیاء وحی فرود مے آمد بر دل وے الہام ذاتی نازل شدن
گیرد و علوم اولین و آخرین نقد وقتش شود و درین ہنگام ہر موے وجود سالک بلکہ ہر جزو جسد وے روح گردد و با وے در تکلم آید و ہمہ حقایق و اسرار
ذات و صفات کہ در نفسش مودع است اختیارش دہد کما قال اللہ تعالی فی مقام اخر من القرآن العظیم الیوم نختم علی افواہہم و تکلمنا
ایدیہم و تشہد ارجلہم بما کانوا یکسبون یعنی امروز کہ القاے حقایق و معارف ذاتیہ بر دل سالکان بے واسطہ غیرے مے کنم بلکہ ایشان
نماندہ اند من ماندہ ام و بس در چنین روز مہر سکوت از کلام غیر و لایعنی نہادہ ایم بر دہان قلوب ایشان چہ قلوب شان ہمگی متوجہ و مستغرق الہامات

Scanned with CamScanner

وشهود ذات من اند ودر اجساد انبیا تمامه تصرف کلام ما سازی گشته که بهمان کلام آن اجساد با من بے واسطه تکلم مے کنند و بقدر استعداد خویش
تجلیات مرا طلب مے نمایند و همه اعضاے شان بجهد و اشتیاق خود ها در حضرت ما گواهی مے دهند واین در حقیقت اختیار اجزاے جسد ایشان است
حقایق انبیاے را که در نفس الامر ذات وصفات من است یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها این باشد یا مراد ازین آیه آن بود که حقیقت
قلب سالک که آن را روح ساذج گویند چون از معکوسیت براستی گراید تمثل بصور مثالیه بیشمار گرفته از راه منافذ اشعار جسدیه وے ظاهر آمده از حقیقت وجود
قاد تش بر همه کس فرض عین است آگاهیش بخشد یا مراد ازین آیه آن باشد دم مقیم که نمونه الله نور السموت والارض است و در مقام سفلی منقید گشته اگرچه
خود همراه مستقیم بود اما بواسطه تقید ناسوتی ازان انحراف یافته چون اندام مقیم از صفت تقید وا رهد و برنگ اطلاق برآید و از تشبیه به تنزیه گراید امواج
تجلیات ذات وے را در پیش آیند بعد ازان با مر الهی براے ارشاد وتکمیل رجوع بسوے خلق شود دران هنگام صورت وے که مصداق اذا هاد و ذکر
الله مے گردد مر طالبان را اختیار ذات دهد چرا که حق تعالے وے را از علم ذاتی خویش مماو ساخته است یا معنا لیش این بود که زمین عین ثابته
سالک چون از تقید الوان چونیه رهائی یافته برنگ اطلاق ذات انصباغ پذیرد و محل ورود امواج بوارق بحر ذات مے گردد چون سالک ازان در تنزل
مے آید هر جزو جسد خود را متلبس با حوالات آن عین ثابته مے یابد پس هر جزو وے ازین اجزاے مر وے را از شهود اطلاقی آن عین خبر مے دهد درین هنگام همه جسد
سالک لسان و تمامه آن چشم و گوش در سمع و بصر مے شود و آنکه دو طالب صادق پیش بزرگے براے حل واقعات خود رفته بودند چون آن بزرگ را خفته یافتند
خواستند که برگردند انگشت خورد دست راست آن بزرگ در تکلم آمده واقعه هاے آنان را کما ینبغی حل نمود آن هر دو بزرگ نا پرسیده جواب سوال خود یافته برگشتند
از مقتضیات این مقام بوده و مناسبت معناے این آیت داشته این مرتبه جبروت است و چون جمع اجزاے وجود سالک بقدر استعداد خود یا هر یکے از انها
با نفراده در شهود اطلاق ذات غوطه خورند تا بنقطه اصل الاصل عروج نمایند و هر یکے را از آنها تا مبداے تعین عروج حاصل آید و فنا محمدی بر دمها گردد و هر
خبر موافق حوصله خویش بمشاهده ذات مشرف شود یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم این باشد یعنی وقتے که هر جزوے از اجزاے انسانی
استعداد کل گرفته از تقید جسدے براے شهود تجلیات لاکیف که ثمرات اکساب هر واحدے از آنها اند بیرون خرامد پس هر جزوے از آنها که کسب
وشغل باطن که عمل نیک است یا بد اگرچه فی الجمله بود کرده باشد آن جزو بجزان کسب که شهود جمال ذات است خواهد دید فمن یعمل مثقال ذرة خیرا
یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره این بود یا معناے تمامی آیه یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره آن باشد وقتیکه محو شوندگان در شهود ذات مطلق بقدر استعداد خود ترقیات مراتب در درجات آن ذات بلسان حال
طلبند و هر واحدے از ایشان بخواهد که بقدر قرب و مقام خویش در شهود ذات از دیگران امتیازے پیدا کند و به منصبے خاص تخصیص یابد تا ثمره کسب و شغل
نیک خود ببیند و در یابد پس هر فردے از ایشان که شغل نیک بشرط فناء خویش در ذات احدیت کرده باشد اگرچه آن فناء وی را یک آنے روے داده
وانکس بحسب فناء خود در آن ذات بعد حصول بقا مر وے را منزلتے و منصبے اختصاص خواهد یافت پس یکے از کاسبان عمل خیر که فناء در توحید ذات است
بقدر استعداد خود ش به محبوبیت مخصوص خواهد شد و یکے به قطبیت کبرے و یکے بقطب مداریت وغیر ذالک و هر فردے از انها که شغل و کسب و شرک که
عبارت از اثبات وے است با خود وغفلت کرده باشد جزاء آن که عبارت از دوزخ فراق و حرمان از وصال ذات وصفات است خواهد دید آمدیم
بر سر مقصود پس بباید دانست که وقت ورود سلطان الذکر بین النوم والیقظه که در آن وقت حواس ظاهری ضعیف مے افتد لیکن چون شغل
مستولی شود بیداری و خواب یکی .. گ .. دام فانا در عین بیداری روے نماید و در سلطان ذکر هیبت و خوف در ابتداے حال بر کمال است اما چون بکثرت
ورود موانست شود خوف و ه .. .. ل باشد و طالب حق مشتاق وا هر دم خواهان این حالت بود و در آن وقت شعور عالم و عالمیان .. .. نیز دا شعور

Scanned with CamScanner

خودے باشد و مے داند کہ حالے وارد وے بر او سود یافتہ است و گاہ باشد کہ شعور خود ہم نبود و بود در محو غرق و غرق باشد و فنا الفنا پیش آید و در حدیث
نیز اشارت باین حالت رفتہ است چنانکہ در صحیح بخاری آمدہ است کہ حارث بن ہشام از حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم پرسید کہ یا رسول اللہ
چگونہ مے آید ترا وحی گفت آنحضرت وقتے مے آید وحی بر من مانند آواز جرس و بانگ درای و این نوع وحی سخت و دشوار است بر من پس منفصل
مے شود آن ہمہ آواز از من و حالانکہ نگاہ مے دارم من از آن آواز آنچہ کہ میگفت و وقتے تمثل میکند مرا ملکی بصورت رجلی پس حرف مے زند با من و یاد
مے گیرم من آنچہ کہ او مے گوید و حضرت عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا گفت بدرستیکہ دیدم من حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم را کہ فرود مے آمد
بروے وحی در روز یکہ سخت سرما بود وے پس منفصل مے شد آن وحی از آنحضرت و حالانکہ از پیشانی مبارک وے خوے مے چکید چرا کہ درین حالت حرارت
باطنی در جوش مے آید و سردی ظاہری بمقابلہ اش ہیچ نے نماید در عین سردی کامل گرمی بیش مے آید و عرق بدنی چکیدن آغاز نماید و آنکہ حضرت رسالت
پناہ اشد علی فرمود بر حق آمدہ است اما جز اہل معاملہ نداند و تکلم کہ در آن حالت میشود در حق حضرت رسالت پناہ وحی نام یافت و در حق اولیا الہام نام دارد
و یک طریق تحصیل سلطان ذکر برای فایدہ عام و خاص بلکہ اخص خواص ذکر کردہ مے آید و آن این است کہ چون سالک بعد تعلیم ذکر از شیخ کامل و مکمل
بوے اشتغال ورزد و بکثرت ذکر حرکت حیوانی کہ در دل است منقلب بحرکت ذکرے گردد و مضغہ لحمیہ بحرکت ذکرے متحرک میشود و صداے ذاکر ہم بدان
حرکت ذکرے در جنبش مے آید و سرایت ذکر در تمام اندام میشود و تمام وجود وے مملو مثل آوازے کہ از صداے شخصے در گنبد پیدا مے آید مے باشد و این صداے
ذکر کہ در سمع ذاکر پیدا مے شود مسمی بصوت حسن و ہمس است و بدوام ذکر یوما فیوما صداے ذاکر غالب میشود و در آغاز ظہور وے آوازے مثل آواز جرس
مسموع مے گردد و گاہ گاہ بانواع دیگر نیز در سمع مے در آید و چون قوت گیرد و غلبہ وے بکمال رسد سلطان ذکر گردد و مثل آواز رعد و صاعقہ ظاہر شود و در
تمام اندام زلزلہ پیدا گردد خاصیت سلطان ذکر آن است کہ صاحب خود را محویت و بے شعوری بہ بخشد و درین وقت گاہ گاہ انوار مثل برق و ستارہ
و ماہ و آفتاب و جز آن نمودہ شوند اما سالک را باید کہ ملتفت این انوار نشود زیرا کہ مقصد اعلے نور اللہ است و بیان کیفیت سلطان ذکر دشوار است کہ
عالم غیب در بیان نمے آید اما بہ تمثیل باز نمایم کہ طالب صادق را شوق در گیرد تا جد و جہد نماید و معاینہ و مشاہدہ معلوم کند نظیرش آن است چنانکہ بادے تند عظیم
با آواز عظیم سہمناک پیدا شود و درختے را کہ افسردہ ہواے خزان باشد محیط گردد و از بیخ و بن وے را بجنباند تا بیخ کہ زیر زمین است آن را نیز جنبش برسد و
ہیچ برگ و شاخ وے را سلامت نگذارد و تمام درخت را راستا و چپا بلرزاند و لشپلد ہمچنین حالت سلطان ذکر ... در وجود ذاکر پیدا مے شود و نیز چنانکہ رعد
با قوت تمام میغرند و گوشہاے مردمان با آوازش مملو مے کردند و مردمان را خوف و ہیبت پیدا مے گردد گویا تمام آسمان بر سر ایشان افتاد و در آن حالت
در تمام وجود زلزلہ و لرزہ پیدا مے گردد لیکن آواز رعد چون خارج از وجود است جز خوف دیگر پیش نمے آید و سلطان ذکر کہ ناشی از وجود سالک است وجود
گوئے را مے جنباند کہ جملہ کثافت پاک مے سازد و نیز چنانچہ مردے ضعیف در سیلاب دریاے عظیم در افتد و آن آب در کمال تیزی خود او را انجو و باز آمدن
ندہد و در جریان آن آب آواز سہمناک نیز پیدا شود و سوراخہاے گوش را بہ تمام محیط گردد و موجہاے شدید آن آب تمام وجود وے را ریزہ ریزہ سازد
و در ہلاکت اندازد بدینطریق حالت سلطان ذکر در وجود ذاکر پیدا مے شود و محل ظہور سلطان ذکر در ابتداے دل است و بعد از استیلاء ذکر از استخوان و
گوشت پوست و مغز و جمیع اجزاے جسد ظاہر مے گردد و شنیدہ شود چنانکہ در اول از دل شنیدہ میشود و ابتداے این ذکر تشبیہ است و انتہایش تنزیہ
و علامات استیلاء شغل بر سالک آن است کہ استماع ذکر دل و جمیع اجزاے وجود بگوش میسر آید و چون سالک را بعد از مزاولت شغل آواز مستقیم کشادہ
شود ہمہ ہوش خود را در ہمہ اوقات بسوے آن آواز میدادہ باشد این مراقبہ از ہمہ مراقبہا افضل و اعلے است اگر خدا میسر کند چون بسیار مراقب آواز باشد کہ آواز
بے حرف و صوت است بصورت کلام شود و ہمہ علوم از آن معلوم گردد و ہمگی تجلیات مندرج در صورت آید و صورت مستقیم بر وفق تجلیات ترقی گیرد

چون این مرتبہ حرف وصوت در قالب مخارج مے آید حروف صوت مے شنود وباوجود این حرف آواز برقرار خود است پس این کلام ہمان آواز تعبیر باید نمود چنانکہ حق تعالیٰ در اول کتاب الم فرمود آن آواز مستقیم معرا از حرف وصوت چون در قالب مخارج آمد حرف شد کہ الف اشارت از علو ست و لام عبارت از وسطانت و میم شمار از سفلت است یعنی آن آواز مستقیم نامتناہی کہ در قالب مخارج صورت گرفتہ ذالک الکتٰب لا ریب فیہ پس ظاہر حروف باطن آواز است انکار حروف انکار آواز است واین کفر محض است وہدایت کتاب اللہ یکسانے است کہ یؤمنون بالغیب اندو غیب را دریافتہ اند وآن ایمان صادق آوردہ واگر عیاذا باللہ بآن ظاہر پیوستہ واز تجلیات بے بہرہ از کتاب ہیچ خبر ندارد ودیرکہ بآن تجلیات مطلع شود آن وحی را دادہ اند وآن کا ملان اند و برخیزد آن شخص مومن صادق باشد وچون حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم درغار حرا بہمین آواز اشتغال مے فرمود چندان اند کہ وے را سوے خود گرد بیان نماید واز آن این صوت تمامی اجزاے وجودش را محیط گشت بعد از مدتے تشنید بدید رسید صورة جبرئیل روان گشت ترسیدہ از آن پیش حضرت خدیجہ رضی اللہ عنہا آمد چنانچہ مشہور است وآنحضرت از ہمین آواز کلام اللہ مے گرفت ہرگاہ کہ بطرف آواز متوجہ مے شد کلام ظاہر مے گشت آفتاب با شدت با آنحضرت میرسید اکثر مے بود کہ اگر وقت سوار بودن وے بر شتر جبرئیل نازل میشد شتر تاب ایستادہ ماندن نے داشت ومے نشست واگر آنحضرت در حال وحی بروے بابن کیفیت سر بران یکے از یاران داشتے خوف شکستنش مے بودے مراتبہ آواز خیلے بزرگ است اگر سالک مواظبت نماید خلع بدن حاصل شود گاہ باشد کہ ہمہ تن گوش شود یعنی از ہر مو شنوا گردد وگاہ باشد کہ چشم شود کہ از ہر مو بینا گردد وگاہ گوشت مے شود کہ دست برداشتہ دعاے کند دستہا جواب مے دہند وگاہ باشد کہ روح از بدن بر آمدہ ہمچو جامہ افتادہ مے بیند این معاملہ را خلع بدن گویند اما این مراتب بے عروج دوم مقیم حاصل نشوند وحصول این مراتب را چند چیز مے باید یکے عروج نفس مقیم دوم استعداد کامل سیوم مساعدت عمر کہ در اول ہرچند سعی کند این مراتب بروفایض نگردند چنانچہ حضرت سرور کائنات صلے اللہ علیہ وسلم را بعد از چہل سال نبوت فایض شد واین سرے عظیم است ہمکرا باشد واختلاف است در بیان فرقہ ناجیہ صوفیہ در آن اول شنید حاصل میشود یا دید بعضے میگویند کہ اول طالب را دید دست مے دہد پس از آن شنید میسرش گردد چنانچہ مے گویند کہ اول ہرچہ مرید کشف شود آن را تجلی برقی مے نامند مانند برق متواتر نور ظاہر گردد چنانکہ اصلاح خیال بیشتر نور ظاہر تر وقایم تر رفتہ رفتہ ذکرے کشاید بعضے را سلطان الذکر کہ از ہر خس وخاشاک کہ ذکر مختلف شنود واین فرد سلطان ذکر ہمین را مے نامند بخلاف محققان کہ آنہا سلطان ذکر ہمان صورت رعد وصاعقہ وزلزلہ را مے گویند کہ بیانش گذشت وبعضے ذکر سر منکشف میشود ومحققان بر آنند کہ اول شنید حاصل مے آید بعد از آن دید باری محققان دو فرقہ شدہ اند بعضے از ایشان مے گویند کہ اول مثل آواز رعد در سر میشود بعد از آن رفتہ رفتہ مثل آواز آسیا معلوم مے کند بعد از انجلاے ریاضت ذکر ہا مانند زنبور مسموع مے شود ہرچند بیشتر ذکر نماز کثر وبعضے از اینہا مے گویند کہ طالب اول مثل آواز نیکی و آسیا وزنبور وتاج وتوپخانہ ومرد ونیک وسرنا ودف ونادر طنبور وغیر ذالک مے شنود بعد از انجلاے ریاضت آواز رعد وصاعقہ ظاہر مے آید واین آواز را ذکر سر وذکر روح وسلطان الذکر مے نامند وہیبت شنیدن آن را اختلاف کردہ اند بعضے میگویند کہ انت است وبرخے انا مے فرمایند واکثرے ہو مے نامند وبعضے الست بربکم مے گویند وہر کسے موافق استعداد خود معانی مے فرمایند انچہ کہ در خاطر این کاتب حروف مے رسد این است این آواز خود ہیچ حرفے متعین نیست بر ہمہ کلام است واین اختلاف تغیر محض است واللہ اعلم این بیان ادنیٰ سلطان ذکر است واعلاء واکمل وے در تحریر نمے آید بر سر مقصود باید رفت حضرت شیخ رکن الدین فرزند ارجمند حضرت قطب العالم در لطایف قدسی مے فرماید کہ گاہ گاہ بر آنحضرت در ابتداے حال چون وجد پیدا مے شد وحالت مستی بیش مے آمد راہ کوہ وبیابان مے گرفت مریدان ومعتقدان در عقب ودنبال مے رفتند وازکمال ہیبت این حالت ہیچکس التماس کردن نمے توانست بعد از دو سہ روز چون از آن حال فرود داشتہ میشد التماس نمودہ در خانہ مے آوردند وقاضی محمود تھانیسری وداروغہ دعلی

Scanned with CamScanner

چون بصحبت ملاقات مے آمد آنحضرت گریختہ در ویرانہ مے رفت چہ دیرا تبرے از اہل دنیا بر کمال بود و اختلاط با ایشان زہر قاتل ہا مے دانست و میفرمود
کہ از بنیا بوے کریہ مے آید لاچار مے گریزم و در وقتے آن حضرت در بیابان بود کہ عالم محویت و بیخودی پیش آمد و خبر عالم برفت و مدتے بغیر آب و طعام بگذشت
و صاحب مراۃ الاسرار مے گوید روزے آنحضرت بتقریبے بخانہ پدر رفتہ بود سہ روز آنجا ماند پس مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سرہ در معاملہ با وے فرمود کہ ما
خانہ ترا سوختہ ایم ہنوز تو خانہ را نمے گذاری و ہم در معاملہ خانہ بھیکن خیاط نمود کہ آنجا برو چون آنحضرت بیدار شد دید کہ تمام خانہ را آتش در گرفتہ است و بیسوزد
بعجلت و حمایل خود گرفتہ بیرون آمد و خانہ در سوختن گذاشت چون آتش سرد شد مردمان در تفحص وے شدند در خانہ بھیکن خیاط درون حجرہ مشغول یافتند و بھیکن
خیاط نیز محرم این راہ بود منقول است کہ وے را یکبار تجلے نور حق سبحانہ تعالے دست دادہ بود اثر آن حالت مدتے در وے ماندہ بدان جہت در تعلیع
جامہ خطا مے کرد از پیراہن ازار میساخت و از ازار پیراہن وہم وے میگوید کہ آنحضرت اگر صوم وصال مے داشت ریاضات و مجاہدات شاقہ مے کشید
کہ از طاقت بشری بعید بود و اربعینات متواتر بے آب مے گذرانید چون حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سرہ شش ماہ در قبر ماندہ بود بجہت متابعت
آنحضرت وے نیز ششماہ در سوراخ درخت املی بخلوت گذرانید و آن درخت املی ہنوز در قصبہ ردولی جانب جنوب قصبہ مذکور موجود است و در تہ آن درخت
امحال کاواکی مقدار یک حجرہ شدہ است وہم صاحب مرات الاسرار گوید کہ این فقیر خواستہ بود کہ یک خلوت در انجا گذراند آخر مرشدے حضرت شیخ
حمید قطب الدین قدس سرہ فرمود باعث شہرت است و مردم از دہام نمودہ مشوش احوال خواہند شد وہم گوید کہ قطب العالم حضرت شیخ عبد القدوس بحسب
امر باطن حضرت شیخ احمد عبد الحق مرید حضرت شیخ محمد کہ نبیرہ آن حضرت است شد و خرقہ خلافت نیز از دست او پوشیدہ بعد از چند روز حضرت شیخ محمد
بموجب اشارت باطن جد بزرگوار خود خواہر حقیقی خویش دختر حضرت شیخ عارف را در عقد نکاح حضرت شیخ عبد القدوس قدس سرہ در آورد چنانکہ بیان ارادت
و مناکحت وے قدس سرہ در احوال پیر دستگیرش حضرت شیخ محمد بتفصیل ثبت افتادہ است الغرض حضرت قطب العالم با وجود چنین نسبہا معتبر تمام
خدمت خانہ پیر خود را بجا مے آورد چنانچہ ہیزم از جنگل او مے آورد و گلکاری نیز او مے کرد و بیان این ہمہ پیش ازین مفصل و درین مختصر گذشتہ است و در
لطایف قدسی مے آرد کہ حضرت قطب العالم مے فرمود کہ در ابتداے حال در معاملہ باطن خود در خواب دیدم کہ حضرت جبرئیل علیہ السلام کتابے آوردہ آنرا
پیش من مے نہد ما در آن حالت در خاطر خود مے گفتم کہ جبرئیل بعد از رحلت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم جائز نیست کہ بر کسے نزول کند مبادا شیطان
باشد کہ مارا فریب مے دہد بعد از آن اثناے دیدم کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم حاضر اند و جبرئیل با آنحضرت کلام مے کند و در عین خواب بجواب
آن خطرہ چنان مے گذارد کہ شیطان را چہ مجال است کہ با حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم ہمکلام شود بعد از ان دیدم کہ آنحضرت و مہتر جبرئیل ہر دو
روان شدند و ما دامن حضرت رسالت پناہ گرفتیم و عرض کردیم کہ جبرئیل ما را کتابے دادہ است چہ کنم فرمودند کہ کتاب متابعت من است بر خود بدار و ثمرہ
این معاملہ بر حضرت قطب العالم چنان ظاہر شد کہ آنحضرت در متابعت شریعت حضرت رسالت پناہ بمرتبہ رسوخ داشت کہ ذرہ تجاوز شرع در احکام ظاہر
و باطن نہ بر خود نہ بر غیر خود روا مے داشت اگر از کسے چیزے تجاوز شرع معلوم وے مے شد از انکس تبرے مے نمود و نزدیک خود آمدن نمے داد
ہر چند آنحضرت را صحبت با ہر طایفہ افتادہ بود صحبت مخالف دین در ذات با برکات وے ہیچ تاثیر نکردے بلکہ دیگران را بتاثیر صحبتش رجوع بسوے
صراط مستقیم مے شد وہم در وے مے آرد کہ روزے حضرت قطب العالم در قصبہ ردولی در گوشہ بشغل باطن مشغول بود امیرے نظام الملک نام براے ملاقات
وے بیامد آنحضرت در غم آخرت و خوف خاتمت سخن مے راند نظام الملک گفت کہ ایمان عطاء بارتعالے است اگر بشیے عطا مے کند باز نمے گیرد خداوند تعالے کریم است
چگونہ عطا خود باز گیرد پس خوف خاتمت نباشد حضرت قطب العالم بمقتضاے حال در جوابش گفت کہ اے عزیز غم آخرت فرض است یا نہ وے گفت فرض
است آنحضرت فرمود پس بگزید فرمودہ آنحضرت در وے سرایت کرد بر خود گریستن آمد سینہ وے کہ سبب سنگدلی از خوف خاتمت و غم آخرت خالی بود

همان ساعت نرم شد خوف و غم آخرت وے را در گرفته وهم در آنجا مے آرد روزے حضرت قطب العالم در مقام ردولی در تواجد بود که محویت پدید آمد و تن او
تشبیه غلبه گرفت و بے جان گشت قوالان ترسیدند و گریختند یکے از مشائخ وقت حاضر بود گفت که سوخته آتش را با آتش دوا کنید باز قوالان طلبیده شدند و
سرود گفتند و بعد مدتے جان در قالب آمد و مر آنحضرت را این نوع حال محویت اکثر در تواجد مے بود و قریب مے شد که زهوق روح شود و تشابه بود
سرود مے گردانیدند و چیزے دیگر مے گفتند بعده بحال خود مے آمدند میگوید کاتب این حروف که حالت شیخ ما قطب افراد بندگی شیخ سوندها قدس سره
بعینه مثل حالت حضرت ایشان بود بلا تفاوت و وے قدس سره را نیز اکثر اوقات وجد و سماع عالم تنزیه و اطلاق مے برد و محویت پدید مے گشت و برای
کیفیتے صرف روے داد و هیجان مے شد در حال پرده سرود مے گردانیدند تا بحال خود مے آمد و هم در لطایف قدسی مے نویسد مردے در قصبه بهرلمه به [illegible]
شهره داشت اما خدمتگار حضرت قطب العالم بود بقضاے الهی وفات یافت استوا بود و آفتاب حرارت تمام داشت آنحضرت به نماز جنازه وے حاضر
شد دید که رویش از جانب قبله گردیده است و اعضاے وے همچو چوب سخت گرفته اند آنحضرت فرمود در نماز جنازه تاخیر کنم چون وقت خواهد رسید نماز ادا
خواهم کرد و گفت این شخص از خادمان بود مگر خدمتگارے ما منابع خواهد شد پس بر پیشانیئے آنمرد بدست مبارک خود تمام تسمیه نبشت ولایت پیران دستگیر وقت
شد در ساعت تمام اندامش همچو موم نرم گشت و رویش خود بخود جانب قبله بگردیده چنانکه همه حاضران این حالت را معائنه کردند و وقتے در خاطر مبارک آن
حضرت در آمد که ابیاتے منظومه بزبان فارسی در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم بگوید و بوزن بحر مخزن اسرار که از اوزان مثنویات است
گفتن شروع کردند پس در مدح شب معراج یک مصرع فرمودند ؎ لیلت اسرا که ز معراج اوست ۔ و مصرع دویم مستحضر نمیشد و فراهم نے
آمد وقت تهجد آخر شب آنحضرت در خیال مصراع ثانی بود که آواز غیب آمد فرمان شد که بنویس بیت لیلة اسرا که ز معراج اوست   نور خداوند جهان تاج
اوست ۔ مصراع اول انشاء حضرت قطب العالم است و مصراع ثانی از غیب و بنقل متواتر از پیران ما قدس الله اسرارهم منقول است که حضرت قطب
العالم مے فرمود که مرا قصد کلی بود که در میان خلق نخواهم ماند و باقی عمر در کوه و بیابان خواهم گذرانید اما چون مشائخ کبار که در آن وقت در صدر حیات بودند جامهاے
خلافت دادند و کوشش کردند تا این فقیر بر سجاده نشیند و خلق را دست بیعت دهد علے الخصوص روح حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق و روحانیت حضرت
سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء و روحانیت حضرت گنجشکر و ارواح مشائخ دیگر قدس الله اسرارهم حاضر آمدند و کوشش فرمودند تا این درویش بر
سجاده پیران نشیند و دست بیعت کند و روحانیت حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم نیز مر آنحضرت را در معامله فرمود که بر سجاده بنشین و دست بیعت بخلق ده
بعد از ان آنحضرت را چاره نماند بحسب امر باطن و ظاهر بر سجاده پیران نشست و بهدایت و ارشاد طالبان و مریدان مشغول گشت و بیان تعداد مشائخ
اهل حیات که از ایشان مر آنحضرت را جامهاے خلافت رسیده اند قبل ازین گذشت حاجت اعاده نیست و صاحب مرات الاسرار میگوید که
چون حضرت قطب العالم بارشاد روحانیت حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق سیر سلوک تمام نموده بمرتبه تکمیل و ارشاد رسید حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق وے
را در باطن فرمود که ترا ولایت بالادست دادم پس حضرت قطب العالم بعد از چند روز در سنه ست و تسعین و ثمانمایة هجری در ابتداے سلطنت سلطان
بن سکندر بن سلطان بهلول لودی بموجب درخواست عمر خان کاسی که از اعاظم امراے سلطان سکندر بود و بخدمت آنحضرت اعتقاد تمام داشت مع
فرزندان از ردولی انتقال نموده در قصبه شاه آباد که بنواحے دهلی بود در آنجا سکونت نمود و شهرت بسیار یافت و مدت سی سال تا ایام سلطنت سلطان سکندر
و سلطان ابراهیم لودی در شاه آباد بر مسند ارشاد اقامت داشت چون در سنه نهصد و سی و دو هجری ظهیر الدین محمد بابر بادشاه انار الله برهانه از ولایت
توران با لشکر و توپخانه آراسته در ملک هندوستان در آمد و بعد از کشش و کوشش بسیار سلطان ابراهیم بن سکندر بن بهلول لودی را در میدان قصبه
پانی پت مقتول ساخت و تمام ملک هند در تصرف خود در آورد و بسبب کثرت سکونت قوم افاغنه قصبه شاه آباد ویران ساخت و خراب در آنوقت

Scanned with CamScanner

حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس حنفی از قصبهٔ مذکور با عیال و اطفال برآمده در قصبهٔ متبرکهٔ گنگوه متوطن گشت آنجا شهرت بیش از بیش یافت و صیت کمالات و خوارق عادات او در هندوستان شایع گردید و عالمے بفیض ولایت او هدایت یافت و این فقیر کاتب حروف از بعضے ثقات استماع دارد که الآن آن مقامے که مرقد مطهر حضرت قطب العالم است و فرزندان آنحضرت سکونت مے دارند مسکن جوگی صاحب استدراج و کاسب بود چون آنحضرت در گنگوهی آمده اقامت گرفت روزے گذر وے بمقام آن جوگی افتاد جاے مروح و دلکشاے دید خوش آمد و در دل مبارک گذرانید که این جاے براے سکونت ما خوب است چون در جاے رسید چیلهاے وے نشسته بودند از آنان پرسید که گرو شما کجا است و مرشد را بزبان هندی گرو مے گویند پس چیلهاے وے جواب دادند که یکسال شده است که مرشد ما تحت مقامے که ما نشسته ایم در کهیها درآمده و در وے را بخشت و گل مسدود ساخته در تفکر باطن با حبس دم مشغول است و هیچ راهے براے رفتن در اندرون کهیها خویش نگذاشته مگر یک سوراخے براے آمدن باد در دیوارش گذاشته است حضرت قطب العالم نزدیک آن کهیها آمدند و از راه سوراخ در اندرون وے نگاه کردند دیدند که جوگی در فکر خویش غرق است پس صفت روحانیت حضرت قطب العالم بر جسد شریفش غلبه گرفت بنا بر توجهے که آنحضرت در آن وقت جانب اطلاق ذات فرمودند و جسد شریف وے برنگ لطافت برآمده از راه آن روزن در اندرون کهیها درآمد بمجرد در آمدن آنحضرت در آن حجره که آن را اهل جوک کهیها مے نامند آن جوگی را افاقت روے داد و دید که مردے دیگر در حجره نشسته است پرسید که تو کیستی و چگونه در اینجا آمدی آنحضرت گفت که من بنده خدا هستم و بقدرت وے سبحانه در اینجا رسیده ام جوگی دانست که این مرد صاحب کمال است پس آنحضرت از وے پرسید که کار خود را تا کجا رسانیده وے گفت اگر خواهم در حال آب شوم این بگفت و در ساعت آب گشت حضرت قطب العالم یک پارچه از آن آب تر کرده پیش خود نگاهداشت جوگی بعد از ساعتے باز بصورت جسمانی خود برآمده چنانکه بود همچنان گشت آنحضرت بوے گفت که من هم در حضور تو آب میشوم یک پارچه از آب تو تر کرده نگاهداشتم وقتیکه آب بگردم تو نیز از آن آب یک پارچه تر کرده با خود داری تا قدرت حق ترا معلوم شود پس آنحضرت نیز آب گشت جوگی هم یک پارچه از آن آب تر کرده پیش خود نگاهداشت چون آنحضرت باز بشکل جسمانی متجسد شد و چنانکه پیش از این بود همچنان گشت بآن جوگی فرمود که حالا پارچه را که از آب تو تر کرده بودیم بو کن و پارچه را که تو از آب ما تر کرده بودے آن را نیز بو کن جوگی پارچه آب خود را بوئید از گنده بوئے دماغش پراگنده گشت و چون پارچه آب آنحضرت قدس سره را بو کرد چنان بوے خوش و فرح بخش در دماغش رسید که در هیچ عطر عنبر وغیره نباشد تمام وجود آن جوگی از سر تا پا معطر گشت جوگی را اعتقاد تمام بخدمت آنحضرت پیدا آمد پس از ایشان پرسید که من هم در کسب خود کمال داریم و شما هم در کسب خود کامل اید این تفاوت در میان آب ما و شما از کجا است که آب من سراسر گنده و بدبوے و آب شما بعینه عنبر و مشک ازفر حضرت قطب العالم فرمود این تفاوت از آن جهت است که ما اسلام داریم و تو نمے داری جوگی گفت پس اسلام بر من عرض کنید تا من مثل شما شوم پس آنحضرت بوے اسلام عرض کرد در حال مسلمان شد و بخدمتش ارادت آورد و بعد از آن حضرت قطب العالم و آن جوگی از کهیها براه همان روزن بیرون آمدند و چیلهاے آن جوگی که از هفصد کس کم یا بیش بودند همه بشرف اسلام و بیعت آنحضرت مشرف گشتند حضرت قطب العالم آن جوگی را تربیت کرده در اندک مدت بمرتبه کمال و تکمیل رسانیده ولایت مقامی بوے حواله کرده آنجا تعین فرموده و تربیت همه چیلهایش بوے سپرد و خود با اهل و عیال و فرزندان و جمیع توابع در مقام آن جوگی اقامت گرفت چنانکه تا الآن روضهٔ نیک انجام آنحضرت همانجا واقع است و فرزندان وے قدس سره در همان مقام سکونت میدارند و آن مقام متصل قصبهٔ گنگوهی و مشهور بسراے حضرت شیخ است و حضرت شیخ رکن الدین فرزند ارجمند آنحضرت در لطایف قدسی مے فرماید که چون حضرت قطب العالم در شاه آباد اقامت گرفت برادر کلان شیخ حمید الدین ده یازده ساله بود و بعد یک سال از اقامت در قصبهٔ مذکور پنجم ماه جمادی الاول سنه سبع و تسعین و ثمانمایه تولد این فقیر رکن الدین واقع شد بالجمله تولد من و همه برادران من جز شیخ حمید الدین در قصبهٔ شاه آباد واقع شد و تولد شیخ حمید الدین در قصبهٔ ردولی واقع شد و هم وے در آنجا مے فرماید که حضرت قطب العالم در ستر و گمنامی

Scanned with CamScanner

اهتمام تمام بود هرچند خلق را امات و کرامات بسیار داشت و صاحب نفس بود اما هیچ گاه باختیار خود خارقے ظاهر نکرده مگر آنکه بجائے بجهت تحریص شوق بعضے طالبان و مخلصان چیزے ظاهر کرد و یا بے اختیار خود بخود از وے چیزے ازان بابت ظاهر مشید چنانکه روزے آنحضرت در پرگنه رودلی زیر دیوار نشسته بود آن دیوار بر آن حضرت افتاد و دیوار ریزه ریزه شد و آنحضرت همچنان از زیر وے سلامت بدر آمد و هیچ ضرر باندام مبارکش نرسید و همچنین در شاه آباد در پایخانه بالائے چوکی نشسته بودند اتفاقاً از جانب چپ دیوارے عظیم که متصل بود بالاے آنحضرت بیفتاد چوکی که بر وے نشسته بودند بشکست و نعلین چوبی و عصا که بر دوش بود نیز بشکست و آنحضرت همچنان از آنجا سلامت بیرون آمدند و هیچ مضرت بدیشان نرسید و هم وے میگوید که روزے این فقیر را طلب ابراه شد و حضرت قطب العالم چیزے تلقین نه فرموده بود در خاطر گذشت که وقت ضایع مے رود بشغل اوراد مشغول شوم بے اذن آنحضرت از کتاب خانه نسخه اوراد بردیم نماز اشراق و چاشت بر حکم اوراد گذاردیم چون بخدمت وے قدس سره رفتیم بر نور فرمود که حالیا شغل اوراد مکن چون من خواهم گفت آنگاه بوے مشغول شوے ازان باز هیبت خوردیم که از نور باطن ایشان هیچ چیز پوشیده نیست اما ستر حال خود مے کنند و هم در آنجا گوید که بجهت حجره حضرت قطب العالم ملک مبارک خضر آبادی که مرید پاک اعتقاد وے بود تیر خانها از کوه آینده فرستاده بود و عامل آن مقام که معتقد آنحضرت بود همه نجاران چابکدست را تعین نموده بود تا زود آراسته و مهیا نمایند اتفاقاً آن تیر خانها کوته نمودند هر چند نجاران پیمودند و فکر کردند دانستند که تیر خانها بر سر دیوارها نمے آیند گفتند اگر دیگر تیر خانها پیدا شوند کار ساخته گردد این خبر بحضرت قطب العالم رسید فرمود که اندرویش هستم مریدے این تیر خانها فرستاد دیگر باز از کجا پیدا سازیم و فرمود که چوب بقدرت حق تعالی در بیابان دراز میشود اینجا نیز بقدرت وے سبحانه میتوانند که دراز شوند بعده آنحضرت خود برخاست و بعصاء خود پیمود و فرمود بر دارید بر سر دیوارها نهید چون نجاران برداشتند و بر سر دیوارها نهادند به قدرت حق تعالی همه تیر خانها دراز گشتند بعضے چنان دراز شدند که بیرون دیوار نمایان میگشته اند آن تیر خانها در حجره شاه آباد بودند در حادثه مغلان فوت شدند و هم وے میفرماید مولانا رچندن که معلم این فقیر بود و مرید مخلص حضرت قطب العالم و صوفی اصلح الناس بود روزے بجهت بشوئیدن جامها طرف آب کندی رفت و خیال کرد آنجا که گذر آدمیان نباشد آنجا بردیم و جامها بشوئیم ناگاه در آنجا یک عورتے صاحب جمال و حسن در نظر آمد نفس که صفتش امارة بالسوء است و شیطان که از دشمنان ایشان است قدم عافیت مولانا مشار الیه بلغزانیدند خطره فاسد چنان شد که محل خلوت است با عورتے جمیله فعلے نامشروع واقع شود ناگاه حضرت قطب العالم عصا بدست گرفته در عین دریا بالاے آب ایستاده در نظرش در آمد مولانا مذکور چون آنحضرت را حاضر دید شرمنده گشت و سرنگون انداخت و قدم عافیت بر جاے خود آمد نفس و شیطان مقهور شدند چون مولاناے مسطور بخدمت آنحضرت رسید وے قدس سره تبسم کرد و بشاشت داد و فرمود باک نیست پیران محافظ وقت اند قول حق تعالی و لقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه شاهد این حال است منقول است که روزے شخصے پیش حضرت قطب العالم نشسته بود آنحضرت حکایتے شروع کرد که یک مردے در خیال ما افتاد که ما را مرگ نمائید مدت هفت ماه آن مرد دنبال ما کرد هر چند ما احتراز کردیم دنبال ما نگذاشت عاقبت کار چون ضرورت شد آن سائل را همراه خود تنها گرفته در صحرا بردیم جاے که کس نبود تجدید وضو ساختیم و دوگانه گذاردیم آن سائل را گفتیم که ترس و خوف نکنی ناگاه یک صورتے مهیب نمودار شد در اثناء این حکایت شخصے که پیش آنحضرت نشسته بود سوال کرد که آن صورت را سر بود یا نی مجرد این سوال حضرت قطب العالم ساکت گشت باز هیچ نگفت کاشکے آن شخص سوال نکردے و خاموش ماندے تا آنحضرت چه طور این اسرار الهی را بیان مے فرمودے وقتے بهولا سفیدباف سهارنپوری که مرید مخلص آنحضرت و صالح بود زحمت مالیخولیا عارض شد عقلش برفت حال جنونیت آمد قرابتیان وے را با چهار پایے بر رسنها بسته بودند بهولا مذکور در آن حالت حضرت قطب العالم و حضرت شیخ احمد عبدالحق را دید که حاضر شدند و رسنها بگشادند اندران محل دو قلندر پیدا آمدند تا باز او را ببندند حضرت قطب العالم شفیع وقت وے شدند و بستن نداد بعده آن دو قلندر گفتند که در پیشانی وے داغ کنیم آنحضرت فرمود که آتش نزدیک میدان

Scanned with CamScanner

ماناید پس قلندران گفتند کہ این زحمت ما البتہ داغ مے باید کرد آنحضرت فرمود کہ دہ انگشت پاے مرا قفل دہ انگشت و سہ ساعت داغ نہند تا داغ
کردند و نیز دران حالت حضرت قطب العالم یک تعویذ بوے عنایت فرمود و خبر غیب بعضے چیزہا داد کہ چنین و چنان خواہد شد و آن تعویذ را در دہان خود نہاد
چون بھولا مسطور بہوش آمد چہ مے بیند کہ بند الیش کشادہ شدہ اند و زحمت برطرف گشتہ و تعویذ در دہن ہمچنان است آنخط لیوف یوسف مے خواند و نیز شد خبر غیب
بعضے چیزہا کہ دادہ بود ہمچنان معاینہ گشت و در سر انگشت پاے داغ نیز یافتہ شد بعدہ راجی براہ بھولا بشکرانہ پیران در شاہ آباد آمد آنحضرت بجود دید ایشان
تبسم کرد و فرمود کہ الحمد للہ بھولا را صحت شد راجی کہ بر زمین نہاد گفت پیر پادشاہ صدقہ شفاعت پیر دستگیر صحت شد و نیز وقتے شیخ جعفر صوفی خادم
خاص حضرت قطب العالم را زحمتے حرارت شدہ بود کہ آتش در وجود افتادہ بود ہمین آواز مے کرد کہ سوختم سوختم و تفش آن زحمت چنان بود کہ ہر کہ نزدیک
میشد نیز وے ۔ اگرمی و تفش مے رسید ہیچ کس نزدیک رفتن نمے توانست و در بوت ہیچ باقی نبود آنحضرت را خبر شد فرمود کہ سالہا است کہ خدمت
ما بجا شدہ ما را از وے یک ساعت جدائی نیست چہ باشد اگر حیات یابد آنگاہ آب طلبید بر آن نف زدہ بجمیع تنش داد بمجرد خوردن آب ہمان ساعت
زحمت وے دور شد بعدہ میان شیخ جعفر در خواب دید کہ دو مرد مہیب بصورت قلندران دنبال ما افتادہ اند مے خواہند کہ گرفتہ برند میان جعفر دید کہ آنحضرت
مے گریزد حضرت قطب العالم بر طریق تندی آن قلندران را زجر مے کند و مے فرماید کہ اے بدبختان بروید این را از حق تعالے درخواستہ گرفتہ
ایم شما چہ مے خواہید بعدہ آنہا دنبالہ بگذاشتند و نیز مے آرند کہ شیخ بہورہ کہ اندر شراب خوارہ دایم الخمر بود یک ساعت بغیر شراب ماندن نمے توانست ناگاہ
عنایت حق دستگیر وقت وے شد در طلب پیر متوجہ گشت در راہ یک مردے پیدا آمد گفت کہ در طلب پیر کجا مے روی پیر تو حضرت شیخ عبد القدوس
در شاہ آباد است شیخ بہورہ از راہ گردیدہ در شاہ آباد آمدہ مرید حضرت قطب العالم شد و التماس کرد کہ حالت ما چنین است کہ دفن خم ہستم آنحضرت نفس گرم
کر توبہ نصیب خواہد شد و ہمان زمان وے را تبرے از شراب حاصل گشت و مطلقا شراب را گذاشت بعدہ شیخ بہورہ را داعیہ زیارت مکہ مبارک شد
از حضرت قطب العالم دستوری خواست آنحضرت فرمود کہ برو مقصود ہمین جا خواہد شد پس از زبان مبارک آنحضرت شیخ بہورہ در چند مدت یکے
از اولیاء حق گشت چنانچہ معروف است از اینجا معلوم مے شود کہ پیران چشت نفس مے رانند چہ اگر ایشان نفس نمے راندند حضرت قطب العالم
در طریقہ خاصہ ایشان قدم بقدم ایشان بود نفس نمے راند ولیکن صاحب مرات الاسرار حضرت شاہ نور قطب العالم بنگالی کہ سلسلہ ارادتش بدو واسطہ
بحضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین بداونی مے رسد خیانا نقل مے نماید کہ مے گفت پیران ما نفس نمے راندند و ہرگاہ کسے بصحبت او التماس حاجتے
مے کرد فاتحہ مے فرمود نفس نمے راند و این مصراع مے خواند مصراع ع قفل مہمات را فاتحہ آمد کلید و ہم شیخ رکن الدین فرزند ارجمند آنحضرت
در لطایف قدسی مے فرماید کہ یک عورتے مکارہ ناحق دعوی ودیعت بر شیخ بہورہ گاذکر کرد و طلب دیوانی نمودہ وے را در حبس خانہ انداخت حاکم
ظالم سوگند آہن گرم شروع کرد شیخ بہورہ حضرت قطب العالم را یاد نمود در حال آنحضرت دران حبس خانہ پیش وے حاضر گشت و فرمود کہ اندیشہ مکن
بخیر خواہد گذشت از این سخن شیخ بہورہ قوی شد کہ آنحضرت در مدد است چون آن ظالم آہن گرم و لال کرد تا بر دست شیخ بہورہ نہد بقدرت
حق تعالے آہن بمجرد کشیدن از آتش چنان سرد شد کہ گوئی در آتش نینداختہ بودند از معاینہ این حال آن ظالم شرمندہ و مقہور گشت و ہم وے
میگوید کہ در ولایت پرگنہ اودہ قریب قصبہ ردولی در موضع مہودہ یک درویشے ولی خدا مسمی شیخ بہاء الدین مشغول بود و سید بودہمن خواہرزادہ حضرت
قطب العالم را دران مقام تقریبے گذر افتادہ بود دید کہ درون حجرہ آن درویش وقت صبح صادق چراغ روشن است سید بودہمن اندرون رفت
در خاطرش گذشت کہ صبح صادق شدہ است و درویش در خواب است آن درویش در غضب آمد چراغ برداشت تا بجہت ملامت سید بودہمن بر زمین
زند حضرت قطب العالم کہ در قصبہ گنگوہی بود در حال از آنجا در موضع مہودہ حاضر آمد حالانکہ میان این ہر دو جا مسافت سی صد و شصت و چند کروہ بود

Scanned with CamScanner

پس گفت که این الله ذمن است مغفو کن درویش گفت که تا وی ده مردان کجا افته همان ساعت روحانیت شیخ عمر صوفی که چودهری پرگنه ردولی بود
ابو ... جمعیت ... حاضر شد آن درویش ... بشارت حضرت قطب العالم بر آن صحبت رفته بعد از آن آن درویش این معامله با سید بود همین گفت
نعوذ بالله تعالی ... شیخ ... گشتند و هم وی در لطایف قدسی می فرماید شیخ بهاء الدین ولد شیخ بهشتی نبیره حضرت مخدوم
العالم شیخ جمال الدین هانسوی که از مریدان خاص حضرت قطب العالم بود وی را ظالمی ناحق محبوس ساخته و حبس خانه را قفل داده و حافظان و پاسبانان
نشانده بود شیخ بهاء الدین آنحضرت را یاد کرد وقت صبح صادق بود بین النوم و الیقظه می بیند که تخت حضرت قطب العالم با جماعت کثیر در هوا می آید
و این فقیر رکن الدین پیش شیخ بهاء الدین آمده است وی می گوید که تخت حضرت قطب العالم رسیده است صحبت مدد تو برخیز و بیا و همراه تخت شو شیخ بهاء الدین
می گوید که مارا ظالمی در حبس کرده قفل داده است و پاسبانان نشسته اند چگونه بیایم باز فقیر می گوید که مدد ولایت حضرت قطب العالم رسیده است برخیز آن
زمان شیخ بهاء الدین هوشیار شد و دلش دلاوری گرفت برخاسته قفل را جنبانید قفل خود بخود کشاده بر زمین افتاده و پاسبانان را بلند گفت که منم شیخ
بهاء الدین میروم و پیر و دستگیر حضرت قطب العالم با من است و پاسبانان که بیدار بودند میان خود می گویند که چیزی همچو سایه می رود و هیچکس برنمی خیزد
و دنبال او نمی کند بدین طریق مدد آنحضرت از دست ظالم خلاصی یافت منقول است شیخ خضر عرف شیخ خان خلیفه بزرگ حضرت قطب العالم
در ابتدای حال چون به طلب حق در شاه آباد آمده بخدمت آنحضرت ارادت درست کرده باذن و ارشاد آنحضرت در ریاضت و مجاهده در آمد بعد از
مدتی شغل باطن بروی مستولی گشت انوار و اسرار غیبیات در ظهور آمدند و استغراق و محویت و فنا در وی نمود روزی بعد ادای نماز فجر هم در مجمع خلق
وی را عالم فنا و محویت پیش آمد چشم کشاده طریق حیرت زده جانب دیوار قبله می دید مردان بآواز بلند با شیخ خان ندا می کردند وی هیچ جواب
نمی داد که خبر این عالم نداشت بعد ساعتی حضرت قطب العالم ندا کردند جواب بر طریق تمامی داد و گفت که شما نیز با خلق آمیزش می کنید در شیخ
خان نهایت حلیم صفت بود امکان نداشت که در هوشیاری این نوع سخن پیش آنحضرت گفتن بتواند اما درین حال وی در میان نبود خدا تعالی بر
زبانش سخن می گفت من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العلمین شاهد این حال است بعد از آن حضرت قطب العالم فرمود که
اکنون در اطاعت شما خواهیم بود همان زمان قوالی رسید چیزی سرود گفت آنحضرت را حالتی غریب روئید او شیخ خان از آن حالت قدری
بافاقت آمد در حلقه مجلس دست بسته بایستاد حضرت قطب العالم در عین حالت وجد دست شیخ خان گرفته دعا کرد که خداوندا این را در میان
خلق بدار و دستگیر عالم بگردان چون شیخ خان را هوشیاری تمام شد گفت که مارا در آن حالت چنان مشهود می گشت که از وجود حضرت قطب
العالم نوری طالع می شد و تمام مجلس و جماعت خانه را تا آسمان در گرفته بود و نیز شیخ خان گفت اند آنچه آنحضرت در حق من دعا کرد در
ثمره استجابتش دریافتم و چون شیخ خان را بعد از افاقتش پرسیده شد که حضرت قطب العالم را شما چنین جواب داده بودید یاد دارید یا نه گفت که
مارا چه قدرت است که چنین جواب بگوییم مارا از آن جواب هیچ خبر نیست حضرت قطب العالم شاد گشت و گفت الحمد لله که دوست با ما بزبان وی در
تکلم آمد و وی در میان نبود و نیز شبی شیخ خان مذکور در حجره بود از انجا بکشف حجاب دیوار ها معاینه کرد که حضرت قطب العالم در مقام خود نسخه مطالعه
می کنند چون وی بعد از صبح بخدمت آنحضرت رسید عرض کرد امشب بسیار شفقت شد که تمام شب پیش خود چراغ نهاده چیزی مطالعه کردید آنحضرت
فرمود که ما تمام شب خفته بودیم اما شما روحانیت مرا دیده باشید بباید دانست اولیاء حق را هر چند صورت خواب بود اما در معنی و حقیقت خواب نه بود در نظر اهل
کشف همان حقیقت در آید نه صورت چرا که ایشان در عالم حقیقت اند نوم العلماء عبادة اینجا روشن شود مسئله شریعت است که نوم
انبیاء ناقض وضو نیست زیرا که فی الحقیقت نوم نیست و این حکم اگرچه خاصه انبیاء است اما اولیاء هم بمتابعت انبیاء بدین دولت می رسند و نوم ایشان

نیز لزوم نبود اما از جهت رعایت شرع تجدید وضو کنند و خود را در خاصه انبیاء شریک نسازند و شیخ خان خلیفه حضرت قطب العالم را چون این مرتبه پیش آمد
و لزوم خود را در عین بیداری یافت بآن خیال خود وضوئے ساخت و بوضوے سابق نماز مے گذارد و چون شیخ جعفر صوفی خادم حضرت قطب العالم این معامله تجدید
آنحضرت باز نمود آنحضرت وے را طلبیده ارشاد فرمود و گفت که این حکم خاصه انبیاء است اگرچه اولیاء حق را نیز این دولت حاصل مے شود اما ایشان
را وضو باید ساخت و در حکم خاصه انبیاء قدم نباید نهاد و هم شیخ خان مذکور در شغل حق تعالے و ریاضت و مجاهده و خلوت مشغول بود که سپاهی رسید و اخبار جهان
گفت که در فلان مقام چنین بزرگوارے است و در فلان مکان چنین اهل روزگارے است خطره فاسد شیخ خان را وسوسه داد که بزرگان جهان را باید دید
بدین سبب در شغل باطن نقصانے روے نمود و مادر شیخ خان بسبب شفقت مادرے از وزن افطار نیز چیزے کم زیادت کرد حضرت قطب العالم که صاحب
فراست بود و نور اشراق باطن داشت فرمود که فلان کس در ریاضت تو و شغل تو نقصانے مے بینیم شیخ خان مقر شد آخر الامر شیخ خان را خطره فاسد
بجنبانید تا بجهت سفر و سیاحت مستعد شد و از آن حضرت رخصت طلب کرد آنحضرت در خاطر مبارک کرد اگر رخصت نمے دهم و بے رخصت رود عاق شود
اگر بماند خطره فاسد بر بجا ماند و خلل در شغل روے نماید بنابران رخصت داد و فرمود که تماشاء جهان دیده بیا شیخ خان روان شد در هر مقامے که رسید با علماء و مشائخ
آنجا ملاقات کرد بمقابله آنحضرت هیچکس نیافت و کتابتها که از هر جاے فرستادے مے نبشت که آواز دهل از دور خوب است او باز نگذاشت که خاکروب خانقاه
آنحضرت گشتم و شیخ خان در مکه و مدینه رسید زیارت روضه متبرکه آنحضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم و حج خانه کعبه ادا کرده در گجرات آمد با سید محمد
مهدی که برادر خالاتی وے بود ملاقات افتاد سید محمد گفت که چه مے گردید و عمر ضایع مے کنید باید که بشغل حق مشغول شوید شیخ خان درخواست شغل
کرد سید محمد مهدی پاس انفاس فرمود شیخ خان که پیش حضرت قطب العالم مشغول بود و بکشف انوار و هزار رسیده بود در جواب گفت که این شغل بچگان است
و کار مردان بلندتر ازین است سید محمد مهدی در حیرت شد و گفت با که صحبت کرده آید شیخ خان فرمود که خدمت آستانه حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس
قدس الله سره کرده ام الغرض شیخ خان را حال و کار سید محمد مهدی اندک نمود در نظر نیامد برخاست و بندامت تمام تحت اقدام حضرت قطب العالم رسید
و بمجاهده و شغل باطن اشتغال نمود تا که بحق رسید و خرقه خلافت یافت و مے آرند که شیخ خان مسطور مے فرمود که وقتے در واقعه دیدم که حضرت خواجه هر دو
سرا محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم بر محافه سوار اند و همه اولیاء در رکاب آنحضرت اند این فقیر چون هجوم دید در پس ماند آن حضرت محافه ایستاده کرد و تبسم نموده
گفت یا نبی فداک چون آنحضرت بدامن کوه رسید شخصے فرمان رسانید که آنحضرت خانه و فرس حواله تو فرموده است این فقیر آنجا مقام راست کرد
چند سرهنگان در آن مقام بودند ایشان را دور کردیم چون بیدار شدیم مقام خویش را عطر آلوده یافتم چون این واقعه بخدمت حضرت قطب العالم عرض کردیم
فرمود که ابتداے فنا فی الرسول مبارک باد و مریدے دیگر حضرت قطب العالم که شیخ عبد الرحمن نام داشت روزے در مراقبه بود که عالم بیخودی وے را
پیش آمد ناگاه بے آگاه در آن مراقبه صاعقه تند جنبید صدمه و نتیجه آن صاعقه بجگر رسید از فناء اول در فناء دیگر کشید آنجا هیچ خطره و شعور نبود چون آن مرید
این واقعه را پیش خدمت حضرت قطب العالم بیان کرد در حق وے نیز آنحضرت همان سخن فرمود که ابتداے فنا فی الرسول ترا مبارک باد و این شیخ خان
و شیخ عبد الرحمن از مریدان خاص حضرت قطب العالم بودند و چند مکاتیب مترجم اسرار از جناب آنحضرت بنام ایشان صادر گشته که نوشتن آنها درینجا
طولے دارد اگر کسے خواهد که بر اسرار شان مطلع شود در مکتوبات آنحضرت ملاحظه نماید این فقیر از بعضے ثقات سماع دارد که وقتے حضرت قطب
العالم در دهلی تشریف داشت و در آن ایام شیخ عبد الستار سهارنپوری بخدمت حضور دیر قیام مے داشت و خادم خاصه و محرم با اختصاص آنحضرت بود و شیخ
عبد الستار آرزوے ملاقات حضرت خضر علیه السلام از حد زیاده بود روزے حضرت قطب العالم در حجره مشغول بحق بود و در عالم ذات مستغرق و شیخ عبد الستار مذکور
بند حجره بود تا کسے اندرون نه رود که ناگاه حضرت خضر علیه السلام بیامد و بعبد الستار گفت که سلام من بر پیر خود شیخ عبد القدوس برسان و نے سلامش آنحضرت

Scanned with CamScanner

رسانند حضرت قطب العالم که در آن وقت غرق شهود بود پروائے خضر نداشت هیچ جواب نداد حضرت خضر علیه السلام از ملاقاتش مایوس برگشت و گفت
که باز خواهم آمد چون حضرت قطب العالم بافاقت آمد و از حجره بیرون تشریف فرمود شیخ عبد الستار گفت که شخصے چنان و چنین برائے ملاقات حضرت شما
آمده بود چون خبر رسانیدیم هیچ جواب نه فرمودید آنحضرت فرمود که خضر علیه السلام را با من وعده ملاقات بود شاید که وے علیه السلام آمده باشد شیخ عبد الستار
گفت حیف است که همچو خضر نبی برائے ملاقات حضرت بیاید و از حجره بیرون نیائید و بملاقاتش نپردازند حضرت قطب العالم فرمود که خضر رفت باز خواهد آمد
ولیکن آن وقت که مرا باحق بود باز کے میسر آید همدرین میان مهتر خضر علیه السلام باز در رسید حضرت قطب العالم باستقبالش دوید و شرف ملازمتش را
دریافت تا دیرے صحبتے گرم محرمانه میان یکدیگر واقع شد چون مهتر خضر علیه السلام خواست که رخصت شود حضرت قطب العالم باوے علیه السلام گفت که مرید
عبد الستار آرزوئے ملاقات شما بسیار داشت پس خضر علیه السلام در حق وے توجه فرمود و بعد ازان گاه گاهے وے را ملاقات خضر علیه السلام میسر مے آمد
وهم شیخ رکن الدین فرزند ارجمند آنحضرت در لطایف قدسی مے فرماید که حضرت قطب العالم در شاه آباد بودند و برادر کلان من شیخ حمید الدین چهارده
پانزده ساله بود آنحضرت را حالت تنفر از خلایق پیش آمد خواست که کوه و بیابان بگیرد زنده پوشید و جامهاے خلافت شیخ حمید مسطور را سپرد و خود بیرون آمد
تا موضع بتوره رسیده بود که از عقب فرزندان عمر خان سروانے که مریدان آنحضرت بودند برسیدند تا باز گردانند آنحضرت چون دید که اهل دنیا مے آیند فرمود که
ایشان را منع کنید وگرنه جانم از تن جدا خواهد شد یا انهار افسرے خواهد رسید اتفاقاً سعید خان نزدیک شد و هم دران ساعت حال حضرت قطب العالم متبدل
گشت سیاهی دیده هاے غایب شده سفیدی روے نمود و بیخود گشت به ضرورت اهل دنیا گوشه گرفتند وگرنه آنحضرت یا خود هلاک میشد یا ایشان را مضرت
مے رسید الغرض آنحضرت را شب در همان موضع بتوره گذشت و در آن شب شطحیات بسیار فرمود اما چیزے فهم مے شد و چیزے فهم نمے شد بعد از دویم
روز چون از آن حالت فرو داشته شد در خانه بیامد منقول است که بعضے کسان حضرت قطب العالم را در مقام مختلف مے دیدند و یک حاجی از مکه معظمه آمد
و گفت که این شیخ را در مکه مبارک در خانه کعبه دیده ام باز محل دیگر یک حاجی را ملاقات با شیخ بهور صوفی گاذر مرید آنحضرت شد پرسید که کجا مرید هستی بهود
گاذر گفت که مرید حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس هستم حاجی گفت که ما حضرت ایشان را در خانه کعبه دیده ام آرے قدم عارف حق مرتبه وحدان است
همه جا زموده یکجا است لاجرم همه جا نموده شود و وے بر جاے خود یک جا بود و نیز کسے که در عالم قدرت رسیده باشد ویرا هیچ دشوار نیست و همه جا نماید و
نیز منقول است که وقتے حضرت قطب العالم را شوق اداے حروف قرآن و تلاوت وے بسیار شد دو مرتبه حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم
را در خواب دید چنانکه آنحضرت خود مے فرمود که یک مرتبه دیده ام که ما پیش حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم دو زانو نشسته ایم دو کس دیگر قرآن
مے خوانند حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم مے فرمانید که بدین طریق قرآن نباید خواند بعده خود خوانده شنوانیدند و دو مرتبه دیده ام که زبان مبارک خود
در دهن ما مے اندازند و قرآن خواندن مے آموزند بعده حضرت قطب العالم را چون خواندن قرآن شیخ سلیمان مندوی خوش آمد از وے سند خواندن تحصیل نمود
اما علم قرأت شیخ سلیمان را نبود مجرد خواندن قرآن و تجوید حروف و اداے مخارج از استادے کامل آموخته بود و حضرت قطب العالم را علم قرأت هم بسیار
بود چنانکه نسخه فواید القرأت در علم قرأت تصنیف فرموده است و شیخ سلیمان علم معرفت و توحید از آنحضرت آموخته بود و آنحضرت نسخه حوض الحیات
نیز به شیخ سلیمان تعلیم فرموده بود و صورت وسے تمام مروے را در هوا نموده بود چون شیخ سلیمان چند چیز در علم معرفت از آن حضرت مسائلت نمود
بنام او مخصوص رساله قدسی تصنیف کرده وے را تعلیم نمود و آن رساله مشهور است و وقتے حضرت قطب العالم در شهر دهلی بجهت زیارت مشائخ رفته بودند
ملک ولادر خدمتگارے بود گندم را بجهت خوردن آنحضرت آس مے کرد همدران اثناء او را غنودگی شروع شد در رحانیت حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین
بداونی همان وقت حاضر گشت و دسته آسیا بدست مبارک خود گرفته بجنبانید و فرمود که چه مے کنی بیدار شو شتاب آر و موجود ساز که حضرت قطب العالم شیخ

Scanned with CamScanner

عبدالقدوس گرسنه اند ملک والا همان ساعت بیدار شد و آسیا در جنبش یافت و هم وے مے فرماید که بی بی اسلام خاتون دختر عمر خان سروانی مرید حضرت قطب العالم بود و اشتغال بشغل باطن بسیار داشت و ذکر نیز بر وے مستولی شده بود مے گفت که از جمیع اعضاے من آواز الله مے آید حتی که از پاے نیز آواز مے آید بر زمین نهادن نے توانم غایت کار برادران وے هیبت خان و سعید خان را بسبب کدورت با حضرت قطب العالم پیدا شده سروانیان در شهر جونپور برابر سلطان سکندر بودند گفتند اگر درین مرتبه در شاه آباد برویم شیخ عبدالقدوس را از شاه آباد اخراج کنیم این سخن بسمع حضرت قطب العالم رسید فرمود دیده خواهد شد میان چندگاه کرا اخراج کنند بعد از چندگاه سلطان سکندر بر سروانیان غضب کرد و از ولایت خود اخراج نمود در گجرات رفتند اسلام خاتون مے گفت برادران ما را آلت پیرما افتاد و زود پیرما خراب مے شوند منقول است شبے حضرت قطب العالم را عارضه تبکم بود و صمدو که از خادمان بود شکم را گرمی مے رسانید و آنحضرت خفته بود و صمدو بیدار چه بیند که نورے بطریق برق از قدم مبارک آنحضرت درخشید و نورے دیگر بطریق مشعل از پیشانی مبارکش ظاهر گشت باز هر دو نور یکجا شدند در انبساط آمده تمام خانقاه را محیط گشتند بعد از ساعتے آن نور غایب شد حضرت قطب العالم بیدار شده بر فور فرمود صمدو چیزے دیدے صمدو گفت آرے پیر پادشاه دیدم و آنحضرت از کمال انکسار و کم زدگی خود فرمود که آن نور تو بوده باشد و از مرض صحت شد و نیز از حضرت شیخ رکن الدین منقول است که مے گفت وقتے در شهر دهلی روز جمعه خطیب مسجد جامع که حواله ما بود حاضر نه بود این فقیر خطبه که انشا کرده حضرت قطب العالم بود بخواند و آنحضرت نیز حاضر بودند دران اثنا این فقیر را رقتے روے داد و حضرت قطب العالم در حالت آمدند و نعره در دادند که آوردند نماز جمعه و سنن سوایت در حالت سکر به سبکی ادا کردند و شیخ احمد نبیسه بے بے اولیا نیز حاضر بود و همراه دو قوال هم بودند حضرت قطب العالم شیخ احمد مذکور را در کنار گرفته سخنان مستانه و سوز عشق بر آوردند درین میان آن قوالان سرود شروع کردند حالتے غریب پیدا شد حضرت قطب العالم مدهوش و مست از مسجد جامع متوجه روضه متبرکه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره شدند در راه بازار دهلی پیش دروازه بغداد شده سماع در قص کنان قریب میدان که آنجا سرائے شیخ عبدالصمد جونپوری است رسیدند اجتماع خلایق بیشمار شد شیخ عبدالصمد از خانه خویش بیرون آمد و آنحضرت را دست گرفته در خانقاه خود برد و آنجا قوالان بسیار حاضر شدند ذوق بر ذوق افزود و حالت بر کمالات روے نمود تا وقت عشا ذوق سماع بود بعد ازان حضرت قطب العالم در خود دم زدند که منصور حلاج را ناداناں بر دار کردند و کشتند اگر من دران وقت بودمے کشتن نمے دادمے پس شیخ عبدالصمد گفت که در آن وقت امام ابو یوسف مجتهد وقت بود منصور را بفتواے او بر دار کردند و کشتند حضرت قطب العالم فرمود که ما هم ادراے گویم شیخ عبدالصمد بحجت ترجیح ظاهر شریعت گفت که چون منصور حلاج را بر دار کرد هر قطره خون که از وجود وے بر زمین مے افتاد بعینه نقش الله مے گشت مردمان پیش امام ابو یوسف آمده بطریق ملامت گفتند که چرا چنین کس را کشتید امام ابو یوسف دوات سیاهی بر داشت و از نگون ساخت هر قطره سیاهی که از دوات بر زمین مے افتاد نقش الله مے شد امام بآن مردم گفت که ما نیز بر حق هستیم نه بر باطل بعد ازان حضرت قطب العالم در جوش عشق فرمود همین که سیاهی دوات دلیل بوده بر آنکه منصور حلاج را کشتند چرا که سیاهی جماد محض است خبر حق مے دهد انسان که خلاصه موجودات است و بنیان رب اگر خبر حق دهد چه عجب و چه مشکل شیخ عبدالصمد دانشمند درویش بود پیش آنحضرت خود را گم کرد و بحقیقت کلام وے قدس سره اعتراض نمود و هم وے آنجا گوید که روزے پیش حضرت قطب العالم ماکیان مطبوخ نهادند آنحضرت لقمه برداشته باز در طبق نهاد و فرمود که این از پیش من بردارید این فقیر عرض کرد که چرا آنحضرت گفت چنان معلوم گشته که ذبح وے خوب نشده است آخر الامر بعد تفحص همچنان ظاهر شد منقول است که ابراهیم سفید باف مرید حضرت قطب العالم درویش وقت بود چون وے نقل کرد حضرت قطب العالم نماز جنازه وے نیز حاضر گشت که مرتبه این میت هیچ مرتبه ابراهیم مے بینیم ازان باز نام وے را بتعظیم شیخ ابراهیم مے فرمود ازین معامله معلوم شد که آنحضرت را ادراک احوال موتے بسیار بود اما ظاهر نمے کردند و صاحب سیر الاقطاب در جواهر اعلی که ملفوظ پیر خود نوشته است از پیر دستگیر خویش

کر از کاملان وقت و از فرزندان حضرت شاه جلال الدین پانی پتی بود نقل مے کند کہ گفت شبے از شبہاے برسات بعزم طواف روضۂ حضرت شیخ شرف

الحق والدین بو علی قلندر رفتم چون در روضہ متبرکہ وے درآمدم آنحضرت را محسوس یافتم کہ بنا بر کسے بر قبر شریف خود داشتہ و پاے وے بنا نود و دست

وجہ است کہ بالین مرقدش نشستہ و من از ہیبت شد و ایستادہ ماندم در اثناے آن شخص کہ نشستہ بود مرا گرفتہ بپاے حضرت شیخ شرف الحق والدین

انداخت و گفت کہ این پیرزادہ من است و من بدین نعمت مشرف شدم و خوش وقت گردیدم بعدہ ہر دو حضرت شاہ شرف الحق والدین از نظر

متواری گشتند و من فاتحہ خواندہ بآستانہ آمدم پس از ہفت سال آن مرد نورانی را بازدر کرنال دیدم و بشناختم کہ شیخ المشائخ حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس

گنگوہی الحنفی بود و ہم وے در آنجا از پیر دستگیر خویش نقل مے نماید روزے کہ ابراہیم لودی پسر سکندر بہلول از دست لشکر بابر بادشاہ در پانی پت قتل

رسید و خترت علیم مجال لشکریان ابراہیم را یافت اکثر مشائخ و اکابر و فضلا و خواص و عوام بدست مغلان اسیر گشتہ بودند از آن جملہ حضرت قطب

العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی را دیدم کہ بنا بر قضا و مشیت الٰہی چون سایہ عرفا بدست یکے از مغلان موافق گشتہ و آن مغل بدبخت بر علیم بر پس

آنجناب نہادہ و پیش اسپ خود کردہ مے برد و بخاطرم گذشت زہے شیخت کہ در وقت فراغ دعوی ہمسری کاملان متقدمین می کرد اکنون قدرت خلاصی خود

ندارد ہمدرین اثنا حضرت قطب العالم بر خطرہ ام مشرف شدہ جانب من باز نگریست و گفت پیرزادہ من با مغیبات نگہبت رسیدہ است من بیچارہ کیستم

بیت ہر کس کہ درین جہان بیاید او گشت بنکبتے گرفتار ۔ بعد ازان تا آنجا کہ نظرم کار مے کرد مے دیدم کہ آن با ہمہ سران صاحب اسرار مغلق بسبحان

حیرت گردان مے رفت و حضرت شیخ رکن الدین فرزند حضرت قطب العالم در لطائف قدسی مے آرد ہمدرانجہ آن حضرت یکسال پیشتر از شکست سلطان

ابراہیم از شاہ آباد در گنگوہ آمدہ اقامت گرفت ہمراہ حضرت ایشان یاران و معتقدان و مریدان اہل دول نیز آمدند بمشیت حق تعالے در سراے گنگوہی آتش

سخت شد و باد تند بود بسیار کسان سوختہ شدند و اہل دول ہا کالاے و اسباب دنیاوی نیز بسیار سوختہ شد و بسیار غارت رفت و بر دست حضرت قطب العالم

جامہ روے مال بود و تسبیح آن نیز سوختہ شد و آستین لباسیکہ پوشیدہ بودند نیز سوختہ گشت اما نبات حضرت ایشان ہیچ ضرر نرسید آنحضرت را فکر و

اندیشہ این حادثہ بسیار شد در آن شب فرمان شد کہ از چنین نکبات و حوادثات اندیشہ مکن کہ من ترا مرتبہ قطبیت کبرے دادہ ایم و قطب الاقطاب و فرد

و محبوبان عالم گردانیدہ ام و ہم در وے در آنجا مے فرمایند چون حضرت قطب العالم در حالت سماع و تواجد در می آمد در حالے دیگر مے شد کہ ادراک ازان

محالات است و گاہ گاہ در عالم مستی شطحیات نیز مے فرمود روزے مست بود گفت توانیم کہ عرش را بر فرش زنیم و نہ اکثر احوال در حالت تواجد این الفاظ مے

فرمود کہ خیمہ خود را در بہشت نصب کردہ ایم ہمہ را در بہشت بریم و گاہے مے فرمود کہ چہ غم است بر ما طفلان ما ست و بعضے اوقات مے گفت یاران چہ فرمان مے

جبرئیل مے گوید فرمان میشود کہ مغفور نیست و گاہے مے فرمود کہ من این سلسلہ چشتیہ را رنگے دیگر بخشیدہ ام میگویند کہ شبے این حروف کہ پیر دستگیر ما

قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی بصفت جلال و جمال ہر دو پرورش یافتہ جامع صفتین گشتہ بود و در وے جلال و جمال باعتدال آمدہ بود و در

سلسلۂ علیہ چشتیہ خصوصًا در ذات سلطان علاء الدین علی احمد صابر صفت جلال غالب بود چون جمال حضرت قطب العالم ظہور کرد جلال سلسلۂ چشتیہ باعتدال

آمد و اعتدال پذیرفت از تربیت معتدل وے ہر مستعدے کہ سعید ازلی بود بقدر صدق خود نشانہ ذات سبے نشان واصل گشت و آنحضرت می فرمود کہ من

این سلسلہ چشتیہ را رنگے دیگر بخشیدہ ام پس ذات آنحضرت وجود اکبر بود چرا کہ وجود منتہی کہ واصل بنقطہ نہایت باشد دو قسم است کبیر و اکبر اول

نادر است اگر بعہد ہزار ہزار سالہا و قرنہا یافتہ شود ہر آئینہ غنیمت دانستہ اند قطب مدار و قیوم عالم و خلیل درین قسم است و ثانی نادر تر است بہر حال

این قسم اخیر از زمان سید کائنات صلے اللہ علیہ وسلم تا روز قیامت معدود چند بود مثل حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی و حضرت معین الدین

حسن سنجری و حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی و شیخ الاسلام حضرت گنجشکر فرید الدین اجودہنی و حضرت شیخ نظام الدین بداونی و حضرت شیخ عبد القدوس

Scanned with CamScanner

کہ از کاملان وقت واز فرزندان حضرت شاہ جلال الدین پانی پتی بود نقل می کند کہ گفت شبی از شبہا [illegible]
الحق والدین بوعلی قلندر رفتم چون در روضہ متبرکہ وی در آمدم آنحضرت [illegible]
وجہ است کہ بالین مرقدش نشستہ ومن از ہیبت شد و ایستادہ ماندم در اثنای آن شخص [illegible]
انداخت وگفت کہ این پیرزادہ من است ومن باین نعمت مشرف شدم [illegible]
متواری گشتند ومن فاتحہ خواندہ باستانہ آمدم پس از ہفت سال [illegible] حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس
گنگوہی الحنفی بود وہم وی در آنجا از پیر دستگیر خویش نقل می نماید روزی کہ ابراہیم لودی [illegible]
رسید وفترت عظیم مجال لشکریان ابراہیم راہ یافت اکثر مشائخ واکابر وفضلا وخواص وعوام [illegible] حضرت قطب
العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی را دیدم کہ بنابر قضا ومشیت الٰہی چون سایہ [illegible]
آنجناب نہادہ پیش اسپ خود کردہ صبر وتحمل گذشت زہی مشیخت [illegible]
ندارد درین اثنا حضرت قطب العالم بخطرہ ام مشرف شدہ جانب من [illegible]
بیت ہر کس کہ دین جہان باید او گشت بنکبتی گرفتار . بعد ازان [illegible] صاحب اسرار عاشق سبحان
چہتر گردان می رفت وحضرت شیخ رکن الدین فرزند حضرت قطب العالم در لطائف قدسی می آرد [illegible]
ابراہیم از شاہ آباد در گنگوہ آمدہ اقامت گرفت ہمراہ حضرت ایشان یاران ومعتقدان ومریدان اہل دول نیز آمدند بمشیت حق تعالی [illegible] گنگوہ آتش
سخت شد وباد تند بود بسیار کسان سوختہ شدند واہل دول مالہا واسباب دنیاوی نیز بسیار سوختہ شد وبسیار بغارت رفت وبردست حضرت قطب العالم
جامہ روی مال بود وتسبیح آن نیز سوختہ شد وآستین لباسیکہ پوشیدہ بودند نیز سوختہ گشت اما بذات حضرت ایشان ہیچ مضرتی نرسید آنحضرت را فکر و
اندیشہ این حادثہ بسیار شد در آن شب فرمان شد کہ از چنین نکبات وحوادثات اندیشہ مکن کہ من ترا مرتبہ قطبیت کبری دادہ ایم وقطب الاقطاب وافراد
ومحبوبان عالم گردانیدہ ام وہم دروی در آنجا می فرمایند چون حضرت قطب العالم در حالت سماع وتواجد در می آمد در عالمی دیگر می شد کہ ادراک از ان
محالات است وگاہ گاہ در عالم مستی شطحیات نیز می فرمود روزی مست بود گفت توانیم کہ عرش را بر فرش زنیم ودر اکثر احوال در حالت تواجد این لفظ می
فرمود کہ خیمہ خود را در بہشت نصب کردہ ایم ہمہ را در بہشت بریم وگاہی می فرمود کہ چہ تماشا است بر سر طفلان ما مست وبعضی اوقات می گفت یاران پردہ نماند
جبرئیل می گوید فرمان می شود کہ مغفور ایست وگاہی می فرمود کہ من این سلسلہ چشتیہ را رنگی دیگر بخشیدہ ام میگویند کہ منشاء این حروف کہ پیر دستگیر ما
قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی بصفت جلال وجمال ہر دو پرورش یافتہ جامع صفتین گشتہ بود ودر وی جلال وجمال باعتدال آمدہ بودند در
سلسلہ علیہ چشتیہ خصوصا در ذات سلطان علاء الدین علی احمد صابر صفت جلال غالب بود چون جمال حضرت قطب العالم ظہور کرد جلال سلسلہ چشتیہ بانتظام
آمد واعتدال پذیرفت از تربیت معتدل وی ہر مستعدی کہ سعید ازلی بود بقدر صدق خود بنشاء ذات [illegible] واصل گشت ولہذا آنحضرت فرمودہ کہ من
این سلسلہ چشتیہ را رنگی دیگر بخشیدہ ام پس ذات آنحضرت وجود اکبر بود چہ اگر وجود منتہی کہ واصل بنقطہ نہایت باشد دو قسم است کبیر واکبر اول
نادر است اگر بعد از ہزار ہزار سالہا در قرنہا یافتہ شود ہر آئینہ غنیمت دانستہ اند قطب مدار وقیوم عالم داخل درین قسم است وثانی نادر تر است بہر حال
این قسم اخیر از زمان سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم تا روز قیامت معدود بچند بود مثل حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی وحضرت معین الدین
حسن سنجری وحضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی وشیخ الاسلام حضرت گنجشکر فرید الدین اجودہنی وحضرت شیخ نظام الدین بداونی وحضرت شیخ عبد القدوس

گنگوهی و غیر ایشان نیز مستند و اصل اعتدال جمال و جلال مخصوص بذات سید کائنات ؐ و اگر کسے دیگر رسید بتبعیت و وراثت ایشان رسید و این
اعتدال در هر که باشد آن وجود اکبر است در اکثر اکابر سلسله چشتیه جلال غالب بود و ظهور تام این نسبت اعتدال که از دور نبوت مستور و مخفی
می آمد در وجود حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوهی شد و کسے که این نسبت اعتدال در وے نباشد او هادی شخصے میتواند شد که
استعداد وے بآن کس مناسبتے داشته باشد و دیگران را هدایت کردن نتواند عزیزے که صاحب این نسبت بود هادی مطلق باشد همه عالم را خواه
با وے مناسبت دارند خواه ندارند مستفیض و مستفید اند از وے چنانکه از سید عالم صلے الله علیه وسلم بودند و سبب در عموم و شمول هدایت وے علیه السلام
و ارشاد جمیع انبیاء و دیگر اصیل بودن این نسبت است در وے و هدایت آن ولی نیز که مالک این نسبت باشد بطریق نظامیت از اولیاء دیگر
زیاده و فیض عام مے باشد خلق کثیره و جم غفیر از مستعدان و غیر ایشان بنور تربیت وے منور میگردد و بیک نظر مبارک اگر خواهد تمام عالم را ولی و قطب وقت
گرداند و حامل این نسبت مظهر فیض اقدس است اگر توجه کند غیر مستعد را مستعد سازد و صاد قے خوش گفته است بیت داد او را قابلیت شرط
نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست و سبب ازدیاد و شیوع ارشاد آنحضرت قطب العالم حصول این نسبت بود در وے پس وجود آنحضرت کبریت
احمر است و چراغ روشن بود فهم من فهم و هم شیخ رکن الدین مے فرماید که روزے در عین مستی از زبان مبارک حضرت قطب العالم بر آمد که محمد مصطفے
صلے الله علیه وسلم در مقام قاب قوسین او ادنی رفت و باز گردید والله ما باز نگردیم بعد از ساعتے همراران حالت توجیه فرمود که محمد مصطفے صلے الله
علیه وسلم عهده دار و لنگر دار بود باز گردید مصرع جان باخته و جهان تاخته باز نگردیم عهده دارے و لنگر دارے ظاهر است که عهده نبوت و تبلیغ رسالت
و لنگر دعوت تمام عالم حواله حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم بود بعد ساعتے دیگر از سر مستی و شور باطن فرمود که خدا تعالے داند که کجا هستیم و بعد کرار
جمیع تعینات معرا است و از علم و صفات دیگر منزه و مصفا و آن مقام را لاکیف و لاتعین است و ما از همه تعینات گذشته به بے تعینی محض واصل گشته
ایم پس ذات بحت حق تعالے که مشهود است از علم و جمیع تعینات دیگر پاک است در آنجا علم کے گنجد کما لا یخفی علی من وصل مقامنا
مے آرند که روزے حضرت قطب العالم را حالت تواجد و سماع روے داد مطربان در پرده ملار سرود مے کردند اول وقت نماز عصر شده بود که حضرت
قطب العالم در عین تواجد بجهت وضو ساختن متوجه گشت و بر چوکی بنشست و وضو مرتب کرده نماز عصر با جماعت ادا نمود و بعد از فراغ باز در
تواجد شد چون آن حضرت را افاقت روے داد این سر عجیب با بعضے یاران محرم اسرار ظاهر فرمود که در عین حالت تواجد مرا فرمان شد که بر مصلا بیا همدران
حال مرا افاقت روے داد تا نماز عصر بپرداختم چون از نماز فارغ شدیم باز کیفیت بیخودی مرا در ربود و از هوش این عالم بے خبر گشتیم و نیز روزے از زبان
مبارک آنحضرت در عالم سکر بر آمد وقتے که موسے کلیم الله با حضرت حق سبحانه تکلم مے کرد ما نیز حاضر بودیم و نیز روزے مطربے ملتانی پیش آنحضرت سرود
مے گفت سرودش مر آنحضرت را بسیار در گرفت در حالت مستی در آمد وے را گفت ترا عرش دادیم و کرسی دادیم و هم وے مے فرماید که روزے برادرم
شیخ علی چیزے پیش آن حضرت میخواندند آن حضرت را تواجد روے داد و در عین تواجد مر شیخ علی مذکور را در کنار گرفت و فرمود شاه شاهانی الغرض
آن حضرت ازین جنس در عالم سکر نکات و اسرار بسیار بیان مے فرمود و بارے مے گفت که من نمے گویم بزبان من حق مے گوید و هم وے مے گوید حضرت
قطب العالم روزے در مقام گنگوه بعد از ادائے نماز فجر توجه بجماعت کرده در سکر حال درمیان وحدت وجودے کلام مے فرمود برادر من شیخ حمید و
این فقیر و برادرم شیخ احمد حاضر بودند مشکلے در خاطر فقیر گذشت التماس کردیم که مسئله وحدت وجود از حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم و اصحاب کبار
بعبارت صریح منقول نشده است و نیز صاحب مذهب قرار دین بر مسئله وحدت وجود نداده و هیچ بیان نکرده اکنون که ما این مسئله بیان کنیم و اعتقاد
دل بدین داریم مبادا در آخرت مضر باشد و موجب مواخذه گردد آنحضرت فرمود اگرچه بصریح منقول نیست که در آن وقت سر بسیار بود و اما باشارت

Scanned with CamScanner

و دلالت بسیار بیان شده است و در بعضے محل صریح نیز هست و لیکن آن را علما و فقها و فقها متشابه مے گویند و موافق ظاهر تاویل مے کنند و دین مسئله در زمان تبع تابعین بظهور پیوسته و آن زمان قریب بود که قرن ثالث بود و آن مشایخ پیران دین و مقتدایان و مجتهدان وقت بودند و همه علماء ظاهر حرمت بایشان مے داشتند پس بر قول و فعل ایشان اعتماد کلی باشد و نیز شک نیست که در عصر امام اعظم و امام شافعی و امام احمد حنبل و امام مالک و امام محمد و امام ابو یوسف و در زمان دیگر ائمه سنت و جماعت که بانیان دین بودند در هر طرف مشایخ کبار موحدان اهل اعتبار بودند و این مسئله در قدم مے داد و تصریح بیان مے کردند اگر این مسئله مخالف دین و باطل بودے بر ائمه سنت و جماعت لازم بود که سکوت نکردندی بر رد و انکار آن مشغول مے شدند که الساکت عن الحق شیطان اخرس چنانکه بر رد و انکار مسائل معتزله و فلاسفه و دیگر اهل ضلالت که در مقتدا و در ملت غیر اهل سنت و جماعت بودند مشغول شدند و بجد و جهد بحث هاے طویل مے کردند پس چون این حامیان دین در محل بیان سکوت کردند و بر رد و انکار مشغول نشدند ظاهر شد که مسئله حق است دین نیست السکوت فی محل البیان بیان و ایضاً این مسئله مختلف فیهاست بعضے قایل بکثرت وجود اند و از جمله علماء ظاهر اند و اکثر زهاد و عباد و مشایخ کبار همبرین اند و بعضے قائل وحدت وجود اند و آن موحدان و عارفان حقیقت وجود اند و ایشان نیز علماء اکمل و مقتدایان دین و مجتهدان وقت بودند و کشف اهل حق نیز گواهی بدان مے دهد پس این مسئله که مختلف فیهاست مخالف دین نباشد و مضر آخرت نبود و غایت ما فی الباب این مسئله سر ربوبیت و سخن حقیقت است تعلق برتبه خود دارد شایان هر مردے و لایق هر مرتبه نیست و لهذا افشاء سر ربوبیت کفر گفته اند که دم انا الحق زدند و چون منصور حلاج بر دار شود و عزیز من مسئله معاد دیگر و مسئله صحیح دیگر و مسئله مقیم دیگر و مسئله مسافر دیگر و مسئله مجنون و معتوه دیگر است و مسئله عقیل و هوشیار دیگر همچنان قیاس باید کرد که مسئله شریعت ظاهر دیگر است و مسئله طریقت و حقیقت دیگر معنی کلمه طیب لا معبود الا الله مسئله شریعت است و لا مقصود الا الله مسئله طریقت است و لا موجود الا الله مسئله حقیقت است و باید دانست که این اختلاف محققان و این مسئله متبنی بر اختلافے دیگر است و یک فرقه که آن بکثرت وجود قایل اند ذات حق سبحانه را که واجب الوجود است ماوراء الوجود مے گویند که مدرک عقل ما نیست و وجود را صفتے لازمی مقتضاے آن ذات میدارند فلا ینفک الوجود عنه ازلاً و ابداً و فرقه دیگر که قایل بوحدت وجود اند و ذات حق سبحانه و تعالے را عین الوجود المطلق مے دانند که اعلے مرتبه در موجودیت عین وجود مطلق است و همان واجب الوجود است و لکل من الفریقین دلائل و براهین تعرف کلها فی محلها القصه برادر شیخ حمید و این فقیر و شیخ احمد در بحث و مقالات علم ظاهر در آمدند چنانکه بتطویل انجامید از وقت فجر تا وقت چاشت کبرے بحث بسیار شد بعده مجلس برخاست در خاطر شریف قطب العالم آمد که این فرزندان چندین مباحثه و مجادله کردند شاید که هنوز در علم معرفت نقصانے دارند و منکر مسئله وحدت وجود اند فرمودند در میان این فرزندان نباشم که ایشان دینی و مشربے دیگر دارند در جوش حال خود برخاستند و روان شدند هیچکس را مجال و قدرت دم زدن نه تا چون نیم کروه پیاده پا رفتند بضرورت اسپ پیش کرده شد بر اسپ سوار شده متوجه قصبه تهانیسر گشتند و فرمودند که شیخ جلال را در یابیم تا دے چه مشرب و مذهب دارد و بر چه دین و آئین است و اگر وے نیز در مذهب ما نباشد پس از وے نیز در گذریم الغرض قصبه لکهنوتی را پس گذاشته و در عقب حضرت قطب العالم همه فرزندان با توابع و عام مردم قصبه گنگوهی و لکهنوتی مے رفتند هیچکس را قدرت نبود که دم زند بعده ملاحان گذر دریاے جمون را گفته فرستادیم که کشتیهاے را از گذر دور کنید شاید که بدین حیله باز گردند عاقبت الامر شاه اسلام داروغه گنگوهی که مرید و مخلص آنحضرت بود وے را خبر شد اسپ تاخته آمد و حضرت قطب العالم بر وے زیادت شفقت مے داشتند وے گستاخ وار در آمد پایهاے اسپ آنحضرت گرفت و عرض کرد که بیرون آمدن حضرت قطب العالم اندک چیزے نیست این خبر بهمایون بادشاه خواهد رسید و همین مظنه خواهد شد که داروغه مقام چیزے بے ادبی کرده و خاطر مبارک ایشان را خراشیده باشد آنگاه حضرت بادشاه مرا خواهد کشت چونکه عاقبت کار بادشاه مرا بکشد بهتر است که اینجا حضرت پیر مرا بکشند و بروند حضرت قطب العالم را فقدے جوش حالت نیز فرو آمده بود امیر شاه اسلام عنان اسپ مبارک

Scanned with CamScanner

کرد بقصبہ گنگوہی آمد و در جماعت خانہ آن بہ شیخ ما ہمراہان بودیم و عقب انہا نشستہ گفتند می‌فرمودند کہ ایشان ... غریبا بگویا بزرگ بودند و ... گوید ما یاد نداریم کہ ما پس ایشان نشست
نیست این خبر بحضرت شیخ جلال الدین تھانیسری خلیفہ اکبر حضرت قطب العالم رسید قدس سرہ و از تھانیسر بگنگوہی آمدہ دست بوسی حضرت ایشان مشرف شد و آنحضرت بسیار مانع شدند
و فرمودند کہ با ما باش گاہی گاہے چنین مشرب داری حضرت شیخ جلال الدین تھانیسری آیات قرآن و کلمات مشائخ کہ اشارت بمعانی وحدت داشتند بخواندند بعد از ان حضرت قطب
العالم خوش شدہ وی را در کنار گرفتند و در حالت عشق بیان توحید و گفتند برادرم شیخ علی در آن وقت ابیات توحید و الحان خواندند حالتے غریب رو داد ولیکن ما ہم سہ را از ان مہجور بودیم
بعد از دو روز آنحضرت بانہایت لطف و شفقت فرمودہ در کنار گرفتند و بوقت عشق توحید نیز گفتند بعدہ برادرم شیخ حمید و شیخ احمد و این فقیر ہم رسیدہ از اکثر مسائل توحید بیان نمایند تا ہنوز ہم دین فقیر ... مجلس
اسرار توحید وجودی و شہودی بتقریب ذکر روئے دادہ بیان تا بیان می کنند و تفصیل آن بتطویل می کشند پس می گوید کہ چون بر سالک نور قلب در روح متجلی
شود حقیقت وصل بالتلبیس نقد وقت وی گردد و وصل بالتلبیس عبارت است از شہود انوار جمالیہ و جلالیہ وجوبیہ و ہلین نظر بسوئے اشیاء کونیہ حد شہید
بغایہ محبت و این را توحید وجودی می نامند یا شہود انوار مذکورہ در خیال بدون نظر بسوئے اشیاء این را توحید شہودی می نامند و صوفیہ اہل توحید بر
سبیل الاطلاق سہ فرقہ اند عینیہ و عدمیہ و ظلیہ پس نزدیک عینیہ کہ مسمی بصوفیہ خوبیہ اند عالم موجود است بوجود اصلی ثابت است فی نفسہا یعنی حق سبحانہ
تجلی کرد اول بصور اعیان خود بعد ازان بصور آثار و احکام آنہا متجلی گشت پس موجود در جمیع مراتب آن ذات مقدس است بحسب حقیقت و ظہور
وے درین مظاہر مثل نور محسوس است در زجاجات متنوعہ متلونہ کہ آنہا حجاب آن نور اند پس مرئی می شود آن نور دران زجاجہا بالوان مختلفہ بحسب
الوان زجاجہا و در حد ذات خود آن نور را شکل و لون و لطافت و کثافت نیست پس آن نور واحد است نیست تعدد وے را اصلا و لباس آن
نور کہ الوان و اشکال اند مختلف و متعدد اند از روئے تعین وے را بمظاہر ازین حیثیت حکم کردہ می شود بغیریت اعتباریہ و از حیثیت حقیقت حکم کردہ
می شود بر آنہا بعینیت چہ تکالیف و راحت و عذاب راجع بسوئے تعینات است و لازم نمی آید بر وجود چیزے کہ لازم می آید بر ظہور وے زیرا کہ
چیزے کہ بصورت مرئی در آئینہ از قصر و طول و جوہ لازم است آنچیز بر معنی صاحب وے صورت لازم نیست و قباحت و شناعت در اشیاء بنفسہا نیست
بلکہ اعتباری است چرا کہ قبح معاصی باعتبار نہی است و قبح رایحہ کریہ ثابت نمی شود مگر باعتبار کسے کہ ملایم طبع وے نباشد پس ہر چیزے کہ در عالم است حسن
است بالاصالہ چرا کہ صورت حسن حق سبحانہ است و نزدیک عدمیہ کہ مسمی بصوفیہ حکما اند عالم معدوم مطلق و لاشی محض است و وجود نیست مر عالم را
نزد ایشان فی حد ذاتہ و ایجاد کردہ است آن را حق سبحانہ بکمال قدرت خود در مرتبہ کہ ثبوت نیست مر وے را مگر در وہم و جز این نیست کہ وجود واحد است در
واقع و منزہ است از لوث تشبیہ و نزدیک ظلیہ کہ مسمی بصوفیہ سینیہ اند وجود نیست مر عالم را بنفسہا چہ افراد عالم ظلال حقایق حق است کہ آنہا ظلال
اسماء الٰہیہ اند پس نزدیک ظلیہ دو وجود اند اصلی و ظلی و ثابت می کنند ایشان احکام را بر وجود ظلی و تمسک شان درین باب این آیۃ است الم
تر الی ربک کیف مد الظل باید دانست کہ وجود اصلی از شکل و صورت معینہ پاک است و وجود ظلی شکل و صورت دارد مثالش آنکہ پنبہ وجود اصلی
دارد تعین جامہ و نیمہ و دستار و پیراہن و پایجامہ و تکیہ و لحاف وجود ظلی دارند چرا کہ قایم بہ پنبہ اند و شمع وجود اصلی دارد و چراغان دیگر کہ ازوے فروختہ شوند
وجود ظلی دارند و جوگی وجود اصلی دارد و شیر تمثیل او دم و پنجہ و موہاے و گزندگی وجود ظلی دارند و نفس انسانی کہ دم باشد آوازے بسیط کہ در وے حرفے
از حروف ظاہر نیست وجود اصلی دارد و حروف حلقی و وسطی و شفتی کہ بکشیدن دم ازوے ہویدا می‌شوند وجود ظلی دارند روح وجود اصلی دارد چشم و گوش و دہن
و دست و پا و شکم و سینہ وجود ظلی دارند چہ روح نزدیک این طایفہ در بدن مخفی است مثل اختفاء شیر در جغرات و پنیر و اختفاء خون در شیر اول ملحوظ
است اے تجلی الحق فے الروح والروح فی البدن مصدر کہ ضرب باشد وجود اصلی دارد و ضارب کہ اسم فاعل و مضروب کہ اسم مفعول ست و ضرب
کہ فعل ماضی است و یضرب کہ فعل مضارع است وجود ظلی دارند کہ ازوے تغیر و تبدل دادہ مشتق ساختہ اند پس ہر کہ کثرت را دید و منظور نظر او از دیدن اشیا

ذات وصفات و افعال الٰہی نہ باشد فیحیۃ غیرہ نافنا فنا رأ مثل محجوب است اگرچہ فاضل وزاہد باشد وہر کہ وحدت را مے بیند تا آنکہ زندہ ودر مہد و
وغیر وخود را غیر حق نمے فہمد واز غلبۂ شہود وحدت فرق میان خار ومیوہ بجید وبا حدے نکند وے موحد مقدر است وہر کہ وحدت را در کثرت مے بیند
یعنی ہر دو را ملاحظہ مے کند ومیداند کہ ذات بے حد وصفات بیحد وافعال بیحد وتنزہ از نقایص واضافیہ کہ اکل وشرب ومرض وغیرہا باشد مر واجب
الوجود راست وبعکس آن ممکن الوجود است ومع ذلک آن بحر بیحد را در ہمہ خیالہا با حدے یا بدونیکہ را از بد تمیز مے نماید محقق است وفرق در میان
وجود اصلی وظلی بچند وجوہ است اوّل آنکہ وجود اصلی مستغنی است ووجود ظلی محتاج اوست دوم آنکہ وجود اصلی قدیم است ووجود ظلی حادث است
سیوم آنکہ وجود اصلی باقی است ووجود ظلی فانی است چگونہ ذات تغییر لباس نیز مے کند چہارم آنکہ وجود اصلی بیحد است ووجود ظلی با حد وصفات خدا تعالےٰ
وافعال وے نیز بے حد وبے نہایت اند وخلاف ذلک فی الممکن مثاله البحر والحباب پنجم آنکہ در وجود اصلی از خوردن وپوشیدن وبیماری وخواب
وجماع وتولد وتولید پاک است ووجود ظلی ہمہ دارد ششم آنکہ وجود اصلی بے گوش مے شنود وبے چشم مے بیند وبے زبان مے گوید یعنی از چشم
وگوش وزبان ودست وپاے وانگشتان وسینہ وشکم پاک است ووجود ظلی ہمہ دارد ہفتم آنکہ وجود اصلی از شکل وصورت معینہ پاک است پس اللہ تعالےٰ
جسم وجوہر وعرض وزمانے ومکانے نیست واز صورت زمین وآسمان وانسان وحیوان ودرخت وسنگ وفرشتہ وجن منزہ است ومقدس
ووجود ظلی ہمہ است پس ہر کہ این ہفت فرق میان واجب الوجود وممکن الوجود نکند کافر گردد وبعضے علماے الٰہی گفتہ اند کہ نوشیدن وخوردن وجماع و
افتقار بزن وفرزند ومادر وپدر حبابہاے راست بحر ازین چیزہا مقدس است اما ہرچہ حباب است بقوت بحر است پس باین حساب ہمان بحر در حبابہاے
ظہور نمودہ جلوہ لذت خوردن ونوشیدن وخوابیدن وجماع عطا کردہ اما محجوبان ازین معنی غافل اند وعارفان مے دانند فافہم فانہ دقیق وہم وے
درینجا گوید کہ وقتے میران سید احمد دانشمند فحول اعلم علماء ملتان را در عہد سلطان سکندر با حضرت قطب العالم ملاقات دست داد وچند ماہ در صحبت
آنحضرت ماند ہر روز درمیان حضرت قطب العالم وسید احمد مذکور ہمین بحث مسئلہ وحدت وجود بود ومقدمات طرفین آخر نمے شدند بحدیکہ سید احمد
مقدمہ خواب مولانا حسام الدین دانشمند متقی زاہد درپیش آورد وآن خواب چنان بود کہ مولانا حسام الدین در خواب دید کہ روے حضرت محمد مصطفےٰ صلے
اللہ علیہ وسلم از قبلہ گردیدہ است وما جانب قبلہ مے سازیم بعد از بیداری در حیرت شد کہ این چہ خواب است عاقبت الامر تعبیر خواب چنان ظاہر شد کہ در دنیا
کامل قایل بیک وجود را با مولانا حسام الدین ملاقات شد ومیان ایشان مباحثہ واقع گشت مولانا حسام الدین او را تفہیم ساختہ وتائب کردہ قایل بدو
وجود ساخت حضرت قطب العالم فرمود اکنون اگر مولانا حسام الدین را با فقیر ملاقات شود عارف موحد گردانم واز شرک دوئی کشیدہ در توحید یگانگی
اندازم سید احمد گفت کہ یا حضرت رضی اللہ این سخن طرز آید کہ در این سخن دین بخ ماند واحکام دنیا وآخرت مرتفع میشوند آنحضرت فرمودند بعد از دو وجود گفتن باز آید کہ مردان از
عرفان حقیقی لازم مے آید وظہور عالم وانسان براے عرفان است الغرض چون مدت پنج یا شش ماہ درین بحث گذشت بکرم وفضل حق تعالےٰ سخن توحید در فہم سید احمد در آمد وکلام حضرت د
قطب العالم قبول کرد واز مریدان صادق وکامل گشت ومنقول است کہ ہواے سرما بود وبرف مے افتاد وکرسی وضو حضرت قطب العالم در صحن خانہ بود وآنحضرت سر برہنہ
نمودہ وضو مے کرد وبر حسب معتاد دیکہ داشت چند کرت بجہت وضو برخواست مردمان قبلیہ مے گفتند کہ در سر مبارک شما برف مے افتد اگر فرمایند کرسی وضو
در سایہ نہیم فرمود کہ سرما را سردی کارے نکند چرا کہ چون بر کرسی سر برہنہ کردہ بجہت وضوے نشینیم جوش گرمی از سر بیرون مے آید وسرما بسر ما رسیدن نمے
تواند وہمچنین در سال آخرین عمر ہوا سرما بود در پاینخانہ با پیراہن باریک مے رفتند وآنجا دیرے گذشت مردمان خانہ عرض مے کردند کہ اگر نیم تنہ بر دوش باشد
بہتر بود کہ ضعف غالب است وسرما بسیار فرمودند کہ سرما از ان ما چہ کند سبحان اللہ تا چہ حرارت باطنی وآتش روحانی داشتند وکجا بودند کہ خبر ہمراہ گرما این عالم
نبود واز احکام این جہان ناسوتی خبرے نداشتند ونیز از میان کمال اعوان منقول است کہ گفت در موضع بنجاری خبر رسید کہ مردان غارت میشوند

Scanned with CamScanner

وبکهاتی و بسا گفته طرف میمنه در آنجا نباید رفت بهدرین میان دیدیم که حضرت قطب العالم شیخ عبدالقدوس در بیداری بجسد تمام حاضر آمدند و عنان
اسپ گرفته روان شدند مقدار سی کروه پیش ما شباشب رفتند و ما را در کنف حمایت خویش مے بردند چون شب میشد بر در منزل حاضر میبودند و در روزه
پیش شده رفتند تا سه روز این معامله بود چون در مقام این رسیدیم آنحضرت از نظر غایب شدند و هم وے در لطایف قدسی در یک سالے
برشکال غالب شد مخرج آب غدیره بزرگ که قریب سرائے حضرت قطب العالم بود عاملان لکهنوتی بستند بواسطه آنکه ضرر بزراعت شان مے رسید
آب آن غدیره در آن گوشه [illegible] سرائے بیاید بحدے که از غلبهٔ آب بعضے خانهاء سرائے در هم افتادند هرچند که بعاملان لکهنوتی گفته شد که مخرج آن آب بکشایند
هما نکشادند بلکه برعکس زیاده محکم کردند و برسر آن بند دلے نصب کردند تا هر که این بند بکشاید وے را بردار زنند این معامله بسمع حضرت قطب العالم رسید فرمود اگر مخرج آب نمیکشایند با حق تعالے
بگوییم تا باران نبارد و در حال امساک باران شد و سرائے از مضرت آب خلاص یافت تا سال دیگر بند مخرج آب همچنان مسدود بود و برشکال آمد باران نیک نمے بارید خلق زمانه تشنه
بخدمت آنحضرت آمدند تا دعا باران بخواهند فرمود که بند مخرج آب بکشائید لاچار شده بکشادند بمجرد کشادن وے بارید گی بسیار شد و چون باران
سال دویم غلبه کرد عاملان لکهنوتی باز خواستند که مخرج آب را مسدود کنند مغلان که عاملان گنگوهی بودند آنها گفته فرستادند که شما در زمین هند میده اید
در اینجا مردانے اند که در آسمان بندها مے دهند بعد ازان هرگز مخرج آب را مسدود نکردند و هم وے مے گوید که حضرت قطب العالم صایم الدهر بودند
و بیاد این فقیر در مدت چهل سال در روز نخورده اند مگر در ایام منهیه پنج روز که در تمام سال اند وآن دو روز عیدین و سه روز دیگر بعد از عید الضحی اند و
گاه آنحضرت در وقت طعام خوردن بیان اسرار معرفت مے کرد خبر خوردن نمے شد بسیار مے خورد و سیر نمے گشت بساکس در آن وقت در خاطر کرده اند
که حضرت قطب بسیار مے خورند آن حضرت بر خود این خطره را اظهار مے نمودند بدین طریق که یاران خواهند گفت که شیخ بسیار مے خورند بعد ازان مے فرمود
نمے دانم که چه مے خورم و چند خورده ام اے یاران اگر سیرے نیست اندکے ماندگی هم باید بعده دست از طعام میکشید و گاه گاه بچند لقمه کفایت مے کرد
در آن ایام که ترک التفات بردم و ترک تکلم کرد در سنه ثلث واربعین وتسعمائة در مدت چهل و پنج روز مطلقاً طعام نخورد و بوے طعام در مشام مبارکش
نرسید و قوت نماز و عبادت بر حسب معتاد بود هیچ تفاوت نشده بود چون بجهت تناول عرض کرده میشد مے فرمود که قوت و قیام ما بر تناول
طعام نیست شما هیچ اندیشه نکنید خوردن و ناخوردن ما را یکسان است و دو سه مرتبه ظاهر کردند که در بهشت رفته بودیم در آنجا چیزے خورده ایم چون
پرسیده مے شد که آن چه چیز بود مے فرمود مثال آن در دنیا چیزے نیست که نموده شود سبحان الله چه احوال بود و چه اسرار که مقام ابیت عند ربی
یطعمنی ویسقینی مر آنحضرت را روے داده بود و صاحب مراة الاسرار مے نویسد که حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبدالقدوس گنگوهی
قدس سره زندگانی دراز یافته از وقت سلطنت سلطان بهلول لودی تا زمان سلطنت نصیر الدین محمد همایون بادشاه بر مسند ارشاد مستقیم بود و سلاطین
وقت بخدمت وے اخلاص و نیازمندی تمام داشتند چنانکه مکتوبات که باسم هر یک سلاطین وقت خود نوشته بود نقل آن هنوز موجود است و
هم وے مے نویسد که علامے ابوالفضل در تذکرة الاولیاء هند نبشته است که نصیر الدین محمد همایون بادشاه در علم حقایق و معارف با حضرت
شیخ عبدالقدوس حنفی صحبت مے داشت که در آن فن ممتاز بود و حضرت شیخ رکن الدین در لطایف قدسی مے فرماید که حضرت قطب العالم پیش از
انتقال از دین دار فنا مدت سه سال سکوت اختیار کرده بود و با هیچکس تکلم نمے فرمود و همیشه در فنا احدیت مستغرق مے بود و نسبت استغراق [illegible]
حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق داشت مر وے را روے نموده بود روزے این فقیر و برادرم شیخ احمد عرض کردند که ما را [illegible]
مے شود اگر حضرت از سبب سکوت و عدم التفات بیان کنند ما را نیز حظے تمام حاصل شود فرمود که بابا دل بذکر حق بسیار گرفتیم اکنون تمام وجود من در بار
ذکر شده است هر زبان بحر فنا موج مے زند و غرق میسازد و این عالم شهادت را از پیش ما بر مے دارند و در عالمے دیگر مے برند و شهود حق [illegible]

Scanned with CamScanner

وباین عالم آمدن نمی دمید باوجود چنین محویت وعالم بیخودی در صحبت دین وسلامتی ظاهر هیچ تفاوت نبود وآداب وضو ونماز برحسب معتاد بودند نسیان ومحویت نیز به کمال بود چون وقت نمازی رسید یا عزیزی بجهت ملاقات می آمد ویا چیزی دیگر وارد می گشت خادم آواز بلند حق حق حق می گفت آن زمان در عالم صحوی افتاد روزی آنحضرت ایستاده بود پاپهای مبارکش می لرزید واین فقیر تکیه داده بود پرسیده شد که چرا قیام باستقامت تمام نمی شود فرمود موجهای دریای فنا ساعته فساعته می آیند بهوش آمدن نمی دهند زهی کمال وزهی حال دهم وی در آنجا می فرماید در سنه اربع واربعین وتسعمایه بتاریخ پانزدهم ماه جمادی الآخر روز دوشنبه عرس حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق بود همدران روز حضرت قطب العالم را تپ لرزه پیدا شد چهار روز تپ آمد باز در روز آدینه که روز پنجم بود خفتی حاصل شد نماز جمعه ادا فرمودند بعد از نماز جمعه باز تپ شروع گشت چهار روز دیگر تپ آمد روز سه شنبه وقت چاشت بتاریخ بیست وسیوم ماه جمادی الآخر سنه اربع واربعین وتسعمایه جان بمشاهده دوست سپرد چنانکه شیخ اجل مخبر از سال وفات آن حضرت است وبروایت مرآة الاسرار واخبار الاخیار وفات آنحضرت در سنه خمس واربعین وتسعمایه هجری واقع شد ولیکن بروایت اول که مطابقت بتاریخ مسطور نیز دارد اصح است ومدت عمر وی قدس سره هشتاد وچهار سال بود ازانجمله مدت سی وپنج سال در ردولی کسب کمالات نمود ومدت سی وپنج سال در شاه آباد اقامت داشت وچهارده سال در مقام متبرک گنگوه ارشاد نموده در پرده شد مرقد فیض بخش وی قدس سره در قصبه گنگوهی سجده گاه وپشت پناه خلق است رحمة الله علیه منقول است که از آنحضرت در مرض موت هیچ تفاوت در عبادت ظاهر نشد باآنکه محویت وبیخودی بر کمال بود در شب به مقدار معتاد کرت تجدید وضو کرده تحیة الوضو گذاردی وآخر کار جان از پاپهای مبارک بدر آمده بود که برای وضو اشارت فرمود بعد از اتمام وضو تحریمه دوگانه بست در رکوع وسجود باشاره کرد همان ساعت بیخودی روی داد وجان بحق سپرد تاریکی جهان روی نموده وفرزند آنحضرت شیخ رکن الدین می گوید که چون آنحضرت را بعد از غسل کفن پوشانیدند این فقیر دست بر سینه مبارکش نهاد حرکت دل وجریان ذکر یافت چنانکه در صدد حیات بود گویا که حدیث مخبر صادق ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار عبارت از وی است قدس سره وهم شیخ رکن الدین در لطایف قدسی گوید که بندگی حضرت والده نیز از اولیاء خدای تعالی بود دو سیپاره تلاوت کلام الله وظیفه داشتند نسخهای مسائل شرعیه خوانده بودند همیشه مطالعه می کردند ونماز اشراق وچاشت وفی الزوال وتهجد هیچگاه فوت نشده بود در وقت وضو ساختن سخن دنیائی نگفتندی تا تمامی نماز فرض وسنت ونوافل ادا می نمودند وصاحب شغل باطن و وصاحب کشف بودند آنچه که در خواب می دیدند بی تفاوت ظاهر می شد شبی در شاه آباد بعد از ادای نماز تهجد بر سر مصلا نشسته بودند که کشف حجاب شد در عین بیداری دیدند که از خراسان آتشی سوزان می آید خشک وتر همه می سوزد علی الصباح باهمه فرزندان این معامله گفتند وفرمودند که استعداد فرار بکنید چیزی بلا نازل خواهد شد عاقبة الامر آمدن مغلان وتاخت ایشان شروع شد چنانکه بعضی ازین بیان قبل ازین مرقوم گشته مرقد مطهر آن رابعه عصر در قصبه گنگوهی زیارت گاه عالم وعالمیان است رحمة الله علیهما وصاحب اخبار الاخیار می نویسد که حضرت قطب العالم شیخ عبدالقدوس حنفی قدس سره اولاد بسیار داشت وپسران وی همه عالم وعارف ومتعبد وملبس بلباس مشائخ بودند اما از میان ایشان حضرت شیخ رکن الدین بسیار متبرک وبمشرب کمال درویشی موصوف بود وبر قدم والد بزرگوار خود قدم می نهاد وصاحب سیر الاقطاب می فرماید که هر هفت پسر حضرت قطب العالم ولی کامل ودانشمند بودند علی الخصوص پسر کلان وصاحب مقام آنحضرت بندگی شیخ حمید وپسر میانگیش بندگی شیخ رکن الدین وبندگی شیخ احمد قطب وعارف روزگار خود بودند اما شیخ رکن الدین از میان ایشان گوی سبقت از میدان کرامت برده بود چنانکه حضرت قطب العالم بارها می فرمود اگر حق تعالی روز قیامت مرا خواهد پرسید که از دنیا بدرگاه ما چه آوردی من بیکدست شیخ جلال الدین تهانیسری وبدست دیگر شیخ رکن الدین را گرفته حاضر خواهم شد وخواهم گفت که ایشان را آورده ام وهمین شیخ رکن الدین است که پس از چند سال بعد رحلتش مرقد منوره وی را به تقریبی کشاده بودند در تابوت سکینه اش غیر از چند موی

Scanned with CamScanner

ریش مبارک کہ از آثار بشریت بود چیزے نیافتند واین فقیر از بعضے ثقات استماع دارد کہ روزے در خانقاہ حضرت قطب العالم مجلس سماع بود و حضرت
شیخ رکن الدین را حالت تواجد روے دادہ بود چون شہود مرتبہ تنزیہ درانحال بر تعین تشبیہے وے غالب گشتہ از صفات کثرت مجرد ساخت در عین
وجد و حال از حلقہ سماع از نظر مردمان مستور و غائب گشت و تا دیرے در نظر حاضران مجلس جز پیراہن شریفش رقصان چیزے دیگر بنظر در نمے آمد و
بعضے مے گویند کہ دران وقت حضرت قطب العالم اذان گفت تا وے از عالم غیب بعالم شہادت رجوع فرمود و بمشاہدہ اہل مجلس در آمد و بعضے
مے گویند کہ شیخ رکن الدین قدس سرہ در عین حالت رقص در ہوا شدہ نزدیک آسمان رسیدہ از نظر مردم نہان گشتہ بود بہر تقدیر نور ذات معشوق
بر نور ذات عاشق درآن وقت غلبہ کرد عاشق را در اشعات جمال و جلال خویش مخفی ساختہ بود بلکہ درآن وقت شیخ رکن الدین عین نور ذات
گشتہ بود فہم من فہم و چنانکہ مکتوبات حضرت قطب العالم کہ ہر مکتبے از وے گنجینہ معارف و اسرار بحر ذات بیکنار است ہمچنان کتاب مجمع
البحرین حضرت شیخ رکن الدین نیز درج حقایق و دقایق ذات و صفات است و پدر شیخ احمد سرہندی مخدوم عبد الاحد فاروقی قدس سرہ اگرچہ مرید و خلیفہ
حضرت قطب العالم بودہ اما تربیت و ارشاد از ذات بابرکات حضرت شیخ جلال الدین تھانیسری و حضرت شیخ رکن الدین یافتہ وفات حضرت
شیخ رکن الدین غرہ ماہ شوال در عین روز عید فطر واقع شدہ ہم در قصبہ گنگوہ در آستانہ پدر عالی قدر خود بندگی شیخ عبد القدوس حنفی مدفون گشتہ
سنہ وفاتش تا الآن بہ نظر این فقیر نیامدہ کہ نگارش نماید رحمۃ اللہ علیہ و بعد از وفات شیخ رکن الدین فرزند ارجمند وے شیخ المشائخ شیخ عزیز اللہ
قدس سرہ قائم مقامش گردیدہ و این شیخ عزیز اللہ بکمالے رسیدہ بود ہر کس کہ خرقہ از دست مبارک او پوشیدے صاحب حال گشتے و صاحب مراۃ الاسرار
مے نویسد کہ چندین خلفاے عالی مقدار بحسن تربیت و ارشاد حضرت قطب العالم برتبہ تکمیل رسیدہ جابجا بارشاد دیگران مشغول شدند کہ تعداد آن از حد
حصر و احصا متجاوز است و از انجملہ بعضے را ذکر کردہ مے آید پس خلیفہ اول و اعظم حضرت قطب العالم حضرت شیخ جلال الدین محمود الفاروقی التھانیسری
بود کہ چون وجود شریف عین وجود آنحضرت بودہ بلا تفاوت و محبت این سلسلہ علیہ گردیدہ چنانچہ احوال خیر اشتمالش بعد ازین احوال مے آید خلیفہ دومی آنحضرت
قدوہ اہل حضور شیخ عبد الغفور اعظم پوری بود و صاحب اخبار الاخیار مے نویسد کہ روے حضرت سید کائنات صلے اللہ علیہ وسلم را در خواب دید
و آنحضرت این صیغہ صلوٰۃ را بوے تلقین نمود اللّٰہم صل علی محمد و الہ بعدد اسمائک الحسنی و سبب وے درین راہ آنست
کہ وے نوکری پیشہ بود و ہمیشہ سپاہگری کردے روزے در بازار ایستادہ بود جزوے چند از مکتوبات شیخ شرف الدین یحیی منیری بدست کسے دید چون
آن را از دست کسے بستد و مطالعہ کرد آنجا ترک دنیا و مذمت وے نبشتہ بود بمجرد خواندنش دل وے از تعلقات دنیا سرد گشت و اسباب دیگر را در راہ
خدا دادہ در خلوتے نشستہ بعبادت حق مشغول گشت بعد از مدتے شبے آخر پاس در خلوت خویش نشستہ بود کہ ناگاہ دیوار مقابلہ اش شق شد و از
ان راہ سوارے پیدا آمد و بر وے سلام کرد و گفت السلام علیکم یا سراج العارفین و براہ دیوار مشرق ہمان طریق کہ از جانب دیوار قبلہ آمدہ بود
برفت و ہم چنین ہر چہل ابدال از دیوار مقابل وے آمدہ بوے سلام کردہ براہ دیوار شرق بگذشتند و مرد آخرین از ابدال وے را گفت چہ نشستہ برخیز دست
در دامن مرد خدا زن کہ خود بخود این کار نمے شود از آن وقت وے را آگاہی پدید آمد روز دیگر بطلب مرشد از انجا برآمد جابجا در تلاش وے سعی مے کرد
وے رفت حضرت قطب العالم از کشف باطن بالہام حق تعالے دریافتہ مکتوبے نبشتہ بدست درویشے داد کہ در فلان موضع چنین شخصے بدین نام طلب
مرشد کامل مے کند و این مکتوب من بوے برسان و وے را پیش ما بیار آن درویش آن مکتوب را گرفتہ روان شد در ہمان موضع کہ حضرت قطب العالم
نشانش دادہ بود دریافت و مکتوب بدست وے داد وے چون مکتوب را باز کرد در اولش این بیت بود بیت چنگ در حضرت خدا زدہ آنچہ او
نیست نیست پا زدہ. بمجرد خواندنش این بیت حالتش بگشت در حال بہ گنگوہ رسیدہ سعادت قدم بوس و ارادت حضرت قطب العالم حاصل کرد و بعد

Scanned with CamScanner

از مدتے آنحضرت تربیت و تکمیل وے اجازت و ارشاد و دیگر الطاف داده بجانب وطن وے اعظم پور رخصت و وقت رخصت وصیت کرد که خبر وے از
قسمت نعمت باطن تو حواله سیدے مجذوب طور ملامتیه مشرب است که در قصبه تهنه‌اور مے باشد و آن موضع از وطن تو نزدیک تر است آنجا رفته آن نعمت
نیز از وے بگیری چون شیخ عبدالغفور بوطن خود رسید بموجب فرمان پیر در موضع تهنه‌اور رفت و آن سید را دید که صراحی شراب در پیش داشته نشسته است
در خاطرش گذشت که این مرد خلاف شریعت است از وے چه نعمت خواهد بود از همانجا بر گشته در مسجدے از قصبه تهنه‌اور قیلوله کرد و اراده او آن بود که بعد از
نماز جانب اعظم پور متوجه خواهم شد اتفاقاً بقضاے حق در عین قیلوله محتلم گشت بعد از بیداری چون خواست که غسل کند هر سبوے مسجد را که مے دید پر از
شراب مے یافت همه مساجد و خانهاء قصبه را تفحص کرد همه جا جز شراب چیزے دیگر نیافت بعد ازان بر نهر گنگ رفت که نزد آن موضع جاری بود آنجا نیز
جز شراب چیزے دیگر ندید دانست که تصرف سید بزرگوار است لاچار شده از خطره خویش تایب گشته سجده تعظیم رفت سید مجرد دیدنش فرمود اگرچه با مردم
ملامتے هستم اما بموجب امر نبوی ظنوا المؤمنین خیرا شما که عالم مستفید بر همه کس ظن نیک باید کرد و نیز یاد نکنید که امر پیر دستگیر شما چه بود شیخ عبدالغفور به عجز
و انکسار پیش آمد و گفت که خطا شد عفو فرمائید سید مذکور در حق وے ترحم بسیار کرد و آن نعمت که نزد وے برائش امانت بود بوے سپرد و بطرف اعظم پور
رخصت نمود و شیخ عبدالغفور باعظم پور آمده بتربیت و ارشاد مریدان و مستفیدان مشغول گشت و از حسن تربیتش بسیاران بدرجه کمال و تکمیل رسیدند چنانکه یکے
از خلفاے شیخ عبدالغفور اعظم پوری میر سید علاء الدین ساکن کتانه بود که بعد وفاتش چون وے را دفن کردند سه مرتبه آواز اسم پاک الله الله الله از
مرقدش بیرون آمد و همان لحظه شعله نور از آسمان فرود آمد و در قبر شریفش غایب گشت و فرزندان شیخ عبدالغفور شیخ ابو اسحاق و بندگی شیخ احمد سراج العارفین
نیز از کملان روزگار بودند و خلیفه سیوم حضرت قطب العالم بندگی شیخ خان جونپوری بود که مجملے از احوالش در احوال آنحضرت گذشت و خلیفه چهارم
وے قدس سره شیخ عبدالعزیز کیرانوی است و خلیفه پنجم شیخ عبدالستار سهارنپوری و خلیفه ششم وے حضرت شیخ عبدالاحد پدر
شیخ احمد سرهندی و خلیفه هفتم وے میر سید رفیع الدین اکبرآبادی و خلیفه هشتم وے شیخ عبدالرحمن بود که بعضے مکاتیب مترجم اسرار بنام وے
از جناب حضرت قطب العالم صادر گشته و دیگر خلفاے صاحب حال و اهل کمال آنحضرت بسیار بودند که از مطالعه مکتوبات وے قدس سره اسامی و احوال
همگنان ظاهر میشود و این فقیر محرر سطور در حاشیه کتابے نوشته دیده است که حضرت قطب العالم پنج هزار خلیفه کامل و مکمل داشت رحمة الله علیهم اللهم صل علی
محمد و آله و اصحابه اجمعین **بیت** از رهگذر خاک سر کوے شما بود ✱ هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد - ذکر آن سر حلقه دردکشان جام وصال تذکره حضرت جلال الدین بن شیخ محمود
آن بازه انوار لبریز و مالامال آن مرد میدان جاهدوا فی الله آن قتیل صمصام اقتلوا فی سبیل الله آن شهره کتاب و سنت مؤید آن ناظر جمال مطلق در
مقید آن متحقق در مقام ذوق و شهود قطب حقیقت حضرت شیخ جلال الملة والدین ابن شیخ محمود قدس سره جمال اهل طریقه و کمال اهل حقیقت بود و حالت
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود از ناصیه حالش در نظر همگنان ظاهر و هویدا مے نمود یحبهم نقطه ایست از خطبه کمالش که بر حسوف استعدادات طالبان پیدا
گشته و یحبونه حالتے است بر رخساره جمالش که بر چهره کمالات و اصلان جلوه گر شده و آنحضرت از مجذوبان سالک بلکه از جذبه و سلوک بر گذشته بود و در علم
باطن جنید و شبلی دهر بلکه از ایشان هم برتر بود و حالش از ان منزه است که نسبت بکسے توان داد و دلیل کمالش همان ذات قدسی صفات وے بس است
اگر نسبت عاشقی که معنائے محض است لباس صورت گرفتے خبر در شکل آنحضرت در هیچ جا ظهور ننمودے و نسبت معشوقی که حقیقه صرف است چون
خواستے که از حجب و استار غیب هویت بیرون آید جز در آئینه روح بافتوحش رخ ننمودے و وے ازان بهتر است که بکشف و کراماتش بیارایند و از
آن بزرگتر است که باحوالش و مقاماتش بستایند عارف مرتبه بے نیازے خواجه حافظ شیرازی قدس سره گویا این مصراع مناسب حال کمال وے گفته
مصراع آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روے زیبا را - و نظر جلال فنا بخش وے قدس سره در حق مریدان و طالبان اکسیر معرفت بود که در

در یک لحظه دانا را جلوه جمال حق مے نمود واز عرصه ناسوت بیرون آورده بر فضائے لاهوت پروازمے داد و در ریاضات و مجاهدات آنحضرت بر بایزید مزید
داشت و هر لحه سعی و جهاد وے در زمین دلش نهال عشق و تفرید مے کاشت و وے قدس سره از محبوب ترین خلفاے حضرت قطب العالم بندگی عبد القدوس
ابن شیخ اسمعیل گنگوهی الحنفی بوده و بعد از هژده سال مجاهده وے بمشاهده مبدل گشت و فتح باب حقیقی روے نمود و تمام احوال و استغراق حضرت
قطب العالم شیخ عبد القدوس گنگوهی الحنفی بروے فرود آمد و اصلش از بلخ بوده مسکن وے قصبه تهانیسر است و سلسله نسب پدری و مادری آنحضرت
بحضرت عمر فاروق رضی الله عنه منتهی میشود و نام پدرش قاضی محمود بود و آن حضرت در سنه هفت سالگی تمام قران حفظ کرده بود و در هفده سالگی اکثر علوم را
تحصیل نموده فتوا مے داد و از اول عمر تا آخر حیات استقامت داشت روزے در ایام مرض از خادمے ادویه طلبید خادم حقه ترکیب آورده وے قدس سره
از ان پاره کشید و خواست که نوش فرماید آن معجون در حقه گذاشت و از چهار پائی فرود آمد و بکار برد چرا که بر چهار پائی خوردن شرعاً ممنوع است از ینجا معلوم باید
کرد که آنحضرت را چه قدر اهتمام در اتباع شرع بود که این قدر ادویه را هم سواے امر شریعت نخورد الغرض در متاخرین از مشائخ کبار مثل وے کم کسی بهکم
بزرگتر از و نگذشته و وے صوم دوام و قیام تمام داشت مدام ورد داشت و سبب در آمدن وے در طریق حق و ارادات آوردنش بخدمت حضرت
قطب العالم شیخ عبد القدوس قدس سره از پیران من به نقل متواتر چنان منقول است که حاجیکان قصبه تهانیسر مرید حضرت قطب العالم بودند چون آنحضرت
بطریق سیر در قصبه مسطور تشریف مے آورد در خانه آنها فرود مے آمد وقتے بطریق معهود در آن قصبه تشریف آورده در همان موضع نزول فرموده بود که
خبر آمدنش بشیخ جلال الدین تهانیسری رسید در آن وقت وے از اکابران تهانیسر و اجله فضلاے آنجا بود و بتدریس و افاده طالبان علوم صوریه اشتغال
تمام داشت و از سماع و سرود وے را نفرتے بر کمال بود بنابران روزے از حاجیکان که وقت هر پنج نماز بجماعتش حاضر مے شدند پرسید یا شنیده ام
که پیر شما آمده است و بر قص و سماع که از بدعات قبیحه بلکه از محرمات قطعیه است بسیار مشغوف و مشغول است ما مے خواهیم که بوے ملاقی شده وجه
ارتکاب این امور منهیه بپرسیم اما اکنون که شما پیش آن پیر رقاص خواهند رفت سلام من بگوید حاجیکان چون بخانه خویش آمدند و سلامش بحضرت
قطب العالم رسانیدند آنحضرت با نها گفت که چون شما بار دیگر بوقت نماز پیش شیخ جلال بروید از جانب ما نیز سلام رسانید و بگوئید که آن پیر رقاص
چنانکه خود مے رقصد دیگران را نیز مے رقصاند الغرض روزے حضرت قطب العالم بشغل معنوی مشغول بود امر غیب و نداء هاتف لاریب بر دلش
وارد گشت و فرمان شد که جلال را نیز بخشیدم بمدرسه وے برو و در حلقه ارادت خویش در آر و بجمال ما آشنایش گردان حضرت قطب العالم
در حال برخاست و بمدرسه شیخ جلال آمد دید که طالب علمان بسیار گرد وے حلقه زده در آن مدرسه نشسته اند و توده کتب پیش وے نهاده شده است
و بدرس و افاده آنها اشتغال دارد پس آنحضرت سلام کرده در گوشه آن مدرسه بنشست چون شیخ جلال از تدریس فارغ شد و طالبان علم صوری از
وے رخصت حاصل کرده بجا نهائے خویش شتافتند وقت آن رسید که وے تخته دل از نقوش حروف صوریه پاک کند و بجایش کلمات تجلیات
ذات و صفات ثبت نماید پس بجانب حضرت قطب العالم بجمیع حواس و قواے ظاهریه و باطنیه متوجه شده پرسید که میان فقیر شما از کجا ئید آن
حضرت چون دریافته بود که وقت اضمحلال محب و تعینات جلالیش در رسیده و هنگام تشریف یافتنش بوصال نور جمال ذات در آمده بلسان
ناطق بحق و ترجمان اسرار مطلق گفت که ما همان فقیر رقاصیم و بنظر حق بین و ظلمت زدای نیرنگ اطلاق ذات بر آمده جانبش نگاهے شوق انگیز
دلکره سوز کرد بمجرد نگاهش نار جلال از کانون جانش شعله زد تمامی کتب علم ظاهر که در پیش شیخ جلال و همه رخوت نقوش غیر و غیریت را که در باطن
آن اهل کمال بودند پاک بسوخت بر فور حال شیخ جلال بگشت و دست بسته ایستاده شده بخدمت آنحضرت عرض نمود که این کتبها خوب و نفیس
بودند دیگر پیدا شدن شان محال مے نماید حیف که بسوزاند آنحضرت فرمود این نار که تو مے بینی نار جامیه و تسر از ذات است و این کتب از عالم صفات

اندلا چار باقی نخواستند ماند و سوخته خواهند گشت و تا هنوز باین حروف سیاه کثرت تعلق مے داری و تا اکنون نور توحید و حرارت دولت جا نگرفته این
سخن فرمود و تصرف قوی و توجهی جلی بر دل شیخ جلال کرد در حال بنظر شیخ جلال وحدت حقیقی رو نما گشت و ظلمت کثرت از روے آئینه دلش بر خاست
چون وے جمال حق را در ذات حضرت قطب العالم آشکارا دید بے اختیار شده دست ارادت بدامن وے قدس سره محکم زد و لوازم بیعت صوری
و معنوی بجا آورد و آنحضرت کلاه چهار ترکی از سر مبارک خویش فرود آورده بر سرش گذاشته وے را از تعلقات قلبیه و نفسیه و روحیه فارغ ساخت و
شغل نفی و اثبات مخفی در گوش خویش تلقین نموده بخلوت تام و مجاهده و دوام اشاره کرد حضرت شیخ جلال الملة والدین بموجب امر پیر بے نظیر اوقات
شب و روز را بیان ذکر نفی و اثبات بطریق خفی و جلی و حبس و بدون وے چنانکه از آنحضرت مامور و ملقن بود معمور مے داشت که بعد از مدت بسیار
نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت حق بوزید و صوت مستقیم با تیزی در مغز وے پیدا شدن گرفت و رفته رفته از آن آواز در تمام اندامش لرزه و
بیهوشی که مقدمه ظهور الهامات ذاتیه و صفاتیه است استیلا نمود و در ابتداء تا مدتے بسر میماند و بعد از ان ظهور این حالت بر وے پیاپے و متواتر شدن
گرفت اندکے بیخودی هم سر کشید و حقیقت حال را بخدمت حضرت قطب العالم معروض داشت آنحضرت از استماع این خبر فرحت اثر خیلے
منفرح و منبسط گشت و فرمود که در مشرب من یار انم میان دو سه سال باین دولت عظمے فائز مے گشتند شمارا دیر کشید آرے هر چند دیر است آهو
بچنگ شیر است دیگر مردان دیر پخته مے شوند خوش و خورم باد و خوف و ترس را بخود راه ندهند و دلاور باشند که ازین صورت بعد کمال استیلاے
شغل صولت عظیم پیش مے آید و این آواز برونده را حمله جسیم مے نماید حالت و نفخ فی الصور فصعق من فی السموت و من فی الارض در پیش
مے آید و سالک را از کون و مکان بیرون مے برد چنان مستغرق و محو مے گرداند که از وجودش چیزے و اثرے نمے گذارد و این فقیر در وقت استیلایش
خلوات و بیابانها گرفته بود و ظهور این صولت از ابتداے واقعات مریدان است و شیر منست که از پستان ولایت پیران بایشان مے رسد اگرچه
شنیده است اما مقدمه دید بکاعین شهود و نمود است چون حضرت شیخ جلال از پیر روشن ضمیر این بشارت دلپذیر شنید در مجاهده و ریاضت سعی
بلیغ نمودن گرفت تا صولت آن آواز مستقیم روے نمود و خواب از چشمش برفت و ذکر در سینه اش چنان جاری گشت که در وقت خواب هم ازان خبر میشد
و حقیقت ذکر سر نقد وقت وے آمد و بعد ازان آواز رعد و صاعقه بروے وارد شدن گرفت و آوازے مانند برق در دماغش بجنبش مے افتاد و
ساعتے قلیل محویت و بیهوشی مے آورد و بعد ازان این آواز رعد برق که خاصیتش اعطا محویت و بیخودی است بروے بسیار استیلا گرفت در اندک
مدت عقده بار کم و بیش در دماغش افتادن گرفت پس اکثر اوقات حالت محویت وے را از وے مے ربود بعضے اوقات در عین خواب مشهود وے
مے گشت که کمرش چنان شیلیده شده است که گویا تمام مفاصلش جدا خواهند شد و مانند کوه بر وجود شریف وے ثقل و بار آن حالت مے افتاد و بعد افاقت
فرحت و ذوق تام حاصل مے گشت و اثر آن شیلیدگی تا دیرے ماند پس وے قدس سره کیفیت این حالت نیز پیش آنحضرت قطب العالم عرض نمود
و این نیز گفت حالا چند روز است که خواب بر معتاد مے آید و از آن حال چیزے کم دیده میشود آنحضرت فرمود عزیز من این شیر غیب است که بواسطه پستان
ولایت شیخ بطفلان صادق و عاشقان واثق این راه مے رسد و بتدریج پرورده میشود اگر بیک بارگی شود و بتواتر گشت وجود طالب چون کوه پاره پاره
گردد و جعله دکا در کار شود و خر موسی صعقا کار نه بار و باید که این سه چیز لازم وقت گردانی اول خلوت دوام و دوم خلو معده از طعام و اگر
طعام خشک شود خوبتر که در ابتداے حال برین شور و شار است و سیوم شغل باطن بالملاحظه و واسطه و جمیع شرائط علی الخصوص تنگی نفس باهتمام تمام حضرت
رسالت پناه صلے الله علیه وسلم ابتداے حال در غار حراء رفت و مشغول مے گشت تا جبرئیل علیه السلام مے آمد و او را مے شیلید و مے گذاشت تا آنکه روزگار
صاحب وحی گشت تا مے آید که بعضے اوقات علیه السلام در عین نزول وحی بیخود مے افتاد این بیخودی مبارک باد و تو در کار باش ارحم الراحمین کارخود

Scanned with CamScanner

و ... بود و رسانید حضرت شیخ جلال باستماع این مژده از آن حضرت ... بهاد افزود و حضرت قطب العالم بعد از استماع این واقعه ز حضرت
شیخ جلال مروے را شغل سهو مکلم و سه پایه تلقین فرمود و بکردنش امر ساخت وے قدس سره بعد از چند مدت بخدمت آنحضرت عرضه داشت که تا هنوز گاهے
وقت اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها بدستور شد اما متیقن نیست که وقت یومئذ تحدث
اخبارها بان ربک اوحی لها است یا نیست که چون بر آن بردار حالت سابقه مستولی است کیفیت جمال انوار تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها
ساطع است هرچند پوشیده است عشق پوشیده و دیگ جوشیده نماند کف از دهن برفگند عاشق ناچار دم زند در کار باش چون وقت رسد خود بگوید که چیست
حضرت شیخ جلال قدس سره را شنیدن این بشارت همت در کار شد و قدم در مجاهده محکم‌تر نهاد تا بدید رسید سبحان الله حضرت شیخ جلال الملة والدین
تهانیسری را از میان یاران حضرت قطب العالم عجب حالات و واقعات روے داده بود که مشابهت تمام بکمالات انبیاء مے داشت و بارے دیگر
از اصحاب حضرت قطب العالم مثل این واقعات مشرف نگشته مگر بعضے از ینها چنانکه شیخ عبدالرحمن که از کمل خلفاے آنحضرت بود در مکتوبے که بجناب
آنحضرت ارسال داشته بوده مے نویسد شبے بعد تهجد بین النوم والیقظه بودم بگوش جان سخنے از هاتف غیب چنین شنودم که میگوید تو همانجا باش در آن وقت
چنان معلوم شد که میگوید تو در مراقبه باش حال باستقبال تو مے آید و از تو دوری نماید باز درین حال بودم و با خود این مقال مے کردم شاید که از من حال
سلب کرده اند در عین این خطره ملهم شدم که هیچ حال از تو نرفته است و در فتح بر تو بسته اند نسبتے [illegible] بعد از دو شب سلطان ذکر [illegible] دریافت بحکم ان الملوک
اذا دخلوا قریة افسدوها وجودم را تاخت و تصفیه وجعلوا اعزة اهلها اذلة نفس را ذلیل ساخت و در آن حین گویا که آسمان ترقید و آواز
صاعقه در مغز و گوش جان رسید عمودے باشور و شغب از آسمان پیدا شد و بسوے من دوید چپ و راست گرد بگرد و بالاے سرم معلق مے گردید از
هیبت آوازش بخود لرزیدم و در خود مے خزیدم و تسلیم خنجر آن وقت مے شدم و از خود بے خود مے بودم و در فناء الفنا مے رسیدم خودی خود را مے باختم
نشانے و روانے دیگر مے یافتم و این بیت را بر حال خود عمل مے نمودم بیت کشتگان خنجر تسلیم را ۔ هر زمان از غیب جان دیگر است ۔ و شبے دیگر
سلطان معهود در وجود ظاهر شد تمام وجود در آواز آمد گوشت و پوست و دل در گداز آمد چون آن حالت را سخت دشوار دیدم خود را باختیار خود بهزار تکلیف
از وے کشیدم چون در صحو رسیدم تاسف و تلهف بسیار ورزیدم که چرا خود را از آن عالم بدر کردم و همانجا خود را نسپردم ازینجا معلوم میشود که در بعضے اوقات ترک
واردات اختیاری نیز مے باشد و هم وے در ان مکتوب مے نویسد که شبے دیگر این فقیر در حجره بود که زلزله معهود لایحمل مے نمود و باد تند وزیدن گرفت
و بعد ساعتے که او راست در غریدن پیوست و تمام حجره و تخته هاے دروازه در آمدند و بعضے کتب که در حجره بودند اوراقش در پرواز شدند آن اوراق را
بچیدم و مے ترسیدم باد از طرف قبله مے وزید و از جانب در حجره بسر فقیر میرسید سبحان الله تا آن باد بچه قوت مے جنبید و وجود را بچه طور مے شپلید و
این فقیر در خود مے خزید و بر زمین مے غلطید و صولتش وجودم را مے درید و الم انعام مے چشانید و در حقیقت باد نه بود بلکه هوا در آرام تمام بود و هیچ ابر در
و آوازش نه بود اما در آسمان وجود فقیر این معامله بود تا در ظهورش این فقیر از خود بے خود بود قیاس مے کنم که درین واقعات تا یک سال بعد از ایام بسیار
مے بود بلکه گاهے بعد یک دو ماهے ظهورے نمود تا درین ایام در ورود این واقعات طور آخر گشود و شیوه دیگر بنیاد نهاد بیت فرده گل مید [illegible] دیگر نسیم نوبهار
بلبلان را هر سحر که قیل و قال دیگر است ۔ این فقیر در خوف و اندیشه است که ظهور واردات بر این طریق است مبادا استدراج باشد و مکر شیطان بود که ظاهر
موافق باطن نیست و ریاضت و مجاهده ندارم این واقعات از کجاست حضرت قطب العالم در جوابش چنان نوشت که تحقیق انبیا را است و خوارق عادات مر
اولیا را اند اتباع ایشان پاک است مومن و مرید صادق را خطائے نه رسانند اما تاسف باید و خوف و خطره شاید که دلیل حقیقت است و اگر این معنی پدید
نیاید [illegible] بود شاید باشد که همان استدراج و مکر و سحر بود انبیا با چندان تحقیق که هیچگونه شک در آن جائز نیست دو گریه و زاری و ناله بوده

Scanned with CamScanner

بدیگران چه رسد واقعات مریدے دیگر حضرت قطب العالم که شیخ عبدالشکور نام داشت نیز مثل واقعات حضرت شیخ جلال بود چنانکه بعضے از آن
حضرت شیخ جلال قدس سره در مکتوبے که بخدمت حضرت قطب العالم ارسال داشته بود مے نویسد و میگوید که حالت شیخ عبدالشکور چنین است که اندکے از شب
گذشته آواز از اندام وے بیرون مے آید ممکن تحریر نه چنانکه غوکهاے برشگال از هر طرفے گوناگون آواز مے دهند و دهل و طبل مے زنند و همچنین آواز
همه اندام پیدا میشود و بعضے آواز همچو آواز اسم اعظم و بعضے آواز دیگر ظاهر مے شوند چنانکه این عالم برفت و ذوق و شوق عالم حضور پیدا شد در آن هنگام
از دهن بعضے الفاظ برین بیرون مے آید رباعی در هر طرف شور همین یار یار در کوچه و بازار همین یار یار * بر دار بلا نیز همین یار یار در تیغ بلا نیز همین
یار یار و هم وے دران مکتوب در بیان حالت خویش مے نویسد که امشب برخاستم و وضو کردم دوگانه بگذارده بودم که دل را جنبشے و آواز اسم اعظم پیدا
شده و آوازهاے دیگر که بودند آن نیز همچنان بودند تا دیرے غلبه کردند بعد ازان قدرے فرو داشته شد نماز تهجد ادا کرده بنشستم خواب غلبه کرد چنانکه کسے دهکه
داده بیدار کند بیدارم کرد همچنین تا سی یا چهل بار کم و بیش هر وقتیکه خواب غلبه میکرد کسے دهکه داده بیدارم میساخت و دل را از سر نو جنبش پیدا مے شد
تا صبح دمید اکنون نیز فرو داشته شده است حضرت قطب العالم در جواب این مکتوب نبشت که اینهمه در ابتداء حال ذکر میت است هر چند طیب است
با حق غیب است مرحق مے باید که در واقع مے شتابد مردانه باید بود و مردانه باید چشید تا که از مرتبه سر بمرتبه روح برسد و فناء مطلق پدید آید و روے بحق کشاید
و آنکه بیدار مے کرد ولایت شیخ بود که مرید صادق را بیدار مے کند و اوقات فوت شدن نمے دهد تا شریعت مستقیم ماند و خلل و ذلل پدید نیاید این فقیر در
ابتداء حال در خلوت تاریک مے بود روح حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق بیدار مے کرد و فرمان مے شد که وقت تهجد است برخیز برمے خواستم و نماز
مے گذاردم و هیچ وقت این معامله فوت نبود و واقع دیگر شیخ عبدالرحمن مسطور نیز بواقعات حضرت شیخ جلال الملة والدین تهانیسری مشابهتے تمام
دارد و آن چنان است که وے در مکتوبے دیگر که بخدمت حضرت قطب العالم ارسال نموده مے نویسد که شبے این فقیر شرح میان الله دیه از مجلے
مطالعه مے کرد و مقام مشکل بود فهم نمے شد در آن متامل بودم که ناگاه بے آگاه آن حرف در جنبید چنانکه صوت جنبش وے در گوش جانم رسید و تمام اندام
مفهوم آن صوت در لمحه بسیر و سرعت مناسب آن عالم مفهوم گشت و آن جنبیدن حرف بعین ظاهر معاینه کردم و آن صوت گویا که بے صوت بود و
سرعت جنبیدن و سرعت صوت در بیان نیاید سبحان الله تا کاملان را در واقعات خود چه اسرار خواهد بود حضرت قطب العالم در جواب این مکتوب وے
چنان نوشته که اهل غیب چون در حروف متامل شوند آن حرف را جنبانند و از پیش بردارند که حرف متوهم الوجود متنزل گردد
و کار بعالم غیب کشد والسموات مطویات بیمینه مے خوان و بتحقیق میدان و اذا زلزلت الارض شاهد است تا کرا این دولت دست دهد
چون از حرف گوئے درگذرد و صولتش بجان رسد بلکه چون بلند رود از سخنان بشنود عارف در آن وقت بکلیه خویش جان گوش گردد و این را صوت
خفی و همس نامند هنوز کونے است چون بعالم حق رسد بحرف و صوت خوانند و سرعت آن عالم سرعت کن فیکون است که آن عالم قدرت است برتر
از عالم حکمت و واقعه شیخ منور دانشمند صوفی لکهنوتی نیز مشابه واقعات حضرت شیخ جلال تهانیسری نور سره است و وے آن واقعه را در مکتوبے
بجانب حضرت قطب العالم نبشته ذکر مے نماید که گاه گاهے بنده صورت خود را بعینه بصورت پیر دستگیر مے بیند آنحضرت در جوابش نبشت که این دولت
مفتاح کنوز تجلیات احدیت و انوار صمدیت است در این مقام صدیق اکبر چنان بلند رفت که دست هیچ ولی از ابتداے عالم تا انتهاے گرد دامن
اعلی او نگشت که بصورت او بصورت محمد مصطفے علیه السلام در صحراے دل پدید گشت بلکه وے از صورت خود در گذشته بود و بصورت پیر خود خود را
نمود و با پیر خود یکے گشته بود و وے با محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم در مقام قاب قوسین او ادنی بیک صورت و یک معنی بود و دیگر واقعات مریدان و
خلفاے حضرت قطب العالم نه چندان است که در این مختصر گنجد بنا بران عنان قلم از آن معطوف ساخته بر سر مقصود مے آیم پس بباید دانست که

Scanned with CamScanner

چون حضرت شیخ جلال تھانیسری قدم در میدان مجاہدہ استوار نہاد و شغل سہ پایہ را با طریقے کہ در وے نہ بار اسم ذات را با واسطہ صورت مرشد و ملاحظہ صفات گفتہ یک دانہ تسبیح مے اندازند تا بدویست بلکہ زیادہ از آن در یکدم رسانید و بعضے میگویند کہ آنحضرت سہ پایہ را بدین طریق در یکدم سہ صد یا چہار صد بار رسانیدہ بود و رسانیدن شغل سہ پایہ در یکدم تا دویست مرتبہ محض حالت سلطان ذکر است مر سالک را **الغرض** چون شیخ جلال قدس سرہ چندان مجاہدہ بیش گرفت تجلیات صفات و افعال بر وے بسیار جلوہ گر شدند چونکہ ہمتش عالی بود دم ہل من مزید مے زد و جز شہود تجلی ذات بر چیزے دیگر قناعت نمے کرد پس وے چون مجاہدہ بسیار کشید در وے مقصود مخصوص خویش ندید بسبب غلبہ شوق و بے اختیاری عشق و طلب مطلوب حقیقی بخدمت پیر دستگیر خویش حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس حنفی عرضداشت نمود معلوم چنان کہ نصیب این بیچارہ جز حرمان از مقصود اصلی چیزے دیگر نیست و در کمال و تکمیل حضرت مرشد حقیقی ہیچ کمی و نقصان نے اما چہ کند کہ این محروم ازلی قابلیت آن کمال ندارد اگر فرمان شود بدرس و تدریس عمر بگذرانم اگرچہ بحقیقت رسیدن نتوانم بارے از مجاز نیز محروم نمانم حضرت قطب العالم در جوابش فرمود کہ شیخ جلال تو بچنین اندک مجاہدہ ملول گشتی و حالانکہ این ریاضت چندین مدت تو بجہاد یک شبانروز من نمے رسد انشاء اللہ کمر مجاہدہ محکم بہ بند و یک خلوت ششماہہ بمتابعت مرشد حقیقی من مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سرہ در خلوت در آنجشت و گل استوار کردہ اختیار کن زود فتح باب مقصود حاصل است از استماع این کلام حرارت شوق و عشق حضرت شیخ جلال قدس سرہ در جنبش آمد و آتش روحانی وے جوش زد موجب فرمان پیر دستگیر در خلوت در آمدہ در وے را بخشت و گل مسدود ساخت چنانکہ روزنہ ہم در وے نگذاشت و بجد و جہد در شغل باطن نمود چون ہفت روز بر این منوال بگذشت و مجاہدہ شاق کشید نسیم فتح و عنایت وزیدن آمد شب ہفتم پاسے از وے باقی ماندہ بود کہ حجابہاے مکانی و جسمانی از عرش تا ثرے ارتفاع پذیرفتند و نور سرخ در غایت سرخے و لطافت متجلی گشت بعدہ آن نور بشکل امرد صاحب جمال در نظر شہودش متمثل شد و در جسد وے ساری و نایب گشت کہ جثہش بالیدہ شد از آسمان تا زمین ہمہ عالم را پر ساختہ و یکدست وے بمشرق و دست دیگر بمغرب رسیدہ است پس از ساعتے بحر نور ذات بصفت بیرنگی بر دیدہ باطنش موج ظہور زدہ وے را از وے بربود و مرتبہ معراج حقیقی کہ مقام حضرت لاکیف است رسانید و جسد آن حضرت تا نزدہ روز مثل میت در آن خلوت افتادہ ماند و وے را درین مدت ہیچ خبر از وجود خود نبود چنان در تنزیہ فرو رفتہ بود کہ اصلا تشبیہ را در باطنش امکان گذر نبود روز ہفدہم اندکے افاقتش روے داد و از اندرون حجرہ آواز کرد کہ کسے ہست خادمے کہ بیرون آن حجرہ برائے مصلحت بعضے امور وے قدس سرہ مے ماند جواب داد کہ بندہ حاضر است فرمود درین حجرہ را شکستہ سوراخے بسازد وے ہمچنان کرد آنحضرت فرمود دوات و کاغذ بیار چون خادم دوات و کاغذ حاضر ساخت آنحضرت حقیقت حال را در مکتوبے نوشتہ بجناب حضرت پیر دستگیر خویش ارسال داشت حضرت قطب العالم بوے نوشت کہ از خلوت بیرون آید و خود را بزودی نزد ما رساند کہ کارش تمام شد چون مکتوب آنحضرت بشیخ جلال رسید در حال از خلوت برآمدہ متوجہ آستانہ آنحضرت گشت چون شرف قدم بوسش حاصل کرد و واقعات خویش پیش حضرت قطب العالم بیان نمود آنحضرت خیلے خوشحال شد و ہمان وقت نعمت و امانت پیران خود با تلقین اسم اعظم و خرقہ خلافت سجادگی حوالہ وے کرد و وے را نائب مطلق و خلیفہ برحق خویش گردانید و بعضے میگویند کہ چون حضرت شیخ جلال قدس سرہ واقعات این خلوت اخیر خویش پیش قطب العالم اظہار نمود بمجرد استماع شان آنحضرت بیہوش گشت چون بافاقت آمد فرمود بازش بگو بار دیگر آن واقعات را گفت باز آنحضرت را محویت و بیخودی در ربود ہمچنین سہ بار واقع شد و بعضے مے آرند کہ حضرت شیخ جلال قدس سرہ مدتے در سباطہ خانہ حضرت قطب العالم ریاضت و مجاہدہ گذرانید تا روزے در آنخانہ آنحضرت بخدمتش گفت کہ شیخ جلال در آتش ریاضت و مجاہدہ خود را بسیار سوختہ است اکنون قابل آن شدہ است کہ وے را بخلافت خویش ممتاز فرمایند آنحضرت فرمود کہ ہنوز از وے بوے انانیت

درگفته است من ترا از و احقیقت این سخن خواهم نمود چون روز دیگر آمد آنحضرت بکناسه فرمود که امروز سبد نجاست بر سر جوانے که بر سباطه ماست مانا بازار
خود با اهل خانه خود جائے مخفی شده بایستاد چون کناسه سبد را بر سر حضرت شیخ جلال ریخت نظر بجانبش کرده گفت اگر خانه پیر نبودے با تو خوب فهمیدمے
آنحضرت با اهل خانه گفت دیدی زنار انانیت وے را شخصے که چندین خودنمائی داشته باشد لایق سپردن امانت پیران کے بود و چون بیخ هستی
شیخ جلال قدس سره بشهود نور جمال بالکلیه کنده گشت روزے قطب العالم با اهل خانه خویش فرمود که الحال شیخ جلال قابل تحمل بار امانت
و خلافت پیران شده است فردا صدق سخن نیز تو بخواهم نمود در این مرتبه هم کناسه را فرمود که بدستور سابق سبد را بر سرش اندازد وے در آن هنگام چنان
غرق انوار ذات بود که خبر از سبد و غیره نداشت چون حضرت شیخ جلال بکمال نیستی رسید حضرت قطب العالم وے را بخلافت کبرے مشرف ساخت
و بتربیت و ارشاد طالبان صادق امر فرمود از حسن تربیتش بسیاران بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند و علماے بوے تولا نموده انواع فیوض و برکات حاصل کرد
و خلفاء کثیر و عالی مقدار از دامن تربیت وے برخاستند و جابجا بارشاد دیگران مشغول شدند و صاحب مرآة الاسرار مے نویسد که حضرت شیخ جلال
الملة والدین تهانیسری را استغراق مدام بود و باوجود آن محویت ذوق سماع و عبادات و اوراد و آداب شریعت و طریقت جمع نموده بود و گاهے
ترک نشده تا مدت هشتاد سال هر روز یک ختم قرآن مے نمود چنانکه کمالات وے اظهر من الشمس است و هم وے از اقبالنامه جهانگیری نقل میکند
که چون جلال الدین محمد اکبر بادشاه انار الله برهانه روز دوشنبه دویم محرم در سنه نهصد و هشتاد و نه هجری بجهت دفعه فتنه مرزا محمد حکیم برادرش لشکر بجانب
صوبه پنجاب کشیده و منزل در قصبه تهانیسر واقع شد بادشاه حقایق آگاه بخانقاه قطب الاقطاب حضرت شیخ جلال الملة والدین تهانیسری تشریف
برد بعد دریافت سعادت ملازمت آنحضرت سخنان حقایق و معارف در میان آورد و حضرت شیخ جلال که بحر اسرار بود از سر وجد و حال چنان جوش
دقایق توحید و عرفان زد که بادشاه از انانیت و خودی خویش مصفا گشت و دلش بے اختیار تمناے مقام فقر و درویشی نمود در آن میان از آنحضرت
استفسار نمود ذات حق که واحد حقیقی است با وجود بقاے وے بر صرافت وحدت خویش چگونه در مظاهر متعدده و کثیر ظاهر میتوان شد آنحضرت این
سخن توحید را در صورت تمثیل بوے تفهیم نمود و فرمود که در وحدت آفتاب هیچ شکے نیست و چون طاسهاے متعدد و بیشمار آب پر کرده در مقابله اش
نهند همان جرم آفتاب در همه طاسهاے ظهور خواهد پذیرفت و با وجود ظهورش درین مظاهر متنوعه در وحدتش هیچ تفاوتے پدید نخواهد آمد عارفے
گویا رباعی مناسب این حال گفته بیت آفتابے در هزاران آبگینه تافته پس برنگے هر یکے تاب عیان انداخته ـ جمله یک نور است اما رنگهاے
مختلف اختلافے در میان این و آن انداخته ـ پس آنحضرت بدین تمثیل توحید را بادشاه تفهیم ساخت و فرمود چون مخلوق را این قدرت ثابت
است که با وجود ظهور وے در مظاهر کثیره در وحدت ذاتش هیچ اختلافے و تغ[illegible] راه نمے یابد ناچار قدرت خالق از آن قوی و برتر خواهد بود و در آخر
صحبت شیخ ابوالفضل باشارت بادشاه پرسید که چاره در طلب چیست د[illegible] سیر منزل مطلوب کدام است آنحضرت بگریه در آمد و نوک
مژه جواب آن نکته بر صفحه چهره نقش بست بعد از آن این بیت خواند بیت آه [illegible] ے دلبر آه آه گر تعظم نیست بر کونین راه ـ بادشاه نیز بگریه
در آمد و گفت که مرا نیز مفقر کنید و من این بادشاهت را نمے خواهم حضرت شیخ جلال [illegible] س سره فرمود که اول منزل خویش بجائے خود بنشانید بعد
از آن در این کار ره آیند و نیز فرمود که عدل یک ساعت شما بهتر از عبادت هزار عابد [illegible] ت درویشی شما همین است که عدل و انصاف ورزید
و بخلق خدا نفع رسانید و در یاد خدا هم باشید که سلطانیت از ذکر حق مانع نیست بعده باد[illegible] خدمت آنحضرت رخصت گرفته بمنزل خویش مراجعت
نمود پس از آن فیضی برادر ابوالفضل بملازمت آنحضرت بیامد آنحضرت بقصد زیارت مزار [illegible] نبیره نوح علیه السلام است که مزارش در نواحی
تهانیسر واقع شده است در محافه سوار شده بود که فیضی در رسید آن حضرت براے وے از محا[illegible] جانب خانقاه توجه فرمود و در آنجا بنشست

Scanned with CamScanner

فیضی مجرد شنیدن از آنحضرت پرسید که حق تعالے برائے سواری حیوانات را آفریده و در کوب بر اینها امر کرده است نه بر انسان چنانکه امر فرموده و علیها
و علی الفلک تحملون و حضرت باوجود کمال اتقاء و فضیلت و عرفان حیف است که انسان را مرکوب خود ساخته اند و بر محافه سوار میشوند و سواری انعام از
جنس اسپ وغیره نمے کنند آنحضرت در جوابش فرمود عجب است که تو باوجود چندین علم و فضیلت هنوز این سخن نه فهمیده که بعضے آدمیان مانند چهارپایگان
اند بلکه از ایشان هم بتر و حق تعالے در حق اینچنین مردم فرموده اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا فیضی چون این جواب از آنحضرت شنید خجل و
منفعل گشت باز تا نشسته بود هیچ سخن درمیان نیاورد و ساکت ماند تا که رخصت شده بخانه خود آمد و استغناء ذاتی بر ذات حضرت شیخ جلال قدس سره
چندان پرتو انداخته بود که وقتے بیربل که از مقربان خاص محمد اکبر بادشاه بود بخدمت آنحضرت بیامد وے قدس سره اصلا بجانبش ملتفت نه گشت و
چون بیربل مذکور بملازمت حضرت شیخ محمد غوث گوالیری رسید وے فرش کلان و نفیس برائش گستر انید و تا لب فرش استقبال نمود بیربل از وے
پرسید که همه اولیاء حق در کمالات معنویه مساوی اند سبب چیست که چون من بسعادت ملازمت حضرت شیخ جلال در تهانیسر در یافتم اصلا بجانب من ملتفت
نگشت و چون بخانه شما رسیدیم بچندین تعظیم و تکریم پیش آمدند حضرت شیخ محمد غوث قدس سره در جواب گفت که برادرم شیخ جلال بکمال شهود ذاتی رسیده
است دنیا و اهل آن را در نظرش هیچ قدرے نمانده است وے مثل شما را کے در نظر خاطر آرد چراکه بادشاه و گدا نزدش یکے گشته است و در دل ما هنوز
بعضے از تعلقات دنیا باقی مانده بنابران پیش شما بتوقیر و تعظیم سلوک مے نمایم بیربل ازین جواب خیلے منفرح گشت و گفت انصاف است که فرمودید
و منقول است که شاه کمال قادری در ابتدائے حال بملاقات حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره رسیده و وے کمال باطن خود را در لباس سپاهیانه
مستور مے داشت حضرت شیخ جلال او را باچنین لباس دیده از وے پرسید که خبر بادشاه شما چیست وے قدس سره گفت اگر شما را قصد پرسیدن اخبار
بادشاه است خادمے را بر شاهراه بنشانید تا اخبارش از آیندگان و روندگان پرسیده بشما مے گفته باشد در درویشے در دمندے بخدمت شما بجهت اخذ فیوض
طریقت بیاید و شما از وے اخبار بادشاه مے پرسید پس آنحضرت با وے بخلق و تواضع پیش آمد و دانست که این مرد از عارفان صاحب اسرار است و به
بعضے اسرارش مشرف ساخته فرمود که جائے شما قصبه کیتهل است آنجا اقامت نمائید پس چون حضرت شیخ کمال از آن حضرت مرخص گشته بقصبه کیتهل
آمد و سکونت گرفت همانجا وفات یافت و بیرون قصبه مدفون گشت چنانکه مرقد مطهرش فیض بخش و زیارت گاه خلایق است این فقیر از پیران خویش
بنقل متواتر استماع دارد که بار دوم چون حضرت شیخ کمال با خلفاء صاحب حال خویش در تهانیسر بجهت ملازمت حضرت شیخ جلال قدس سره بیامد
در آن وقت آنحضرت در رقص و حال بود و تمام مجلس دست بسته ایستاده بود که حضرت شیخ کمال در رسید و همراه آنحضرت دست بسته گردیدن گرفت
یارانش گفتند که شما باین کمال پس ایشان چرا مے گردید شیخ کمال گفت نمے بینید که روحانیت رسول خدا همراه وے برائے تعظیمش مے گردد منکه باشم
که نگردیدم و نیز بنقل متواتر بثبوت پیوسته و قتے که حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره را حالت وجد و سماع روے داده در آنچنین روحانیت
حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم در مجلس وے حاضر مے گشت و فیض ها بے روے ایثار مے کرد و وے قدس سره تربیت روحانیت حضرت رسالت
پناه سرزمره اقطاب و افراد و محبوبان گشت در طبقات حسامیه مے آرند که حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری را مریدے بود که اشتیاق تجلے ذات
از حد بیشتر داشت و برائے تحصیلش ریاضات و مجاهدات و ار بعینات شاقه کشیده بود و لیکن آنحالت وے را مکشوف نمے شد روزے در خاطرش
گذشت که درین زمانه عارفے مثل حضرت شیخ نجم الدین کبرے نیست که بیک نظرش سگے صاحب حال شده بود بمجرد خطور این خطره در دلش حضرت
شیخ جلال قدس سره بر حال وے آگاه شد نظرے عاشقانه به جانبش انداخت همان زمان مر آن شخص را تجلے ذات منکشف گشت بمجرد انکشافش آن
شخص بمرد چراکه وے را حوصله این تجلی نبود لهذا آنحضرت در اعطایش مر انکس را توقف مے فرمود و این فقیر زبانی بعضے مردمان سماع دارد که حضرت

Scanned with CamScanner

شاہ قیص قادری قدس سرہ در ابتدای حال سیر کنان بخدمت حضرت شیخ جلال رسید و نزد ایشان یک اربعین کشیدہ باجازت آنحضرت در سادہورہ اقامت
گرفتہ و در آنجا نشوونما تمام یافتہ و عالمے بوے تولا نمودہ و مرقدش نیز در آنجا مزار و مطاف خلق آن دیار است رحمۃ اللہ علیہ و در اخبار الاخیار مے نویسد کہ حضرت
شیخ جلال الملۃ والدین تھانیسری قدس سرہ را پسرے فوت کردہ بود در آن چند گاہ کہ در داو داشت سماع نکرد تا آن درد بدرد محبت الٰہی مختلط گردد
و شرک نباشد و در آخر عمر حضرت شیخ جلال را چندان استغراق روے دادہ بود کہ در گوش وے قدس سرہ بآواز بلند سہ بار حق حق حق مے گفتند تا بافاقت
مے آمد بنماز و غیر ذالک مے پرداخت چون ازان فارغ مے شد باز بعالم احدیت ذات رجوع مے فرمود و ہمیشہ تا لب گور حالش این بود و مکتوبات آنحضرت
نیز مثل مکتوبات پیرے حضرت عبد القدوس حنفی گنجینہ اسرار است و دیگر تصنیفات آنحضرت ہر یکے از ایشان بحر معارف و حقایق خصوصاً ارشاد الطالبین
کہ مر طالب حق را کفایت است چیزے ازوے درینجا تیمناً نوشتہ مے آید بدانکہ چون سالک از اذکار جہریہ و صوریہ و خفیہ و سریہ بفضل پروردگار ترقی کند و بکمال
رسد مقام ذکر معنوی و حقیقی پیش آید و جمال مذکور روے نماید و این ذکر را ذکر سر و ذکر روح و ذکر ذات و ذکر مشاہدہ و تجلی خوانند و در ذکر معنوی و حقیقی حواس
خمس معطل گردد و تعطیل حواس را دو معنی است یا آنکہ حس مدرک چیزے نشود و غیبوبت پدید آید کحالۃ النوم و یا آنکہ حس از ظاہر و از باطن چیزے نفرستد و
ہیچ حاضر نبود کحالت البہایم و حکم ہو معکم ہر چہ بیند تجلی جمال حق بیند و ہر چہ شنود ازو شنود و ہر چہ داند ازو داند بدیہہ بغیر استدلال نظر باکیف او بر نقاش افتد
نقش پیش تجلی آن نور کم بیند در مرتبہ اوّل نظر معرفت از صنع بصانع رود تا ہیچ صنع را بے صانع نیا بد مارایت شیئاً الا و رایت اللہ فیہ درین
مقام بود و در مقام دویم نظر معرفت از صانع بصنع آید مارایت شیئاً الا رایت اللہ قبلہ در آنجا باشد و در مرتبہ سیوم ہمہ صانع بود و ہیچ صنع در آنجا
سر من عرف نفسہ فقد عرف ربہ در جلوہ گری شود و جمال الا انہم فی مریۃ من لقاء ربہم الا انہ بکل شیئ محیط پیش آید و بر قعہ از روے
جمیل وھو معکم اینما کنتم بکشاید بیت در ہر چہ بدیدیم ندیدیم بجز دوست معلوم چنین شد کہ کسے نیست مگر اوست کہ جہان صورت است و معنی
اوست در معنی نظر کنی ہمہ اوست و بنقل متواتر بثبوت پیوستہ کہ چون حضرت شیخ جلال الدین تھانیسری بخدمت حضرت قطب العالم در گنگوہی یا شاہ آباد
بودے دو کروہ از آنجا رفتہ بیرون بول و غایط کردے و گاہے در آن مقام از ایشان در ایام غیر معذوری بول و غایط صادر نگشتہ و در آداب بجناب اولاد
پاک نہاد پیران خویش چنان بود کہ وقتے یکے از فرزندان حضرت گنجشکر از مسکن خویش کہ اجودھن بود بملاقات بادشاہ وقت براہ قصبہ تھانیسر مے رفت
چون از روے تھانیسر سہ منزل ماند روحانیت حضرت قطب العالم حضرت شیخ جلال را در معاملہ فرمود کہ از فرزندان حضرت گنجشکر خراباتی مشرب از ندمن الخمر
مے آید آنا روحانیت حضرت گنجشکر ہمراہ وے است و بامامے گوید مے بینم کہ سجادہ تو شیخ جلال چگونہ تعظیم فرزند ما خواہد کرد و اگر مے خواہی کہ آبروے ما پیش ایشان
بماند دقیقہ از تعظیم و تکریم وے نگذاری و دقایق ضیافتش را کما ینبغی بجا آری و نظر بر حال وے نکنی بلکہ نظر بجانب من و روحانیت حضرت گنجشکر نمودہ
خدمتش کما حقہ بکنی چون حضرت شیخ جلال بیدار شد ہمان وقت برخاست و در راہ آمدن وے قریب یک کروہ رفتہ بنشست و بعد شام بخانہ خود مراجعت
فرمودہ ہمچنین تا سہ روز مے کرد روز سیوم آن فرزند ارجمند حضرت گنجشکر بر فیل سوار از آن حضرت را نمایان شد و دید کہ بر یک جانب وے روحانیت حضرت
گنجشکر است و بر جانب دیگرش روحانیت حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس حنفی و دیدہ پابوس وے حاصل کرد و خاک پاے آن فیل را سرمہ
چشم خود ساخت و در رکاب آن صاحبزادہ بجانب خانہ خویش مراجعت نمود و آن صاحبزادہ مست شراب بود چون بر آنحضرت مہربان شد روے مال پاک کہ دے
کہ شراب آلودہ بود بر آن حضرت بخشید وے قدس سرہ در حال گرفتہ بر سر خود ببست و آن صاحبزادہ را در تھانیسر آوردہ درمیان حویلی کلان و خوب فرود
آوردہ و جمیع ما یحتاج وے را مہیا ساختہ از وے اذن گرفتہ بخانقاہ خویش ہمایدہ بعضے یاران اعلٰے با آنحضرت گفتند کہ این مرد اگرچہ پیرزادہ بود و لیکن در فسق
و فجور غلو تمام داشت ذات پاک حضرت کہ حجت مشائخ است نبود کہ پیش این خراباتی باین طریق سلوک نماید آنحضرت فرمود کہ مرا نظر بر حال وے نبود بلکہ

نظرم بر روحانیت حضرت گنجشکر و روحانیت حضرت قطب العالم بوده که همراه وے مے آمدند و روحانیت حضرت گنجشکر به پیر من مے فرمود به بینم که
شیخ جلال چگونه تعظیم فرزند ما خواهد کرد و روحانیت شیخ عبد القدوس حنفی بمن مے گفت اگر تو تعظیم این صاحب زاده کما حقه ادا خواهد شد بروے ما
پیش پیران ما خواهد ماند پس من اینهمه تعظیم روحانیت حضرت گنجشکر و پیر خود مے کردم تا آنکه روحانیت حضرت گنجشکر از ما و پیران من خوشنود شد و در
حق من دعای خیر فرمود مخفی نماند که همه پیران این فقیر در محبت و تعظیم شیخ خویش و اولاد پاک نهاد شان بسیار رسوخ و استحکام داشتند چنانچه منقول
است که چون حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس حنفی برای زیارت حضرت شیخ جلال الحق والدین در قصبه پانی پت مے آمد از موضعے که نظرش
بران قصبه مے افتاد پای پیاده مے شد و خاکپای فرزندان حضرت شیخ جلال پانی پتی را هرگونه که بودند سرمه چشمهاے خویش مے ساخت بعضے افغانان
پانی پت که مرید حضرت قطب العالم بودند گفتند که ما بهمین ملاحظه ارادت شما اختیار کرده بودیم که ادب فرزندان شیخ جلال پانی پتی که هم وطن ما اند کردن
لازم نباید چون شما چندان ادب ایشان بجا مے آرید ما را نیز ادب ایشان لازم شد و از چیزے که گریخته بودیم بهدران افتادیم حضرت قطب العالم فرمود
که مریدے افغانان که جاهلترین اقوام و از قوم قبطیان که قوم فرعون هستید چندان اعتبارے ندارد و مردود شدن و برگشتن از پیر عین دین و ایمان این
زمره و الا است در شاه آباد چندین افغانان بسبب آنکه همشیره رئیس شان از من نام خدا آموخته بود و گاه گاهے پیش ما براے پرسیدن بعضے امور دینیه مے آمد
از ما برگشتند و مرتد شدند اگر شما هم برگردید و مردود شوید اختیار دارید من براے مریدے شما ادب اولاد پیران خویش فرو نخواهم گذاشت آن افغانان بدکیش
از استماع این سخن بسیار خجل و منفعل گشتند و لا جواب ماندند معلوم مرشدان دین باد که هیچ افغانے از وقت حضرت رسالت پناه گرفته تا الیوم با هیچ
پیرے وفا نکرده مگر با پیرے جاهلے که از قوم ایشان بوده باشد و شقیقے و با اعتقاد بودن برخے از ایشان چنانکه اندکے از مریدان این فقیر نیز درین قوم نیک
سرشت و راسخ الاعتقاد اند حکم ندرت دارد الغرض باید که کسے بر مریدے ایشان اعتماد نماید و بر فضیلت و صلاحیت ایشان نظر نکنند که این قوم حق سرشت
در شرارت فاضل و صالح ایشان مانند جن عالم است که شرارت وے از همه زیاده تر باشد پس این نصیحت ما را بگوش جان رسانیده از مکر این قوم گمراه
هراسان باشد که اول مرید شده بعده بر پیر تهمتهاے بیهوده برمے بندند نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سیات اعمالهم من یهدی الله
فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له آمدیم بر سر مقصود صاحب طبقات حسامیه مے فرماید که حالت استحضار حضرت قطب الاقطاب حضرت
شیخ جلال تهانیسری قدس سره بامتداد کشید و در آن زمان قلق و بے آرامی از وے بسیار محسوس مے شد یکے از خلفاء پرسید که معلوم نیست
که بر ذات بابرکات شما درین هنگام چه میگذرد آنحضرت در جواب این بیت بگفت بیت تو مے ز وجود خویش فانی رفته ز حروف در معانی
بعد ازان امانت پیران با اسم اعظم و خرقه خلافت بحضرت شیخ نظام الدین البلخی قدس سره عطا کرده شادان و خندان جان بشهود دوست بسپرد
وفاتش بتاریخ چهاردهم ماه ذی الحجه در سنه تسع وثمانین وتسعمائة واقع شده چنانچه لفظ سر دفتر اولیا ازان مخبر است ولیکن سه سال از عدد مذکور زیاده میشوند
زیادتی و کمی دو سه عدد در تاریخ جائز داشته و مدت نود و پنج سال در قید حیات بود و مرقد مبارکش در قصبه تهانیسر زیارتگاه و حاجت روائی خلق است
و خلفاے آنحضرت که بمرتبه کمال و تکمیل رسیده اند بسیار اند که تعداد آنها درین مختصر گنجایش ندارد اما بعضے از ایشان را ذکر کرده مے آید پس خلیفه اول
و اعظم آنحضرت شیخ نظام الدین بن عبد الشکور الفاروقی التهانیسری البلخی است که در سلسله قدسیه اشتهار بحضرت ایشان دارد و این سلسله علیه مشائخ
چشتیه بوجود با جودش تا الیوم جاری است و یکجهانے بتوجه ظاهر و باطن وے به مطلوب حقیقی رسید و غلغله معرفتش در زمین و زمان افتاد چنانکه احوال
آن صاحب کمال بعد ازین نبشته مے آید و خلیفه دویم آنحضرت شیخ عبد الشکور برادر بزرگ وے است که پدر حضرت شیخ نظام الدین تهانیسری
است و خلیفه سیوم وے قاضی سالم کیرانوی است و خلیفه چهارم و پنجم وے شیخ موسی و شیخ عیسی است که موسی روزگار و عیسی وقت خود بودند و

Scanned with CamScanner

خلیفه ششم وے میر سید فاضل ساکن تو ہانہ است کہ اصحاب حضرت شیخ جلال الملة والدین قدس سرہ در حضورش مروے را حضرت میر خطاب کردہ
نام مے بردند والحق وے مردے جامع کمالات ظاہری و باطنی بود رحمة الله علیهم اللهم صل علی محمد واله واصحابه اجمعین بیت از رگہ نقاک
سر کوے شما بود ہر نافہ کہ در دست نسیم سحر افتاد ذکر آن نسیم صبح وصال آن قسیم مقام رجال آن مخصوص بعنایت رسول عربی آن ممن
ولایت شرقی و غربی آن متعلم مکتب خانہ ام الکتاب آن معلم مدرسه و یهدی الله من اناب آن بدانش مالک شریعت را
انتظام قطب دایرہ کائنات شیخ المشائخ بندگی شیخ نظام قدس سرہ بحر اسرار و معدن حقایق و معارف بود عشقے کامل و شوقے وافر و وجدے صادق و حالے
قوی و ہمتے بلند داشت و بعد از انبیاء علیهم السلام آن قسم تصرفات صوری و معنوی کہ او را دست دادہ بود ہیچ یکے ازین طایفہ را میسر نشدہ و اقوال
وافعال وے تمامی اولیاء واقطاب را حجت قاطع و برہان ساطع است و در ریاضات و مجاہدات و کشف و کرامات عجوبه روزگار بود و در تکمیل و ارشاد
یگانه زمان چنانکہ بیک نظرش کار طالب صادق تمام مے گشت و باندک نگاہش سالک مستعد را اجمال حضرت لاکیف جلوہ مے نمود ؛ وے قدس سرہ
حنفی مذہب و چشتی مشرب و فاروقی النسب بود و برادر زادہ و داماد و مرید و خلیفه مطلق و جانشین برحق قطب الاقطاب حضرت شیخ جلال تھانیسری
بودہ و بعد از وفات آنحضرت بر مسند ارشاد متمکن گشت و نام پدر بزرگوارش شیخ عبد الشکور بود و مسکن وے قصبه تھانیسر است و پدر آنحضرت نیز از حضرت
شیخ جلال خلافت داشت چنانکہ بالاثبت افتادہ است و چشمه علم لدنی چنان در باطن حضرت شیخ نظام قدس سرہ جوش زدہ بود کہ حقایق بلند و دقایق
دلپسند بسیار و لاشمار از زبانش سر میزد و آنحضرت از علوم رسمے کہ سر بسر قیل و قال اند از استادان صوری ہیچ نخواندہ بود آما از دفتر وعنده ام الکتب
و مکتب خانہ ادبنی ربی چندان علوم و نکات یاد و سند داشت کہ احاطہ آن جز بقلم آلہی نتوان کرد و تصانیف آنحضرت مثل دو شرح لمعات مکی و مدنی و
رساله حقیه در میان ہفت بطن وجود قرآن و ریاض القدس و تفسیر دو جزو اخیر از قرآن و غیر ذالک ہر یکے از نہا کنوز معارف حقیه از مشکواة نبوت و
معاون حقایق منفصله از مصباح ولایت است و وے قدس سرہ چندان معانی و اسرار قدسیه را بر صفحه ظہور نقش بسته کہ اگر شیخ محی الدین ابن عربی در
آنوقت بودے جز سکوت و الفحام پیش بیان با انتظامش چارہ ندیدے و غیر از غروب و اختفائے نزد طلوع آفتاب کلام معجز نظام وے راہ نیافتے
و در حقایق و معارف آنحضرت و حضرت شیخ ابن عربی تفاوتے عظیم است چہ حقایق و معارف وے ناشی از مقام کمالات نبوت است و حقایق و
معارف شیخ ابن عربی ناشی از مرتبه کمالات ولایت پس اول اصلست و ثانی ظل و فرع فہم من فہم و بنقل متواتر از پیران این فقیر ثبوت پیوسته کہ
چون آنحضرت شیخ نظام بلخی قدس سرہ شرف طواف کعبه معظمه و زیارت روضه منورہ حضرت رسالت پناہ محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم دریافت یک
شرح لمعات در حضرت مکه معظمه تصنیف فرمودہ باسمی مکی گردانید و شرح دویمی وے در حضرت مدینه منورہ تدوین نمود و آن را موسوم بمدنی ساخت
و در وقت نوشتن این ہر دو شرح آنحضرت در خلوت مے نشست و یک خادم بر در خلوت خانہ میگذاشت تا ہیچکس را در آنجا آمدن ندہد و روحانیت حضرت
رسالت پناہ صلے الله علیه وسلم بر وے در معامله حاضر میگشت و لمعات را بوی تعلیم مے فرمود و اسرار و معانی وے برآنحضرت واضح میساخت و وے قدس سرہ
آنچه از حضرت رسالت پناہ صلے الله علیه وسلم از حقایق و معانی لمعات سماع کردہ ہمه آن را در ہر دو شرح وے نبشته دو کتاب پرداخته و گویند کہ جانب
سطرے از آن لمعات در وقت قرأت وے قدس سرہ مر آن را از حضرت رسالت پناہ صلے الله علیه وسلم گزرد و شش بود آنخواجه دو سرا در آن حین اشارہ
کردہ آن سطر را حضرت شیخ نظام قدس سرہ آب زر احاطه کنانیدہ بود و آن لمعات تا الآن نزد بعضے از فرزندان آنحضرت موجود است و بعضے از
کتب بنظر این فقیر چنان در آمدہ است کہ یکے از مریدان حضرت شیخ نظام الدین قدس سرہ مے فرماید سخنان حقایق و معارف کہ از زبان آنحضرت
سر مے زد مریدان و خلفاے آن را مے نوشتند و کتابے مے ساختند چرا کہ آنحضرت مثل حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم امی بود چندان در معنی

تذکره
حضرت شیخ جلا[illegible]
بندگی شیخ
[illegible] الدین

Scanned with CamScanner

استغراق داشت که حرف نمی شناخت و چون مریدان آنحضرت معارف و اسرار که از زبانش بیرون می آمدند در قالب عبارت و الفاظ در آورده پیشش می خواندند جزوها را از دست ایشان گرفته بانگشت اشارت میکرد که ازین سطر تا آن سطر خط بزنید و باقی را بخوانید چون مریدان حروف مشار الیها را خط زده می خواندند اول تا آخر بسیار ربط می یافت و عبارات ایشان که حکمش برآن خط زده بودند بی تقریب می بود و آنحضرت بنهایت صاحب ذوق بود هر کس که در حالت سماع بمجلس فیض بخش او حاضر می شد بقدر استعداد خویش فیض می یافت تا یک مدتی در وقت عروج آنحضرت در مشاهدات ذات چنان حالت بروی طاری گشته بود هر کس هر وقتی که منظور نظرش می گشت در اول وهله بشهود ذات فایض می شد و لهذا وی قدس سره در السنه و افواه بشیخ ولی تراش اشتهار یافته بود و وجه تلقب وی بحضرت ایشان آن است که چون قطره تعین روحی وی از قید کثرت بیرون آمده برنگ اطلاق ذات وحدت برآمد آنحضرت حقیقت خویش را کل و اصل و حقایق عالم را ظل و فرع و قایم بخود دریافت از ذات خویش با ایشان تعبیر می نمود و چون مقید را محو و کم یافته باین لفظ از مطلق و بی نشان نشان میداد بنا بران ملقب بحضرت ایشان گشت و چون حضرت شیخ نظام قدس سره در حلقه ارادت قطب الاقطاب حضرت شیخ جلال الملة والدین تهانیسری در آمد بموجب امر جلیل القدر و تلقین بلقین امر وی شب و روز با تیان ذکر جهر که عبارت از کردن نفی و اثبات و اسم ذات بصوت بلند با رعایت ملاحظه و واسطه است اشتغال ورزید روز بروز حجب نورانیه و ظلمانیه که کنایت از تعینات روحیه و جسدیه است از پیش بصر بصیرتش برخاستن گرفت و انواع حالات و اقسام انوار بر لوح دلش وارد می گشت و چون آنحضرت همتی بکمال داشت و سینه وی بشرح الم نشرح ارض الله واسعة گشته بود بحکم ما زاغ البصر و ما طغی اصلا باین چیزها ملتفت نمی گشت و هر دم مشتاق وارد بیان بخواهان حضرت لاتعین و لاکیف می بود و از کیفیات و تمثیلات خوشنود نمی شد بنا بران بخدمت حضرت پیر دستگیر خویش معروض داشت اگر فرمان شود بموجب متابعت حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق در حجره در آمده در وی را بخشت و گل مسدود ساخته خلوت شش ماه بکنم یا در آن خلوت بمیرم یا بمطلوب حقیقی برسم و اصل مرتبه جان گداز یی حضرت خواجه شیرازی گویا این بیت مناسب حال فرموده بیت دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید حضرت شیخ جلال قدس سره وی را تحسین کرده فرمود کار طالبان حق همین است بس شغل بهو نکم و شغل سه پایه تلقین فرمود تا در آنخلوت بمجرد اشتغال بشغل سه پایه امر فرمود و گفت که این شغل را بطریق که در وی ز بار اسم ذات گفته یک دانه تسبیح می اندازند در یک دم هر روز اگر زیاده میسر نشود کم از دو بیست بار نگو نیند حضرت ایشان بحسب فرمان پیر در خلوت در آمده و در وی را بخشت و گل مسدود ساخته بکردن شغل سه پایه لیلا و نهارا مشغول گشت و رفته رفته در یکدم نیصد و بروایتی چهار صد بار رسانید و در وقت اختیار کردن خلوت از حضرت شیخ جلال پرسید که چون چنین خلوت اختیار کنم جماعت از من فوت خواهد شد آنحضرت بوی فرمود باید که در وقت ادای هر فرض تکبیر گفته بنماز اشتغال نمائی جماعت میسر خواهد آمد چون حضرت ایشان بوقت ادای فرض تکبیر گفته بنماز مشغول میگشت ملایکه بصور انسانیه متمثل گشته بوی اقتدا میکردند چنانچه بوقت سلام حضرت ایشان مر آنان را معاینه میکرد و بعد از ان از نظر وی غایب میشدند الغرض چون حضرت نظام قدس سره بموجب امر پیر خود مجاهده شدید پیش گرفت بعد از یکماه چنان حالت بروی وارد گشت که گویا سینه اش شق شده است و در میان سینه صحرای وسیع که از صحرای لامکان نشان میداد رونما گشت و الصحرای را مملو بنور سرخ که در غایت حمرت باشد یافت بعد از ان آن نور سرخ لامکانی تعین امرد چهارده ساله صبیح و ملیح گرفته در نظرش جلوه گری داد بر روی گیسوها دراز و سیاه بودند و آن امرد آمده بر کتف راست حضرت ایشان بنشست و گفت ترا که فرموده است که خود را در چندین مجاهده انداخته وجود خود را ضایع میکنی من یا پیر تو حضرت ایشان از شهود جلوه آن امرد که از اسرار رایت ربی علی صورة امرد شاب نشان میداد

بیخود گشت وتا یازده روز روحش درین معراج معنوی بماند وشهود وے قدس سره درین بیخودی بعد از سه روز از تقیید امرد در گذشته بنور بے شکل وبے خبر رسیده بود درین مشاهده تا یک روز مانده بعد ازان بشهود حضرت لاکیف واصل گشته در عالم بے رنگی واطلاق یک رنگ شده با مقصود حقیقی خویش هم آغوش بود چنانکه عارفے ازین مقام خبر داد ؎ من مست مے عشقم هشیار نخواهم شد خفته بر معشوقم بیدار نخواهم شد۔ چون حضرت ایشان بعد از پانزده روز از بیخال اند کے فرو داشته شد بخادمے که بیرون حجره برائے بعضے مصالح لابدی آنحضرت که رسانیدن پیغام وے به پیر دستگیرش وآوردن جواب از جانبش باشد مے ماند گفت پیر دستگیر مرا پیش درین حجره طلبیده بیار خادم حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری را آنجا بیاورد پس وے قدس سره تمامی کیفیت واقعه خویش پیش پیر دستگیر خود بیان نمود حضرت شیخ جلال بمجرد استماعش بیخود گشت وتا قریب یک پاس در عالم محویت ماند چون بافاقت آمد گفت شیخ نظام الدین رب تو بر دوشت سوار شده چه سخن گفته بود باز بگو حضرت ایشان باز آن سخن را اعاده کرد باز حضرت شیخ جلال بیهوش گشت بعد یک پاس بافاقت آمد همچنین تا سه کرت واقع شد بعد ازان مر حضرت شیخ نظام الدین را از آنجا برون کشیده گفت کار تو تمام شد و به منتهائے عرفان که شهود حضرت لاکیف است واصل گشتی اکنون ترا حاجت خلوت نیست پس او وے را نعمت وامانت پیران با اسم اعظم وخرقه خلافت ونیابت مطلق خویش سپرد و بتربیت وارشاد مریدان ومستفیدان امر فرمود وآنچه قبل ازین گذارش یافته بعد ازان وے قدس سره بتربیت وتکمیل طالبان صادق مشغول شد از حسن تربیتش خلقے کثیر وجم غفیر بمرتبه کمال وتکمیل رسیده در هر قصبه وهر شهر ودر هر مقام ودیار بارشاد دیگران مشغول گشتند چنانچه مجملے از احوال بعضے از ایشان در ضمن احوال آنحضرت گذارش مے یابد مخفی نماند که تجلی بر صورت امرد از ابتدائے مشاهدات حضرت ایشان در آن خلوت بود وشهود آخر وے بے تعینی صرف وبے رنگی محض بوده ونیز دیدن حق بصورت امرد اندک کار نیست که عارفے مثل بایزید بسطامی قدس سره بر آن مے نازد وے گوید رایت الله علی صورة امرد وحضرت مولانا جلال الدین البلخی الرومی قدس سره مے فرماید که این قول حضرت بایزید دو احتمال دارد یا وے در صورت امرد حق را مے دید یا حق تعالی خود بصورت امرد مصور مے شد بسبب میل بایزید و صاحب مراة الاسرار برائے اثبات معنائے اخیر این قول حکایتے از سلطان ولد فرزند مولانا نقل مے نماید که گفته مولانا وشمس الدین تبریزی قدس سره را زنے بود کیمیای خاتون نام وقتے از وے خشم گرفته به طرف باغهائے رفت حضرت مولانائے زمان یاران را فرمود که بروید کیمیا را بیارید که خاطر مولانائے شمس الدین را بوے تعلق عظیم است وخود بطلب مولانائے شمس الدین بطرف باغها بر آمد دید که وے در خرگاه نشسته با کیمیائے خاتون در سخن است و دست بازی مے کند مولانا در تعجب شده بر گشت که او در ذوق محظوظ باشد مولانائے شمس الدین آواز داد که اندرون بیا چون در آمد در خیمه غیر از وے دیگر هیچ ندید پرسید که کیمیائے کجا رفت فرمود که حق تعالی مرا چندان دوست میدارد بهر صورتے که میخواهم بر من مے آید این دم بصورت کیمیا آمده بود پس احوال بایزید با همچنین باشد منقول است که روزے شخصے از حضرت شیخ نظام الحق والدین تهانیسری پرسید که اول ما خلق الله القلم چه معنی دارد آنحضرت در جواب وے بطریق کنایت گفت که روزے حضرت مولانائے روم قدس سره شرح اسرار که اول ما خلق الله القلم عبارت از آن است بیان میفرمود گفت روزے حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اسرار اخوان الصفا را بحضرت علی مرتضی رضی الله عنه در خلوت بیان مے کرد ووصیت مے فرمود که این اسرار اعظم را بنامحرمی مگو همچنین تا چهل روز تمام تحمل فرموده بعده بے قرار شد واورا مجال تنفس نماند عاقبت الامر بیخود وار بصحرائے بیرون آمد ودر آنجا چاهے یافت منبع سر در آن چاه کرده آن اسرار را یک بیک گفتن گرفت واز غایت مستی کفهائے بر آورده بود وآب دهان در آن کفها در آن چاه ریخته مے شد تا بکلی مستفرغ گشت وسکونتے یافت بعد از چند روز در آن چاه یک نائے برست وروز بروز بزرگتر مے شد مگر چوپانے روشن دلے بر آن حال مطلع گشت وآن نے را

بریدہ و سوراخے چند کردہ شب و روز مانند عاشق زارے نواخت و شبانی سے کرد تا بحدے کہ در قبایل بر نے نوازی مشہور شد بچنین حیوانات کہ او حلقہ کردہ از چرا باز ماندہ مے مردند تمام عرب بتفرج آن رغبت مے نمود از غایت لذت آواز نے مے گریستند و ذوقہا مے کردند این حکایت بسمع مبارک حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم رسید فرمود تا جوان را حاضر کردند چون نے نواختن آغاز کرد صحابہ ذوقین گشتند و بیخود شدند حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ این نواہا شرح آن اسرار است کہ من با علی در خلوت گفتہ بودم ہمچنین تا کسے از اہل صفا نباشد اسرار اخوان الصفا را از نواے نے نتواند شنیدن و ستاند و گشتن کہ الایمان کلہ ذوق و شوق بیت آہ و درد ت را اندازم مہرے چون علی آہ کنم در قعر چاہ چہ بچو شد نے بر وید از لبش نے بنالد راز من گردد تباہ و ہم منقول است کہ مریدے محرم راز از حضرت ایشان معناے آیت کریمہ کہ در ابتداے سورہ والنازعات واقع شدہ اند بطور صوفیہ التماس نمود حضرت ایشان فرمود کہ ازین آیات کیفیات حبس دم را استخراج مے نمایند و معانی شان از حضرت رسالت پناہ گوش بگوش چنین رسیدہ است والنازعات سوگند بکشندہا ے دم غرقا بہ سختی و بقوت انکہ ہمہ دم ہر چہ توانند کشیدہ از پائین موگفتہ بالا مے برند والناشطات سوگند بیرون آرندہاے دم وقت گذاشتن نشطا یعنی زمی کہ بینی را گرفتہ آہستہ آہستہ در چیا بیرون مے آرند از راہ دہن تا گرمی کہ از سلوک شدہ از یک بار بیرون آوردن بیرون نرود والسابحات و تسبیح کنندگان در حال دم گرفتن کہ اللہ اللہ مے کنند تا بشمار زود زود بر سد ہمیشہ ترقی بکنند تا بپانصد یا ہزار بار برسانند سبحا تسبیح کردنی فالسابقات پس ایشان ازین عمل از سابقات و طلب سبقت مے دارند سبقا سبقت جستنی کہ ہمیشہ قصد خلاصی از سجین دارند کہ بعلیین رسند فالمدبرات امرا و تدبیر مے کنند کہ بر ورش این کارہا بانصرام رسند اما درین سخن است مطالب اینہا کہ عروج دم مسافر است مے گویند کہ تدبیر کار نیست کہ دم بعد از کشیدن در سینہ نگاہ مے دارند و بعضے تفسیر مے کنند کہ بعد از گرفتن دم گردان براسہ بار مے گردانند تا دم از بالا بپائین رود کہ دل را گرمی رسانیدہ دل بکشایند و آتش غریزی برون افتد گرمی دم و گرمی آتش دل نیلوفر را کشودہ دم مقیم را روان سازد این امر را تدبیر مے کنند و تشخیصیکہ این کار را بانصرام رسانند از قبیلہ السابقون السابقون اولئک المقربون ط بود تکلف و راستی ہر دو طبع سلیم در مے یابد تا خدا کرا طبع سلامت دہد و باید دانست کہ ہر چند دم مسافر از پائین عروج کردہ بعلیین مے رسد اما سجین کہ در آن راہ است کہ از ان خلاصی ضرور است اطلاق بر آن دم نتوان کرد دیگر آنکہ از عروج مقیم عروج دم مسافر براہ شمس الیمنی و قمر الیسری است اما از عروج دم مسافر عروج دم مقیم کہ سیر نیست بسلطان العروق روان گردد فالمدبرات امرا بر دم مقیم کہ براہ سلطان العروق عروج کنندہ است اطلاق کردہ مے آید و سجین نیز بآن متحقق است کہ از سجین خلاص باید کرد و بر مسافر سجین کہ عبارت از ہقفل است راست نمے آید اما ہر کس را چنانچہ حوصلہ اوست درمے آید و نیز منقول است کہ حضرت شیخ جلال الدین تھانیسری قدس سرہ جمیع مریدان و خلفاے خویش را در حین حیات خود بحضرت ایشان سپردہ بود پس ہر یکے از ایشان بیان واقعات خویش ہر روز پیش آنحضرت مے کردند و وے قدس سرہ حل واقعہ آنکس کما ینبغی مے نمود اگر احیانا واقعہ مریدے حضرت شیخ جلال الدین خود مے شنید در آن ہنگام نیز حضرت ایشان را حاضر میساخت و از وے در حضور خویش حل آن واقعہ مے کنانید اگر مریدے از مریدان حضرت شیخ جلال الحق والدین را تعصب حضرت ایشان خوش نمے آمد بنا بران بے امر حضرت شیخ جلال الحق بخدمتش رفتہ واقعہ خویش گفتن آغاز کرد اتفاقا ناگاہ بے آگاہ حضرت ایشان نیز حاضر گشت پس آن مرید بخدمت حضرت شیخ جلال واردات خود را کہ تا بمقام جبروت سیر و سلوک او افتادہ بود نقل کرد بعد از آن حضرت ایشان فرمود پیشتر بگو گرچہ دیدی این جا چہ توقف کردہ درویش ناقل گفت کہ سالک را ازین پیشتر سلوک ممکن نیست حضرت ایشان فرمود تو باین ورجہ نرسیدہ لیکن سلوک ازین بیشتر است حضرت شیخ جلال الدین قدس سرہ فرمود کہ شیخ نظام را ست مے گوید کہ او بآن مرتبہ کہ تنزیہ محض است رسیدہ است

Scanned with CamScanner

وتوزسیده ذکر منکرے وسبب ہجرت حضرت ایشان از قصبۂ تھانیسر جانب دار الاسلام بلخ از پیران بنقل متواتر چنان مسموع گشته که چون عود ولایت
آنحضرت از خلوت خانۂ استتار بیرون خرامید و صیت کمالاتش در اطراف و اکناف عالم منتشر گشت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه را نجد نقش اعتقاد
فوق الحد پیدا شد و چون سلطان خسرو بن جهانگیر پادشاه بتاریخ بیستم ماه ذی حجه در سنه یکهزار و چهارده هجری که سال اول جلوس پدر عالی قدر وے بود از بے سعادتی خود
باغی شده از اکبرآباد گریخت و براه تهانیسر گذر افتاد بجهت دیدن حضرت شیخ نظام الدین رفته بود بعضے قاصدان دروغ بعرض پادشاه رسانیدند که حضرت ایشان
او را نوید سلطنت داده است بنابران اعتقاد نور الدین محمد جهانگیر پادشاه که در حقیقت میلان بمذهب کفر و الحاد بسیار داشت و بجناب جمیع اولیاء حق صدق و ارادت
رسوخے نبود از بے سعادتی او روزگار از حضرت ایشان نیز برگشت و رنجیدگی تمام بخدمت آنجناب پیدا کرد واز ملک هندوستان عذر خواست چون آن آفتاب
فلک ولایت از برج ممالک هندوستان جانب شهر بلخ تحویل یافت و مانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در ظاهر از هندوستان بدار السلام بلخ
ہجرت فرمود و در حقیقت رفتن آنحضرت ازینجا به بلخ برائے ارشاد و تکمیل مردمان آنجا بود که بسبب بعد مسافت رسیدن شان درین مقام ممکن نبود و میگویند
که آنحضرت چون از تهانیسر بقصد بلخ بر آمد اول به مکه معظمه رسیده حج ادا نموده بعد ازان به مدینه منوره رفته سعادت زیارت تربت مقدسه حضرت نبوی حاصل
کرد و چند مدت درین دو مقام متبرک اقامت کرده مرد و شرح لمعات را تصنیف فرمود چنانکه بالا ثبت افتاده بعد ازان همانجا عزیمت بلخ نمود و بعضے
مے گویند که اول بحضرت مکه و مدینه سعادة حج و زیارت و روضه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حاصل نموده باز به تهانیسر آمد و از آنجا بسبب رنجیدگی
نور الدین محمد جهانگیر پادشاه به بلخ رفت بهر تقدیر از وقت خروج از قصبۂ تهانیسر تا هنگام دخول به بلخ در بلاد و قریات که مابین این دو موضع بودند از نظر تربیتش
هفصد کس بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند و آنحضرت هر هفصد کس را بخلافت خویش مشرف ساخته بهر مقامے و موضعے برائے ارشاد متعین ساخت الغرض روزیکه
حضرت ایشان در بلخ داخل شد مغلے از جانب پادشاه آنجا بر خدمتے تعیین شده بود در راه با حضرت ایشان در خورد و مکرو مکّه اسپ فرزند ارجمند آنحضرت بر آن
مغل رسید و وے چون از شراب غرور مست بود تازیانه بر پشت آن ثمره فواد حضرت ایشان زد وے از غایت غضب بخدمت حضرت بیامد و گفت این
تحمل شما مارا از هندوستان به بلخ آورد و نمے دانم که ازینجا بکجا خواهد برد آن حضرت حقیقت حال استفسار نمود وے ماجرائے تازیانه زدن آن مغل بر پشتش
بیان کرد بلکه اثر وے را نمود آنحضرت را غیرت صفت جلال در کار شد در حال بر زبانش رفت حیف است که مهره گردن آن مغل نمے شکند بمجرد بر آمدن
این سخن از زبان حضرت ایشان اسپ مغل شوخی کرده وے را بینداخت سر و گردنش بشکست و بمرد بعضے همراهان وے که نزدیک آنحضرت بودند
برین ماجرائے اطلاع یافته بمردمان دیگر گفتند این شیخ که از هندوستان آمده است زبانش سیف قاطع است که بمجرد بر آمدن این کلمه حیف است که مهره
گردن آن مغل نمے شکند در حق رئیس ما از زبانش بر آمد که سردار ما در حال از اسپ بیفتاد و بمرد رفته رفته در چند روز این خارق آنحضرت در تمام شهر بلخ اشتهار
یافت بسیار مردم این خارق عجیب وے را شنیده روے عقیدت و نیاز بآنحضرت آوردند و چون آنحضرت در بلخ سکونت اختیار نمود اکثر خلق ولایت
ماوراء النهر بحلقه ارادت او در آمده بسیار عزیزان آن دیار بعد از ارشاد از دست وے خرقه خلافت خواجگان چشت پوشیده بتربیت دیگران مشغول شدند
و آنحضرت در آن مقام نیک انجام خیلے معزز و مشهور گشت اگرچه علم ظاهری نخوانده بود اما بفیض علم لدنی در چنان مکان پر تعصب بقوت صفائی
باطن علم حقایق و معارف به طالبان صادق درس مے گفت و هیچ کس را مجال انکار و گفتگوے نبود و امام قلی خان اوزبک پادشاه بلخ و بروایتے
نظر محمد خان والی آنجا مرید آن حضرت شد و از غایت اعتقاد در یک هفته یک مرتبه بجهت دیدن حضرت ایشان مے آمد و چون حضرت در آن دیار اشتهار
یافت و جمیع خلایق از اصاغر و اکابر و سلاطین و امرا روے نیاز بآستانه وے آوردند بعضے علما و مشایخ شهر را رگ حسد بجنبید پس بعضے مسخرگان آن مقام
را بعطاهاے دنیاے دنیه فریفته ساخته بر آن آوردند که آنها بجناب آنحضرت رفته تمسخر کنند و بنوعے سخریت و استهزاے نمایند که باعث خندیدگی و بداعتقادی

Scanned with CamScanner

علق گردد آن مسخرگان نا عاقبت اندیش بحطام دنیاوے فریفته شده رئیس خود را بر جنازه چهارپائی بشکل مرده انداخته پیش خانقاه آنحضرت بردند و
آن رئیس در دل خود مقرر کرده بود که چون آنحضرت تحریمه خواهد بست من از چهارپائی برخاسته باوے به تمسخر پیش خواهم آمد تا تجمل و خفیف شود الغرض
مسخرگان آن جنازه مجهول را بر در خانقاه گذاشته پیش آنحضرت اندرون خانقاه رفتند و گفتند که رئیس ما مرده است و هیچکس از علماء و مشایخ این
شهر بجهت حقارت و فرومایگی ما به نماز جنازه اش نمے پردازند بنابران خلق عمیم ذات ملکی صفات شما شنیده جنازه بر در خانقاه نهاده آمده ایم اگر حسبته
لله توجهی درباب ما کمتر نیان فرموده کسے را به فرمائید که تا نماز جنازه بروے بگذارد عند الله اجر عظیم باشد آنحضرت بفراست باطن حقیقت حال را دریافته
گفت که دیگر هیچکس قابل نماز این جنازه جز من نیست من خود نماز جنازه اش خواهم گذارد مسخرگان شادمان شدند و گفتند که غرض ما همین بود که
حضرت خود بنفس نفیس خویش باین امر قیام نمایند تا موجب نجات ابدی و سعادت سرمدی وے باشد اما از جهت ترک ادب عرض کردن نمیتوانستیم
پس آنحضرت بر جنازه رسیده از ایشان درخواست کرده تحریمه نماز بربست بمجرد الله اکبر گفتن روح وے از قالب آن رئیس مسخرگان بپرید
توابعان وے منتظر بودند که رئیس تاکے برخیزد و بجناب آنحضرت سخریت و استهزاے نماید تا مطلوب ما حاصل آید و اشارتها نیز کردند چون آن
بدبخت بجهنم رفته بود که برخیزد و تمسخر نماید پس آنحضرت از نماز جنازه وے فارغ شده به آنان اشارت کرد که این را بردارید و دفن کنید چون آنها چادرے
از روے رئیس خویش برداشتند دیدند که مرده بود بصد ندامت و خواری فریاد و زاری کنان در پاے آنحضرت افتادند که از ما بسبب اغواے بعضے
حساد جناب پاک حضرت ایشان این خطاے شنیع صادر شده بود بر حال ما بیکسان رحم کرده عفو فرمائید و توجہے درباب او بکار برید تا زنده گردد
که وے سبب قوت ما بود و مردنش باعث خرابی ما است آنحضرت فرمود که تیر بهدف رسید و شما سزاے سخریه و استهزاء خود یافتند اکنون علاج وے
جز دفن چیزے دیگر نیست پس مسخرگان از حیاتش مایوس شده وے را دفن کرده خوار و پریشان بجاهاء خویش بازگشتند و حساد ان آنحضرت
خجل و منفعل تر شدند مخفی نماند که ذات قدس صفات حضرت شیخ نظام الدین تهانیسری مظهر اتم و جامع مزجمیع کمالات نبوت را بود بنابران کیفیا
وے باستهزاء پیش آمد حق تعالے مروے را زود به سزاء آن استهزاء رسانید چنانکه مستهزیان حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم را **آیته کریمه**
اللهُ یستهزءُ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون شاهد این حال است و بعد ظهور این خارق از آنحضرت **یدخلون فی دین الله**
افواجًا بروے جلوه گر گشته بود و خلق فوج فوج مے آمد و در حلقه ارادتش داخل مے شد علماء و مشائخ مذکورین از آتش حسد زیاده ترمے سوختند
ناگاه بجاے رسید که دعوتے کامل را که درین فن یکتا بود بحطام دنیاویه فریب داده بر آن آوردند که بر آنحضرت چنان دعوات بخواند که بمیرند آن دعوتی
نادان بگفتار شان مغرور گشته بر آنحضرت دعوت خواندن شروع کرد چنانچه اثر اجابت دعوتش بر حضرت ایشان ظاهر گشت آنحضرت بفرزند کلان
خود شیخ محمد سعید فرمود که برو و بآن دعوتی بگو که از دعوت باز آید بموجب فرمان آنحضرت پیش آن دعوتی رفته پیغام وے قدس سره گذارش نمود
آن دعوتی بخندید و گفت که ایشان خود را شیخ کلان مے گویانند اکنون چرا مے ترسند شیخ محمد سعید از انجا بر گشته پیش پدر بزرگوار خویش آمده ماجرا
باز گفت همچنین آنحضرت شیخ محمد سعید را تا سه روز پے در پے بر آن دعوتی همان پیغام داده فرستاد آن دعوتی همان جواب میداد روز چهارم به شیخ
محمد سعید گفت که بخانه آن دعوتی رفته به بین که چه حال دارد چون وے بموجب امر آن حضرت آنجا رفت دید که آن دعوتی مرده بود و مردم بسیار در
کلبه وے برائے تجهیز و تکفینش جمع آمده بودند برگشته بخدمت آنحضرت رسیده حقیقت حال بیان نمود و سر این واقعه عجیبه استفسار نمود آنحضرت فرمود
که چون این دعوتی بر ما دعوت خواندن شروع کرد اثرش ظاهر گشت شب اول در معامله دیدم که در بهشت کوشکے زیبا و مرغوب معمر مے شود از عمارت
کنندگان پرسیدم که این کوشک براے کہ بنا مے نمائید گفتند براے تو که بعد سه چهار روز بسبب دعوت فلانکس که در فلان محله بلخ ساکن است و

Scanned with CamScanner

دعوتش بر محل اجابت رسیده است از عالم دنیا انتقال کرده در این مقام خواهی رسید و بنام و نشان آن دعوتی مرا آگاهی دادند تا سه روز شب همین
معامله دیدم بنابران سه روز پیاپی پیوسته تو بوے گفته فرستادم تا آن دعوتی ازآن کار بازآید و تیغ حال باطن من ناگهان سرش ببرید چگونه دعوت
اسماء قهر عارفی که متعلق بآنهاست موجب هلاکت و مرگ داعی است وآن عارف راکه جمیع اسماء حق وصف وے گشته انداز دعوت داعیان ضرری
نمے رسد اگرچه بعضے آثار دعوت براے ابتلائش در معامله بروے اظهار مے نمایند الغرض شب سیوم چون به بهشت رسیدم وآن کوشک مرتب
بنظر درآمد با بنیان وے گفتم دل من اکنون میل باین مقام نمے دارد و من دراینجا نخواهم آمد چه مرا طلب کوشک و بوستان نیست من طالب حرم
در جنت ذات بوعده و وقت خود خواهم رسید و این کوشک بهشت مرآن دعوتی را بخشیدم وے فردا در اینجا خواهد آمد بنابران روز آینده بتو گفتم برو
ببین که آن دعوتی چه حال دارد چه تیغ حال من در معامله وے را کشته بود و بیقین مے دانستم که مرده باشد بعد ظهور این خارق آن علماء و مشائخ بے
تمیز را حسد برآنحضرت افزون تر شد و روز بروز زیاده مے شد تا کار با حتساب کشید و بعرض بادشاه رسانیدند شیخ را بموجب اطاعت اولوالامر
حضور در مسجد جامع بادشاهی که آنجا بادشاه نماز مے گذارند براے نماز جمعه واجب ولازم است پس باید که جمهور را در جامع مسجد بادشاهی که کثرت
جماعت است آنجا ادا مے کرده باشند چون بادشاه بعادت معهود خود بملازمت حضرت ایشان بیامد عرضداشت نمود این بنده را آرزو تمام است
که حضرت شیخ نماز جمعه را در جامع مسجد ما ادا مے کرده باشند تا نماز همه مصلیان آنجا قبولیت پذیر شود و زبان طاعنان نیز بسته گردد چرا که اینان میگویند
که بمذهب امام ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه تعدد جمعه در یک شهر روا نیست مگر آنکه درمیان شهر نهری کلان جاری باشد و بر هر دو کناره وے مردم
ساکن باشند و زمین ساکنان یک کناره بجانب کناره دویم ممکن نبود و دراین چنین شهر دو جمعه در هر دو جانب آن شهر روا داشته اند و درمیان شهر بلخ
هیچ نهرے جاری نیست پس دراینجا تعدد جمعه جائز نباشد و نماز کردن جز بجامع مسجد بادشاه که اقامت جمعه و اعیاد بر ذمه وے است درست نبود پس نماز
جمعه ذات مبارک حضرت شیخ را که مسجدے دیگر ازین شهر ادا کرده میشود صحیح و جائز نمے شمارند اگرچه وصف صحت درحقیقت نماز بانیاز ذات پاک
حضرت شیخ است اگر کرم فرموده در مسجد جامع این ضعیف قدم رنجه مے نموده باشند عین احسان است و گفتگوے حاسدان نیز منقطع گردد حضرت
ایشان ببادشاه گفت که من نماز جمعه در مسجد بادشاهی براے آن نمے گذارم که امام شمار افضی است بادشاه این سخن را بآن علماء و مشائخ گفت
و فرمود که سبب نیامدن حضرت ایشان در مسجد جامع ما این است آن حاسدان چون این سخن شنیدند گفتند که یکے خود براے نماز جمعه درآن مسجد
حاضر نمے شود و دیگر امام ما را که عالم و پرهیزگار است و از سی سال پس وے نماز مے گذرانیم تهمت رفض مے دهد و از استماع این سخن حضرت ایشان
رگ حسد امام نیز در جنبش آمده پس آن علماے و مشائخ و امام مسجد در جامع بادشاهی با توابعان ایشان قریب به ده دوازده هزار کس متفق شده
به بادشاه گفتند که اگر شیخ نظام تهانیسری که پیر تست رفض امام ما را ثابت نکند فبها و الا نه شما هر دو را خواهیم کشت و در ملک توران و عرب توکران
در بیست چون پیش بادشاه خویش مے آیند سلام گفته مے نشینند و اگر از بادشاه رنجیده میشوند متفق شده بادشاه را گرفته مے کشند یا در حبس
مے نمایند و بجایش دیگرے را از قبیله وے مے نشانند بنابران بادشاه بلخ چون اتفاق چندین هزار کس دید ترس خورده روز دیگر بخدمت
حضرت ایشان آمده حقیقت حال اظهار کرد و گفت که مردمان باستماع این سخن که حضرت شیخ امام ما را رافضی مے گوید هجوم عام کرده اند و قریب
ده دوازده هزار کس مجتمع شده اند کار از دست من رفته است خوف آن است که ملازمان حضرت را بلکه مرا نیز آزارے شدید رسانند یا بکشند اکنون چنان
تصرف نمایند که رفض آن امام ثابت گردد و بادشاه این سخن تمام کرده بود که امام با همان ده هزار کس در رسید و در دست برادر وے خنجر برهنه بود تا
اگر آنحضرت رفض امام را ثابت نه کنند وے باین خنجر بکشد چون امام با چندین جماعه بغرور تمام آمده سخنان درشت و لایعنی مرآن حضرت بادشاه

را گفتن گرفت و گفت اگر فیض من ثابت نه کنی همین ساعت ترا با بادشاه می کشم حضرت ایشان در حال بمراقبه نشستند و بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند که اکنون روحانیت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حاضر بود بمن فرمود که مردم را بگو تا موزهای امام برکشند و از مقام هر دو کف پای آن موزهای شگافته بینند تا حقیقت
سخن تو ظاهر گردد مردم بمجرد استماع این سخن موزهای را از پایش برکشیدند تا اگر خلاف فرموده آنحضرت ظاهر شود وی را بقتل رسانند و چون برای این امر هر دو
موزهای را از مقام کفپای هر دو پای بشگافتند اسم مبارک شیخین از آنجا برآمد مردم چون این حالت معاینه کردند بی امر بادشاه امام و برادرش را بقتل رسانیدند
و همه آنها بیکبار بخدمت حضرت ایشان ارادت آوردند و آن علما و مشائخ نیز حلقه بندگیش بگوش جان کشیدند تمام ولایت بلخ حلقه بگوش و فرمان بردار
آنحضرت گشت و بعد از آن هیچکس را یارای مخالفت با وی قدس سره نماند و گویند در بلخ شخصی بود قریب بصد سال از خلوت خانه خویش پای بیرون
نه نهاده بود و آن شیخ از نوادر علوم مثل کیمیا و ریمیا و دست غیب و غیر ذالک بسیاری دانست چون وقت رحلت وی قریب رسید بخدمت حضرت
ایشان بدست خادمی گفته فرستاد که اگر اینجا قدم رنجه فرمائید نعمتی عظمی بشما بدهم و دیگر هیچکس را لایق این نعمت نمی یابم آنحضرت از خادم وی پرسید
که شیخ تو جز این علوم علمی دیگر که مطلوب سالکان این راه است می داند یا نه خادم گفت در اعتقاد من شیخ ما جامع همه علوم است آنحضرت بآن
خادم گفت بر گفتن تو مرا اعتماد نیست از شیخ خود بپرس اگر وی را علم توحید حاصل است فبها و اگر حاصل نیست علوم دیگر نفع نمی کند وقت را غنیمت
دانسته بشتاب پیش از مرگ خویش را نزد ما رساند تا از قید دوئی وی را خلاص کرده بعالم یکرنگی برسانم و او ازینجهان مومن و موحد برود خادم آن شیخ
چون پیغام حضرت ایشان بوی رسانید طالب صادق بود گفت من جز این علوم چیزی دیگر نمی دانم و از علم توحید آشنا نیستم پس برخاست و نزد آن
حضرت بیامد حضرت ایشان در دو سه گهڑی وی را بنور توحید ذاتی مشرف ساخت و رخصت فرمود و بعضی گویند که آن شیخ علوم خود را نیز بطریق هدیه و تحفه
بر آن حضرت عرض کرد و وی قدس سره آن علوم را از وی قبول فرموده اما قول اصح اول است والله اعلم و این فقیر بنقل متواتر از پیران
خود استماع دارد که وقتی گذر ایشان در دریا بانی افتاد آنجا یک مرده دید که افتاده است چون آنحضرت بر احوالش متوجه شد و در ام الکتاب نظر کرد
سی سال از عمر او باقی یافت پس بآن مرده خطاب کرده گفت قم باذن الله در حال مرده برخاست و زنده شد آنحضرت وی را چند مدت در صحبت
خویش نگاه داشت و تربیت فرموده بمرتبه کمال و تکمیل رسانیده در مقامی برای ارشاد دیگران نصب فرمود و عالمی بوی تولا نموده بمرتبه ارشاد
و هدایت رسید و نیز این فقیر از پیران خویش سماع دارد که چوپانی از مکان نواحی بلخ غلغله کمالات حضرت ایشان شنیده بخدمتش بیامد آنحضرت
بوی گفت برای چه آمدهٔ چوپان عرض نمود که بسیار کس بتوجه ذات با برکات شما بمرتبه ولایت رسیده اند من هم می خواهم که باین درجه فایض گردم آن
حضرت وی را ذکر جهر بطریق نفی و اثبات و اسم ذات تلقین فرموده بمواظبت بر آن امر نمود آن چوپان حسب الامر آنحضرت شب و روز بکردنش مشغول
گشت تا هفت سال ریاضات و مجاهدات شاقه کشید آنگاه گوش دلش کشاده گشت و کلام حیوانات شنیدن و فهمیدن گرفت و ملکوت بروی کشف
شد بعد از آن حضرت ایشان وی را از جهر باز داشته بحبس نفی و اثبات امر فرمود تا یک سال بحبس نفی و اثبات اشتغال ورزید روزی بعد از شغل مراقب
نشسته بود دید که نوری در غایت سرخی از بن دندانش چون برق بدرخشید و انبساط گرفت بحدیکه در همه ذرات کائنات ساری بود و تمامی آنها محیط گشت
بعد از آن نور بعینه بزن جمیله گرفته بروی جلوه داد بمجرد مشاهده این حال آن چوپان بیهوش تا هفت روز در عالم محویت و بیخودی ماند بعد از آن بافاقت
آمد و باز بعد از چهارده روز در شبی آن چوپان بشغل باطن مشغول بود که نور بیخودی بروی ظهور فرمود تا نه روز در عالم بیخودی ماند چون این واقعه بخدمت
حضرت ایشان بیان کرد آنحضرت خیلی خوشوقت گشت و فرمود که مطلب تو حاصل شد بعد از آن وی را بخرقه خلافت مشرف ساخته بجانب وطن وی
رخصت فرمود و صاحب ولایت آن مقام گردانید و عارف بالله نامش نهاد چون بوطن خود مراجعت نمود و این خبر در مردمان موضع اشتهار یافت که شیخ

Scanned with CamScanner

نظام قدس سره چوپانی را صاحب ولایت این مقام گردانیده است و عارف بالله نامش نهاده فضلای آنجا مجتمع شده پیش وی آمدند و گفتند که شنیدیم
صاحب ولایت این مقام چگونه کسی است و عرفان و علم او را امتحان نمائیم تا کجاست پس بخدمت وی آمده مسایل علمیه پرسیدن گرفتند وی چون امی بود
حرفی هم نه دانست از جواب شان عاجز ماند آن علماء رسوم گفتند که همین عرفان و ولایت حاصل کرده که مسایل شریعت را هم نیکو نمی دانی و با وی تمسخر کردن
گرفتند چون علمایان که مقتدایان آنجا بودند با وی این سلوک نمودند و بتحقیر پیش آمدند مردمان دیگر نیز بوی التفات نه نمودند لاجرم برخاسته بخدمت حضرت
ایشان آمد و ماجرای بعرض رسانید آنحضرت وی را شغل کشف ارواح تلقین فرمود و گفت بخلوتی نشسته باین شغل مشغول شو روحانیت سراج الامت امام
ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه حاضر خواهد شد و هر وقتی که تو بجانبش متوجه خواهی گشت وی را حاضر خواهی یافت و هر مشکلی از هر علمی که از وی خواهی پرسید
حل خواهد نمود پس هر عالمی که از تو چیزی از مسایل علمیه پرسد از روح حضرت امام استکشاف نموده بوی جواب میداده باش وی بموجب امر حضرت ایشان
باشغل اشتغال نمود روحانیت حضرت امام اعظم رضی الله عنه حاضر گشت و گفت من ملازم حال توام هر وقتی که بجانب من متوجه خواهی گشت حاضر خواهم
شد و هر چه خواهی پرسید جواب شافی خواهی یافت وی این واقعه را بخدمت حضرت ایشان بیان کرد آنحضرت فرمود که اکنون برو همه عالمان آنجا کفش بردار
تو خواهند شد پس از ان وی از خدمت حضرت ایشان رخصت گرفته بوطن خویش آمد آن علماء باز بجهت امتحان وی پیشش بیامدند و مسائل علمیه
پرسیدن گرفتند وی درین مرتبه بحر علوم شده بود یک یک سوال آنها را هفت هفت جواب دادن گرفت هر چه آنها از وی می پرسیدند وی از روح حضرت
امام پرسیده جواب می داد و مشکل شان را حل می نمود علماء چون این حالت معاینه کردند همه یکبارگی در حلقهٔ ارادتش در آمدند بعد از ان رفته رفته تمامی اهل دیار
مرید و معتقد و حلقه بگوش وی شدند و خلقی کثیر بفیض تربیتش بمرتبه تکمیل و ارشاد رسیدند و بعضی میگویند چون عارف بالله از جواب علماء وطن خویش عاجز شده
بخدمت حضرت ایشان رفته کیفیت حال اظهار نمود آنحضرت مر وی را شغل جبرئیلیه تلقین فرمود و گفت که از ورزش این شغل ملایکه جبرئیلیه حاضر شده در دلت
القاء علوم خواهند کرد و هر مشکلی که از تو خواهند پرسید این ملایکه در جواب مسایل علماء در دل تو القا کنند آن را در جواب سوال شان میگفته باش باک
مدار که همه این علوم غیبیه ترا دیده مرید و معتقد تو خواهند گشت پس وی از خدمت آنحضرت وداع شده بمسکن خویش آمد و چند روز در خانه خود نشسته به شغلی
که مامور گشته بود مشغول شد درین ایام هیچکس بیرون نمی آمد وقتی که آن ملایکه بروی ظاهر آمده القای علوم در دلش کردن گرفتند آنگاه برون آمدن گرفت چون
خبر بعلماء رسید که آن چوپان عارف بالله از پیش پیر خود باز آمده با خود گفتند که اکنون پیش وی رفته ببینیم که چه کمال و چه علوم حاصل کرده آمده است و مسائل ما را
چه جواب آورده است پس آن علماء بخدمتش آمده همان مسایل پرسیدند وی هر یک را جوابهای متعدده داد و حل هر مشکل شان بانواع کثیره نمود چون علماء
آن مقام این خارق از وی معاینه کردند همه مرید و معتقد وی گشتند و عارف بالله شدند و هم این فقیر از بعضی ثقات چنان استماع دارد که حضرت شیخ نظام
تهانیسری و حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سره همعصر بودند و با یکدیگر ملاقات نیز شده و این نیز مر این فقیر را استماع است که حضرت شیخ نظام تهانیسری
مر حضرت شیخ نظام نارنولی را شیخ مسلمان میگفت و این سخن بآن معنی گفته باشند که حضرت شیخ نظام نارنولی را در انوقت شهود ذات حق در لباس تجلیات
صوری و تمثالات نوری خواهد بود و بکشف حضرت لاکیف نرسیده و یقین است که از آخر حال این کشف مر وی قدس سره را دست داده باشد حضرت شیخ نظام
نارنولی قدس سره از اعاظم خلفاء حضرت خواجه خانون گوالیری بود که سلسله ارادتش بچند واسطه بحضرت شیخ نصیر الدین محمود المعروف بچراغ دهلی قدس سره
می رسد و شانی عظیم و مقامی بلند داشت و وی را در تربیت مریدان دستی تمام بود چنانکه میگویند یکهزار و چهار صد خلیفه صاحب کمال و تکمیل داشت و وقتی
بروی حالت عین القضات فرود آمده بود در انوقت از زبانش صادر گشته که تا قیامت از فرزندان من یک مردی عارف و صاحب حال خواهد بود الحق
همچنان شد که وی قدس سره گفته چنانکه یکی از فرزندان در عهد محمد عالمگیر بادشاه محمد صادق نام خیلی صاحب حال و با کمال بود و در اخبار الاخیار آمده

حضرت شیخ نظام الدین نارنولی

Scanned with CamScanner

کرد وابه خاتون پیر حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سره در آخر عمر بهجت کبیر سن ایشان تعظیم کرده بود بسبب آنکه بپاے همه کس برخاستن نے توانست و ایستادن برائے بعضے دون بعضے دیگر مناسب حال درویشان نیست بنابران تعظیم همه آیندگان ترک کرد تا اکنون در مریدان ایشان طریقهٔ ترک تعظیم معمول است و کمالات و خوارق حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سره چندان است که این مختصر گنجایش آن تواند نمود بنابران عنان قلم را ازان معطوف ساخته بر سر مقصود مے آئیم باید دانست که حضرت شیخ نظام تهانیسری قدس سره سالها در ملک بلخ بر مسند ارشاد نشسته عالمے را بنور هدایت خویش منور ساخت و در عین حیات خود امانت پیران یعنی اسم اعظم و خرقهٔ خلافت و سجادگی حوالهٔ نبیره صاحب کمال حضرت قطب الاقطاب قطب العالم شیخ عبد القدوس بندگی شیخ ابو سعید گنگوهی فرموده جانب قصبهٔ گنگوه رخصت نمود و بعد ازان چند مدت مردمان را بفیض ولایت و تربیت خویش مستفیض ساخته جان در مشاهدهٔ دوست درباخت و در پرده شد و وفات حضرت ایشان در سنه هزار و سی و پنج و بقولے در سنه هزار و سی و شش بتاریخ بیست هشتم رجب روز جمعه در بلخ واقع گشت و مرقد مطهرش در شهر بلخ سجده گاه و پشت پناه اصاغر و اکابر آنجا است و آن حضرت را اولاد بسیار بود همه بزرگ و صالح و پسر کلان آن حضرت شیخ محمد سعید و برادرش شیخ عبد الحق هر دو بتقریبی از بلخ بهندوستان بیامدند و لیکن شیخ محمد سعید در قصبهٔ تهانیسر که وطن قدیم ایشان بود اقامت گرفت چنانکه فرزندانش در آن قصبه تا امروز موجود اند و مرقد وے نیز در قصبهٔ تهانیسر است و حضرت شیخ عبد الحق در قصبهٔ کرنال مسکن اختیار نموده و اولاد وے همدران قصبه تا الآن سکونت مے دارد و مرقد شیخ عبد الحق در کرنال است و بعضے از فرزندان حضرت ایشان بلکه اکثرے ازینان در بلخ هستند و بخدمت روضهٔ متبرکه وے قدس سره قیام میدارند و خلفائے عالیمقام حضرت شیخ نظام تهانیسری قدس سره که بمرتبهٔ ارشاد و هدایت رسیده بدرجهٔ کمال و تکمیل رسانیده اند از حد تعداد و حصر خارج اند احوال بعضے را ازیشان که در ملک هند آسوده اند درین مختصر ذکر کرده مے آید و احوال برخے از خلفاے آنحضرت در ضمن احوال وے نیز گذشته پس خلیفهٔ اول و اعظم و جانشین مطلق آنحضرت قطب الاقطاب بندگی شیخ ابو سعید گنگوهی است که بیان احوال وے بجاے خود خواهد آمد و خلیفهٔ دویم وے مرد میدان دین قدوة المحققین حضرت شیخ حسین ابهوی قدس سره بود اگرچه شیخ حسین بهوری ارادت بخدمت حضرت شیخ جلال الملة والدین تهانیسری قدس سره داشت اما تربیت و خلافت از حضرت شیخ نظام تهانیسری یافته و منقول است که وقتے قطب العالم و محبوب بنی آدم محو ذات حق بندگی حضرت شیخ محمد صادق الحنفی گنگوهی قدس سره از حضرت شیخ حسین ابهوری پرسید که شما را فنا در احدیت ذات کدام وقت روے میدهد حضرت شیخ حسین گفت که تحریمهٔ صلوٰة مے بندم من نے مانم الصلوٰة معراج المؤمنین نقد وقت من مے باشد پس شیخ حسین از بندگی شیخ محمد صادق گنگوهی پرسید که شما را محویت ذات لاکیف کے دست میدهد وے قدس سره فرمود چون نغمهٔ سرود ذکر نمونه فاذا نفخ فی الصور فصعق من فی السموٰت و من فی الارض است بگوش جانم میرسد صادق نے ماند خدا مے شود و از محویت و فنا و دید و شهود و معراج و عروج در میگذرد و شیخ ولی محمد نارنولی که در اکبرآباد سکونت داشت از اکمل خلفاے حضرت شیخ حسین بهوری قدس سره بود و مرقد مطهر شیخ حسین در لاهور حاجت رواے خلایق آنجا است و خلیفهٔ سیوم آنحضرت قطب وقت شیخ پاینده بنوری قدس سره است که مست جام توحید و محو شراب تفرید بود و در قصبهٔ بنور که چهارده یا پانزده کروه از شهر سهرند واقع است سکونت داشت وے در ابتداء ریاضات و مجاهدات شاقه کشید و بعد جد و جهد بسیار مجاهده اش بمشاهده مبدل گشت منقول است که بعد مجاهدهٔ شدید وے را آثار و تصرفات به شغل باطن نمودار شدن گرفت و وے در آن ایام بکسب نفی و اثبات گاهے بطریق جهر و وقتے بطور خفی اشتغال مے داشت چون به شب بیدار شده بااین شغل مشغول مے گشت و لا اله الا الله مے گفت همه قفل و زنجیر آن قصبه مفتوح گشته بر زمین مے افتادند و ابواب خانهاے ساکنان آنجا تا صبح کشاده مے ماندند چون مردم آن مقام برین امر اطلاع یافتند بخدمت حضرت شیخ نظام قدس سره در تهانیسر آمده حقیقت حال عرض کردند و گفتند اگر بهمین طریق ابواب بیوت مردم در شب چند مدت کشاده ماند قصبه ویران میشود و دزدان در اندک زمان هیچ چیز

در خانها، انخواهند گذاشت اگر بغیر باید از انجا ویران شده جائے دیگر سکونت نمایم یا شیخ پاینده قدس سره را حکم شود که در شب بصحرا رفته بذکر اشتغال مے نموده باشد پس حضرت ایشان بحضرت شیخ پاینده گفته فرستاد که بعد ازین باید در شب بصحرا رفته بذکر اشتغال نمائی ازان روز وے قدس سره در باغے که بنواحے شهر واقع شده بود رفته مشغول میشد و چون ذکر شروع میکرد و لا اله میگفت همه درختان آن باغ بر زمین مے افتادند و چون الا الله مے گفت برمے خاستند بعد چند روز زرد برگ و شاخ درختان آن باغ خشکی نمودار گشت باغبانان وے در حیرت شدند که با چندین آب روزینه بدرختان میدهیم بار خشکی در ایشان برای چیست در تفحص این امر شدند شب و روز در باغ سکونت اختیار نمودند و شب را نوبت بنوبت بیدار مے ماندند تا سبب خشکی درختان را دریابند چون وقت شب در باغ بیدار بماندند بعد از نصف شب چنان معاینه ایشان گشت که درختان گاهے بزمین مے افتند و گاهے برمیخیزند پس در تفتیش سببش شدند چون نیکو تفحص کردند دریافتند که این خشکی درختان و فرود افتادن و برخاستن ایشان بسبب ذکر حضرت شیخ پاینده بنوری است باغبانان نیز در تنهائی بخدمت حضرت شیخ نظام رفته ماجرا معروض داشت بعد ازان حضرت ایشان بشیخ پاینده گفته فرستاد باید که بموضعے در ذکر مشغول باشی که زیانے به کس نرسد پس حضرت شیخ پاینده ازان وقت بموجب فرمان پیر در صحرا رفته مشغول مے گشت که آنجا هیچ عمارتے و درختے نباشد و کسے را مضرتے نرسد و نیز منقول است که در خانه حضرت شیخ پاینده فقر و فاقه بسیار بود و همه متعلقان وے بسختی میگذرانیدند روزے در خانقاهش گذر کیمیاگرے شد چون فقر و فاقه شیخ پاینده را مشاهده نمود در خلوتے بوے درجکی پر از اکسیر اعظم نمود و گفت اینهمه بشما مے دهم تا هفت پشت را کفایت خواهد کرد اندکے ازوے در مس کثیر گداخته مے انداخته باشید طلاے خالص خواهد شد شیخ پاینده قدس سره فرمود این اکسیر را در طاقے بنه وقت حاجت ازان گرفته بتصرف خواهیم آورد کیمیاگر همچنان کرد و از پیش ایشان برفت بعد از هفت سال باز گذر وے در قصبه بنور افتاد در دل کرد که بروم و ببینم که شیخ پاینده بچه تجمل و رفاهیت میگذرانند چون بخانقاه شیخ رسید از پیشتر هم فقر زیاده تر دید و گفت که این شیخ بسیار فضول است که چندین دولت و نعمت را که تا هفت پشتش کفایت کردے در هفت سال خرج کرده برباد داد پس در وقت تنهائی بخدمت شیخ گفت که حیف گردید آن اکسیر که بشما داده بودم تا هفت پشت را کفایت کردے و شما در هفت سال صرف نمودید شیخ فرمود من نمے دانم که کدام اکسیر مرا داده بودید وے گفت که درجکی پر از اکسیر بشما داده بودیم و باشارت شما در طاقے نهاده بودم شیخ فرمود که در همان طاق به بین چون کیمیاگر در آن طاق تفحص کرد همان درجک بعینه پر از اکسیر یافت بخدمت شیخ پاینده گفت افسوس که شما قدر این نعمت ندانستید و او را ضایع گذاشتید و بحاجت خویش صرف ننمودید شیخ باستماع سخنش برخاست و وے را همراه گرفته بصحرا رفت و کلوخے در دست گرفته بمقامے برای بول نشست چون از آنجا فارغ شد آن کلوخ بول آلوده را بر زمین زد و بآن کیمیاگر گفت که به بین چون وے نظر کرد تمامی صحرا و درختان آن موضع را طلا خالص یافت متحیر گشت و بپاے شیخ افتاد و مرید شد شیخ گفت هر که چنین اکسیر دارد باکسیر شما محتاج نیست پس چنان توجه در باب وے فرمود که در اندک مدت یکے از واصلان روزگار گردید و مرقد منور حضرت شیخ پاینده در بنور است و فیض بخش و مشکل کشاے مردمان آن مقام است رحمة الله علیه **و خلیفه چهادهم** حضرت ایشان غوث زمان حضرت سید اله بخش لاهوری قدس سره است که مسکن آباے و اجداد وے شهر بهکر بود وے سر دفتر عارفان و سر زمره عاشقان بود ریاضتے عجیب داشت که در یک هفته یک مشت کهیل نثالے را بکار مے برد و از وقتے که در خلوت در آمده بود تا آخر عمر گاهے ازان جا قدم بیرون ننهاده و اصحاب شیخ اله بخش بلکه اکثر مردمان لاهور مردے را خدا بین و خدا نما میگفتند چون این خبر بشیخ آدم بنوری قدس سره که از بزرگترین خلفائے حضرت شیخ احمد سرهندی بود مکتوبے از بنور بشیخ اله بخش نوشت و بدست خادم خویش داده بخدمتش در لاهور فرستاد و در آن مکتوب نوشته بود چنان شنیده میشود که مردمان شما را خدا بین و خدا نما مے گویند آیا درین مرضی شما است یا نه اگر باین امر راضی هستید ازین عقیده بد توبه کنید چه هر که معتقد رویت خدا در دار دنیا باشد ملحد و زندیق است چون حضرت

Scanned with CamScanner

شیخ الہ بخش بمضمون مکتوب شیخ آدم اطلاع یافت کرند و مکتوب را پیش خود طلبیده و کوشش کردیم اگر شیخ آدم از رویت محروم است باوے
نوکہ بچندین تصانیع این مکتوب مشتمل بر معروف خالصاً لله بمن رسانیدہ ازین دولت محروم مباش و باین بجود فرمودن این سخن خادم شیخ آدم بتہ بہدیت
مشرف گشت و بیخود شدہ بیفتاد تا دو پاس در عالم محویت و بیخودی بماند چون بافاقت پیوست بخدمت میر سید الہ بخش عرض کرد کہ اکنون من تمام جوابہجت
ملازمان حضرت شما خواہم گذرانید و بخدمت شیخ آدم نخواہم رفت مرا قبول فرمائید و در خادمی خویش نگاہ دارید میر سید الہ بخش بوے فرمود کہ باز پیش شیخ آدم
برو من ترا جواب مکتوب وے گردانیدہ ام مشارٌ رویت بوے فہمانیدہ نزد من بیا کہ خانہ تست تا وے بار دیگر انکار رویت نکند و از مقام اقتران کنجہ بہ
بموجب فرمان حضرت سید الہ بخش آن خادم بخدمت شیخ آدم رفت و وے را در گوشہ بردہ از حقیقت رویت آگاہ ساخت و بمرتبہ علم الیقین مشرف گردانید
شیخ آدم خواست کہ بخدمت میر سید الہ بخش رسد تا علمش بعین و شہود مبدل گردد اما قید مشیخت پاے بند وے شد و از نعمت عظمےٰ کہ رویت باشد محروم
ساخت مخفی نماند کہ نزد محققان صوفیہ رویت عبارت از دیدن ذات بحت است در مرآۃ جمال مرشد چنانکہ صدیق اکبر رضی الله عنہ خداے را در آئینہ جمال
محمد علیہ السلام مے دید و ہیچکس از اولیاء اولین و آخرین منکر وقوع این رویت در این نشاء نبودہ جز شیخ آدم بنوری تا وقتیکہ علم بحقیقت وے نداشت
چون بر حقیقتش اطلاع یافت مشیختش نگذاشت کہ باین سعادت فائض گردد الغرض در دیدن خدا تعالےٰ در دنیا و آخرت بچشم ظاہر و باطن ہیچ
یک از انبیاء و اولیاء کامل را شکے و اختلافے نیست و جمیع کاملان روزگار باین معنی ایمان دارند و ہر کہ انکار رویت مے کند بروے این سخن وارد میشود
ذات مقدس کہ بر ہمہ اشیاء قادر است در نمودن خود چرا قدرت نداشتہ باشد و باین مسئلہ علماء اہل سنت و جماعت خوب پے بردہ اند اما گفتہ اند
ذات محض کہ توان دید چرا کہ نور بحت و صرف و بے تعین تا متعین نگردد و در پردہ لطافت جلوہ گر نشود نتوان دید آرے این سخن حق است کہ بے رنگی
صرف در رویت و شہود نمے آید تا در مظہرے خود را نماید و آنچہ گفتہ اند کہ در آخرت توان دید و در میان دنیا نتوان دید اصلی ندارد ہرگاہ جمال قدرت در ہست
پس در ہر طور و ہر جا ہر گاہ کہ خواہد قادر است بر نمودن خود و ہر کرا اینجا رویت حق حاصل نیست مشکل است کہ در نشاۃ آخروے توان دید من کان فی ھذہٖ
اعمی فھو فی الاخرۃ اعمی ہمین رمز است و اختلافے کہ علماء اہل سنت و جماعت در معنی و لفظ این حدیث کردہ اند کہ حضرت رسالت پناہ صلے الله
علیہ وسلم در جواب عائشہ صدیقہ رضی الله عنہا وقتے کہ پرسیدہ بود ھل رأیت ربک یعنی دیدی تو پروردگار خود را فرمود نورٌ انّی اراہ یعنی نور است مے
بینم او را و آنانکہ این حدیث ما نورٌ انّی اراہ بادخال ہمزہ استفہام بر اراہ خواندہ اند یعنی نورے است چگونہ بینم او را دلیل نادیدن پیغمبر علیہ السلام نمیشود
اگر معنی این حدیث بر تقدیر قرات اول بگوئیم این باشد کہ ذات حق را در پردہ نورے بینم و اگر معنایش بر طبق قرات ثانی گفتہ اید این بود کہ ذات بحت
را بی تعین و تلبس چگونہ بینم کہ در دیدن نمے آید این اختلاف عبارتے نیست بلکہ اعجاز نبویست کہ در یک حدیث بیان دو مسئلہ فرمود و آیت کریمہ وجوہٌ
یومئذٍ ناضرۃٌ الی ربھا ناظرۃٌ یعنی در آن روز رویہاے تر و تازہ خواہند بود وقتے کہ بینندۂ جمال رب خویش باشند برہانے ظاہر است براے رویت چہ
این دیدن متعلق بلفظ رب شدہ است کہ او را در تعین ربوبیت میتوان دید و کریمہ لا تدرکہ الابصار وھو یدرک الابصار وھو اللطیف الخبیر
اشارت بنادیدن مرتبہ بے رنگی است یعنی نمے بینند بصرہا او را در مرتبہ اطلاق و بے رنگی و او ہمہ بیند و او بنہایت لطافت بے رنگ است و درین آیت
مو دل قع شدہ اشارت بنادیدن ذات بحت است و رویت حق تعالےٰ بر پنج قسم است اوّل در خواب بچشم اول دوم در بیداری بچشم سر سیوم
درمیان خواب و بیداری کہ آن را بیخودی خاص مے نامند چہارم در یک تعین خاص دیدن پنجم دیدن ذات واحد است در کثرت تعینات عوالم ظاہر
و باطن و ہمچنین دید محمد مصطفےٰ صلے الله علیہ وسلم در وقتے کہ خود نبود و را دُنےٰ و مرذیٰ یکے بود و خواب و بیداری و بیخودی او یکے مے نمود و چشم ظاہر و باطنش
یک گشتہ بود و کمال مرتبہ رویت عین است و این رویت را دنیا و آخرت در کار نیست کہ ہمہ وقت و ہمہ جا میسر است فہم من فہم چون ذکر شیخ آدم بنوری

Scanned with CamScanner

قدس سره و احوال میر سید اله بخش لاهوری درمیان آمده اند که از بیان احوال وے نیز لازم وقت شد پس باید دانست که حضرت شیخ آدم بنوری با اتباع
سنت و رفع بدعت موصوف بود و فقیر را افضل تر جیح میداد و امر معروف و نهی منکر طریقه ایشان بوده و از اعاظم خلفاے شیخ احمد سرهندی بود ولیکن نسبت
باطن وے را بر نسبت شیخ احمد قدس سره فوقیتے تمام بوده و شیخ آدم در تربیت مریدان بے نظیر زمان بود که باندک توجه مر طالبان صادق را از هر
لطیفه از لطایف سته مشرف میساخت و ذکر قلبی خود بخود در دیدنش مر طالب حق را حاصل مے گشت و این فقیر را از روحانیت وے قدس سره بلا واسطه سلوک
لطایف سته رسیده است. و خلفاء شیخ آدم نزدیک بصد بودند و مریدان قریب لکه بلکه زیاده و وطن ایشان بنوده بود بسببے از روه به بنوه توطن گرفت و
بعد زمانے از آنجا با مردم بلاهور رفت خبر بسلطان وقت صاحب قران محمد شاه جهان رسید و وزیر اعظم خود سعد الله خان و مخدوم الملک ملا عبد الحکیم سیالکوٹی
را بدیدنش فرستاد چون ایشان بخدمت شیخ آدم رسیدند شیخ بتعظیم شان نپرداخت ملا عبد الحکیم بشیخ گفت درویشان را تکبر نباید شیخ فرمود این حدیث حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم یاد نداری التکبر مع المتکبرین صدقة بدین سبب ملا عبد الحکیم و سعد الله خان از پیش شیخ رنجیده وار برخاسته بخدمت
بادشاه رسیده اظهار نمودند که همراه شیخ آدم از افغانان اجماع بسیار است اگر مبادا قصد نمایند فتورے در مهمهٔ سلطنت پیدا آید پس مزاج بادشاه از شیخ
آدم متغیر گشت و وے را از ملک خود عذر خواست شیخ از آنجا بوطن آمده بسوے مکه معظمه رفت و زیارت روضه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
نیز نمود و مروے را در آنجا قبولے عظیم پیدا شد و در سنه یکهزار و پنجاه و سه هجری سیزدهم شوال در مدینه منوره وفات یافت و نزد امیر المؤمنین حضرت عثمان
رضی الله عنه مدفون گشت چنانچه سایه گنبد مبارکش بر قبر شیخ مے افتد آمدیم بر سر مقصود منقول است که میر سید اله بخش لاهوری قدس سره در ابتدا
حال همیشه بجناب حق تعالے درخواست مے کرد که یکے از دوستان خود را بمن بنماید روزے وقت چاشت در قیلوله حق تعالے بے واسطه دیگرے در دلش
انداخت و بوے گفت که مطلوب دیرینه تو بر درت ایستاده است برخیز و وے را دریاب در حال برخاسته بر در رسید دید که درویشے چرم پوش جرس را بریسمان
بسته بدست گرفته ایستاده است چون آن درویش چرم پوش ایشان را دید بجانب صحرا روان شد میر سید اله بخش نیز دنبال وے گرفت وقتے که آن درویش
بصحرا رسید و از آبادانی برون رفت دید که هیچکس آنجا نیست برگشته بحضرت سید گفت که براے چه پس من مے آئی و چه مطلوب داری میر سید اله بخش
گفت که عرض من آن است که شما باین علو حال و کمال این لباس چرا اختیار کرده اید آن درویش گفت رضامندی محبوب درین است که من جمال معنی
خود را در صورت این لباس مخفی و مستور دارم بنابران باین روش مے مانم و حالانکه قطب مدار درین وقت منم و همگی ریاضات تو آن است که در رضائے
حق بکوشی و از هستی خود بگذری این بگفت و شغل مصباح الاسرار مر حضرت سید را تلقین نموده رخصت کرد و همانساعت از نظرش غائب گشت و نیز
منقول است وقتیکه میر سید اله بخش تلاوت قرآن مجید شروع کردے یعنی هر آیت بروے متجلے گشته بر حسب آن تجلے حالات گوناگون بر ظاهر و باطن
وے ورود یافتے بنابران در خاطر بند کرده تلاوت مے کردے تا گنجایش اجنبی نماند و مرقد مقدس میر سید اله بخش در لاهور است و هدایت بخش و غمزداے
مردمان آنجا است و شیخ محمد مزار روضه وے در سهرند واقع شده است از اکمل مریدان و خلفاے میر سید اله بخش لاهوری بود و استقامتے بر کمال داشت
از وقتے که بحکم متابعت پیر خویش خلوت اختیار کرد تا حین حیات از آنجا قدم بیرون ننهاد رحمة الله علیه و خلیفه پنجم حضرت شیخ نظام تهانیسری شیخ
عبد الکریم است لاهوری که بر فصوص الحکم شرحے فارسی معتبر و نیکو نوشته و در بیان اذکار و اشغال و اسرار رسایل عجیبه و غریبه دارد. وے در حاشیه رساله
مصباح العارفین که در بیان اذکار و اشغال طریقه قدسیه نوشته مے فرماید که امروز مرشدے جامع مر جمیع کمالات ولایت و نبوت را جز در سلسله حضرت
قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوهی الحنفی موجود نیست و خلفاے این سلسله شریفه تا قیامت افزون و زیاده تر خواهد بود و مرقد شیخ عبد الکریم در
لاهور مزار و مطاف خلایق آن دیار است رحمة الله علیه خلیفه ششم و هفتم حضرت ایشان شیخ اله داد لاهوری و حضرت شیخ دوست محمد صوفی لاهوری

Scanned with CamScanner

بودند که بسیاران بحسن تربیت شان بدرجهٔ هدایت و تکمیل رسیده و خلفائے کثیر از دامن ارشاد ایشان برخاسته بافاده و تکمیل دیگران مشغول گشتند و مرقد
متبرک این هر دو بزرگ وار در لاهور زیارتگاه خلق است رحمة الله علیه و خلیفهٔ هشتم آنحضرت شیخ مصطفے است و مسکن و مرقد وے تا حال معلوم این فقیر
نگشتند که نوشته آید و خلیفهٔ نهم وے قدس سره شیخ عبد الفتاح ساکن اندی بوده و خلیفهٔ دهم حضرت ایشان شیخ عبد الرحمن کشمیری بود که در لاهور مسکن داشت
و خلیفهٔ یازدهم آنحضرت سید قاسم برهانپوری بود و خلیفهٔ دوازدهم وے قاضی عبد الحی ولد قاضی سالم کیرانوی بود و خلیفهٔ سیزدهم وے شیخ محمد صادق
برهانپوری بود و خلیفهٔ چهاردهم بندگی شیخ فتحی بوده و شیخ اسمعیل اکبرآبادی از اجلۂ خلفاے بندگی شیخ فتحی است علے هذا القیاس خلفاے آنحضرت
و خلفاے وے نه چندان اند که بیان شان درین مختصر گنجد هیچ شهر و قصبه هندوستان نیست که یکے از ایشان در آنجا خفته نیست و تصرف نمیکنند و در عربستان
و توران نیز بسیار اند رحمة الله علیهم اجمعین اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه اجمعین بیت از رهگذر خاک سر کوے شما بود هر نافه که
در دست نسیم سحر افتاد نور دویم در ذکر مجملے از احوال قطب الاقطاب بندگی شیخ ابوسعید گنگوهی الحنفی و محبوب حق بندگی شیخ محمد صادق بن
شیخ فتح الله گنگوهی و قطب دایره وجود بندگی شیخ داؤد بن حضرت شیخ محمد صادق گنگوهی الحنفی و فرد حقیقت و مرد میدان معرفت بندگی شیخ سوندها
سفیدونی قدس الله اسرارهم ذکر آن روح جسم ولایت آن شمع قصر هدایت آن مملو از رشحات کمال آن ناطق بلسان احوال آن فارغ
از گفتگوے اغیار ان در فضاے شهود دوست طیار آن هر دم از بلند همتی همدم نعرهٔ هل من مزید قطب ارشاد شیخ المشایخ و الاولیاء
بندگی شیخ ابوسعید قدس سره شاه باز بلند پرواز او ادنی و همای آشیانه ثم دنی بود و همتے عالی و تصرفے قوی داشت و در فقر و فنا یگانه روزگار و در عشق
و صفا بے نظیر زمان بوده و جمیع علماے و مشایخ وقت در خدمت وے رسوخے تمام داشتند و وے قدس سره بحکم متابعت پیران خویش کشف و کرامات
را چندان قدرے نمے نهاد بلکه مریدان و خلفایش را از ان ننگے تمام بود و در بیان حقایق توحید و دقایق تجرید و تفرید مثلے نداشت بلکه قصر معرفت
را جز جمال باکمال آن در و دربان نبوده و نظرش در حق طالبان صفت کهربا مے داشت هر مستعدے که نشانه خدنگ نگاه وے شد جان خویش در
مشاهده جمالش درباخت و قتیل شوق و محبت وے گشت و بر دل هر مقبلے که سبق تلقین و ارشاد وے رسید بیخ هستی موهوم وے را قطع کرد و نیز بید
ذات باهر کاتش وجود اکبر و فیض اقدس بود که بیک توجه غیر مستعد را قوت استعدادی بخشیده جمال نحن اقرب الیه من حبل الورید مے نمود
چنانکه مے آرند که طالبے دون همت بجهت طلب حق سفرے طویل اختیار کرده بود هر جا که شخصے کامل و عارفے مکمل مے شنید پیش وے میرفت و درد طلب
خویش اظهار مے کرد و میگفت مرا همین زمان بخدا رسانید همه مشایخ که بخدمت ایشان رسید همین جواب دادند که مدتے پیش ما ریاضت اختیار کن تا ترا بخدا
رسانم وے قبول نمے کرد و میگفت مے خواهم که همین ساعت کسے مرا بے ریاضت بحق واصل گرداند الغرض آن طالب سیر قری و امصار و دشت
و بیابان کنان بقصبه متبرکه حضرت گنگوهی رسید چون نام بندگی شیخ ابوسعید قدس سره بشنید پیش آنحضرت بیامد و در آن وقت وے در مرتبه اطلاق و
بیرنگی غرق ایستاده بود و چوبے در دست داشت پس آن طالب کم همت بخدمت ایشان عرض نمود که من طالب خدا هستم اما نمیخواهم که بے جهد و سعی
کسے مرا بشهود ذات بے کیف مشرف سازد پیش هر شخصے که رفتم همین جواب داد و چند روز مجاهده و ریاضات اختیار کن تا بمحبوب خویش هم آغوش شوی
و هیچ درویش صاحب تصرف ندیدم که بیک نظر مرا بمطلوب من آشنا سازد حضرت بندگی شیخ ابوسعید قدس سره را همان ساعت غیرت ذاتی در کار شد و
فرمود که من بسه ضرب ترا بخدا مے رسانم پس چوبے که در دست داشت بر دل آن طالب زد ملکوت بروے کشف شد و چون آن چوب را دوم بار بر وے
زد کشف جبروت نقد وقت وے آمد بضرب سیوم وے را بشهود حضرت لاکیف رسانید و وے بیخود گشت و بیفتاد بعد از نه روز بهوش آمد آنحضرت وے را
بجانب سلوک دلالت فرمود تا آنکه حالت ملک وے گردد و مدت یک سال بخدمت آنحضرت ریاضت و مجاهده کرده آن مقامات را که اجمالا بنور ولایت

Scanned with CamScanner

آنحضرت عبور نموده بود تفصیلا بنوع جامع ذاتی سیر و سلوک آنها تمام نموده بخلافت آنحضرت ممتاز گشته بمسکن خویش مراجعت کرد بسیاران از فیض تربیتش
بمرتبه ارشاد و تکمیل رسیدند و صاحب مراة الاسرار مے نویسد که بندگی شیخ ابو سعید گنگوهی قدس سره نبیره و صاحب مرحضرت قطب العالم شیخ عبدالقدوس
گنگوهی الحنفی است و مادر او دختر حضرت شیخ جلال الملة والدین تهانیسری بود و چندمدت جمال حال خود را در کسوف سپاهگری پوشیده داشت بعد ازان که عشق غلبه کرد و معشوق جلوه
داد ترک و تجرید کلی نموده بخدمت حضرت شیخ جلال تهانیسری پیوست و مرید شد چون آنحضرت نهایت ضعیف و پیر فانی شده بود بلکه در فنا و احدیت دائما مستغرق میماند پروای
اینعالم نداشت داز تقید شیخت که متعلق بمرتبه جسم است و عالم بیرنگی با محبوب حقیقی یکرنگ شده بود زبان از کارخانه شیخت را بخدمت حضرت شیخ نظام تهانیسری قدس سره گذاشت و حواله تربیت بندگی شیخ ابو سعید گنگوهی نیز نمود
پس حضرت ایشان تلقین جهر بطریق نفی و اثبات و اسم ذات یاد کرده بمداومتش لیلاً و نهاراً امر فرمود حضرت شیخ ابو سعید قدس سره بحسب فرمان مرشد خویش بندگی شیخ
نظام تهانیسری تمام اوقات شب و روز را بذکر جهر معمور میداشت بعد از مدتے د مجاهده و ریاضت شدید انوار ملکوت و جبروت و جلال و جمال او را
رونما گشتند او چون همت عالی داشت بسر ما زاغ البصر و ما طغی در چشم کشیده بتماشاے جمال ذات مے خواست و بجانب این انوار اصلا ملتفت
نمیشد و دم هل من مزید مے زد و طلب شهود حضرت لا کیف مے داشت مخفی نماند که نور بر سه قسم است اگر بصفت جلال ظاهر شود برنگ آفتاب
یا برنگ طلا یا برنگ آتش رونما گردد و اگر بصفت جمال ظهور نماید برنگ ماه یا نقره یا آب جلوه دهد و نور ذات که منزه از صفات است آنرا جز
اولیاء خدا که در حق ایشان فرموده یهدی الله لنوره من یشاء دیگرے در نمے آید و آن نورے است که چون شخصے در خواب رود یا چشم پوشیده شب رابع
بنشیند نه بچشم ببیند و نه بگوش شنود و نه بزبان گوید و نه به بینی بوید و نه بلامسه احساس کند و در خواب همه این کارها بکند و محتاج اعضا و حواس ظاهری
و روشنائی چراغ نباشد و باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه عین یکدیگر شوند و یک ذات گردند آن را نور ذات گویند و همان نور ذات است که بندگی
شیخ ابو سعید قدس سره طالب وے بود و او هنوز روے مطلوب حقیقی خویش ندیده بود که بمقتضاے حکمت ازلی و تقاضا استعداد طالبان ولایت بلخ
حضرت شیخ نظام تهانیسری قدس سره را سفر بلخ در پیش آمد و صورت هجرت روے نمود و چون حضرت ایشان ببلخ رفت و آنجا طرح اقامت
انداخت شیخ ابو سعید قدس سره در گنگوهی شب و روز در مفارقت انقعاے بے نشان قرار و آرام نداشت و ذکر و شغل فراموش کرده بود و از انوار
ظلمت خبر نداشت و در صحرا و بیابان هامر اسیمه وار مے گشت شبے در روضه حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبدالقدوس گنگوهی قدس سره نشسته
از درد مفارقت حضرت ایشان مے گریست که ندا از درون قبر شریف حضرت قطب العالم بر آمد که اے ابو سعید اگر طلب خدا داری بپیش شیخ
نظام در بلخ برو که وے خداے را در آنجا برده است یعنی حامل نسبت ما درین وقت وے است و وے خود در بلخ است و این نسبت نیز
همانجا در ذات وے است بندگی شیخ ابو سعید تا سه شب در روضه حضرت قطب العالم بماند و هر شب همین ندا مے شنید شب سیوم دو سه گهڑی شب
باقی مانده بود که روحانیت حضرت قطب العالم بصورت شخصے وجیه متمثل شده نزد شیخ ابو سعید بیامد و لیکن وے قدس سره ندانست که این شخص کدام
کس است پس روحانیت حضرت قطب العالم با او گفت که چه نشسته برخیز اگر راه بلخ نمیدانی من همراه تو مے شوم و ترا آنجا مے رسانم و بشیخ نظام سپرده مے آیم
پس دست شیخ ابو سعید بگرفت و بر اسپے سوار کرده بجانب بلخ روان شد و در روز تمام منزل همراه وے مے بود و چون منزل نزدیک مے رسید پیشتر
رفته مکانے خوب و محلے مرغوب براے نزول مقرر کرده مے آمد و وے را در آنمقام پرده فرود مے آورد چون او در آن محل میرسید فرشهاے خوب و خانهاے
مرغوب و عمارت دلکش و چشمهاے جاری و درختان زیبا و مردمان خوش رو و خوش خلق مے دید و الوان اطعمه و اشربه مهیا مے یافت و تمام شب
در آن مقام نیک انجام بخوشی و خورمی مے گذرانید و همگی ساکنان آن محل همه شب بخدمتش قیام مے داشتند علی الصباح بر آمده روے بمنزل دیگر مے
نهاد همبرین طریق تمامی راه قطع کرده بنواحی بلخ رسید چون بلخ از وے سه کروه ماند روحانیت حضرت قطب العالم که در تمام راه همراه وے بود در معامله

Scanned with CamScanner

شیخ نظام تھانیسری ارشاد فرمود کہ فرزندم ابوسعید بطلب حق پیش تو آمدہ واست امانت وے کہ باتست حوالہ اش مکنی و در تربیت وے سعی بلیغ نمائی تا نوعے از حق ما
ادا کردہ باشی اندکے انانیت در وے باقی است چنان ریاضت وے را بفزائی کہ نفسش خوار و ذلیل گردد و بمطلوب اصلی فائز شود و چندان بتعظیم پیش نیائی
کہ بکبر وانانیتش زیادہ گردد و از مقصد محروم ماند کہ خلاصہ این راہ عجز وانکسار است و موصل این بارگاہ نیاز و افتقار و لیکن بالفعل باستقبال وے بیرون رو و تعظیم
تمام آوردہ تا سہ روز موافق امر نبوی حق ضیافت بجا آر بعد ازان ہرچہ گفتہ ام بر آن عمل نمائی چون حضرت شیخ نظام تھانیسری را اتفاقت روے داد بموجب امان
باطن حضرت قطب العالم باستقبال شیخ ابوسعید قدس سرہ شتافت و بتعظیم تمام آوردہ در خانقاہ خویش فرود آورد و برائے وے فرشہائے خوب و مرغوب
بگسترد و تا سہ روز دقایق ضیافت کماینبغی بتقدیم رسانید و میگویند کہ چون بندگی شیخ ابوسعید بلخ رسید و اورا با حضرت ایشان ملاقات حاصل شد روحانیت قطب
العالم از نظر وے غائب گشت الغرض حضرت ایشان بعد اتمام دقایق ضیافت روز چہارم شیخ ابوسعید قدس سرہ را در خلوتے برد و تمامی مقولہ حضرت قطب
العالم کہ از روے شفقت در حق تربیت شیخ ابوسعید با گفتہ بود با وے باز گفت و فرمود آن شخص کہ در روضہ حضرت قطب العالم دست تو گرفتہ از آنجا بر آوردہ
پیش من رسانید و در ہمہ راہ انیس تو بود و برایت ہر روز منزلے خوش مہیا مے کرد جد تو حضرت قطب العالم شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس سرہ بود بعد ازان
حضرت شیخ نظام تھانیسری مر شیخ ابوسعید گنگوہی را شغل بھونکم و سہ پایہ تلقین فرمود و لیکن بورزش سہ پایہ تنہا امر فرمود و گفت کہ کشایش کار تو در این است
شب و روز در کردن این شغل باش و بہ شغلے دیگر التفات منما میگویند کہ بندگی شیخ ابوسعید گنگوہی مدت دوازدہ سال شب و روز در ورزش این شغل بود و فتحباب
مقصود کہ شہود ذات لاکیف است رویت ننمود و وے تجلیات صوریہ و مثالیہ کہ بر وے ظاہر مے گشتند مسرور نمے شد و جویان مقام قلندری بود کہ فوق از وصل
مے باشد چنانکہ عارفے جانب آن اشارت کردہ است مصراع قلندر آنکہ فوق الوصل جوید۔ و وے قدس سرہ درین دوازدہ سال کہ باین شغل اشتغال
مے داشت جز کفنے کہ بر روے دیگر وقت جوشش برمے آید چیزے دیگر نمے خورد پس بعد از دوازدہ سال حقیقت حال پیش آن حضرت ایشان عرض کرد
و گفت چنان معلوم شد کہ وصول ذاتی نصیب این بیچارہ نیست و در کرام حضرت مرشد حقیقی ہیچ نقصان نہ این شغل را من خود بحسب طاقت خویش بنہایت
رسانیدم اکنون ہرچہ فرمان شود بر آن عمل نمایم و می آرند کہ بندگی شیخ ابوسعید قدس سرہ سہ پایہ را بہ طریقے کہ در وے اسم ذات نہ مرتبہ گفتہ یک دانہ تسبیح
مے اندازند در یک دم تا چہارصد نوبت رسانیدہ بود و بعضے گفتہ اند تا سہ صد مرتبہ رسانیدہ بود و این خود نزد عاشقان جان باز محال نیست خصوصا عاشقے
مثل شیخ ابوسعید کہ تنش روح و روحش عین نور گشتہ بود و بسیار شاغلان شغل حبس دم کردہ اند کہ تمام شب را بچہار دم گذرانیدہ اند و بعضے از انہا ہمہ شب را
در یک دم نیز مے گذرانیدند چنانکہ منقول است آخوند ملا شاہ کہ از جملہ خلفاے حضرت شاہ میر لاہوری قدس سرہ بعد نگاہداشت نفس را بمرتبہ رسانیدہ
بود کہ بعد از اداے نماز عشا حبس مے فرمود و بوقت نماز بامداد خواہ شب دراز بودے خواہ کوتاہ نفس را مے گذاشت تا مدت پانزدہ سال حالش برین منوال
بود پس بندگی شیخ ابوسعید گنگوہی کہ سر حلقہ شاغلان بودہ تمام شب در یک دم گذرانیدن و در دمے چہارصد بار در شغل سہ پایہ اسم ذات را گفتن بر وے چہ
شاق باشد بلکہ وے قدس سرہ در مجاہدہ بمقامے رسیدہ بود اگر تمام عمر دم را حبس فرمودی امکان مے داشت و حبس دم تمام شب با گفتن سہ پایہ در یک دم
چہارصد نوبت نزد مریدان بلکہ مریدان مریدان وے قدس سرہ چندان کار نیست الغرض چون بندگی شیخ ابوسعید گنگوہی پیش حضرت ایشان کیفیت عدم فتحباب
خویش با چندین مجاہدہ و ریاضت دوازدہ سال بیان نمود حضرت ایشان فرمود باعث عدم وصول تو بمقصود حقیقی اعمال و اشغال تست کہ ترا در عجب انگندہ
است اکنون دواے درد تو آن است کہ نفس را بذلت ورد ہی پس خدمت سگے چند کہ فرزندان حضرت ایشان براے شکار نگاہداشتہ بودند با وسپرد تا
بسبب این ذلت شہر انانیت نفس و پندار عجب ریاضت و مجاہدہ از دے برطرف شود چون چند مدت اورا در خدمت و محافظت سگان بگذشت بسیارے از آثار
عجب و غرور برخاست روزے حضرت ایشان بر بالاخانہ خویش نشستہ بود و باران بسیار باریدہ و از رشحات باز ماندہ بود و گل ولاے در کوچہا و صحرا بے شمار

Scanned with CamScanner

می نمود دران حال بندگی شیخ ابوسعید قدس سره بر ریسمانی بسته و سر آن ریسمان در دست گرفته بجانب صحرا می برد که ناگاه در نظر آن سگان سگان دیگر آمدند و بحال
این سگان حمله کردند بجانب آن سگان دیگر دویدند و بندگی شیخ ابوسعید قدس سره از قوت حملهٔ آنان بیفتاد و چون رسن شان بدست وی بود و آن هنگام گذشت
کشان کشان دران گل ولای همراه آنها میرفت و تمامی جسد و لباس وی از گل و لای آغشته شده بود در انوقت در دل وی گذشت که خداوندا یک بندهٔ تو
شیخ نظام است که همه عالم خاک پای وی را سرمهٔ چشم خود دانسته اند و یک من که بدین خواری گرفتارم همانساعت عنایت حق شامل حال وی شد و وی از نور
عرش تا فرش پرتوی جلوه گر گشت بعد از ان آن عمود نوری انبساط گرفت تمامهٔ افراد عالم را محیط شد پس آن نور هم دران آن بصورت لطیف نورانی متمثل گشته
گفت که موسی سوال رب ارنی برای رویت من کرده بود که بزخم لن ترانی مجروح گفت و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب معراج ما را دید که در عالم کون آمده از ان
بنورانی اراه تعبیر فرموده و ترا این دولت رایگان نصیب شده غنیمت شمر و حسرت مخور چون بندگی شیخ ابوسعید قدس سره را در آن خارستان گل و لای این گل
بشگفت حضرت شیخ نظام که دران حین بر بالای خانه جالس بود بر این امر مشرف شده بیاران خاص که در آن محفل شرف حضور داشتند خطاب کرده فرمود
ببینید که پیرزاده مرا که بدام عمل وصول حق حاصل گشت و در خارستان ذات گل مقصود بشگفت و عزت دو جهانی بدست آمد پس بعضی مردم را فرستاد تا وی را
از آنجا برداشته در خانقاه آوردند و بر چهار پائی بخوابانیدند چون شیخ ابوسعید قدس سره را افاقت روی داد و تمامی روی داد خویش پیش حضرت ایشان بعرض رسانید
آنحضرت خیلی خوش وقت شده فرمود که دخول در مشرب ولایت محمدی که ابتدای لاهوت است مبارکباد و انتهای مشرب ولایت محمدی که آخر لاهوت است و لی
مع الله وقت مخبر از ان است هنوز بر مراحل دور است اکنون خدمت این سگان را بگذار و به شغل سه پایه بطریق معهوده اشتغال نمائی بعد از ان بندگی شیخ ابوسعید
قدس سره باز باین شغل اشتغال ورزید و تا مدت بسیار جد و جهد لاشمار فرمود چونکه در لذت مشاهده مذکور پابند شده بود و آن لذات و در رگ و پی و استخوان
وی سرایت تمام داشت وی را ازین مقام مترقی شدن نمیداد هر چند که سعی و کوشش بسیار نمود پر تو آن مقام که حضرت ایشان بآن اشارت فرموده بود
نرسید حقیقت حال بحضرتش معروض داشت آنحضرت فرمود اکنون علاج مرض تو آن است که همه ریاضت و مجاهده را بگذار و بآرام و آسایش سیر خوردن و آشامیدن
و غیر ذلک مشغول باش اگر دوست بر جد و اجتهاد تو رحم فرموده روی مطلوب اصلی که از انتهای مقامات ولایت محمدیه است بتو نموده شاید که بجانب سستی
و کاهلی تو نظر کرده محض برای موهب ذاتی خویش بر تو این در بسته بگشاید پس بندگی شیخ ابوسعید قدس سره بموجب فرمان پیر از مجاهده و ریاضت بر آمده بخواب و
خور اشتغال نموده تا چندمدت برین منوال بگذرانید شبی غلطیده بود که شخصی چیزی از قسم سرود بصوت خوب و لحن مرغوب میگفت آن در دل وی چنان اثر کرد که دریا
از وی بر بود و دران بیخودی نوری از بوارق ذات بر دلش بتافت و نمونه از جمال لی مع الله جلوه نمود و در همان ساعت از نظرش مستور گشت چون اندکی
ازان حال فرود آمده شد بجناب حق تعالی عرض نمود که خداوندا ملکا این حالت و اقتدار تمام برایراد وی هر وقتی که دل بخواهد که میسر آید فرمان شد و گفته
که تو بمیری چون وی قدس سره بلا واسطه از معشوق حقیقی مامور بمرگ شد در حال برخاست و به شغل سه پایه باشد و مد و تحت و فوق و جمیع شرائط دیگر بشبت تمام
مشغول گشت و قصد کرد که دم را هرگز نگذارد تا آنکه بمیرد چون یک پاس را بدین طریق بگذشت نور عالم اطلاق بحیثیت مطلقه خود بر وی ظهور نمود و رخت هستی او را تاراج ساخت
و سر لی مع الله نقد وقت او آمد و متقید مطلق گشت و عجب چنانکه دیوانه معبود قطب وقت حضرت شیخ مسعود قدس سره بآن اشارت کرده بیت رفت
ز مسعود بیک جمله صفات بشر چونکه همه ذات بود باز همان ذات شد. و چون بر شیخ ابوسعید قدس سره عالم اطلاق ظاهر گشته وی را از تقید رهانیده و برنگ
اطلاق اتصاف داد و عقل جزو وی او را تاراج نمود در آن هنگام بسبب بی اختیاری دم وی بقوت تمام رها شد و بضرب دم که بواسطه رها شدنش بر جسدش
رسید پهلوی مبارکش بشکست و تمام شکم وی قدس سره از خون پر شد و صورت شق صدر بوراثت حضرت رسالت پناه صلعم مرا او را نیز رو نمود و لوازم وجود و رسوم
بشریت بالکلیه از او و فارغ ساخت و بحالات معراج معنوی و مقام عبدیت متحقق گردانید و آنحضرت در شبانروز مغلوب حالت مسطور بود چون شب سیوم در آمد

Scanned with CamScanner

اندکی افاقتش روی نمود دید که پهلوی او شکسته است و تمامی شکمش از خون پر گردیده و شکرانهٔ حق بجا آورد و گفت الحمد لله که پهلویم در راه دوست بشکست
و جانم فدای وی شد چون وی قدس سره مراسم شکر بانجام رسانید از جانب حق بی واسطه فرمان شد که ای ابوسعید چون تو جان فدای راه ما کردی حتی کنون
من ترا از سر نو زنده میسازم و بمرتبهٔ صحت میرسانم بگیر این دوا از دست من و دهن خود بگشا وی قدس سره در حال دهن خویش بگشاد و دید که دستی از غیب
پیدا شد و دوای در حلقش بریخت چون آن دوا در شکم وی قرار گرفت بر خود تمامی خون که در شکمش رفته وی را تر ساخته و در آن منجمد گشته بود از راه سفره بیرون
افتاد و شکمش از همه علایق صاف گشت و پهلوی که شکسته بود چنان درست گشت که گویا هیچ شکست بوی نرسیده و اندکی اثر جراحت که در وی باقی مانده بود
بسبب آن وی قدس سره از جناب حق مامور بخوردن گوشت مرغ شد تا صحت کامل روی دهد پس بنابر امر حق آن حضرت چند
روز گوشت ماکیان بکار برد و صحت کلی یافت کمالات وی قدس سره ازین جا قیاس باید کرد که چه راز و نیاز با خداوند
خویش داشت و چه نسبت وی را با آن حضرت پاک بود و چون حضرت شیخ ابوسعید هر احوالات که بروی وارد یافته بودند
من و عن بخدمت حضرت ایشان عرض نمود آنحضرت فرمود که هنوز ملکهٔ حضور تو صاف نشده است و استعداد تو ظهور کمالات
دیگر را که از منتهای کمالات نبوت اند نیز میخواهد و روزی چند در مجاهده چست و چالاک باش تا حقیقت سیر نزولی بر تو جلوه نماید چنانکه کیفیت سیر عروج
را مشاهده نمودی او درین مرتبه حضرت ایشان مروی را امر مراقبه هو الاول فرمود چون درین مراقبه شب و روز مشغول گشت جسم وی صفت روح گرفت بلکه
عین نور تنزیهی گشت روزی قدس سره بعد نیم شب باین مراقبه اشتغال میداشت که ناگاه کیفیت بیخودی روی نمود در آن وقت چنان معاینه وی گشت
طاوسی کلانی همه وجودش از نور سرخ باشد از شاخ شجرهٔ احدیت پریده بر دست وی نشست و گفت که انا احمد بلا میم بعد از آن از چشم راست آن
طاوس صورتی نوری بر بالای نور سوار و از چشم چپ وی نیز شکلی نورانی بر اسپ سیاه و سفید سوار برون آمد و در آنهنگام وی را چنان علم شد که صورت اول
ذات پاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است و شکل ثانی حقیقت مرشد وی قدس سره در آن مقام یک قصری دید از یاقوت احمر که لمعانش چشمها را خیره
میکرد و آن قصر در وراثت و در شریعت و در طریقت پس صورت مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و مرشد بندگی شیخ ابوسعید قدس سره وی را
در آن قصر از راه در طریقت بردند اندرون آن قصر تختی از نور سرخ بود که لمعان و بهاء از حد زیادت داشت او را بر آن تخت نشاندند پس صورت شیخ وی
با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آن صاحب سعادت را خلعت خلافت حضرت نبوی که مطرز بطراز آیهٔ الله نور السموات والارض بود پوشانیدند و همه عالم
ارواح وی را تهنیت کردند بعد از آن مرا در مقابل چشم راست او شکل آفتاب و مقابل چشم چپ صورت ماهتاب و روبروی اشکال شمعها رونما شدند و در دلش
گذشت که آیا این چه اشکال اند در حال روحانیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر ما فی الضمیر وی مشرف شده فرمود که شکل آفتاب روحانیت
شیخ محمد صادق بن شیخ فتح الله گنگوهی است که جانشین و خلیفهٔ مطلق تو خواهد بود و صورت ماهتاب روحانیت شیخ ابراهیم رامپوری است که بخلافت مشرف
خواهد شد و اشکال شمعهای روحانیت دیگر خلفای و مریدان تو اند وی قدس سره چون این بشارت از جناب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم یافت
سجدهٔ شکر بجای آورد و بعد از آن روحانیت شیخ وی مر آن سعید ازل را از جناب حضرت نبوی تاج ولایت محمدیه دانیده بر سر وی گذاشته از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رخصت کنانیده از راه در شریعت از آن قصر بیرون آورد و بعد از آن حالات حضرت لاکیف و نور بی شبیه و بی مثال از ظلیت بر آمده
بحیثیت اصالت خویش بروی چنان ظهور نمود که هوش اضافی او ربود دوازده روز جسد اطهر وی قدس سره مثل مرده افتاده ماند اگر حضرت ایشان
از حالات او مر اهل خانقاه را خبر نداده بودی وی را مرده پنداشته دفن نموده بودی چون او را افاقت روی نمود صورت آن واقع بخدمت حضرت ایشان
بواقعی عرض ساخت آنحضرت بمجرد استماع این واقعهٔ عجیبه و حالت غریبه که مخبر از تجلی اصل بکسر منزه از فصل و وصل بود محو گشت حالت تشبیه بتنزیه

Scanned with CamScanner

پیوست بعد از سه پاس ماند که از انفعال فرو داشته شد و لیکن استیلای این حالت بر آنحضرت تا سه روز ماند چون بالکلیه از میین بعلم آمد بر شیخ ابوسعید نوازشها فرمود
و گفت آن طاؤس نوری که وی می صورت ولایت مطلقه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و آن شکلی که از چشم راست وی نمایان شده صورت
نبوت مطلقه وی علیه السلام بود و شکلی که از چشم چپ وی رونما گشته حقیقت ولایت مطلقه اولیاء و انبیاء دیگر بوده که دیدن من تو نمودند و آن قصر که دیدی
قصر عشق بود و بردن تو از راه در طریقت در وی اشارت بآن بوده که عروج تو در شهود عروجی تو وابسته بجذبه وی اجابت بوده که خاصه
ولایت انبیاء است و بردن آوردن تو از آن قصر از راه در شریعت کنایت از آن است که شهود نزولی تو منوط بکمالات نبوت است و ارتباط خاص بآن
داشته و خلافت و نیابت حضرت رسالت پناه و جمیع پیران که تو عنایت فرمودند رمز از حصول خلافت کبری است مر ترا از جانب علیه الصلوة والسلام
پس حضرت ایشان نیز بمتابعت سید کائنات صلی الله علیه وسلم مر وی را جمیع امانت پیران با خرقه خلافت و اسم اعظم حواله نموده نائب کل و جانشین
مطلق خویش گردانیده بجانب قصبه متبرکه گنگوه که وطن آبائی و اجداد وی بود رخصت فرمود بروایت مرآة الاسرار از حضرت شیخ حمید الدین قدس
سره که از نبایر حضرت مخدوم شیخ عبد الحق هفتم پشت از وی بود نیز خرقه خلافت داشت الغرض حضرت شیخ ابوسعید قدس سره از خدمت حضرت شیخ
نظام تهانیسری نعمت دو جهانی حاصل کرده مرخص گشته از بلخ بقصبه متبرکه گنگوه آمده بنا بر امر پیر روشن ضمیر خود بر مسند سجادگی قرار گرفت ولیکن صورت
حال خود را در لباس گمنامی مستور میداشت و جانب ارشاد خلایق کم متوجه میشد بندگی شیخ محمد صادق بن شیخ فتح الله گنگوهی در آن ایام در سن چهارده یا پانزده
سالگی بود و جمال باکمال داشت روزی گذر وی در خانقاه بندگی شیخ ابوسعید شد آنحضرت بمجرد دیدنش گفت که آثار نعمت خویش در چنین این پسرک
هویدا می بینم دل وی را بکمند جذبه جانب خویش کشیده در حال شیخ محمد صادق قدس سره بطریق عجز و نیاز پیش وی آمده بشرف بیعت مشرف
شد و در اندک مدت بمرتبه تکمیل و ارشاد رسیده بحضور وی طالبان صادق را هدایت نمودن گرفت چنانکه تفصیل این اجمال بعد ازین احوال می آید چون
شیخ محمد صادق بتربیت آنحضرت بچنین کمال واصل گشت غلغله ولایت وی در اطراف و اکناف عالم افتاد طالبان صراط مستقیم از هر دیار روی ارادت
بآستانه وی آوردند خلق کثیر و جم غفیر از فیض تربیت وی بهره مند گشته و عالمی بوی تولی نموده بدرجه ارشاد و تکمیل می رسید و بیان بعضی از خلفای محرم
اسرار آنحضرت در ضمن همین احوال نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی و این فقیر از پیران خود بنقل متواتر استماع دارد که شخصی از خدمت قطب الاقطاب
بندگی شیخ ابوسعید قدس سره پرسید که ریاضت حضرت قطب العالم بندگی عبد القدوس حنفی بچه حد بود و چه نوع مجاهده داشت آنحضرت فرمود که چون
بهار زمستان در آید آنگاه از من حقیقت ریاضت حضرت قطب العالم بپرسی تا جواب شافی تو دهم و نمونه مجاهده وی ترا بنمایم چون بهار زمستان رسید
آن سایل سوال مذکور را باز اعاده کرد و بخدمت حضرت شیخ ابوسعید گذارش نمود و یاد دهی کرد پس وی بفرمود تا چهل خم پر کرده تمام شب در محل هوادار
بنهند همچنان کردند چون روز دیگر آمد صبحدم آنحضرت مر آن سائل را طلب فرمود و گفت که دو سه یار مجتمع شده این آب خمها را در سر بر انداخته نوبت نوبت
از راه ناپیره وی وقتی که از رخنه ام الدماغ من دود بر آمدن بگیرد بر سرم اندازید پس آنحضرت دم را بام الدماغ رسانیده و در آن مقام حبس کرده در مراقبه
الاطلاق و لا کیف بنشست بعد از ساعتی از روزن ام الدماغ آنحضرت بلکه از راه تمامی منافذ وجود وی دودی سیاه مایل بسرخی برون آمدن گرفت
و همه جسد مبارکش شراره آتش و شعله نار بر جامه گشت پس آن سایل و دیگر مردم آب بر سرش بموجب امر عالیقدر وی ریختن گرفتند حالانکه چله زمستان بود
و هوا نهایت سردی داشت و برف می افتاد و آب بسته بود چند آنکه بر سر مبارک وی آن آب را میریختند بواسطه غلبه حرارت روحانی که از باطن
بظاهر جسدش طاری شده بود چنان می افتاد که گویا بر تابه گرم میریزند و همه آب در سردی جذب می گشت و قطره از آن آب بر زمین نمی افتاد تا آب
هر چهل خم در سرش جذب میشد بعد از آن حضرت شیخ ابوسعید دم را فرو گذاشت و سر از مراقبه برداشته بآن سایل گفت که او فی ریاضت حضرت

Scanned with CamScanner

قطب العالم شیخ عبد القدوس این است که بیان اعلائے اقسام ریاضت وے کرنوام کرد و نیز بہ نقل متواتر از پیران این فقیر بثبوت پیوسته که روزے
بندگی شیخ ابوسعید قدس سره غسل مے فرمود حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی بر سرش آب میریخت درین آن وقت شیخ محمد صادق عالمے مکشوف گشته دید
چنان بنظرش درآمد ہر قطره آب که از جسد اطہر بندگی شیخ ابوسعید جدا میشود متمثل بصورت امرودے صاحب جمال میگردد و بجانب آسمان طیران نموده از نظر
غایب میشود حضرت شیخ محمد صادق حقیقت این واقعه از خدمت آنحضرت استفسار نمود وے قدس سره فرمود چون تراحق تعالے بر این امر اطلاع بخشید
بنابران میگویم در عشق مقامیست که آن را دار الاسرار مے گویند سالکان این راه از ہزاران اندکے بآن مقام واصل میشوند علامت مردے که بآن مرتبه فائض گشته
این است ہر چیزے که بجسدش مساس نماید وجود مثالے در عالم معانی پیدا کند جز این وجود حسے و در نظر صاحب بصیرت متجلی بصورت صبیح و ملیح شود
و واضح تر از این آن است که من درین وقت در شہود تماثیل انوار بے کیف بودم آبے که بر وجود من درین آن ریخته میشد صفت جان نو بکیف گرفته
متمثل بصورت جمیله گشته باصل خویش رجوع مے نمود پس این صورت مثالیه گر تو دیدی تعینات انوار سرح ذاتیه بودند که به فضل حق بر تو ظهور نمودند
ابتدا ارکیف لاهوت مبارکت باد کمالات و خوارق عادات قطب الاقطاب بندگی شیخ ابوسعید قدس سره اظہر من الشمس است و وے عمر دراز یافته
بود چون وقت وفاتش قریب رسید امانت پیران با اسم اعظم و خرقه خلافت و سجادگی حواله بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی الحنفی نموده جان نازنین در شہود
جانان نثار کرد و در قصبه متبرکه گنگوہی در آستانه جد عالی مقدار خود مدفون گشت چنانکه مرقد مطہر وے در آن قصبه زیارت گاه خواص و عوام و مشکل کشائے
کافه انام است و سنه وفات وے قدس سره شیخ بنظر نیاید ه رحمة الله علیه و آنحضرت را خلفائے صاحب کمال و تکمیل بسیار بودند چنانکه احوال بعضے از آنها
درینجا ذکر نموده مے آید باید دانست که خلیفه اول و اعظم بندگی شیخ ابوسعید محبوب حق بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی است که احوالش بجائے خود نوشته
خواهد شد انشاء الله تعالے و خلیفه دویم وے بندگی شیخ ابراہیم رامپوری است نہایت فقر و فنا موصوف بود و در ریاضت و مجاہده قدمے راسخ داشت
و وے را شہود حضرت لا کیف به سبب ورزش مراقبه ہوا دست داده بود پس وے قدس سره ہمیشه در فناء احدیت مستغرق مے ماند این فقیر از بعضے
مردم استماع دارد که شیخ ابراہیم رامپوری در محبت اہل بیت بے اختیار بود چنانچه در ایامے که در سید پوره که قریه ایست در نواحے کرنال سکونت میداشت ہمیشه
در شب بر زمین خواب میکرد و بر چارپائی نمے خوابید و میگفت اگر من بر چارپائی بخسپم و حال آنکه بعضے از سادات را چارپائی میسر نشده باشد پس
آنان بر زمین بخسپند این از ادب دور باشد از آنجا معلوم میشود که وے قدس سره را فنا فی الرسول بدرجه کمال روے داده بود منقول است که
شیخ ابراہیم رامپوری در حینے که در موضع سید پوره میماند تمام روز در باغے که در حوالئے آن قریه بود زیر بعضے از درختان جامن نشسته بشغل باطن اشتغال
مے ورزید و شب در خانه خویش که در آن قریه میداشت مشغول بحق مے بود و وقتے که بار آن درختان پخته میگشت کودکان سادات برائے فرود آمدنش
بر زمین بر آنها سنگ و کلوخ مے زدند و چون شیخ ابراہیم رامپوری زیر آن درختان مے نشست بعضے اوقات بر جسد مبارکش مے رسید وے قدس سره
از آن ایذا میکشید روزے بعبادت معهود خویش زیر ہمان اشجار در عالم محویت ذات نشسته بود که سنگے سخت بر سرش رسید و ضربے شدید بر وے آمد
و خونے کثیر روان شد در آن ہنگام بزبان ترجمان الہی آنحضرت گذشت که اے درختان مرا ادب جناب سادات بر کمال است بخدمت شان
چیزے گفتن نمے توانم و پیران آنها بواسطه بار شما بمن آزار بسیار میدہند باید که بعد از این بار میارید اما شگوفه بیارید که از دیدن آن بہار راحت میرسد و ثمار نیز
بالکلیه صورت عقیم رو نماید میگویند که آن درختان از آن وقت گرفته تا امروز بار نیاورده اند و لیکن شگوفه مے آرند و نیز منقول است که شیخ ابراہیم
رامپوری را با روحانیت حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی نسبتے تام و حضوری تمام بود و ہر وقت که جانب وے متوجه میگشت وے را
حاضر مییافت و ہر چه از وے مے پرسید جواب شافی مے شنید و روحانیت آنحضرت بر حال وے بسیار متوجه بود و تربیتها و نوازشہا مے فرمود و میگویند

Scanned with CamScanner

که شیخ پیر محمد جنیدی که از مشاهیر مشایخ وقت خویش بود از کمل خلفای شیخ ابراهیم ایرجی قدس سره بوده و مرقد مقدس شیخ ابراهیم در رامپور زیارتگاه
خلایق آنجا است رحمة الله علیه و خلیفه سیوم قطب الاقطاب بندگی شیخ ابوسعید قدس سره شیخ المشایخ بندگی شیخ محب الله صدیقی صدرپوری است و سے
از اجله خلفای آنحضرت بوده صاحب مراة الاسرار مے نویسد که چون شیخ محب الله از تحصیل علوم نقلی و عقلی فارغ شد او را درد طلب حق پدید
آمد اکثر بزرگان وقت را دریافت اما جائے اخلاص درست نگشت و از غایت سوز طلب در دهلی رفته بآستانه هدایت بخش حضرت خواجه قطب الدین بختیار
اوشی قدس سره استخاره نمود آنحضرت در حالت بوے فرمود که بالفعل سلسله شیخ علی صابر گرم است و بجانب شیخ ابوسعید اشارت نمود بنابران در قصبه گنگوه
بخدمت بندگی شیخ ابوسعید رفت و بشرف بیعتش مشرف گشت بعد ازان بندگی شیخ ابوسعید مرخادم خاص خود را که مجاهد نام داشت فرمود که دهنو کرده
گوشه رفته دوگانه ادا نموده به بین که استعداد شیخ محب الله بولایت کدام نبی مناسبت میدارد تا موافق آن مناسبت تربیتش کرده آید چون آن خادم
محرم اسرار بموجب امر آنحضرت در خلوت بے اغیار رفته متوجه بر احوال وے شد چنان معاینش گشت که استعدادش را مناسبتے با ولایت موسوی واقع است
کیفیت حال بخدمت آنحضرت بازگفت پس حضرت شیخ ابوسعید شیخ محب الله را شغل نفی و اثبات و اثبات و اسم ذات با نگاهداشت صورت خویش
تلقین فرموده در اربعین نشاند وے را در آن اربعین چندان صفائی روے داد که مقدمات علوم غامضه که بروے لاحل مانده بود بوجه احسن واضح
گشتند و تجلیات ملکوتیه و جبروتیه نقد وقت وے شدند لیکن تجلی ذات لاکیف وے را درین اربعین میسر نگشت و حال آنکه شیخ محب الله خواهان
و جویان همین تجلی بود و چون از اربعین برآمده تمام واقعات خود پیش حضرت شیخ ابوسعید اظهار کرد آنحضرت خواست که وے را خرقه خلافت عطا نماید در دل
شیخ محب الله گذشت که هنوز من بشهود ذات بیکیف که مقصود حقیقی طالبان این راه است نرسیده ام پیر من حضرت شیخ ابوسعید کدام حالت مرا لایق
خلافت تصور کرده بمن خلافت میدهند چه سالک بحصول تجلیات صوریه و معنویه که تعلق به ملکوت و جبروت دارند لایق خلافت نمے شود چیزیکه بحصولش باین
این امر مے گردد آن مرا حاصل نه شده است و مطلوب من همان چیز است که عبادت از شهود حضرت لاکیف است مخفی نماند خلافت مشایخ که در بین وقت
مروج است بر هفت نوع است بعضے ازان مقبول و بعضے ازان مجهول چنانکه ذکر کرده مے آید تا این فایده بر طالب این فن روے نماید خلافت اول
اصالتهً دویم اجازتهً سیوم اجماعاً چهارم وراثتهً پنجم حکماً ششم تکلیفاً هفتم اویسیاً. اما اصالتهً آنکه بزرگے بامر الٰهی شخصے را خلیفه خود کرده جانشین خود
گرداند چنانچه صاحب سیر الاولیاء مے نویسد که وقتے حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر خواسته بود که مریدے را خلافت داده صاحب ولایت هندوستان
گرداند که در سر او ندا از غیب در داد که نظام الدین بداونی میر سد در راه است شایان خلافت او است بده و بدهی چون حضرت سلطان المشایخ
در رسید شیخ مذکور را بامر الٰهی خلیفه خود کرده صاحب ولایت هندوستان گرداند و در حق او مرحمتها نمود اکثر اوقات در خلا و ملا مے فرمود که من ابا نظام الدین
را در ظاهر خلیفه گرفته ام اما بباطن وے خلیفه باری تعالے است و نایب محمد مصطفے است صلے الله علیه وسلم و این نوع خلافت را صوفیان باصفا خلافت
الٰهی نیز مے گویند و اجازتهً آنکه شخصے مریدے را خواه وارث باشد خواه بیگانه قابل کار دیده برضا و رغبت خود خلیفه گیرد چنانچه رسم جمهور مشایخ است
رحمة الله علیهم اجمعین و این نوع را خلافت رضائیے نیز نامند و اجماعاً آنکه شخصے ازین عالم نقل کرد و کسے را خلیفه نگرفت قوم و قبیله وارثے یا مرید
را بخلافت وے تجویز نمایند چنانچه رسم عام است اما این خلافت نزدیک مشایخ روا نیست و این نوع را خلافت اتفاقی نیز گویند و وراثتهً آنکه شخصے ازین
جهان درگذشت و خلیفه را بجاے خود نگذاشت و ارثے که نقابان این امر نبود بر جاده او بنشست خود را خلیفه گرفت این نوع را مشایخ منظور نداشته اند
داگر احیاناً آن شیخ او را در باطن امر فرماید روا بود که نزد صوفیه امر باطن جایز است و حکماً آنکه بزرگے بود و وفات یافت او وے خلیفه نداشت وارثان
او با یکدیگر مناقشه برپا کردند پادشاه وقت وارثے را لایق دانسته بخلافت ممتاز نمود و این نوع خلافت بر حکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر

جائز نماید و تکمیلش آنکه مریدے از پیرے بتکلیف سفارش یا حمایت دیگرے یا تکلیف مزاحمت خود خلافت را بگیرد پس این خلافت روا نباشد و بر خود ازین
در آن نیست و اویسیا آنکه شخصے از روح بزرگے که ازین عالم نقل کرده است تربیت گیرد و خلافت را دریابد این نوع خلافت را بزرگان ما تقدم روا داشته
اند و اکثر از ایشان اویسی بودند که ذکر هر یک درین مختصر گنجایش ندارد اگرچه نزد متاخرین این نوع خلافت جایز نیست و تا از بزرگے حی که صاحب
کمال و تکمیل باشد خلافت نگیرد سلسلهٔ مشایخ از وے جاری نشود چنانکه رمزے ازین تحقیق در احوال سر حلقهٔ محبوبان حضرت سید ابو محمد محی الدین
عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گذشته و محققان گفته اند که چون سالک بفنا فی الرسول و جبروت برسد پیر را جایز است که بوے خلافت عطا
نماید اما دادن خلافت بروے در آن مقام واجب نمیشود و چون طالب بشهود ذات رسد بر شیخ واجب بلکه فرض عین است که وے را خلافت
بدهد و بعضے صوفی در اصل ملکوت را نیز عطاء خلافت جایز داشته اند اما این طریقه پیران ما نیست چنانکه منقول است که درویشے در اصل ملکوت
در بندگی شیخ داؤد گنگوهی خرقهٔ خلافت خواست آنحضرت فرمود که تو هنوز لایق خلافت پیران نشده آخر آن درویش بدین سبب از آنحضرت رنجیده
شد و برفت آنحضرت فرمود رنجیده شو خواه خوش ما خلاف پیران نخواهم کرد و بعضے گفته اند که چون مرید اشناخت تفرقه در میان خطرهٔ شیطانی و رحمانی
حاصل آید بر پیر لازم است که وے را خلافت بدهد و بعضے گویند که چون شیخ از جانب حق یا حضرت رسالت پناه یا شیخ خود مامور شود با عطاء خلافت مر مریدے
را در آن وقت بر شیخ واجب است که مر آن مرید را خلافت بدهد و بعضے گویند که چون پیر در مرید معامله نیکو بیند جائز است که وے را خلافت دهد بعضے
گویند که چون پیر در مرید معامله نیکو بیند جائز است که وے را خلافت دهد بعضے مشایخ میگویند که اذن شیخ مر مرید را دو نوع است یکے بطریق استقلال
که او را خلیفهٔ مستقل خویش گرداند تا وے بطریق اصالت خلق خدا را هدایت نماید و دیگر بطریق سفارت که شیخ مر مرید را بفرماید که از جانب وے
بر سبیل نیابت خلق را دست بیعت بدهد و شجره نیز از جانب پیر دهد و نام خود در وے ننویسد پس کسانیکه بوے بیعت کرده باشند در حقیقت مریدان
شیخ وے خواهند بود و وے جز سفیرے بیش نیست بخلاف آن مریدے که از جانب شیخ متخلف بخلافت استقلالی باشد که شجره از جانب خود بدهد
و نام خویش در وے بنویسد و بیعت کنندگان با وے مریدان وے باشند و گروهے از شیوخ خلافت را بدو قسم دیگر تقسیم کرده اند صغری و کبری
صغری آن است که مجاهده و ریاضت مرید را دیده بنا بر حسن ظن بوے بخلافت مشرف سازد و کبری آن است که بر دل پیر بکرات و مرات الهام
حق با عطاء خلافت مریدے را ظهور یابد چنانکه اگر خطرهٔ اعطاء خلافت مر آن مرید را از دل رفع نماید مرتفع نشود این خلافت کبری است که شیخ در دادنش
بواسطه از حق مامور است و اهل تحقیق بر آنند خلافت صغری آن است که پیر مریدے را اجازه خود بطریق خلافت عطا نموده بموضعے تعین فرماید تا بارشاد
و تکمیل مردمان آنجا پردازد و خلافت کبری آن است که آن را خلافت و نیابت مطلق و سجادگی نامند آن است که شیخ مر مریدے را از آن نسبت که وے را
از رسول خدا سینه بسینه رسیده است بالکلیه عطا فرماید مثال نیابت مطلقه با جمیع تبرکاتے که مروے را از پیران بطریق توارث رسیده اند بدهد و دار
احوال و قایم مقام خویش گرداند چنانچه حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار اوشی را و حضرت خواجه
قطب الدین مر حضرت گنجشکر را و وے قدس سره مر حضرت سلطان المشایخ بداونی را و حضرت سلطان المشایخ مر حضرت نصیر الدین چراغ دهلی را
قایم مقام و وارث احوال خویش گردانیدند و چون شیخ کامل و مکمل خواهد که بمرید صادق خرقهٔ خلافت عطا فرماید بجانب دل و روحانیت حضرت رسالت
پناه و پیران سلسلهٔ خویش متوجه شود اگر اشارت باطن یابد آن زمان خرقه بدهد بدین طریق که اول غسل و طهارت دو رکعت نماز نفل بفرماید و بعد از سلام
پنج کلمه با معنی تلقین نماید کلمهٔ توحید و کلمهٔ شریعت و کلمهٔ طریقت و کلمهٔ حقیقت و کلمهٔ معرفت کلمهٔ توحید لا اله الا الله کلمهٔ شریعت لا معبود الا الله
کلمهٔ طریقت لا مقصود الا الله کلمهٔ حقیقت لا محبوب الا الله کلمهٔ معرفت لا موجود الا الله و وجود مخلوق نماید یا قصر کند پس از آن خرقه بپوشاند

Scanned with CamScanner

وشال پیران نوشته بدهد فاما مثال آن زمان بدهد که خرقه خلافت وارادت داده باشد اگر خرقه تبرک وتشبه داده باشد احتیاج مثال نیست ووقت خرقه
بفرماید که خرقه را چهار حرف است خ خیانت نه کند در ریاضت پیش گیرد قاف قیام وقناعت کند ه هوا نفس را برطرف سازد این است مجملی از بیان
انواع خلافت وتفصیل وے بتطویل میکشد خباران برسر مقصود مے آییم پس بباید دانست که از بیان سابق معلوم گشت شیخ کامل ومکمل اگر مرید صادق
در مرتبه جبروت اجازت ارشاد وتربیت دیگران فرماید جایز است چنانکه بندگی شیخ ابوسعید مر شیخ محب الله را در آن مرتبه اجازت به تکمیل دیگران فرمود
با وجود این چون در دلش خطور کرد که مرید لایق خلافت بعد وصول بمرتبه لاهوت میشود من باین مرتبه نرسیده ایم شیخ من بندگی ابوسعید قدس سره که ذی کمال
در من مشاهده کرده مرا خلافت میدهد حضرت شیخ ابوسعید بر خطره وے مشرف شده در حال خرقه خلافت بوے پوشانیده دست بفاتحه برداشت وتوجه
باطنی در کار وے کرد بمجرد دست برداشتن آنحضرت تجلی بے کیف بر دل شیخ محب الله جلوه کرد وبر فور شیخ محب الله بفریاد در آمد وگفت یا حضرت
بس کن که مرا زیاده ازین استعداد وحوصله این مشاهده نیست پس آنحضرت توجهے در باب وے فرمود که مرتبه صحت عقل وتمکین در وے بماند ومغلوب
الحال نگشت پس شیخ محب الله از دست شیخ ابوسعید گنگوهی الحنفی قدس سره خرقه خلافت پیران چشت پوشیده بموجب اجازتش باز در قصبه صدرپور آمد
اگرچه وطن قدیم بود اما بودن آنجا مناسب احوال فقر خود ندید بعد از چند مدت بقدم توکل وتجرید از خانه برآمده بجهت دریافت سعادت زیارت حضرت
مخدوم شیخ احمد عبد الحق قدس سره در قصبه متبرکه ردولی رسید وصاحب مرات الاسرار می نویسد وقتے که شیخ محب الله برائے زیارت روضه شریف
حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق در ردولی بیاید این فقیر نیز در آنجا بود از راه دوستی در منزل فقیر فرود آمد صحبت کرم ومصفا واقع شد واطوار پسندیده او را
مشاهده نموده بسیار محظوظ شدم پس بعد از چند روز از جانب حضرت مخدوم شیخ احمد عبد الحق نوازش وبشارت رخصت یافت باتفاق یکدیگر از ردولی
روانه شده بخانه رسیدیم چند روز بسبب الفت ومحبت ویگانگی در فقیر خانه توقف واقع شد دران ایام میر سید عبد الحکیم ساکن شهر نهته رفیق او بود وبخدمت
وے کسب فضایل مے نمود پس از آنجا متوجه جانب شهر اله آباد گردید در شهر مذکور سکونت اختیار نمود ودر آنجا شهرت بسیار یافت ودر اوایل حال چند مدت
فقر وفاقه پیش آمده بود اما استقامت نیکو ورزید آخر کشایش شد ودر بیان حقایق ومعارف دستگاه تمام بهم رسانید وسخن او نشه بخش گردید اکثر علماء فحول که از
مشرب ارباب توحید انکار داشتند بفیض صحبت او تربیت یافته مشرب خاص اختیار نمودند چنانکه کمال او در تصانیفش مثل اسوله واجوبه بعضے از سوالات
که درویشے کامل وبروایتے دارا شکوه پسر محمد شاه جهان بادشاه از وے استفسار نموده بود هویدا است وآن اجوبه واسوله این است سوال اول بدایت
کار چیست ونهایت کار چه جواب اگرچه من حیث السلوک بدایت کار سیر الی الله است ونهایت کار سیر فی الله است وشرح این ها جز از غایت اشتهار
حکم تحصیل حاصل دارد اما وجه دیگر آن است که نزد صوفیه مراتب ظهور حضرت وجود مصور بصورت دایره گشته ونقطه احدیت که هم مبدء دایره است وهم منتهی بدایت
کار ونهایت کار تعبیر یافته است زیرا که نصف دایره از نقطه احدیت تا نقطه مقابل که مرتبه جامع انسانیه است موسوم بقوس نزولی شده ونصف دیگر
از مرتبه انسانیه تا همان نقطه احدیت معبر بقوس عروج وبعد از اتصال قوسین والتقاء نقطتین دایره تمام شده ومبدء ومیعاد یکے گشته واز این تقریر
معنی هو الاول هو الآخر جواب سوال دویم که چیست معنا ے قول حضرت جنید در جواب ما النهایة که گفته است هی الرجوع الی
البدایة نیز گذارش یافته سوال سیوم کدام علم است که او را حجاب الاکبر گفته اند جواب چون فی الحقیقت علم وعالم ومعلوم یکے است
پس هر علمے که مزاحم تحقیق این معنی باشد حجاب اکبر است بلکه سبب تفرقه ابد ومانع وصول بمقصد سوال چهادم انبیاء سابق از معرفت
توحید بهره داشتند ... نزد صوفیه مقرر است که نبوت اخبار است از ذات وصفات واسماء واحکام الهی وشیخ ابن عربی در فصوص فرموده نبی از جناب
حق که مبعوث با ... اما هدایت ایشان کنند بکمالے که در حضرت علمیه برائے ایشان مقرر شده است باقتضائے اعیان ... ان پس بدیهی عقل است

Scanned with CamScanner

کراین دولت با نبیاء وست نداد الا بمعرفت توحید دیگر آنکه اتفاق است برین که اولیاء سلف وخلف اقتباس نور معرفت از مشکات نبوت نموده اند
پس در صورتیکه انبیاء را معرفت توحید نبوده اولیاء را چگونه خواهد بود چون صفت مذکور باولیاء حاصل است انبیاء را که محتاج الیه ایشان اند بطریق اولی
حاصل خواهد بود **سوال پنجم** تصور را اعتبار نیست یا نه **جواب** تصورے که منسوب با اغراض نفسانیه نیست و جاذب است بسوے حق اعتبار
دارد و آنچه خلاف آن است از درجه اعتبار ساقط است و چون نیک تامل رود هرچه زاید بر ذات بحت مینماید اعتبار است شاید **سوال ششم**
هرگاه که معدوم شدن موجود محال باشد اشیاء را چون معدوم توان گفت **جواب** صور اشیاء که اعتبارے و اضافے است متبدل و محول میگردد اما حقیقت
اشیاء که واحد است در جمیع احوال موجود باشد و معدوم نگردد مثل چوب بعد از سوختن بنهایت خاکستر برآید و خاکستر بنهایت عناصر دیگر تا منتهی گردد بنور
ذات واجب که حامل جمیع صور و اشباح است **سوال هفتم** ترقی را نهایت بود یا نه **جواب** ترقی سالک با انعدام وجود موهوم او و به وجود حقیقی
که آن را فنا فی الله گویند ممکن است و چون درین مقام سالک را وصول بذات الٰهی **حاصل** است پس ذات را به تجلے نسبت توان داد
نه ترقی و تجلی ذات لانهایت باشد منطوقه کل یوم هو فی شان موافق این است بلیت اے تجلے تو تکرار نه وے که ز حسن تو پدیدار نه
سوال هشتم ظلوماً جهولاً در مدح انسان است یا در مذمت **جواب** اگر انسان را بمقتضاے انا عرضنا الامانة وحملها
الانسان انه کان ظلوماً جهولاً است اختیارے در قبول امانت الٰهی بود ظلوم و جهول مذمت اوست که از غایت جهل بر خود ظلم کرده
که از آرامگاه اطلاق خود را بآشوب گاه تقیید گرفتار ساخته لیکن این اعتقاد عوام است اگر چنین نبودے پیغمبر علیه السلام نفرمودے یالیت رب
محمد لم یخلق محمداً و اگر انسان را اختیار نبوده وحق او را وقایه افعال خود ساخته و قابلیت قبول امانت بخشیده پس ظلوم و جهول مدح اوست
و چون نسبت افعال بانسان که منسوب بحق است آمده در حقیقت نسبت این افعال نیز بحق خواهد بود و حق آنچه کند عدل است نه ظلم و این عقیده
خواص است **سوال نهم** بتربیت ارواح معرفت تمام حاصل شود یا نه **جواب** هیچ سالکی را بے استعداد ذاتی و قابلیت فطری از تربیت
ارواح معرفت حاصل نشود و چون این هر دو جمع شوند شاید مضمون انك لا تهدی من احببت مقوی این مقوله است کمال و نقصان عین
ثابته اوست در حضرت علمیه الٰهیه و آن مجعول بجعل جاعل نیست **سوال دهم** طالب را بعد از موت وصل مطلوب ممکن باشد یا نه **جواب**
نزد عارفان طالب و غیر طالب بل کل اشیاء معدوم است و جز ذات بحت چیزے موجود نیست لیکن ازین جهت که جولانی ناگزیر است بطبق کریمه
کل الینا راجعون گفته میشود که نه طالب فقط بل جمیع موجودات را وصول بمرجع اصلی است خواه از راه جمال خواه از راه جلال مانند
پیوستن آب پاک و پلید به بحر محیط و همرنگ بحر شدن هر دو ؎ هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد و صفت جمال و جلال نسبت بذات
ازلی یک نسبت است چه وحدت ساذج از تعدد و تکثر منزه است بلبیت گر کمره در نزد اهل شهودی اے دل یک قطره ز دریاے وجودی اے دل
زین پیش نبودے از تو تا دریا فرق ناگاه چنان مشو که بودی اے دل ؎ خلق ار چه به مختلف آسا رفتند بر خاست تفاوت چو بحق وارفتند
بیشی و کمی بعالم وحدت نیست چه رود چه قطره چون بدریا رفتند **سوال یازدهم** طالب فانی گردد یا مطلوب **جواب** اگر بمقتضاے
حدیث کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف حق را طالب فرض کنند لحوق فنا و عروض زوال مطلوب راست که نقاب
بشریت برآورده و اگر انسان را طالب فرا گیرند از ان جهت که هواے مطلوب در سر اوست و عروج باین درجه بتجرد از عوارض نفسانیه و صفات
بشریت میسر نیست پس درین صورت طالب فانی ست بمطلوب کلیه اینکه مادام که انسان بصفت حدوث و خلق متصف است فانی است خود
ازین حیثیت به طالب معبر گردد خواه بمطلوب و چون از صفت حدوث و خلق برآید باقی است و معرا از صفت مخلوقی است کما قیل ؎ عارف

خداندارد او نیست آفریده و موافق این است قول شیخ ابوالحسن خرقانی که الصوفی غیر مخلوق **سوال دوازدهم** تفرقه در دو عشق
چیست **جواب** درد و عشق باہم لازم و ملزوم اند لیکن عشق صفات منتسبع در ذوات وہ بسیار باشد چہ عینیت و خفا و زوال و فناء لازم صفات است
پس عاشق صفت ہمیشہ از درد و پریشانی والم و حیرانی فارغ نباشد و عشق ذات در اکثر اوقات باعث جمعیت خاطر عاشق گردد چہ عاشق ذات دیدہ
بر ہر طرف کہ بکشاید جز جمال خدا نماید **بلبیت** محقق ہمان بیند اندر ابل کہ در خوبرویان چین و چگل - اگرچہ شیون و فنون ذاتیہ او را نیز در عین
وصل از درد خالی نہ گذارد زیرا کہ تا عاشق محو مطلق نشود و از تعین خود و معشوق کہ مشعر از دوئی است بر نیاید درد طلب و نور عشق باقی باشد بلیت
خاصیت سیماب بود عاشق را تا کشتہ نہ گردد اضطرابش نرود **سوال سیزدھم** کدام شغل باشد کہ بے اختیار شاغل صادر شود **جواب** ہمان
شغل است کہ بعد از مداومت ذکر و مواظبت طاعت حاصل شود و بے اختیار شاغل صادر گردد و آن را ذکر قلبی و نطق القلب گویند لیکن با نیقدر قناعت
نتوان کرد چہ کار ازین بالاتر است و کمال انسان نہ این است **سوال چہاردھم** نماز بے خطرہ کے حاصل شود **جواب** این نماز وقتے
دست دہد کہ وجود اشیاء از دیدہ ظاہر و باطن مصلے مستہلک و فانی گردد و منظور و مخطور او من حیث البصر و البصیرت حق باشد و بس تعالے و تقدس
سوال پانزدھم غیر متناہی در متناہی چگونہ گنجد **جواب** ازین جہت کہ ذات بحت الٰہی بحسب اطلاق از اشارات و عبارات و قیود و اعتبارات
مبرا است ادراک او بہ بصر و گنجائے او در بصیرت محال است ان اللہ تعالی احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار ان الملا
الاعلی یطلبونہ کما یطلبونہ انتم و ازین حیثیت کہ ذات حق باعتبار تقید ظہور در مراتب کونیہ و مظاہر حسیہ مدرک و مخاطر بودن او
ممکن است ہم چنانکہ توانند بود کہ ہر گاہ آسمان باین وسعت در نقطہ مردمک چشم گنجائی یابد دل انسان کامل نیز **بحکم** قلب المومن عرش اللہ تعالے
محل گنجائش حق باشد قال اللہ تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون و ہو معکم اینما کنتم و فی الحدیث القدسی لایسعنی
ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن **بیت** بدین خوردی کہ آمد حبۂ دل خداوند دو عالم راست منزل
سوال شانزدھم در انسان استعداد شناخت برابر بود یا نہ **جواب** استعداد ذاتی در ہمہ کس برابر است حدیث کلکم راع و کلکم
مسئول عن رعیتہ و ما من مولود الا و قد یولد علی فطرۃ الاسلام دلالت بر مساوات ذاتی میکند لیکن در استعداد صفاتی تفاوت
فاحش است یکے متخلق باخلاق ربانی گشتہ از فرشتہ مے گذرد و دیگرے متصف باوصاف شیطانی شدہ داخل شر الدواب مے گردد **سوال**
ہفتدھم بصر افضل است یا سمع **جواب** حق تعالے ہر چیز را بواسطہ امرے خلق کردہ او در آن امر افضل است آہن را زر جہے بہ از نقرہ است
و نقرہ از وجہے بہ از آہن و ہمچنین گوش از وجہے بہ از چشم است زیرا کہ آدمی بواسطہ اکتساب علوم اشرف مخلوقات است و بدون آن اخس کائنات
و او را سعادت مذکور بقوت سامعہ حاصل است و قوت ناطقہ کہ بسبب رجحان انسان بر حیوان است بے وسیلہ او عاطل چہ کر با در زاد گنگ
البتہ باشند و از وجہے چشم بہ از گوش است بواسطہ آنکہ علمے کہ از سمع حاصل است تشکیک مشکک زوال پذیرد بخلاف علم بصر کہ اصلا صفت
زوال نگیرد **مصراع** شنیدہ کے بود مانند دیدہ و روح را صنایع و بدایع الٰہی بقوت او محسوس است و ادراک صور اشیاء بطفیل ہمین جاسوس
سوال ہژدہم بعد از موت ترقی ہست یا نہ **جواب** ہر گاہ بحسب وحدت حرف ذوی الحیات معدوم باشند اہل ممات بطریق اولی معدوم
خواہند بود بر این تقدیر چہ جائے این سوال است بارے شیخ محی الدین ابن العربی مے فرماید کہ بعد از موت ترقی است و من افادہ شبلی و جنید و
بایزید کردم ترقی کردند لیکن در معرفت خدا ترقی نمے شود من کان فی ہذہ اعمی فہو فی الاخرۃ اعمی و اکثر برآنند کہ بعد از موت ترقی نخواہد بود
یا ایہا الذین امنوا انفقوا مما رزقنکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیہ و لا خلۃ و لا شفاعۃ والکفرون ہم الظالمون

Scanned with CamScanner

وچهارده سوال ازین هژده اسوله بکاتب حروف پیش از رسیدن اجوبه شیخ محب الله قدس سره رسیده بود ازین احقر جواب آن در یافته سوال سجب بمقتضاء وقت وحال املا نموده بود آن اجوبه نیز بآن چهارده سوال درینجا بنابر مناسب مقام نوشته شد آید تذکار اسوله بنے جواب او بیدا ... میکنند
سوال اول چیست ابتدا این راه بدایت کار و نهایت کار جواب بدایت کار در راه سلوک در طریقه نقشبندیه که سالکان این طریقه شریفه است ادراک بسیط که علیه جهت حقیقت بر خلقیت و محل تجلی انوار ذات و ظهور وجه خاص است مقدم این معنی ماکه معلومیت او یک کسب ظهور بتاثیر صبح سعادت وصول است حضور راگاه سے گویند نهایت کار نزد ایشان ظهور نور بے نهایت است در دیده شهود ایشان محو تماشای شان ایشان است در غلبات طلوع وے بحدیکه از ایشان نه نام ماند و نه نشان هر چه بایشان منسوب بود باصل خود میرسد این کشف مسمی کشف غلبه است که ازان تغیر بتجلے ذاتی و شهود ذاتی و یادداشت میکنند و رویت اخروی را درین منزل اثبات مے نمایند و فرق درمیان احسان و رویت همچو فرق درمیان بمشاهده صاحب جمال در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب میدانند و همگی اهتمام شان درین کشف و غلبات آن است که در غلبات آن نسبت کثرت صفاتیه نیز از نظر ایشان محو می شود از صفت و فعل جز ذات هیچ نمے بینند در عرصه وجود جز کیفیات بحت در نظر بصیرت شان نمے نماید این است نهایت مقام انبیاء و اولیاء و در طریقه شریفه قادریه و چشتیه بدایت کار درین راه سلوک است و نهایت کار جذبه و بعضے بدایت کار انابت و نهایت کار اجابت گفته اند و نزدیک بعضے بدایت کار نفی و فناء سالک است و نهایت کار رد نفی و اثبات و فناء و بقاء گذشتن است و بعضے بدایت کار درین کار مرتبه عشقیت و محبت و نهایت کار مقام معشوقیت و محبوبیت شمرده اند و نزد بعضے بدایت کار خود را و همه عالم را به تقلید خدا تصور کردن است و نهایت کار از روے تحقیق و حال خود را و تمام عالم را خدا دیدن و نیز بدایت کار حضور صورت مثالے شیخ است در دیده شهود سالک و نهایت کار فتح عالم الملکوت است بعد ازین کارکنان سلوک میکنند و ترقی سالک منوط بصرف جذبه الٰہی مے باشد و نیز بدایت کار تصور صورت مرشد است و نهایت کار حصول تکلم باوے و تحصیل استفاده از وے و نیز بدایت کار حصول نسبت نامه با روح مسافر است که براق حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم بود در شب معراج و نهایت کار حصول نسبت کامله با روح مقیم است سوال دویم چیست معناے قول حضرت جُنید در جواب ما النهایة که گفته است هی الرجوع الی البدایة جواب معنایش آن است که خلق قبل از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین خلق شد پس نهایت کمال سالک آن است چنانچه قبل از ظهور که بدایت وے است عین حق بود همچنین بعد از ظهور رجوع باصل خود نموده عین حق گردد یعنی نهایت آن است که قطره به بحر پیوندد و فرع باصل و جزو بکل رجوع نماید و یکے گردد و بلبیت رفت ز مسعود ملک جمله صفات بشر چونکه همه ذات بود باز همان ذات شد سوال سیوم کدام علم است که او را حجاب الاکبر گفته اند جواب علمے که حجاب اکبر است آن علم غیریت و کثرت وجود بینی و دوئی است و بعضے گویند که علم حضوری و حصولیت حاصل هر دو یکے است نیست فرق میان ایشان مگر بعبارت و بعضے گویند علمے که حجاب اکبر است آن عرفان ذات بیچون است باید که آنهم درمیان نباشد چنانچه حضرت مولوی اشارت بدان نمود کرده جائیکه فرموده بیت گفت مکشوف و برهنه گو که من مے نخسپم با صنم در پیرهن و بعضے گویند علم حق است که در تعین اول ظاهر آمده حجاب ذات و واسطه ظهور وے گشته معناے العلم حجاب الاکبر درین مختصر در احوال حضرت شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق نیز گذارش یافته است سوال چهارم انبیاء سابق را معرفت توحید بود یا نه جواب انبیاء سابق را توحید تنزیهی صرف یا توحید تشبیهی محض بود توحیدے که جامع تشبیه و تنزیه بهم است نبود که آن خاصه سید هر دو سرا حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وسلم است سوال پنجم تصور را اعتبارات یا نه جواب تصور شاغل کامل را مطلقا اعتبار است و تصور غیر وے از درجه اعتبار ساقط است سوال ششم هرگاه معدوم شدن موجود محال باشد اشیا را چون معدوم توان گفت جواب اشیا که

عبارت از اعیان ثابتہ اند ہمیشہ معدوم اند بوے از وجود خارجی نشمیده اند و آنچہ موجود است ہمان ذات حق است کہ متلبس بآثار و احکام این اعیان شده ظاہر آمده است پس موجود ہمیشہ موجود است و معدوم ہمیشہ معدوم موجود کہ حق است سبحانہ معدوم شدن وے محال است و اشیاء کہ معدوم اند موجود شدن شان محال است آنکہ موجود بودند بعد از ان معدوم شدند **سوال ہفتم** ترقی را نہایت بود یانہ **جواب** ترقی محمدی المشرب را نہایت نیست و ترقی دیگران را نہایت است **سوال ہشتم** ظلوماً و جهولاً در مدح انسان است یا در مذمت **جواب** این لفظ شریف نہایت مدح عرفان انسان است معنایش آن است کہ انسان ستمگار است بر نفس سرکش خویش باتیان ریاضات و مجاہدات شاقہ و جاہل است از غیر حق **سوال نہم** تبربیت ارواح معرفت تام حاصل شود یانہ **جواب** سالک تبربیت ارواح مقدسہ انبیاء و اولیاء معرفت اجمالے حق تعالے حاصل میکنند و لیکن تا بظاہر از شیخ حی کہ کامل و مکمل است تربیت نشود کمو ے را معرفت تفصیلی حق حاصل است حاصل نیاید و لائق تکمیل دیگران نشود کما لا یخفی علی من لہ ادنی ذوق من المعرفتہ **سوال دہم** طالب را بعد از موت وصل مطلوب ممکن باشد یانہ **جواب** اگر سالک در مجاہده و ریاضت بعد فتح مرتبہ دید یا شنید قبل از وصول نہایت مطلوب بمیرد بعد موت بنہایتش واصل گردد و اگر پیش از فتح یکی ازین مرتبتین در مجاہده بمیرد نیز بعضے گفتہ اند کہ بعد موت بمطلوب برسد **سوال یازدہم** طالب فانی گردد یا مطلوب **جواب** در مرتبہ فنا طالب و مطلوب ہر دو فانی میشوند بصفات یکدیگر و در مرتبہ بقا ہر دو بصفات یکدیگر باقی مے گردند چنانکہ عارفے فرموده مصراع من برنگ یار گشتم یار برنگ من گرفت **سوال دوازدہم** درد و عشق چیست **جواب** عشق عبارت از عاشق است جانب مشاہده محبوب و درد عبارت از ذوق و سوز است در عین طلب تا وصال پس موجب ترقی درد است اگر کسے را عشق باشد و درد نبود او را ترقی ممکن نیست چنانکہ ملایکہ را عشق ہست و درد نیست و لہذا آن را ترقی نیست چنانکہ در آیت کریمہ از روے حکایت از ایشان واقع شده وما منا الا لہ مقام معلوم و درد جز انسان را نیست عارفے خوش فرموده **بیت** قدسیان را عشق ہست و درد نیست درد را جز آدمی درخورد نیست . ذره عشق از ہمہ آفاق بہ ذره درد از دل عشاق بہ عشق را درد لازم نیست و درد را عشق لازم است و عشق بدون درد موصل بمطلوب نیست و درد موصل بمطلوب است **سوال سیزدہم** کدام شغل است کہ بے اختیار شاغل صادر باشد **جواب** شغلے کہ بے سعی و اختیار شاغل ہمیشہ بے انقطاع صادر میشود آن شغل آواز و سلطان ذکر است کہ آن را صوت سرمدی و انحد نامند و بیان سلطان ذکر در احوال قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی و حضرت شیخ جلال الدین تھانیسری بر سبیل تفصیل گذشتہ حاجت اعاده نیست **سوال چہاردہم** نماز بے خطره کے حاصل شود **جواب** این نماز وقتے دست دہد کہ شغل باطن بر مصلے مستولی شده نقوش غیر از لوح دلش محو ساز دو جز عشق چیزے دیگر منظور و مخطور وے نبود الغرض حضرت شیخ محب اللہ عارفے صاحب اسرار و فارغ از خواطر اغیار و محافظ دقایق طریقت و آداب شریعت بود چنانکہ از ہر ده اجوبہ وے کہ بالاے مسطور افتاده معلوم میشود پس کسے کہ بروے طعن میکنند و او را نسبت با لحاد و زندقہ مے نماید و طریقہ و یرانے پسند د آنکس از علم حقایق بے بہره است چون سخن وے قدس سره در فہمش نمے آید بنا بران با نکار او کمر مے بندد و از کمال وے کہ اظہر من الشمس است در رنگ شب پره بنسبت آفتاب منکر میشود و خطاے و جہل خود را نمے فہمد و بر کمال وے ہمین دلیل بس است کہ مرید بندگی شیخ ابو سعید گنگوہی بوده و بنظر خاص آنحضرت اختصاص یافتہ و صاحب مراۃ الاسرار مینویسد کہ حضرت شیخ محب اللہ قریب بیست سال کہ در شہر الہ آباد بر سجاده ارشاد مستقیم بود عالمے کثیر از حسن تربیت او بمرتبہ ہدایت و ارشاد رسید و بتاریخ نہم ماه رجب روز پنجشنبہ برابر غروب آفتاب در سنہ یکہزار و پنجاه و ہشت ہجری بعالم بقا خرامید و در شہر مذکور مدفون گشت یک پسر خورد سال شیخ تاج الدین نام عقب گذاشتہ بود و تا حال معلوم نیست باین احقر کہ از شیخ تاج الدین نسلی مانده یا نی رحمۃ اللہ علیہ **و خلیفہ چہاردہم** بندگی شیخ ابو سعید گنگوہی قدس سره حضرت شیخ

Scanned with CamScanner

ابراہیم سہارنپوری بود و **خلیفه پنجم** آنحضرت بندگی شیخ خواجه پانی پتی بود و خلفاء دیگر نیز مر آنحضرت را بسیار و بے شمار بودند که تعداد آنها درین مختصر نے گنجد رحمة الله علیہم اللّٰہم صل علی محمد و آله و اصحابه اجمعین **بیت** از رہگذرے خاک سر کوے شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

ذکر آن مرات جمال بے مثال آن فارغ از مستقبل و حال آن سیاح بادیه وجود آن بنور حق باقی و موجود آن بر قلوب ہمہ اولیاء متصرف و مالک آن در نظر بصیرتش اسم غیر و غیریت ہالک آن مرمجر دہان تیغ فراق را حکیم حاذق قطب وحدت شیخ المشایخ بندگی شیخ محمد صادق بن شیخ فتح الله گنگوہی الحنفی قدس سره از نشان جمال احدیت و محبوبان بارگاه صمدیت بود و ولایتے و تصرفے که حق تعالیٰ مر او را اعطا کرده بود در متاخرین از اولیاء کم کسے را دست داده باشد بلکه در متقدمان ہم اندکے باین قسم ولایت و تصرف رسیده باشند و انوار رشد و ہدایت او تمامه اقطار و اطراف عالم را فرو گرفته و محیط شده بود و وے برادرزاده و خلیفه مطلق و جانشین برحق قطب الاقطاب بندگی شیخ ابوسعید گنگوہی الحنفی بوده در ذوق و سماع و درد و سوز عشق نظیرے نداشت و در حالت سماع بہر که توجه مے نمود او را نیز ذوق حاصل میشد بلکه تجلی ذات بر دلش پرتو مے انداخت و در تربیت مریدان شانے و ہمتے بلند و بزرگ و حالے قوی داشت چنانچه باندک توجه ساکنان سفلے را بمقام علوی میرساند و نفسے قاطع داشت ہرچه از قہر و لطف بزبانش گذشتے در حال بوجود آمدی و آن حضرت نہایت خوبصورت و نیکو سیرت بود بحدے که جمیع اولیاء و علماء و مشایخ وقت فریفته جمال ولایت وے و حسن خلق او بودند و ہیچکس بر احوال با کمالش مجال اعتراض نداشت کشف و کرامات وے را حدے و نہایتے و سیر مقاماتش را انتہا و غایتے نبوده و او را نسبتے عجیب با روحانیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بلکه فناء غریب در ذات بابرکات وے صلی الله علیه وسلم دست داده بود بلکه ذات قدسی آیات حضرت شیخ محمد صادق قدس سره مرات اتم جمال باکمال خواجه دوسرا علیه السلام گشته بود بحدے که خوان ہدایتش بر مسلمان و کافر را عام بود تا ہر مسلمانے که بمجالستش مے آمد خاطرش از ہمه علایق دنیوی سرد میگردید و ہر کافرے که روے مبارکش میدید در حال زنگ کفر از دلش محو میشد و اسلام مے آورد چنان چه مے آرند که آنحضرت بعضے اوقات در قصبه سہارنپور بر طریق سیرے رفتے وقتے بعادت معہود خویش بجانب آن قصبه توجه فرمود و از راه بازار روے بمقامے که براے نزول مقرر بود میرفت که ناگاه نظر مبارکش بر کافرے صاحب مال و منال بسیار که در دوکان خود نشسته بود افتاد در حال دل آن کافر بگشت و دویده در پاے مبارک آنحضرت افتاد و بمجرد دیدن جمال وے بصدق تمام کلمه طیبه بزبان راند و اسلام آورد و بشرف بیعت آنحضرت مشرف شد آنحضرت وے را شیخ عبد السلام نام نہادند و تلقین ذکر فرموده جانب مجاہده دلالت نموده در اندک مدت بتوجه آنحضرت از واصلان حق گشت و شیخ عبد السلام در وجد و سماع غلو تمام داشت و در شوق و ذوق حظے وافر از قسم سرود ہندی لباسے ہندی را بسیار خوش مے کرد و بر آن وجد و رقص بے شمار مے نمود رحمة الله علیه و سبب ارادت آوردن بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی در خدمت حضرت بندگی شیخ ابوسعید بنقل متواتر از پیران فقیر چنان بثبوت پیوسته که چون بندگی ابوسعید از خدمت حضرت شیخ نظام الدین تھانیسری رخصت گرفته از شہر بلخ با خلافت و نعمت دوجہانی در قصبه متبرکه گنگوه آمده بر مسند ارشاد نشست طالبان صادق بوے رجوع آوردند و لیکن در ستر احوال بسیار میکوشید و جمال ولایت خود را در لباس گمنامی از نظر اغیار پوشیده میداشت و دران ایام بندگی شیخ محمد صادق نوجوان بود و جمال باکمال داشت و او را بورزش و بازے جانوران و اصطیاد آنہا توغلی تمام بوده و لیکن دلش ہمیشه میل بجانب اصل خود مے داشت روزے در موسم عید جامہاے فاخره پوشیده بسلام عم بزرگوار خود بندگی شیخ ابوسعید قدس سره بیامد چون نظر آنحضرت بر جمال وے افتاد بحاضران مجلس خاص خود فرمود که نور ولایت خود را در جبین این پسر تابان مے بینیم و ہم در آن ساعت دل وے را بکمند جذبه باطن بکشید در حال در دل شیخ محمد صادق ارادت پدید آمد و بخدمت عم خود حضرت ابوسعید ارادت آورد و آنحضرت او را بشغل نفی و اثبات و اثبات و اسم ذات

Scanned with CamScanner

امر نمود پس وی بموجب امر پیر دستگیر خود شب و روز بورزش این شغل مشغول گشت چون مادر و پدر وی قدس سره برین امر اطلاع یافتند گفتند که شیخ
ابو سعید پسر ما را از کار دنیا ضایع کرد ما با وی بگوییم تا شیخ محمد صادق را پیش خود آمدن ندهد و نیز خود بیکار و معطل نگرداند چون این خبر به بندگی شیخ ابو سعید
رسید بشیخ محمد صادق گفت که پدر و مادر تو چنین میگویند اراده ات چیست او گفت که بنده را باختیار چه کار اراده من آن است که حضرت پیر دستگیر آن
اشارت نمایند و من جز ذات بابرکات شما چیزی دیگر از دنیوی و اخروی نمیخواهم بلکه رویت حق تعالی هم اگر بصورت حضرت پیر دستگیر خواهد شد
خواهم دید والا آنرا نیز نمی خواهم سبحان الله چه فناء در ذات شیخ ابو سعید مر او را حاصل شده بود که فوق آن متصور نیست بلکه فناء وی قدس سره در
ذات پیر دستگیر خود بعینه مثل فناء حضرت گنجشکر در ذات حضرت خواجه قطب الدین بختیار و فناء حضرت سلطان المشائخ در ذات حضرت گنجشکر بود و
از حضرت گنجشکر منقول است که فرموده اگر خدا تعالی مرا در روز قیامت جمال با کمال خود بصورت پیر من خواهد نمود خواهم دید والا چشم بدان سو
نخواهم کشود و همچنین حضرت سلطان المشائخ فرموده که اگر فردا روز با من جمال حق در نظرم بصورت پیر من جلوه خواهد نمود خواهم دید والا روی از
آنجانب خواهم گردانید مخفی نماند از ینجا معلوم میشود که رویت حق تعالی سبحانه در روز قیامت مر مریدان صادق را بصورت پیر ایشان خواهد بود بلکه الحال
هم مریدان صادق را جمال حضرت رسالت پناه و حضرت حق تعالی در آئینه صورت پیر جلوه گر است و نیز ازین بیان معلوم شد کسانیکه نسبت و بندگی شیخ کامل
و مکمل پیدا نکرده یا بعد پیدا کردن این نسبت بر اعتقاد شیخ خود ثابت نمانده اند در هر دو جهان از رویت محروم اند من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی
در شان این چنین مردم نازل گشته الغرض چون حضرت شیخ ابو سعید قدس سره دانست که شیخ محمد صادق در اعتقاد و محبت خود راسخ است و در طلب مولا
مستحکم بخدمت پدر و مادر فرمود که بابا محمد صادق از مادر و پدر خود ازادی بخواه تا ترا حق خود بخشند و در راه حق واگذارند پس بندگی شیخ محمد صادق بموجب امر
پیر دستگیر بخدمت پدر و مادر رفته استرضای شان نموده از حق آنها ذمه خود را فارغ ساخته بالکلیه بمجاهده و ریاضت مشغول گشت و بعضی میگویند چون پدر و مادر
شیخ محمد صادق را از اذکار و اشتغال و محبت بندگی شیخ ابو سعید منع کردند از غلبه عشق وطن و خانه را ترک داده رو بسفر نهاده تا یاد حق بی مزاحمت اغیار میسر آید
اتفاقاً سیر کنان بمقامی رسید که آنجا بتی بود جگنانته نام که بر جسد وی دایما نقابی می بود و کفار بسیار پرستش او قیام میداشتند و هر روز وقت طلوع آفتاب
چون نقاب از روی وی بر میداشتندی جمیع کفار پیشش بسجده می افتادند بجای خود شیخ محمد صادق بمشیت الهی در عین وقت بر داشتن نقاب از رویش
در آنجا رسید بمجرد برداشتنش صورت ذاتی از ان بت ظاهر آمده بآنحضرت گفت انا المعبود لا تعبد سوائی وی قدس سره از غلبه حال بملاحظه رعایت
ظاهر شریعت جانب قبله در سجده افتاد و کفار بسوی بت سجده نمودند آن بت بآنحضرت در تکلم آمده گفت که اینما تولوا فثم وجه الله را فراموش کردی
و در ینجا غیر دیدی که بجانب قبله سجده نمودی مرا که شهود ذاتی ترا در من حاصل آمده است بایستی که بسوی من سجده شدی آنحضرت گفت حق همین است که
می گوئی لیکن حضرت رسالت پناه با وجود کمال مشاهده وی حق را در همه جا و همه آن جانب قبله سجده میکرد من نیز بمتابعت وی علیه السلام بسوی قبله سجده
بجا آوردم آن بت بروی ثنا کرد و خاموش گشت بسیار کفار بمشاهده این خارق اسلام آوردند بعده وی از آنجا جانب دیگر رو نهاد بهر تقدیر چون چند مدت
اوراد سعی و مجاهده گذشت واقعات ملکوتیه و جبروتیه بروی ظهور نمودند چون حوصله وی وسیع و همتش بلند افتاده بود بجانب این تجلیات التفات نمی
نمود و مانند حضرت ابراهیم خلیل الله لا احب الآفلین می گفت و جویان شهود حضرت لاکیف و لا مثال بود روزی از درونا یافت مطلوب حقیقی
پیش پیر روشن ضمیر خویش بندگی شیخ ابو سعید قدس سره شکایت کرد و گفت مرا شغل بهونگم و سه پایه تلقین فرمایند شاید که باین دو کلید سعادت قفل استعداد
من بکشاید و جمال مطلوب بروی نماید بندگی شیخ ابو سعید فرمود که بابا محمد صادق هر محنتی و رنجی که من در راه خدا کشیده ام همه آن را بنام تو کردم انشاء الله تعالی
ترا زود فتح باب مطلوب حقیقی خواهد شد ولیکن چون شغل را دوست میداری بنا بران ترا این هر دو شغل و جمیع اشغال دیگر عطا می کنم تا بکار مریدان و مستفیدان

Scanned with CamScanner

تو آید و اگر دل تو خواهد که در راه خدا جد و جهد کنی و عمر را از کار و اشتغال نگذرانی باید که به شغل سه پایه مواظبت نمائی که سریع التاثیر است و محصل جمیع
کمالات سیر انفسی و آفاقی است پس حضرت شیخ ابوسعید مر شیخ محمد صادق را شغل هونکم و سه پایه و امثال ذالک تعلیم تلقین فرمود و گفت چند مدت
سه پایه را بکار برد با محنت و مجاهده بر خود دیده تا ترا استعداد ذاتی کما حقه پیدا آید و جلوه جمال حضرت لاکیف روی نماید بعد ازان هرچه خواهی بکن که من
آنچه برایت کردنی است کرده ام پس حضرت شیخ محمد صادق موجب فرمان پیر در ورزش سه پایه لیلاً و نهاراً اشتغال نمود و این شغل را بنهایت رسانید
می آرند که وی قدس سره همیشه در خلوت خویش باین شغل مشغول می بود و از حرارت طلب مطلوب حقیقی یکدم نمی آسود که ناگاه سلطان عشق معشوق
حقیقی بر دلش تاخت و جلوه نسبت محبوبی نقد وقت او گشت و اورا محویت و بیخودی کمال روی نمود از رسوم بشریت و صفات انانیت در وی چیزی
باقی نگذاشت و دران بیخودی چندان اسرار ذات بیکیف مکشوف او گشت که از حیطه بیان بیرون است روزی وی را دران بیخودی ماهیت
وراء الوراء انکشاف پذیرفت در مبدأ این کشف دید که سینه اش شق گشته روزنی پدید آمده چون او دران روزن نگاه کرد صحرای بی نهایت پر از
نور سرخ که در غایت حمرت بود دید و دران شکلهای بیشمار مراورا رونما گشت و دران وقت چنان معلومش شد که این اشکال جمال فاینما تولوا فثم
وجه الله اند که بدیده شهود من جلوه مینمایند بعد ازان سه شیر نوری سرخ رنگ و مهیب چشمهای شان مثل آفتاب میدرخشیدند مرآن حضرت را
نمودار شدند دران هنگام در علم وی درآمد که این سه شیر ذات حضرت رسالت پناه و حضرت علی مرتضی و حضرت شیخ ابوسعید مرشد من است که باین شکل
بر ما ظهور نموده اند بعده هر سه شیر بصورت انسانی برآمدند و در آنجا تختی سفید نورانی پیدا گشت آن هر سه باتفاق یکدیگر مرا بران تخت نشاندند و گفتند که حق
تعالی ترا مرتبه معشوقی عطا کرده است و تجلیات ذات و صفات حق همه طالب تو اند و تو مطلوب شان هستی در هر مشاهده که خواهی بباش من عرض کردم
که خواهش من خبر مشاهده ذاتی نیست پس روحانیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ردای از نور بمن عطا فرمود و گفت این رداء معشوقی است
و کبریا و خلافت کبری و نیابت مطلقه من است حق این نیکو نگاهداری که مثمر دوام شهود ذاتی و محصل مقام مشیخت و ارشاد که از لوازم کمالات نبوت است
همین رداء است و روحانیت حضرت علی مرتضی تیغی از نور خالص بمن بخشید و گفت که این تیغ صورت تصرفات ولایت مطلقه است که بتو
دادم و روحانیت حضرت شیخ ابوسعید آئینه از نور سرخ و سفید در غایت صفا و لمعان مرا عنایت نمود و فرمود که این آئینه صورت علم کلی الهی است
که بتو مرحمت نمودیم بعد ازان بمن فرمودند که خبردار باش تجلیات ذات و صفات که مشتاق تو اند برای دیدنت می آیند پس عالم تجلیات فوج فوج
بر من جلوه کردن گرفت و چندان تجلیات در دیده شهود من جلوه گر شدند که زبان بیان از آن قاصر است و در آخر نور ذات تعیین زنی صاحب حسن که
خوبی وی از حد بیان بیرون باشد مشهود گشت و گفت الجمیله ام که حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة شان
نزول من است این سخن گفته نگاهی معشوقانه بجانب من کرد از میان چشمهایش نور لاکیف ولامثال بدرخشید درخت شهود تجلیات متشابه مرا تاراج
ساخت و حالت ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة بر من ورود یافت و بیخ تجلیات معنوی را از زمین
دل بر کندید و آثار آنها را بالکلیه نیست و نابود ساخت چنانکه عارفی فرموده ؎ آنجا که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را و تا کیها مغلوب این حالت
ماندم چنانچه هیچ خبر از عالم گون نداشتم بعد ازان افاقتم روی داد دیدم که تمام جسد من معطر است بنفحات ربانیه و همه حجره من مملو است به عطریات حقانیه
پس مردم بمن خبر کردند درین مدت که تو در عالم فناء در احدیت در محویت بودی همه نمازهایت فوت شده اند چون آن مدت را حساب کردیم یکماه
برآمد پس آن نمازها قضا کردم بعده واقعات این مدت را بخدمت پیر دستگیر بندگی شیخ ابوسعید عرض کردم فرمود کار تو تمام شد و این نیز فرمود که از
این واقعات تو بوی آن می آید که جهانگیر شوی و ارشاد تو در رنگ ارشاد حضرت سلطان المشایخ همه عالم را درگیرد پس امانت پیران با اسم اعظم

Scanned with CamScanner

دخرقهٔ خلافت وسجادگی این عنایت نموده و به تربیت طالبان حق اجازت فرموده و تربیت همه یاران اطلاع و غیرهم حوالهٔ ایشان کرده و تمامی کار و بار سخت باین گذاشت
و خود را بالکلیه ازین امر فارغ ساخت بعد ازان هر که بجهت ارادت و استرشاد بخدمتش می آمد پیش من می فرستاد و این فقیر از بعضی ثقات استماع دارد
که چون حضرت شیخ محمد صادق گنگوهی قدس سره باذن بندگی شیخ ابوسعید گنگوهی بر مسند سجادگی قرار گرفت صیت ولایتش از قاف تا قاف رسید و نور هدایتش
مر اقطار عالم را محیط گشت خلایق از هر طرف روی نیاز بآستانهٔ آنحضرت آوردند خلقی کثیر بفیض تربیت وی بمرتبهٔ ارشاد و تکمیل رسیدند و بیشتر عزیزان بدلالت
روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بخدمت آنحضرت رسیده شرف بیعت یافتند و بمرتبهٔ هدایت و ارشاد رسیدند چنانکه منقول است بندگی شیخ ابراهیم مرادآبادی
که از کمل خلفای آنحضرت بود و سرمایهٔ او بطریقیکه در وی سه مرتبه اسم ذات گفته یک دانهٔ تسبیح می انداختند تا بچهار صد بار رسانیده بود و وی افغانی
بود ساکن ولایت روه از آنجا بطلب مرشد برآمده سیر کنان در قصبهٔ بنور رسید و بخدمت شیخ آدم بنوری که او در آنوقت در همان قصبه بود و جانب حضرت مدینه
نرفته پیوست و مدتی وا و مجاهده و ریاضت داد و آنچه دلش می خواست میسر نشد اما شیخ آدم او را در بزرگترین یاران خود میداشت و می خواست که او را خلیفهٔ
خود گرداند که ناگاه بخت بستهٔ وی بکشود و سعادت مساعدت نمود شبی بین النوم والیقظه بود که جمال جهان آرای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
با اصحاب کبار بر او جلوه نمود و بندگی شیخ محمد صادق گنگوهی نیز همراه آنحضرت اند پس آنحضرت جانب شیخ محمد صادق اشارت کرده به شیخ ابراهیم فرمود که پیر تو
این است پیش او در گنگوه برو او غرض نمود که نام شان نمی دانم تا پرسیده بخدمت ایشان رسم حضرت رسالت پناه صلعم باو گفت که این در کبار اولیاء امت
من و مشاهیر ایشان است و نظر محمد نام دارد پیش این برو به مطلوب حقیقی خواهی رسید چون شیخ ابراهیم را افاقت روی داد در حال برخاست و پیش شیخ
آدم رفت و گفت که امشب مرا معلوم شد که فتح باب من موقوف بر بزرگی دیگر است که نظر محمد نام دارد و مسکن وی قصبهٔ گنگوه است اگر راضی باشید رخصت
کنید بهتر والا من خود آنجا البته خواهم رفت شیخ آدم گفت من ترا از اکابر یاران خویش می دانستم این گمان نداشتم که چنین خواهی کرد او گفت من بخود
نمی روم بلکه امر حضرت رسالت پناه می روم حیف است که با وجود چندین دعوای کمال بر شما این امر منکشف نشده و دیگر پیش شما چندین مدت
گذرانیدم بوی از مقصود حقیقی نیافتم بنابران قصد آن جانب کردم آخر الامر شیخ ابراهیم بعذر و بدل بسیار از آنجا روانه شده به قصبهٔ متبرکهٔ گنگوه زادها الله تشریفا
و تعظیما رسید از هر که می پرسید که حضرت شیخ نظر محمد کدام جای اند و خانهٔ وی کجاست آنکس می گفت که درین قصبه نظر محمد نام هیچ بزرگی نیست اما عارفی
صاحب کمال و تکمیل حضرت شیخ محمد صادق نام درینجا می باشد و گم گشتگان بادیهٔ ضلالت را هدایت می نماید وی متحیر گشت و در دل گفت که حضرت
رسالت پناه مرا به بزرگی که درین قصبه نشان داده مسمی به نظر محمد است و او درینجا یافته نمی شود بزرگی که از مشهوران این مقام است محمد صادق نام دارد
و آنچه حضرت رسالت پناه فرموده راست و درست است شاید که آن بزرگ درین مقام گم نامی بگذرانیده باشد آن را خود بوسع امکان خویش خواهم جست
باری این بزرگ را که از مشاهیر این مقام است به بینم پس بخدمت محبوب ذات مطلق بندگی شیخ محمد صادق قدس سره بیامد چون نظرش بر جمال آنحضرت
افتاد بشناخت و دانست که این بزرگ همان است که در واقعه دیده بودم و حضرت رسالت پناه مرا جانب وی فرستاده بصد جان شیفتهٔ کمال او گشت
ولیکن بسبب اختلاف نام که از آنحضرت نام آن بزرگ مشار الیه نظر محمد شنیده بود و اینجا محمد صادق یافت نزد وی در خاطرش راه میبافت و ارادت
بجناب او درست نمی کرد و سراسیمه و متحیر وار درین اندیشه بود که اگر این بزرگ همان است پس اختلاف نام از کجاست و اگر آن نیست اتحاد صورت از چیست
حضرت شیخ محمد صادق بر خطرهٔ وی مشرف شده برخاست از خانقاه جانب خانهٔ خویش متوجه گشت و رسم اصحاب آنحضرت چنان بود که چون او از خانقاه
بخانه می رفت تا بدروازه همراه آنحضرت می آمدند پس او در خانه می رفت و یاران بمقامهای خویش معاودت می نمودند چون این مرتبه بندگی شیخ
محمد صادق جانب خانه متوجه شد یاران بعادت معهود همراه وی قدس سره روان شدند و شیخ ابراهیم نیز همراه بود چون بدروازه رسیدند همه یاران رخصت

Scanned with CamScanner

بشنید و روے بخانقاه نهادند حضرت شیخ محمد صادق و دیگر یاران را رخصت معاودت داده شیخ ابراهیم را پیش خود طلبید و گفت اگرچه در مردمان نام من محمد صادق است که پدر و مادر من نهاده بودند اما حضرت رسالت پناه از غایت توجه و لطف نام من محمد نهاده است و مرا باین تسمیه شرف کرامت بخشیده شیخ ابراهیم بمجرد استماع این کلام از ان مجذوب خاص و عام بے اختیار گشت و در حلقه ارادت آنحضرت درآمد پس وے قدس سره مر شیخ ابراهیم را ذکر نفی و اثبات و اسم ذات بطریق جهر تلقین نمود و شیخ ابراهیم حسب امر آنحضرت بکردنش مشغول گشت و تا دو هزار و پانصد مرتبه رسانیده بود که نسیم عنایت حق بوزید و فتح باب مقصود حقیقی وے نمود مخفی نماند که یاران حضرت قطب الاقطاب غوث ملک الوهاب شیخ محمد صادق گنگوهی قدس سره آخر پاس شب برمے خاستند نماز تهجد چهار رکعت خوانده بذکر مے پرداختند بعضے بخفیه و بعضے براقبه و بعضے بحبس دم و پاس انفاس شب میگذرانیدند و بعضے یاران ورزشے کرده بودند که در یک دم آخر شب تمام میشد و از یاران آن حضرت درویشے بود شیخ مبارک نام که از صبح تا ظهر در یک دم مے رسید چون موذن اذان ظهر مے گفت از آواز آن بیدار مے گشت و مے گفت که کے وقت ظهر شد من خود همین ساعت حبس دم کرده بودم و لختے از احوال شیخ مبارک هم درین ذکر بیان نموده خواهد شد انشاء الله تعالے المقصود رواج که در عهد حضرت ایشان بود در عهدے دیگر مسموع نگشته و در وقت آنحضرت رواج ذکر نیز بسیار بود و حلقه ذکر یاران وے قدس سره که ذاکران بذکر جهر بوده اند همیشه از آخر شب تا صبح مے بست بعد از نماز فجر حلقه هفت هزار ذکر جهر همیشه مقرر بود و همچنین از نماز ظهر تا نماز عصر و از نماز عصر تا نماز مغرب و از نماز مغرب تا نماز عشا حلقه یاران ذکر جهر مے بست بعد از ان صاحب شوقان اکثرے تمام شب بذکر مے گذرانیدند و رواج ذکر جهر چندان بود که مسافران را تمام شب خفتن از آواز ذاکران مشکل مے نمود اکثرے تا بیستی هزار مے رسانیدند و بیست هزار خود معتاد ادنے بود شیخ یوسف که یکے از یاران کاسب آنحضرت بود در شب و روز تا چهل هزار ذکر رسانیده بوده اند که از احوال شیخ یوسف نیز در ضمن این ذکر مذکور خواهد شد و طریق رسانیدن ذکر جهر تا چهل هزار و امثال ذالک آن است که اول نفی و اثبات چهار صد مرتبه بکنند و مجرد اثبات را شش صد مرتبه و بقیه اسم ذات را بکنند و از حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره منقول است هر که هر روز جهر را یک هزار و دو صد بار بگوید البته بمرتبه ولایت مشرف گردد و طریقش آن است که دو صد بار نفی و اثبات بکند و چهار صد بار اثبات و شش صد نوبت اسم ذات جمله یکهزار و دو صد بار مرتب میشود و میر سید اشرف جهانگیر قدس سره در مکتوب چهار دهم خویش مے نویسد که وظایف معموله مشایخ و نوافل ماموله روا سیخ بعد از تصحیح عقاید بر طبق اصحاب سنت و جماعت و عمل بر ارکان پنجگانه اسلام ذکر جهر است از بدایت سلوک تا بنهایت کار ذکر جهر میگویند اما ارباب بدایت را از ان حصولے دیگر است و اصحاب نهایت را وصول آخر اول درین راه ذکر نفی و اثبات میگویند که اسماء مختلفه دارد نفی و اثبات و آورد و برد و عدم و وجود و ظلمت و نور و فناء و بقاء و سواد و بیاض و لیل و نهار و ذکر نفی و اثبات عین لا اله الا الله است که نفی غیر و غیریت و اثبات حق و حقیقت در وے است و ذکر اثبات ذکر الا الله است و ذکر ذات ذکر اسم الله است پس طالب برائے انشراح دل گاهے در صحرا رود و تنها در آنجا که هیچ غل و غش نبود و گذر کسے نباشد و آواز مے مسموع نشود مربع نشیند اگرچه از بدعت گفته اند لیکن رخصت برائے بعضے فواید باطنه در ذکر داده اند و با وجود این بودن بدعت این جلسه هیچ دلیلے ثبوت نیافته چراکه حضرت رسالت پناه صلعم نیز در مسجد مربع نشسته اند الغرض ذاکر را باید که مربع نشسته بآواز بلند در ذکر نفی و اثبات در صحرا و یا در حجره مشغول گردد و واسطه مرشد و ملاحظه معنی ترک نده و معنی لا اله الا الله در ابتدا لا معبود الا الله تصور کنند و در اوسط لا مقصود الا الله و در آخر لا موجود الا الله ملاحظه نماید و در سلسله پیران ما اولا همین ذکر جهر مے فرمایند که اول ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله بسم الله الرحمن الرحیم سه کرت تکرار کنند یعنی لا اله از ناف کشند مر از ناف تا کتف راست برد و آنجا خیال کنند که غیر حق را پس پشت انداختم بعده برائے اثبات حق ضرب الا الله بر دل زند که در پهلوے چپ واقع است بعد ازان لا اله الا الله تا دو صد مرتبه بگوید و در میان گاهے گاهے محمد رسول الله هم مے گفته باشد در مرتبه دهم یا بیستم کلمه تمام کنند بعده قدرے مراقب بنشیند بانتظار واردات باز

سہ کرت کلمہ با بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چنانچہ در آغاز گفتہ بود گفتہ ذکر اثبات صرف کہ الا اللہ است بر دل
ضرب کند عددش چہار صد بار است ملاحظہ توئی توئی در ینوقت بجا آرد باز قدرے مراقب بنشیند سر برآورده سہ کرت تمام کلمہ با تسمیہ گفتہ ذکر دو ضربی
اسم ذات اللہ اللہ شروع کند ضرب اول بر دل زند کہ طرف چپ است و ضرب ثانی بر جگر کہ طرف راست است عددش ششصد مرتبہ است
و ملاحظہ انت الہادی یا انت الحاضر و انت الناظر و تصور رابطہ و واسطہ لازم داند چون مردوازده صد ذکر بجا آرد ساعتے مراقب بنشیند بتصور
آنکہ در باطن چہ علم معرفت وارد شود بعده سر بر آورده سہ کرت تمام کلمہ با تسمیہ خوانده ذکر یک ضربی اللہ اللہ اللہ اللہ صد مرتبہ بر دل زند و اگر خاطر
انشراح یابد ہر قدر یکہ تواند ذکر یکضربی بر دل میزده باشد کہ فوایدوے بسیار است و جوشے و خروشے عجیب وارد و شیخ عبد الجلیل الہ آبادی قدس سره
کہ از کمل خلفاء بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی بود و در بعضے از رسایل خویش مے نویسد کہ این طرز معمول ما است و در اکثر اوقات حالت ابتدا
و ذکر شیخ عبد الجلیل نیز در اثناے این احوال ثبت خواہد افتاد انشاء اللہ تعالے و طریق چہار ضربی نفی و اثبات این است کہ کلمہ لا الہ از جانب
چپ کشند و بجانب راست رسانند و مدور از دور آنقدر کنند کہ ضربات ثلثہ در یکدم درآید و بکلمہ الا اللہ ضرب چہارم بر دل زند و مرتب نماید و ضربات
ثلثہ در کلمہ لا الہ الا اللہ اشارت بر نفی سہ خطرہ شیطانی و نفسانی و ملکی است و ضرب چہارم در کلمہ الا اللہ اشارت است بر اثبات خطرہ رحمانی
و ذکر دو ضربی نفی و اثبات دمادم بیشتر گوید چنانچہ مستغرق ذکر گردد کہ در چہار ضربی نیز نوعے تفرقہ است و دو ضربی لا الہ الا اللہ بدینطریق کند کہ لا الہ
را از جانب چپ بسرعت کشیده بر کتف راست برده بزودی ضرب الا اللہ بر دل زند و مے باید کہ کلمہ محمد رسول اللہ بعد سیوم بار یا چہارم بار یا پنجم یا ہفتم
یا دہم مرتبہ بگوید تا ذکر کلمہ طیب درست و مرتب گردد چون بکثرت اشتغال نفی و اثبات آئینہ دل مصفا گردد و صفائی روے نماید باید کہ جز ذکر الا اللہ
بلکہ اللہ دیگر نگوید تا ہمہ اللہ بود و لہذا بعضے عشاق جز ذکر اللہ چیزے نخوانند و جز تصور این اسم خطرہ دیگر در خاطر نیارند و بعضے تصویر این اسم مبارک
بر دل بدین نوع کنند کہ دل را برنگ سبز تصور نموده نقش اللہ برنگ زر بران سبزے بنگارد تا آنکہ جز نقش اللہ در نظر دل و نظر حس نماند ہمہ اللہ
بود و بعده الف اللہ را حک کرده حرف للہ تصور نمایند پس ازان نقش لہ تصور کنند و در آخر جز تصورے در دل نداند پس بغلبہ مشغل دایرہا وسعت
گیرد و بقدر وسعت دایر ہا نقطہ میانہ ہا تنگی گیرد ہر قدر کہ دایره وسیع نقطہ تنگ شد تا آنکہ دایر ہا در وسعت بلا تناہی رسد درین زمان نقطہ کہ عبارت
از تعین سالک بود از میان برخیزد نہ دایره جز لا تعین موجود نماند سالکان گویند کہ صاحب عشق و شور و ولولہ را ہمین اسم اللہ کافی است الیس
اللہ بکاف عبده قل اللہ ثم ذرہم فی خوضہم یلعبون مصراع ایکے آنکھر پریم کا پڑھے سو پنڈت ہوئی۔ عزیز من اشتغال بدین
اسم چندان نمائی کہ ولت خود بخود بے تو بہ ذکر گردد بے اختیار در ہر جا ذاکر باشد حتی در ریدن و شاشیدن ہر چند تغافل کنی نتوان نگاہداشت
در ینوقت ذاکر را از بے ادبی معذور دارند سہ ذکر حق چون بصف دل شده مرکبۂ قرب بمنزل شده و آنہا کہ ذکر جہر را قابل نیستند عین اسم اللہ
از دل گوید زبان در کام سخت کنند تا زبان بر نیاید ذکر اللہ اللہ بصوت حسن دردناک در دل جاری دارند با ملاحظہ و واسطہ تا آنکہ دل ذاکر نہ گردد
بانصرام نے رسد و بعضے کہ ذکر اللسان لقلقۃ و ذکر القلب وسوسۃ و ذکر السر شرک خوانده اند نسبت سوے و اصلان است و الا نہ تا کہ
این ذکر ہا را باتمام نرسانند بذکر الروح و دیگر بجان نرسد خبر شرط است و این اسم مبارک را بطریق پاس انفاس ہم مے کنند چنانکہ در ہر دم
فرو دینہ و بالینہ ہمین لفظ را در تصور مے آرند و بعد از کمال باین طریق الف و لام را حذف مینمایند و در ہر دم مجرد لفظ ہو را میگویند محققان آورده اند
کہ در ہر دم این ذکر ہو بے اختیار جاری است خواه دانند یا ندانند پس بنده ہمیشہ در ذکر است لیکن کامل آنکہ بذکر خود واقف گردد و ذکر خود را دائما
در ملاحظہ دارد تا آنکہ در عین ذات محو و مستغرق شود۔ اشتغال بصوت مستقیم کہ بے اختیار در مقر ہر کس جاری است اعلا اقسام اشتغال است اگر گوش

Scanned with CamScanner

رابسته بانگشتان دارد آن ذکر را بشنود و بعضے این را صداے نامند که با صداے ہویت در باطن ملحق است ہر که دایما بدین صدا مشغول ماند بعد از مدتی برسد و در
کم گردد و از مغز و استخوان و گوشت و پوست وے ہمین صدا برخیزد و این آواز بر سه قسم است یکے آنکه از بر خوردن دو جسم پیدا مے شود چنانکه از حرکت
ہر دو دست که بہم برسند آوازے ظاہر گردد و از حرکت یکدست اصلا ظاہر نه شود این آواز را محدث و مرکب گویند قسم دویم آنکه بے حرکت دو جسم کثیف و
بے ترکیب لفظ از عنصر آتش و باد از درون انسان ظاہر گردد و این آواز را بسیط و لطیف خوانند قسم سیوم آوازے است بے حد که بے واسطه ہمیشه
ظاہر باشد و این آواز ہمیشه بر یک نہج بود کم و زیاده نشود و تبدیل و تغییر در آن راه نیابد و بجہت باشد اگرچه ہمه عالم ازین آواز مملو و پر است اما بجز اہل
دل کسے بروے مطلع نگردد و نشنود و این آواز پیش از آفرینش موجودات است و ہمین آواز را بحید مطلق نامند ہیچ شغلے بالاتر ازین نه باشد چه ہر
شغلے که ہست باختیار و سعی شاغل صادر میشود و چون شاغل لحظه از ہن باز ماند منقطع گردد مگر این شغل شریف که بے اراوت شاغل بر طریق دوام بے انقطاع
و انفصال میسر میشود و حضرت رسالت پناه صلعم در غار حرا که در حوالے مکه معظمه مشہور است ہمین شغل مشغولے مے فرمود تا اثر ازین شغل صورت جبرئیل
علیه السلام بر آنحضرت صلے الله علیه وسلم ظاہر شد و ابتداء وحی آن سرور این بود بعد ازین شد آنچه شد وطریق احسن بہتر از طرق مذکور برائے تحصیل کمال
سلطان الذکر که عبارت از صورت مستقیم است این است که در شب یا در روز بصحرائے که از تردد مردم محفوظ باشد یا حجره که آنجا آواز کسے نرسد رفته متوجه بگوش
خویش نه نشیند و درین توجه چندان که تواند غور نماید تا آوازے لطیف مراو را روے دہد و آن آواز رفته رفته چنان غالب گردد که از جمیع جہانش فرو گیرد
در ہیچ جا و ہیچ وقت نه باشد که باوے نه بود آوازے که از و بر مے آید قطره باشد از بحر آن آواز و حال جمیع آوازہاے دیگر نیز بنسبت این صوت مستقیم ہمین
است آورده اند که موسے علیه السلام را افلاطون گفت اے پسر زن حایض تو ئی که مے گوئی پروردگار من با من سخن میگوید حال آنکه او منزه است
از جہت موسی علیه السلام فرمود منم این دعوی مے کنم و از جمیع جہات آوازے مے شنوم منزه از انقطاع و حرکت حروف افلاطون موسی علیه السلام را تصدیق نمود
و برسالت وے اقرار کرد و پیغمبر ما را صلے الله علیه وسلم از کیفیت نزول وحی پرسیدند آنحضرت فرمود آوازہا مے آید مرا گاه چون آواز جوش دیگ
و گاہے مانند آواز زنبور عسل و گاہے متصورے شود فرشته بصورت مردے که حرف میزند با من و گاہے صوتے میشنوم مانند صلصله جرس عاشق بے
نیازے خواجه حافظ شیرازی به ہمین معنی اشارت فرمود بیت کس ندانست که منزل دلدار کجا است   اینقدر ہست که بانگ جرسے مے آید
و چون شاغل کامل را این آواز روے نماید بر او لازم است که در حفظ وے کوشش بلیغ نماید تا آنکه ملکه شود چنانچه در صحرائے و حجره روے میداد
در بازار و مجمع خلایق روے دہد و ہر گاه که این شغل شریف لطیف استیلا نماید بر آواز دف و دہل و نقاره و آوازے که از اینہا سخت تر باشد غالب آید و
بر او غالب نیاید که اصل ہمه است و جمیع آوازہا ازین بظہور آمده و مے آرند که اکثر یاران شاغل حضرت میر شاه لاہوری قدس سره در بازارہا رفته مے
نشستند تا معلوم کنند این آواز شغل شریف بمرتبه رسیده که بر جمیع آوازہا غالب آمده یا نه و چون شاغل را این شغل سلطان الاذکار روے دہد فتحباب
عالم لطافت و اطلاق مراو را نقد وقت بود چه شغل لطیف او را لطیف سازند و در دریاے لطافت و اطلاق بیرنگ گرداند بنا بران اکثر از ثمرات سلطان
الاذکار درین مختصر در احوال حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی و حضرت شیخ جلال تہانیسری به تفصیل طویل کرده شده است بتکرار
حاجت اعاده آن تفصیل درین مقام نیست و بہترین اشغال منتہیان شغل بہونکم است و طریق کردنش آن است که اول جلسه کیواسن بدین طریق نشیند
که پاے چپ را گسترده بر روے سرین نہد و زانوے پاے راست را از جانب اندرون بر ظاہر زانوے پاے چپ بنہد به حیثیتے که کف پاے راست
برابر سرین چپ برسد بعد ازان دم را در ام الدماغ حبس کرده آنجا تصور آوازے دراز غیر منقطع مثل آواز تاج بدارد و صوفیه این را آواز کن و جوکیه
[illegible]ن نامند و بر دل صنوبرے تصور شعاع چراغ دارد چنانچه باین شغل مشغول کم ضرب الله از جانب تحت دل بجانب فوق وے با آہستگی فرو گیرد

Scanned with CamScanner

چنانکه گردن را بسیار جنبش نرسد و با هر ضرب اسم ذات ملاحظه معنی از چهار معنی وے کرده حاضرے ناظرے شاهدے معی است نوبت بنوبت به طرز عروج و نزول نماید و داند کمال ورزش این شغل و شاغل را سلطان ذکر و طی ارض و قوت طیران و سیر اندرون زمین دست میدهد و محققان مے گویند اگر شاغل شغل ہو را یکدم تا به پانصد ذکر رساند سلطان ذکر روے نماید و عرفان حاصل آید و از کامل ترین اشغال اہل ذکر شغل ہا سه پایه است و این ذکر سه ارکان دارد یکے اسم ذات و بمقام حدیث نفس دوم ملاحظه صفات امهات در محل خطره سیوم واسطه در نظر مرکز دل و تمثیل این ذکر به سه پایه ابریق کرده که بغیر یکے قایم نماند و این معنی رکن است اسم صفات که با اسم ذات یار مے کنند و در اصطلاح مشایخ آن را ملاحظه و اراده خوانند و منظور دل را تصور و رابطه و واسطه و برزخ گویند و شرایط این ذکر مشهور ہفت اند یکے شد دوم مد سیوم تحت و این سه داخلے اند که بے این ذکر نبود و باین سه شرایط ذکر شش رکنے مے شود و اصل و رکن کار ہمین است چهارم محاربه پنجم مراقبه و این متداخلے اند تداخل محاربه در شد است و تداخل مراقبه در ملاحظه ششم محاسبه ہفتم مواعظه و این دو شرط خارجی اند ملازمت این نیز باید تا غلبت و غفلت نبود و ذاکر بر دوام باشد و باین ہفت شرایط ذکر ده رکنے است و بر روایتے فوق شرط ہشتمی است چنانکه گفت سه برزخ و ذات و صفات و شد و مد و تحت و فوق ـ مینماید طالبان را کل نفس ذوق شوق ـ و دو شرط دیگر اند ملازمت آن نیز باید تا فایده تمام حاصل آید و آن تعظیم و حرمت است تعظیم ذکر حق تعالے و حرمت رعایت آداب شرع و باین دو ذکر دوازده رکنے گویند و کمال درین کلمه دانند و باید که در ذکر چندان قبض دم کند که تنگی نفس و بیخودی پدید آید و چنان سعی نماید که ہزار دم در روز و شب میسر آید لیلاً و نهاراً مستغرق ذکر گردد و ذکر در ذره جان برسد و خبر سبحان و مد بباید دانست که اسم ذات الله است و ملاحظه اسماء و صفات امهات به سمیع و بصیر و علیم است این ترتیب را شغل خوانند باز خروج کند علیم بصیر سمیع باز نزول کند سمیع بصیر علیم تا بسیار شود و باز از نوع ہمین طریق مشغول و معناء اسماء صفات بجا طریقے در دو باشد تا ملاحظه حاضر گردد و چنان ملاحظه گمارد برائے خطره بندی نظر دل دائم بر واسطه دارد که در واسطه نوبت نیست و در ملاحظه نوبت است و تصور اصلی بزرگ است که فنا فی الشیخ نفنا فی الله مے رساند اکنون بیان طریق سه پایه مے رود گوش باید داشت که روش سه پایه حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبدالقدوس گنگوہی قدس سره این است که الله بدل گوید و زبان بکام سخت کند تا متحرک نشود و ہمزه از تحت ناف آغاز نماید تا ذکر تمام دم بے نقصان بود و مد کشد تا ملاحظه و واسطه بتمام در آید و علی ہذا القیاس دوم بار سیوم بار و این نزول است و در ہر اسم یک صفت ملاحظه کند و شد و مد و تحت و فوق آن است که ذکر الله را از فرو ناف بگیرد یعنی با قوت آغاز کند و مد کشد یعنی دم را دراز بکشد و صوت حسن باز کند تا ذکر عادتے نبود عبادت بود بسبب قصد و مشقت و ذکر القلب وسوسه نباشد و تمام دم سوے بالاے سینه بگیرد و قبض دم کند در یکدم دو ذکر یا سه ذکر یا زیاده ازین بود تا حرارت در باطن پیدا آید و حال متولد شود و باید که کشش دم بر ہر دم فوق المعتاد بود تا موجب آثار رہو گردد و حرارت باطنی ظاهر شود و رسوبات باطنیه گداخته شود و حرارت دم در تمام بدن سرایت کند و ذکر در اعضاء و اندام و گوشت و پوست جاری گردد و آتش محبت در دل افتد و اگر اسم ذات را که الله است بدل با رعایت واسطه و ملاحظه و شد و مد و تحت و فوق و صوت حسن درین شغل در یکدم چہل بار گوید آن را محاربه صغیر نامند و چون در یک دم از چہل فز… زیاده شوند آن را محاربه کبیر گویند و چنان کوشد که در ہر دمے اذکار زیاده شوند تا صد ذکر و دویست ذکر در یک دم حاصل کند و چون بدویست ذکر در یک دم با رعایت ملاحظه و واسطه باشد و مد و تحت و فوق رسد مقام محویت پیش آید و استغراق روے نماید و سلطان ذکر در آید و شغل باطنی نزد محققان صوفیه بر انواع است بعضے صورت خود را در آئینه دیده بر آن صورت نظر گمارند و بعضے بر نقش خود یعنی صورت معنویه روحیه نظر دارند و بعضے بر آئینه دل مرشد دائما نظر دارند و بعضے بر نقش آئینه نظر گمارند و بعضے ذات الله را که بمقام در نگنجد در خیال دارند و اعبد ربک کانک تراه حق تعالے را بصورت نوری بے نهایت تخیل کنند و آخر این خیال محو ساخته بصورت خوانند و بعضے بر حقیقت جامع عالم و بعضے دیگر تمام عالم را

Scanned with CamScanner

نورے محض تصور کنند تا کہ برادا سند و آخر کار طالبان حق را مراقبہ است و آن بر انواع است مراقبہ صفا مراقبہ فنا و مراقبہ توحید الٰہی مراقبہ ہو اسے درینجا قبرین ہونش
مراقبہ ہو از میان این مراقبات کہ اہم مطالب است بیان کردہ مے آید پس طالب حق را باید کہ ہر دو چشم کشادہ دارد و نظر بسوے بالا یا مقابلہ خود بر جا کہ بود
در ہوا اندازد و چندان کوشد کہ اصلا پلک نزند درین مشغولے بعضے انوار پدید آیند و آتش از پلک میخیزد و تمام اعضاے مے گیرد و عشق پیدا مے آید و این را
مراقبہ ہو گویند و درین مراقبہ بعضے اولیا چشم در ہوا نہادہ سالہا در عالم تحیر ماندہ اند و دیگر در حجرہ تنگ و تاریک در شب چشم کشادہ در ہوا یکجا دارد و درین شغل انوار عالم قدس بنماید
و بکی رسد و در ہواے سر سے عظیم گشت کہ ہوا از ان ستقیم و مستدیر است ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت سر این سخن است ہوا عالم خلا و عالم صفا و عالم لطافت
است و ہر دو ہزار عالم در ہو نمایان است تا ہو است کون و مکان است چون از ہو بگذری عالم سبحان و لامکان است الرحمن علی العرش استوی سے مر این
سخن است و تو ہو اگوئی و ندانی کہ چہ ہوا است عزیز من ہوا را لطافتے است کہ بعضے آن را بیچون و بے چگون فہمیدہ حق سبحانہ قرار دادہ اند و بعضے جسم نور الٰہی گفتہ اند
و حق تعالے را جان این جسم خواندہ اند و شیخ ابن عربی این ہوا را نفس رحمانی نامیدہ بالجملہ ہوا را قرب بعالم وحدت مقرر است پس نظر برین ہوا داشتن قرب
بعالم وحدت یا تمامیت حاصل مے سازد و ذکر در ہوا نمودن و وحدانیت و لطافت آن را مطالعہ کردن بکشف ہویت ذاتیہ میرساند این است بیان اذکار
و اشغال درین مقام بطریق استباع و اجمال و تفصیل آنہا بموضع شان در شرح جواہر خمسہ کہ تصنیف این کاتب حروف است کردہ شدہ است آنجا باید جست
پس از بیان اذکار و اشغال عنان قلم را مصروف ساختہ بر تبیان احوال کہ درین مقام مقصود است مے آیم این باید دانست چون شیخ ابراہیم مرادآبادی قدس
سرہ بعد اخذ تعلیم ذکر از شیخ محمد صادق گنگوہی قدس سرہ جد و جہد در اتیان اذکار و اشغال بسیار نمود و فتح باب مقصود حقیقی روید او زنانو تے بخدمت پیر دستگیر خویش شیخ محمد صادق
قدس سرہ تمامی فتوحات و واقعات خود را معروض داشت از انجملہ یک واقعہ پس عالیشان بود و شیخ یوسف ساکن ... نیز دران ہنگام براے عرض واقعہ خویش کہ بشب
بروے روی نمودہ گشتہ و مناسبت بواقعہ شیخ ابراہیم داشت بیامد و بیان نمود آنحضرت واقعہ شیخ ابراہیم را بسیار پسند فرمود و واقعہ شیخ یوسف را گفت کہ این نیز خوب است
اما بواقعہ شیخ ابراہیم نمے رسد کہ ناشے از مقام محبوبیت است و این از مقام محبت شیخ یوسف جرأت نمودہ گفت کہ حضرت رعایت شیخ ابراہیم میکنند و الا واقعہ وے
بمقابلہ من نمے رسد الغرض شیخ یوسف ازین بابت جرأتہا بسیار نمود و آنحضرت تحمل فرمود و لیکن وے را از نظر دل خویش بانداخت و شیخ ابراہیم قدس سرہ
را خرقہ خلافت عطا فرمودہ بقصبہ مرادآباد بجہت تربیت و ارشاد مردمان آن مقام نامزد فرمودند اکنون بیان واقعہ شیخ ابراہیم مرادآبادی قدس سرہ و شیخ یوسف نمودہ
مے نماید تا فرق درمیان نسبت این دو بزرگ واضح ہمگنان گردد و لیاقت خلافت شیخ ابراہیم و دون شیخ یوسف معلوم شود اول یک مقدمہ بگویم تا حقیقت این
ہر دو واقعہ بفہم ہر کس در آید و آن این است مناسبتے کہ درمیان طالب و مطلوب مے باشد گاہے کہ بسبب انجذاب از طرفین گرد و التقا در وسط واقع نشود آن
را در اصطلاح این طایفہ ما ازلہ گویند و وقتے کہ آن التقا در وسط واقع نشود بہر طرفے کہ نزدیک تر باشد صاحب آن طرف در محبوبیت مقدم خواہد بود و در عبارت موافق
اگر چنانچہ بجانب حق سبحانہ اقرب باشد آن قرب را قرب فرائض گویند و اگر بندہ چنانچہ اقرب باشد آن قرب را از جانب حق سبحانہ قرب نوافل گویند
چون این تمہید شنیدی پس بدانکہ واقعہ شیخ ابراہیم و شیخ یوسف از قسم اول نیست کہ آن را ما ازلہ گویند بلکہ از قسم ثانی است و لیکن واقعہ شیخ ابراہیم از قبیلہ تدلی است
کہ تجلی ذات حق سبحانہ و تعالے از مرکز خویش بسبب جذب استعداد شیخ ابراہیم مر آن را انتقال کردہ و نزول فرمودہ نزدیک بر آمدن وے از مرکز ناسوتے خویش در
گرفت و آن بحر حضرت لاکیف از مقام لاتعینی جریان پذیرفتہ بحکم اذکروا ذکرکم کہ ثمرہ فاذکرونی است جریان بطرف روح شیخ ابراہیم قدس سرہ شد و در مرکز ...
ادراک رسید و در قطرہ تعین روحے وے قدس سرہ جوش زد عارفے خوش گفتہ بیت جوش زد در قطرہ دریا غلغلہ در ہم فتاد چون ناقہ غلغلہ بحر بجوش
در حباب و ہنوز شیخ ابراہیم بحقیقت جبروت نرسیدہ بود بلکہ در مبدء تجلیات ملکوت سیر و طیر داشت کہ سپاہ عالم بیرنگی بمقتضاے استعداد یک رنگ وے برخت
نقش تا خت و ہمگی رخت او را بغارت و تاراج ساخت خلص کلام شیخ ابراہیم قدس سرہ حق را بصفت بحر غیر متناہی دید کہ در قطرہ روح وے درآمد ... قطرگی

Scanned with CamScanner

رسانیده صفت بحریت بخشید و دریاء بے پایان ساخت پس بحر ذات طالب قطره وجود شیخ ابراهیم آمد و حقیقت شیخ ابراهیم مطلوب و درین مقام محبوبیت است
تا کرا دهند بنا برین تحقیق واقعه شیخ ابراهیم ناشی از مقام محبوبیت بود فهم من فهم و واقعه شیخ یوسف از باب تدانی بوده است که قطره وجود وے قدس سره بجد و سعی از
مرکز ناسوتی خویش منتقل شده در حرارت طلب اصل خویش در جویهاے ملکوت و جبروت شناوری کنان به نقطه آن اصل که بحر لا کنار ذات است پیوست یعنی
قطره وجودش از مقر ناسوتی خود جانب بحر ذات انتقال نموده جست جوے کنان در آن بحر رسیده غوطه خورد و یک رنگ گشت پس قطره وجود شیخ یوسف طالب
بحر ذات آمد و بحر ذات مطلوب وے این مقام محبت است ازین بیان معلوم شد که واقعه شیخ یوسف ناشی از مرتبه محبت باشد و فرق درمیان واقع این دو
بزرگ مثل آسمان و زمین است ولهذا بندگی شیخ محمد صادق قدس سره واقع شیخ ابراهیم را بر واقعه شیخ یوسف ترجیح داده مر شیخ ابراهیم را برضا و رغبت خود خرقه
خلافت عطا نموده بارشاد طالبان صادق امر فرمود و شیخ یوسف بدر خواست و الحاح تمام از آنحضرت خلافت گرفت و آنحضرت باین امر راضی نبود الغرض
شیخ ابراهیم قدس سره باذن بندگی شیخ محمد صادق در مرادآباد آمده بارشاد مریدان و مستفیدان مشغول گشت خلق کثیر از فیض تربیتش به مرتبه هدایت و ارشاد رسید
چون وقت شیخ ابراهیم آخر رسید امانت پیران چشت قدس سر الله اسرارهم با خرقه خلافت به فرزند ارجمند خود شیخ ابوسعید قدس سره سپرده در پرده شد و در مرادآباد
مدفون گشت مرقد مطهرش در آنمقام زیارت گاه خواص و عوام است رحمة الله علیه و ارادت آوردن شیخ عبد السبحان سهارنپوری بخدمت بندگی شیخ محمد صادق
گنگوهی قدس سره نیز باشارت حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم بوده و آنچنان است که شیخ عبد السبحان مردے لطیف طبع بود در قصبه سهارنپور سکونت
داشت و او را با فقراء چندان اعتقادے نه بود بلکه طریقه درویشی را پسند نمی نمود شبے در خواب بود که بخت خفته وے بیدار گشت و جمال جهان آرا حضرت سرور
کائنات علیه الصلوة والسلام در نظر وے جلوه داد دید که آنحضرت با اصحاب کرام حاضر اند و بندگی شیخ محمد صادق نیز همراه است پس حضرت رسالت پناه صلے الله
علیه وسلم جانب بندگی شیخ محمد صادق اشارت کرده به شیخ عبد السبحان فرمود که پیر تو این است پیش او در گنگوه رو و شرف بیعت حاصل کرده بمطلوب حقیقی
واصل شو بعد از ان شیخ عبد السبحان بیدار شده از دو سه گهڑی شب باقی مانده بے اختیار روے بگنگوه نهاد گریان و بریان بخدمت بندگی شیخ محمد صادق قدس
سره رسیده به شرف بیعت مشرف گشت بعد از جد و جهد بسیار و ریاضت و مجاهده بیشمار خرقه خلافت یافت و بامر آنحضرت در سهارنپور بتربیت طالبان صادق
مشغول گشت و عالمے بوے تولا نموده ارشاد و هدایت یافت می آرند که در سهارنپور حاکمے بود رافضی سخنے گفت که نه شایان مرتبه این کرده و الا شکوه بوده شیخ
عبد السبحان اسمی بوے تلقین فرمود و گفت که امشب این را خوانده بخسپ تا حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب رفض بر تو واضح گردد آنگاه اگر
بخت مساعدت و هدایت حق رهبری نماید اتباع این طایفه اختیار کن پس آن حاکم شب جمعه بموجب فرمان وے قدس سره بآن اسم اشتغال نمود در عین
قرات غنودگی وے را در ربود چه بیند در صف که یکے از آنها صف اهل تسنن و دویم صف روافض بود بنماز ایستاده اند و لیکن روے جماعت سنیان بقبله
است و گروه روافض رو بمشرق دارند و خود را نیز در جماعت روافض رو بمشرق در صلوة یافت متحیر شد و در دلش گذشت که این علامت حقیت اهل سنت
است بموجب امر و صلوات رو به قبله ایستاده اند و روافض بر باطل که قبله را پس پشت داده اند و روے شان جانب شرق است باز همان وقت در عین عقب
خطره تائید اهل رفض در دلش مے گذرد که بمقتضاے فحواے کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله جانب مشرق نیز ذات حق است و نماز گذارندگان نیز
سوی ایشان بر حق اند و لیکن چون وقت هدایت رسیده بود دل وے براین نیارامید و با خود گفت که اگر در گذاردن نماز جانب مشرق بهبودگی بودے حضرت
رسالت پناه صلے الله علیه وسلم نیز بهمان جانب در صلوات توجه نمودے چونکه آنحضرت رو بقبله نماز میگذارد ند معلوم شد که حقیقت در مذهب اهل تسنن است
که صلوات رو بقبله ساخته گشته اند و روافض که در نماز رو بمشرق دیده شد بر باطل اند چون بیدار شد بخدمت عبد السبحان رسیده از رفض تایب شد و به بیعتش مشرف
گشت الغرض کمالات شیخ عبد السبحان نه چندان است که درین مختصر گنجد مرقد متبرکه وے در سهارنپور مزار و مطاف خلایق است رحمة الله علیه و حضرت شیخ

Scanned with CamScanner

عبدالجلیل الٰہ‌آبادی کہ از اکابر خلفائے بندگی شیخ محمد صادق است قدس سرہ نیز از باطن حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تربیت یافتہ این حضرت
شریف یافتہ بود و مبداء حال وے چنان بود کہ در دہلی بخدمت ملک العلماء شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ بتحصیل علوم رسمی و دیگر مشغول بود
کہ شبے در معاملہ خود را در مسجدے دید و بہمین توانی یافت و آنجا حضرت رسالت پناہ را صلی اللہ علیہ وسلم بر اسپ ابلق سوار دید چون وے پا بوس آنحضرت
مشرف گشت فرمود کہ علم قیل و قال ہیچ کار نمے آید و صورت بندگی شیخ محمد صادق قدس سرہ را بوے نمود و فرمود کہ در گنگوہ است بخدمت این شخص کہ از کاملان اولیاء
امت من است برو و بشرف بیعت مشرف شو علم قال را بگذار بعلم حال اشتغال نما چون عبدالجلیل بیدار شد از دہلی بگنگوہ شتافت و در حلقۂ ارادت بندگی شیخ
محمد صادق گنگوہی قدس سرہ درآمد پیش آنحضرت ریاضات و مجاہدات شاقہ کشیدہ بعد از چند مدت فتح باب حقیقی روے نمود آنحضرت او را بخلافت خویش مشرف
ساختہ جانب الٰہ‌آباد رخصت فرمود چون وے در آنجا بیامد و سکونت گرفت عالمے بوے تولا نمودہ بمرتبہ ارشاد و ہدایت رسید و وے صاحب کشف و کرامات
و خوارق عادات لاشمار بود منقول است کہ شخصے نزد وے آمد و گفت تمام عالم و ملک بگشتم و لیکن ہیچ صاحب کمال را نیافتم مگر کذاب چند دیدم کہ دوکانہا پیدا
کردہ نشستہ اند و راہ خلق میزنند شیخ عبدالجلیل در آن وقت غرق مرتبۂ استغراق بود از غایت غیرت چشم بکشاد و گفت اگر تا حال ندیدہ اکنون بنگر کہ ہم بین آن شخص
در حال نابینا گشت چون وے این خارق مشاہدہ کرد در پائے شیخ عبدالجلیل افتاد و از انکارے کہ داشت بالکلیہ خلاص یافت و بحلقۂ ارادت درآمد و نیز منقول
است کہ چون شیخ عبدالجلیل از خدمت بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی قدس سرہ خرقۂ خلافت و نعمت روحانی حاصل کرد و در الٰہ‌آباد آمد مسکن اختیار کرد سیلے عظیم
بعد از مدت در آنجا رسید و اکثر اہل شہر غرق گشتند و بعضے رو بہ فرار نہادہ جانہا خود بسلامت بردند چندانکہ سیل غلبہ نمود و خانہ از پس و پیش در گرفت تا بحدیکہ آب
آن سیل در صحن خانہ وے نیز درآمد اما وے قدس سرہ از خانہ خود قدم بیرون ننہاد ہر چند کہ حاکم آنجا کشتیہا فرستاد و گفت کہ میان اینہا سوار شدہ با اطفال و متاع
خویش بیرون آیند وے قبول نکرد و بآن حاکم گفتہ فرستاد اگر خدا تعالیٰ محافظت ما خواہد کرد در این مقام ہم بسلامت خواہیم ماند و اگر بہ اجل ما این است
از این کشتیہا ہیچ نمیشود میگویند کہ آب در صحن خانہ بلکہ تا چارپائی وے قدس سرہ رسید و رو بکمی نہاد و در یک دو روز تمام آب ناپید گشت و ہیچ آسیب بخانہ
و اسباب و متعلقانش نرسید ہمہ بسلامت ماندند و این نیز منقول است کہ شبے دزدے بخانۂ شیخ عبدالجلیل درآمد و وے قدس سرہ در آن وقت در گوشۂ خانہ نشستہ
بشغل باطن مشغول بود از ہیبت ولایتش آن دزد نابینا گشت و فریاد برآورد در اینجا عارفے است کہ بنظر قہرش بینائی من رفتہ است اکنون عہد میکنم اگر بینائی چشمہا
را باز یابم ہرگز گرد دزدی نگردم و بقیۂ عمر بہ طاعت و عبادت حق بگذرانم شیخ عبدالجلیل فرمود کہ چون توبہ بصدق کردہ بینا خواہی شد در حال چشمہایش روشن گشت و
از آنجا بیرون رفت صبح دم با اہل و عیال و فتوح و اموال بیشمار آمدہ بخدمت وے قدس سرہ ارادت آوردہ بشغل باطن مشغول گشت از آن ہنگام ولایت شیخ عبدالجلیل
قدس سرہ بسیار آشکارا شد وے قدس سرہ در بیان اذکار و اشغال رسالۂ نیکو نوشتہ و کمالش از این رسالہ و قصیدۂ وے کہ بزبان عربی گفتہ بسیار عشق و ذوق در بیان
نمودہ ظاہر و ہویدا میشود و چون وقت وے قدس سرہ آخر رسید امانت پیران چشت قدس اللہ اسرارہم حوالہ فرزند عزیز خود غلام محی الدین نمودہ بعالم بقا شتافت مرقد مطہر
وے در الٰہ‌آباد فیض بخش و حاجت روائے خلق اللہ است رحمۃ اللہ علیہ و شیخ جمال ساکن کاچھوہ کہ یکے از کمل یاران بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی قدس سرہ بودہ
نیز بامر باطن بخدمت آنحضرت پیوستہ بمرتبۂ کمال و تکمیل رسیدہ و قصۂ ارادتش آن است کہ وے اصل دہقانی بود و ساکن موضع کاچھوہ کہ چہار کروہ از قصبہ کرنال جانب مغرب
واقع است و کسب زراعت میکرد روزے برائے ریختن تخم در فالیزبانی مشغول بود کہ ندا از ہاتف غیب بسمع جانش در رسید و حق تعالیٰ مر او را بلا واسطہ خطاب نمود
و گفت اے جمال تو برائے این کار آفریدہ نشدہ و ترا برائے زراعت نیافریدہ اند بلکہ بجہت مشاہدہ ما آفریدہ شدہ باید کہ بقصبۂ گنگوہی بخدمت شیخ محمد صادق بروی
و بکار اصل اشتغال نمائی شیخ جمال از استماع این آواز غیبے از خواب غفلت بیدار شد و گنگوہی رفتہ بخدمت بندگی شیخ محمد صادق قدس سرہ بیعت و مرید شد آنحضرت
مسلماعی گاومیشان خود ساخت مدتے در این کار بسر برد روزے بندگی شیخ داؤد گنگوہی خلف رشید آنحضرت شیخ جمال را گفت کہ تو برائے راعی گاومیشان اینجا

نیامده بلکه در طلب حق خان و مان ترک گرفته تا اینجا رسیده باید که بکار اهل مشغول شوی شیخ جمال ازین سخن متنبه شده بخدمت حضرت بندگی شیخ محمد صادق قدس سره
عرض نمود که مرا شغل باطن بفرمائید تا بوے اشتغال نمایم آنحضرت صدق طلب در وی مشاهده کرده پرسید که تا به چه چیز خوش مینمایی وے عرض نمود که یک گاو شیر ده
خانه من هست ازو مبارکه گاو میشان خویش او را دوست تر میداشتم آنحضرت وے را ترتیب نماز معکوس و ذکر جهر تلقین کرده فرمود که یک اربعین اختیار کن و در آن
شب و روز بصلوٰة معکوس و ذکر جهر نوبت بنوبت بالقصد بهمان گاو میش مشغول باش که کشاد کار تو در آن است چه مرشدان مانند حکما اند و مریدان مثل بیماران
پس هر دوائے را که نافع در حق هر فردے از انها میدانند همان دوا تجویز می فرمایند تا صحت کامل روے دهد محققان گفته اند مرشد را باید که حالت سالک تجسس
نماید که کدام چیز در نفس او مرغوب و محبوب است مثلاً شخصے است که عاشق پسرے بود و به عشق او واله و شیدا است جمال آن پسر در دیده شهود او از جمال شیخ بیشتر
باشد شیخ بر نسخ خود نظر ناید بلکه برزخ همان پسر فرماید در اشتغال و مراقبات که کثرت شغل آن را داده ان در طرفه آهسته آهسته خواهد کشید و از تعلقات صوری به تعلقات
معنوی خواهد رسانید مثلاً شخصے که جمال گل و چمن در دیده او از همه بغایت زیبا است برزخ همین گل باید داشت شیخ اگر برزخ خود فرماید آن کار که در آن مهربست
میسر نشود این صورت نتوان کرد تا شغل او را ازین درطه خواهد کشید و قس علیه کذالک الغرض شیخ جمال موجب فرمان بندگی شیخ محمد صادق قدس سره
چنان در خلوت در آمد که تا چهل روز در وے را نکشاد و ریاضت و مجاهده بسیار کشید و کارش بیک اربعین تمام شد و چون مدت اربعین بآخر رسید بندگی شیخ محمد صادق قدس سره
سوی حجره اش بیامد و شیخ جمال را گفت که در بکشا وے در بکشاد آنحضرت قدس سره فرمود که بیرون آئی شیخ جمال گفت چگونه بیرون آیم که شاخ من در دروازه است
و دروازه تنگ آنحضرت دستش گرفته از حجره بیرون کشید و بعد از روز دوم از خلوت برده بحقیقت توحید آشنا ساخت و جز وجود واحد در نظرش هیچ نگذاشت
بیک نظر آنحضرت شیخ جمال را عالم بے کیف و اطلاق جلوه نمود و میگویند که شیخ جمال بنماز معکوس مرتبه بیرنگی حاصل کرده و بعضے را این مقام نفی و اثبات حاصل
شده و برخے را به هوتکم واندکے را بسه پایه القصه چون شیخ جمال بمرتبه کمال رسید بندگی شیخ محمد صادق قدس سره او را خرقه خلافت عطا کرده بگاه چهوه فرستاد
تا مردمان آنجا را هدایت و ارشاد نماید وے قدس سره مدتے خلق خدا را براه حق دلالت نمود و چون هنگام رحلتش در رسید خرقه خلافت بمغلے که از مریدان رشید
وے بود عنایت نموده در پرده شد و در همان موضع مدفون گشت مرقد پاک وے زیارت گاه خلایق است منقول است چون شیخ جمال آن مغل را خلیفه خود
ساخت و بجاے خود به مسند ارشاد نشاند وے در حجره بسته علی الدوام به شغل باطن اشتغال مے ورزید و او را اسپ یابوے بود که تمام روز خود بصحرا چرید و
وقت شام بخانه میآمد روزے آن یابو بزراعت شخصے که از شریکان شیخ جمال بود مے چرید و لیکن بزراعتش آسیبے نرسیده بود آن شخص به سبب عنادے
که با شیخ جمال داشت پیش حجره آن مغل که خلیفه وے بود آمده مر او را دشنام دادن گرفت و گفت عجب فقیرے است که اسپها در زراعت مردمان برائے
چریدن گذاشته خود در حجره یاد خدا میکند آن مغل در آن وقت در غلبه حال به شغل باطن اشتغال میداشت از غایت غیرت عشق الٰهی و استغنائے ذاتی برخاست و
از حجره بیرون آمد و آن شخص را همراه گرفته بموضعے که آن یابوے می چرید رفت و به نظر غضب بجانب آن یابو بدید و گفت که چرا زراعت مردمان مے خوری و مارا
بدنام میکنی یابو در حال بسخن در آمد و گفت که من برگے از زراعت این شخص نخورده ام و بجز یاد خدا بدین گاه مشغول بوده ام اما این شخص چونکه عداوت شیخ جمال بدل دارد
با شما که خلیفه وے هستید چنین سلوک مینماید و نیز آن یابو گفت چون مردمان برائے من با شما گفتگوے میکنند پس فردا شخصے برائے خریداری من خواهد آمد و بیست
روپیه شما را خواهد داد که قیمت حال من دو چند باشد باید که مرا بدست وے بفروشید و در این امر اهمال نکنید پس روز سیوم شخصے به بیست روپیه از آن مغل آن یابو
را خریده و برد و از اندک تعلق که باقی مانده بود نیز فارغ ساخت و آن شخص که با شیخ جمال حسد داشت چون این خارق از آن مغل مشاهده کرد در حال بخدمتش ارادت
آورد و به نقل متواتر بثبوت پیوسته که وقتے شیخ جمال بندگی شیخ محمد صادق را قدس سره بطریق دعوت در موضع کاچهوه برده بود و آنحضرت عادت داشت
که گاہے برائے تماشا و شکار در صحرا سیر فرموده روزے بطریق معهود در جنگل کاچهوه که وطن شیخ جمال مسطور بود شکار میکرد که ناگاه شیخ جمال بخدمت آنحضرت

Scanned with CamScanner

اوان چند روش نمود که من قصد کشتن خرگوشے کرده بودم آن خرگوش گفت که مرا من حقیر و ناتوانم و من جز استخوان و پوستے دیگر نمانده است آنحضرت فرمود اگر همچو
سن آن خرگوش با تو کلام کند سخن ترا باور دارم شیخ جمال آنحضرت را و هنگامیکه آن خرگوش مخفی بود در بر رو و نیز بجانبش کشیده گفت اگر باز همان سخن که پیش من گفته
بودی اعاده کنی تمامے گذارم و الا نه مے زنم آن خرگوش بار دیگر بزبان فصیح پیش آنحضرت گفت که شیخ جمال است بیگاه یا من با وے گفته بودم که در کشتن تو انتفاع
نیست آنحضرت باستماع این کلام که از آن خرگوش صادر شده بود از هوش رفت و از همان روز ترک شکار کرده و یاران شیخ محمد صادق قدس سره را چنان افتاده
ذات وے وسعت داده بود که آنحضرت را همین ذات حق میدانستند چنانکه منقول است روزے آنحضرت قدس سره برائے شکار بصحرا بر آمد و تفنگ در دست
گرفته برائے کشتن آهوے تدبیرے کرد و یاران آنحضرت که قریب سی صد کم و بیش درویش بودند در موضعے نشسته با خود سخنان حقایق و معارف میکردند در میان
از زبان درویشے بغلبه در لفظ الله بر آمد درویشے دیگر که در رابطه وحدت فریق بود گفت خاموش باش که الله در شکار است و توجه جانب اعلیٰ داشته میدارد در این
وقت بجانب محو و محوان ازین سخن درویشان را عالم محویت روے داد بے اختیار دویده مر آنحضرت را سجده کردند و شکار تفنگ عشق و جذبه وے گشتند و
بیک نگاه آنحضرت که در آن وقت در عالم اطلاق تحقق مے داشت و در شکار مقام بے نشان ذات مشغول بود همه آن سیصد تن در یک آن بمشاهده حضرت لا کیف
رسیدند تا دو پاس در عالم محویت و بے خودی ماندند چون با فاقت آمدند آنحضرت همه آنها را خرقه خلافت عطا کرده بجا بجا بارشاد طالبان حق متعین ساخت سبحان الله
چه قرب مرتبه بندگی شیخ محمد صادق قدس سره را با ذات حق تعالیٰ میسر آمده بود که هر چه مرضی وے قدس سره مے بود حق تعالیٰ همان مے کرد چرا که ولی چون مراتب
قطبیت و غوثیت و فردیت را طے نموده بمرتبه محبوبیت مے رسد ذات پاک او همه مظهر صفات الله مے گردد و اراده او اراده آن سبحان میشود پس هر قول و فعل
که از وے بوقوع مے آید مرضی و محبوب آن تعالیٰ شانه میباشد چنانچه ذاتش محبوب وے سبحانه است و لهذا بندگی محمد صادق قدس سره هر چه مے خواست
حق تعالیٰ همان مے کرد بلکه خواست وے مرضی و محبوب حق بود چنانکه مراتب آن حضرت محبوب وے سبحانه بوده و محبوبیت بر دو قسم است اصلی و ظلی اصلی
آن است که چون ولی بحسب استعداد خویش بشناخت حضرت ذات بے مثال مشرف شود و او را کمال فنا در ذات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میسر
آید و اتحاد تام با وے علیه السلام والصلوٰة اصالة حاصل بود این ولی را نیز بواسطه کمال اتحاد با ذات آن حضرت بحسب اصالت حاصل آید و این قسم محبوبان از
اولیاء اقل قلیل اند مثل سلطان العارفین حضرت سید محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی و حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین بداونی و بندگی شیخ محمد
صادق گنگوهی قدس الله اسرارهم و ظلی آن است که ولی را بواسطه کمال تبعیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بموجب کریمه قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعوني يحببكم الله نسبتے از نسبت محبوبیت حاصل آید که بوے مر آن ولی را مزیت بر عاشقان بارگاه صمدیت باشد و این قسم محبوبان از اولیاء بسیار اند این فقیر
بنقل متواتر از پیران خود استماع دارد که درویشے بر زنے عاشق بود چنانکه از غلبه محبتش شب و روز آرام و قرار نداشت روزے از غایت قلق و غلبه عشق بخدمت
بندگی شیخ محمد صادق که معالج حقیقی اهل عشق بود از بیقراری محبت زمام اختیار از دست داده عرض نمود که بنده بر زنے عاشق است اگر حیلے تلقین فرمایند
که بجز اندیشش آن زن به اطاعت من در آید کمال بنده نوازی باشد آنحضرت در آن وقت در شهود دوست و غرق تشبیه بود بر زبان مبارکش رفت که تصور صورت
من مے کرده باش البته کار تو بانصرام خواهد رسید و وے مجروح تیغ عشق بود چون از چنین حکیم صادق مرهمی نافع یافت در حال بر بستر راحت نهاد و شب و روز
بتصور صورت مبارک آنحضرت مشغول گشت چون چندے روز بر این گذشت محبت آن زن بالکلیه از دل آن درویش برفت و بجایش محبت آن حضرت قدس سره
نسبت در حالی بخدمت وے بیاید و شرف بیعتش حاصل کرد در اندک مدت یکے از واصلان حق گشت و نیز بنقل متواتر به ثبوت پیوسته که روزے بندگی
شیخ محمد صادق قدس سره در صحرا بطریق سیر بر آمده بود اتفاقاً ابرے پدید آمد و باران باریدن گرفت همه یاران آنحضرت برائے محافظت خویش گلیم و بارانیها بر
سر دوش کشیدند و بخدمت آنحضرت هر چند که مبالغه کردند وے قدس سره هیچ گلیم و بارانی بر سر نکشید و گفت که باران امروز رعایت ما خواهد کرد و بر ما نخواهد بارید

Scanned with CamScanner

آخرالامر همچنان شد که آنحضرت فرموده بود همه جا باران می بارید و بر آنحضرت یک قطره نه افتاد تا سیر صحرا کرده با جامهای خشک از باران و دل تر از محبت
حق بخانه رسید و یاران هر چند گلیم و بارانی ها پوشیده بودند جامهای شان از آب تر شده بودند وقتی آنحضرت بطریق سیر بموضعی رفته وقت شب قریب مسجد
که در آن مقام بود فرود آمده و یاران آنحضرت در آن منزل کردند و نزدیک آن مسجد طویلهٔ اسپان امیری بود که در آنجا از چند روز مقام نموده چون یاران وی
قدس سره آخر شب برای ذکر برخاستند و در عین اشتغال بذکر شیخ ابراهیم مرادآبادی را حالتی روی داد از غلبهٔ بیخودی در آن طویله افتاد از [illegible] نعرها
شوق انگیز میزد قدس سره اسپی که کلان بود و بیش قیمت ریسمان را که بآن بسته بود گسسته راه صحرا گرفت چون خبر بآن امیر رسید از غلبهٔ غضب حیوانی شیخ ابراهیم
را در عین آن حالت از دست مردم خود ایذا بسیار رسانید و آن مردم ناهموار بگفتهٔ آن ناهنجار ضربها شدید بر جسد مبارک آوردند و گفتند که اسپ ما بسبب همین شخص
گریخته است و او را در عالم شوق و مستی هیچ از ضربی از آن ضروب معلوم نشد چون بافاقت آمد جراحتها که بسبب ضرب بر بدنش رسیده بودند آماسیدند و بسیار
درد کردن گرفتند یاران وقت صبح بندگی شیخ محمد صادق قدس سره را برین امر اطلاع دادند از غایت غیرت بر زبان ترجمان الهی آنحضرت گذشت که
چون امیر فقیری را از دست کسان خویش بسبب رمیدن اسپ رنجانید انشاء الله تعالی اسپ وی بسلامت نخواهد ماند اتفاقاً کسان امیر تمام شب گردیده
اسپ را گرفته در طویله آورده بودند که ناگهان آن اسپ بر زمین افتاد و بمرد امیر دانست که سبب مردن اسپ گستاخی است که بجناب درویشان از ما صادر
گشته اگر بمعذرت پیش نه آییم خدا داند که چه دیگر ضرر بما لاحق خواهد شد پس در حال بخدمت بندگی شیخ محمد صادق قدس سره رسیده معذرت بسیار نمود و [illegible]
که از وی نسبت بملازمان آنحضرت صادر شده بود توبه و استغفار کرد و جبین مذلت بر زمین عجز و نیاز سود آنحضرت که آیت رحمت الهی بود بالکلیه تقصیر وی را
عفو فرمود و آن امیر در حلقهٔ ارادت آنحضرت در آمده یکی از مخصوصان وی قدس سره گشت و گویند که وقتی شیخ محمد صادق قدس سره را بیماری صعب رو داده بود
که بهیچ گونه صحت و تندرستی حاصل نمی شد اتفاقاً در عین ایام بیماری روز عرس قطب العالم بندگی شیخ عبدالقدوس گنگوهی بیامد آنحضرت فرمود که چهارپائی مرا
برداشته در مجلس برید و بگوشه اش بنهید که بمشاهدهٔ احوال سوختگان محبت محبوب حقیقی دل خوش گردانم همچنان کردند چون مجلس شروع شد و آواز مطلق بلباس
صوت مقید بگوش باهوش آنحضرت رسید از تقید بالطلاق پیوست و از صورت بمعنی اخرامید و از غلبهٔ سرور مشهود دست برقص و وجد در آمد زمانی نه درین
عالم بماند چون بافاقت آمد از بیماری که داشت بالکلیه صحت یافت کمالات و خوارق عادات وی قدس سره نه چندان است که کسی احاطه شان تواند کرد
و هم از ثقات به ثبوت پیوسته که بندگی شیخ محمد صادق گنگوهی قدس سره را خلفای صاحب کمال بسیار بودند که نور هدایت شان و ارشاد ایشان امروز بر همه
خلایق محیط و شامل است خلیفهٔ اول و اقدم ایشان فرزند ارجمند وی است جمال دودمان بندگی شیخ داؤد قدس سره که نور ارشاد و هدایت وی قدس سره تا قیامت
روز بروز در تزاید است و وی سجاده و جانشین آنحضرت است قدس سره منقول است که روزی بندگی شیخ محمد صادق قدس سره در نماز فجر در قعدهٔ اخیره
تشهد میخواند چون باشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله عبده و رسوله رسیده انگشت شهادت را برداشت نوری از انگشت مبارکش طلوع
نمود و در ساعت از غرب تا شرق محیط گشت و در همه خانها ذری و امصار عالم بگردید باز در همان انگشت وی قدس سره در آمده مستور شد بعد از آن دیوار
مقابل آنحضرت قدس سره شق شده از میانش روحانیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با اصحاب کرام رونما گشت و مرا فرمود این نور که دیدی
نور ولایت فرزند تو شیخ داؤد است که بسلسلهٔ نهایت و ارشاد وی از مشرق تا مغرب فراگیرد و همه عالم از نور ولایتش مملو گردد و وی خلیفهٔ مطلق و سجاده نشین
بر حق تو باشد باید که در تربیتش سعی بلیغ نمائی که به فضل حق آن فرزند درختی باردار خواهد بود که عالمی در سایهٔ هدایت او خواهد آسود و از ثمرهٔ عنایت وی انتفاع
حاصل خواهد نمود و او جهانگیر خواهد شد که همه اقطار و اطراف عالم از مریدان و خلفایش پر خواهد گشت چون بندگی شیخ محمد صادق را ازین حالت افاقت روی داد
بسیار شادان گشت و شکر حضرت صمدیت بجا آورد و بعد از آن بالکلیه جانب تربیت فرزند عزیز خویش شیخ داؤد متوجه گشت و در اندک مدتی او را بمرتبهٔ کمال و

Scanned with CamScanner

تکمیل رسانیده بتربیت مریدان و مستفیدان امر فرمود و خود را از این کار بکشید و در استغراق مستغرق ذات مطلق قرار و آرام داد و باقی عمر در محویت شهود و دیت گذرانید
چون وقت رحلت وی قدس سره قریب رسید جمیع امانت پیران باسم اعظم و خرقهٔ خلافت و سجادگی و نیابت مطلق رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و جمیع
مشایخ سلسلهٔ خویش حوالهٔ فرزند خلف خود بندگی شیخ داؤد گنگوهی قدس سره نموده جان نازنین خود را مانند پروانه بر نور شمع ذات لاکیف فدا ساخت و احوال بندگی
شیخ داؤد گنگوهی قدس سره بجائے خود نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی و وفات بندگی شیخ محمد صادق گنگوهی قدس سره بتاریخ نوزدهم ماه محرم الحرام واقع شده
و سنه وفاتش تا حال معلوم این احقر نشده که نوشته آید و مرقد مقدس در قصبهٔ متبرکه گنگوهی مشکل کشا و حاجت روای عالم و عالمیان است و وی قدس سره
از جملهٔ اولیاء است که تصرف ولایت شان در حیات و ممات برابر است و الآن در گور نشسته مر طالبان صادق را تربیت و هدایت مینماید رحمة الله علیه
و خلیفهٔ دویم بندگی شیخ محمد صادق گنگوهی فرزند عزیز وی فانی در ذات احد بندگی شیخ محمد گنگوهی برادر خورد بندگی شیخ داؤد قدس سره بوده در تربیت مریدان
قوتی باهر و در هدایت مستفیدان تصرفی ظاهر داشت از محبت شان صوفیه در حال او ساهٔ چشتیه بود و خلفاء بسیار داشت و از دامن تربیتش مردان خوب
و مستفیدان مرغوب برخاستند چنانکه عالمی را بنور هدایت خویش منور ساختند الغرض بندگی شیخ محمد قدس سره تمام عمر را در عشق و محبت و فقر و فنا و شغل باطن گذرانید
چون خواست که جمال محبوب حقیقی را بی پرده ببیند مرغ روحش حجاب هستی مجازی را شق کرده باشیانهٔ لامکان پرواز نمود و با دوست یکرنگ گشت و مرقد
مبارکش در قصبهٔ گنگوهی غمزدای و مشکل کشای خلایق است و خلیفهٔ سیوم وی قدس سره شیخ ابراهیم مرادآبادی است و خلیفهٔ چهارمش شیخ عبد السبحان سهانپوری
و خلیفهٔ پنجم شیخ عبد الجلیل الهآبادی و خلیفهٔ ششم وی شیخ جمال ساکن کاچهوه و مجملی از احوال این هر چهار خلیفه در ضمن احوال آنحضرت قدس سره گذشته است حاجت اعاده
نیست و خلیفهٔ هفتم آنحضرت شیخ مبارک بود قدس سره و وی را بیعت و ارادت بخدمت حضرت پیر آنحضرت شیخ بندگی شیخ ابوسعید بوده و تربیت و خلافت
از آن حضرت یافته و گویند که شیخ مبارک در مبادی حال چندانکه ریاضت و مجاهده کشید هیچ کشود کار خود ندید تا باران دلش چند مدت از اذکار و اشغال سرگشت
و از صحبت بزرگان گنگوهی نفرت روی داد از خدمت بندگی شیخ محمد صادق قدس سره رخصت گرفته به بهانهٔ حج برآمد و در تمام عالم بگشت هر جا که درویشی میشنید
آنجا می رفت و وی را میدید و در صحبت هیچکس دلش نمی آرمید و با هر بزرگی که ملاقات می کرد اوضاع و اطوار او را دیده پیران گنگوهی را یاد می کرد و میگفت
شقاوت ما کرد که از چنین صحبت جدا افتادیم آخر الامر سرگشته و پریشان شده باز بگنگوهی آمد و سعادت ملازمت بندگی شیخ محمد صادق قدس سره دریافت آنحضرت
از وی پرسید که چون از اینجا بیذوق شده رفته بودی باز برای چه آمدی وی گفت تمامی درویشان عالم را دیدم در هیچکس پرتوی از کمالات ذات بابرکات حضرت
ایشان نیافتم و خطرات و شبهات ما بالکلیه مرتفع شد و همگی روی توجه من بذات شماست اکنون اگر بخوانید از آن شمایم و اگر برانید از آن شما آنحضرت را قدس سره
بحالش رحم آمد و نظر لطف و عاطفت در حق وی مبذول داشت و در اندک مدت مجاهده اش بمشاهده مبدل گشت و حالات عجیبه و غریبه مراد را رو نما گشتند
که قلم از بیان آنها عاجز و قاصر است و رفته رفته کارش بجائی کشید که میان یاران اعلا آن حضرت قدس سره ممتاز گشت و از و قدس سره خرقهٔ خلافت یافت و
عالمی را بنور هدایت و ارشاد خویش منور ساخت و مرقد وی معلوم نیست که کجا است رحمة الله علیه و خلیفهٔ هشتم آنحضرت قدس سره شیخ یوسف است و وی
نیز بیعت و ارادت بخدمت بندگی شیخ ابوسعید که پیر آنحضرت بود میداشت و تربیت و خلافت از وی قدس سره یافته و گویند که بندگی شیخ نظام تهانیسری را
قدس سره نیز دیده بود و شیخ یوسف ساکن ولایت سنده بود و بطبع نهایت تند و ناملایم داشت و از ارادت پیران نیز واقف نبود که چگونه می باشد گاهی اوقات
بعضی سخنان از زبانش برآمدی که ناموافق مزاج بندگی شیخ محمد صادق قدس سره بودی و شیخ یوسف ذکر جهر را تا بچهل هزار رسانیده بود و در ریاضت و مجاهده
قدمی راسخ داشت و در فقر و فنا استوار بود بندگی شیخ محمد صادق قدس سره بدرخواست شیخ یوسف او را نیز خرقهٔ خلافت عطا فرموده وی موافق طاقت خویش
در تربیت و ارشاد خلق کوشش بلیغ نمود لیکن هیچکس از وی فیضی نبرداشت اما بذات خویش عارف کامل و موحد واصل بود آخر در سامانه سکونت اختیار کرده هم آنجا

Scanned with CamScanner

برحمت حق پیوست و مدفون گشت رحمة الله علیه و میگویند که یکے از خلفائے بندگی شیخ محمد صادق و بقول بعضے از خلفاے بندگی شیخ داؤد در بود آسوده است
ولیکن احوال چیزے از احوالش بنظر این کاتب حروف نیامده که نوشتن را شاید و دیگر خلفاے وے قدس سره بسیار اند که این مختصر گنجایش تفصیل احوال آنها ندارد بنا بر ان بر
احوال هشت خلیفه از خلفائے آنحضرت اکتفا نموده رحمة الله علیهم اجمعین اللهم صل علی محمد واله واصحابه اجمعین بیت انـدر گنبد خاک سرکردے
شما بود - هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد ذکر آن نشانه خدنگ عشق مطلق آن ربوده جمال الحق آن مست الست نغمات بے ساز آن درین خلوت
کنت کنزا محرم راز آن قایل لا احب الآفلین مانند خلیل آن آثار ولایتش ظاهر بر خاص و عام بے دلیل آن مرجع جمیع طالبان حق راموصل به مقصود
قطب با در زاد شیخ المشایخ بندگی شیخ داؤد قدس سره مرید و ربیبه بر حق خلیفه و جانشین مطلق پدر عالی قدر خود بندگی شیخ محمد صادق گنگوهی الحنفی بود و بصنوف
ریاضات و مجاهدات آراستگی و با لوف کشوف و کرامات پیراستگی داشته و همیشه بلند حالے قوی ناصیه کمالش هر عام و خاص را هویدا مے نمود و از مدهوشان نغمات
الست و هوشیاران انی الست بود و نیز تلقین و ارشاد و سے در یکدم از دلها افسردگان بادیه غفلت نقوش صور کونیه و خیالات مظاهر حسیه محو میساخت
و پرتو جمال تجلیات ذات و صفات می انداخت عارفی این بیت مناسب همین حال گفته بیت دلے افسردگی یابد به گفت هر کسے گرمی دل داؤد میباید
که از آهن دهد نرمی - و هم وے فرمایش کرده بیت به تخت ملک بنشستم چو حاصل گشت مقصودم سلیمانی کنم کز جان غلام شاه داؤدم - و وے قدس سره شیفته
سماع بود چون در سماع در آمدی بر هر که نظر مبارکش افتادی و رحال از خطره ما سوی الله فارغ گشتے بگاہے آنحضرت در عین حالت وجد از حلقه سماع غائب
گشتے بسبب غلبه اسم الباطن تعین اسم الظاهر مستور شدے و تشبیه در تنزیه اختفاے پذیرفتی و معراج حقیقی نقد وقت او آمدی که معراج الروح السماع عبارت
از او است و باز بعد از ساعتے بمقتضاے اسم الظاهر در عرصه ظهور و محفل پر نور جلوه دادی و شهود و مرئی خاص و عام گردیدے مخفی نماند حالات وجد و سماع بر اقسام
است حالت اول آنکه اگر مردے درد مند و صالح باشد البته از استماع سرود رقت و نرمی دل صنوبری که آن دل هر چند به شغل و سلوک تعلق نداشته باشد در گریه و
زاری مے آید آه و ناله مے نماید اگر چه آن را نه ذوق شغل است و نه شوق عشق محض از رقت و نرمی دل یا از هیبت عذاب قبر و عقاب دوزخ و امثال ذلک و یا
بسبب هائے دنیوی بهر حال که باشد مے گرید و مے نالد یا آنکه هیچ جز از حقیقت و مجاز و هیچ طلب از غیریت و غیبت ندارد با لجمله حق تعالے به سرود و آواز حزین
لطافتے بخشیده است که دل همه را چه انسان و غیره وے برقت و حرکت می آرد و حالت اصلی وے را بیاد میدهد حالت دویم آنکه صوفی مبتدی ناسوتی از بسیاری درد
فراق محبوب و از کثرت اندوه نایافت مطلوب که در آن هیچ ذوق نمود و شوق شهود نیست مے طپد و مے سوزد و می گرید و مینالد اما این شور و اضطراب بلکمی ماند
که از کجا است و از چیست و بدست آن شور پیش آن بدانگونه مبتلا و مقید میشود چنانچه مردے مرتعش و قتیکه در اندام وے معذوری باد که سخت ترین امراض
است پیدا شود و هیچ اختیار بدست خود ندارد و بے اختیار مرض رعشه وجودش را در لرزه و جنبش مے در آید و منوعے که شجر در کف باد صرصر بے اختیار است
هر طرفیکه باد مے گرداند بگردد و هر روشنے که اندازد بیچاره وار باشد و درین هنگام ناکام از بے اختیاری بے قراری نماید چنانچه حضرت شیخ فریدالدین گنجشکر قدس
سره مے فرمایند که رقص طلب است و رقص طرب است بزاین هر دو شور و شغب است بیت اگر تو یار نداری چرا طلب نه کنی اگر بیار رسیدی چرا طرب
نه کنی احوال صوفی مبتدی براین نوع است این صوفی هم بجز درد عشق هیچ چیز لذا انوار و اسرار سبحانی ندارد همی در عشق میگرید و مینالد و بس حالت سیوم
آنکه صوفی سالک اهل نظر را وقتے پیش مے آید که چشم باطنش بر حسن جمال محبوب حقیقی مے افتد و از بس زیبائے و رعنائے جمال مطلوب ازلی که مے بیند از خود
بے اختیار شده شیفته روے دوست میگردد و در جوش و خروش مے آید و بیهوش و مدهوش مے شود از غایت محبت و عشق و از نهایت شور و اضطراب با لذت
حضوری در گریه و زاری مے آید و آه و ناله بیشمار مینماید چنانکه مست بارگاه بے نیازی خواجه حافظ شیرازی قدس سره میفرماید بیت بلبلے برگ گلِ خوش رنگ
در منقار داشت واندر آن برگ و نوا خوش ناله‌ها زار داشت گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست گفت ما را جلوه معشوق درین کار داشت

تذکره حضرت شیخ داؤد قدس سره

Scanned with CamScanner

پس رموز اسرار عشق کہ از جانبین میان عاشق و معشوق سر میکشند و بہ ظہور مے پیوندند عاشق را گاہے در خندہ و گاہے در گریہ مے آرند ہیچکس را از ذلت و شوق آن بوئے
ہم در دماغ نرسد و احدے حلاوت و نشاط وے نیابد این حالت خوش است کہ درجہ اعلیٰ و رتبہ بالا دارد و این حالت محض فراق نیست بلکہ فراق و وصال است معلوم باشد
کہ فراق و وصال چیست وصال و فراق چہ معنی دارد یعنی تا آنکہ بود نابود در میان است عاشق از نہایت حرارت عشق و از بس غلبہ حب با محبوب چنین میت مے خواہد
کہ صفت محبوب بود و وجود مجازی در میان نماند و لذت وصل محبوب حقیقی بے تعین مجاز بگیرد و این نمود اضافی وار اوے بحکم کریمہ یوم تبدل الارض غیر الارض
برخیزد دوبارہ ہرچہ کند با وکند و ہرچہ بیند باو بیند و ہرچہ خواہد باو خواہد و ہرچہ شنود باو شنود و ہرچہ گوید باو گوید این عین او گردد و او عین این ہمہ یکتا ے شود و ہم دوئی در میان
نماند و چون ازین حال اندکے فرود آید این بیت مترنم شود بیت بیا اے شیخ در میخانۂ ما   شرابے خور کہ در کوثر نباشد ولیکن تا سالک باطن را بذکر اللہ
تصفیہ ندہد آفتاب این دولت ہرگز بروے پرتو نیندازد و این صوفی را عقل معاد باقی مے ماند و محو مطلق نشدہ است و حالت چہارم آنکہ صوفی سالک را حق تعالےٰ
وقتے نصیب میکند کہ در آن وقت از نزول انوار جمال و جلال محبوب حقیقی بود و وجود خود را مے بیند کہ از دست میرود و تمامی خواہد رفت و ہرگز با بود و وجود نخواہد ماند
و مے داند کہ آن حال ہا را از خود ربودہ در خود محو و مستلاشے خواہد گردانید و از بود و وجود من ہیچ نخواہد گذاشت پس از ترس نابود شدن و گم گردیدن خویش مے گرید و مینالد
و این بیت خواجہ حافظ شیرازی موافق حال خود بر زبان مے راند بیت ہے ترسم کہ حافظ محو گردد   چہ شور است این کہ در سر دارم امشب   و میگوید ہیہات ہیہات
کاشکے این بود و وجود خویش مے ماندم و جمال با کمال محبوب حقیقی را مطالعہ میکردم و حظ حسن چنانکہ ہست میگرفتم ہرچند خواہش و آرزوے وے این است اما ہرگز
میسر نمیشود چنانکہ فتیلہ موم و آتش ہرچند فتیلہ موم مے خواہد کہ بر حال خود بر پا باشد جمال حسن شمع را مطالعہ کند ہر قدر کہ بشمع مے پیوند درخت خود را از میان برمے بندد
ازین حیرت و حسرت میسوزد و مے گرید لیکن ہیچ فائدہ ندارد چرا کہ اگرچہ از روئے فتیلہ موم برین است اما آنچہ کار آتش است با او مے کند و او را با بود وا نمیگذارد
و از و مے ربود و در خود محو میسازد و عین آتش خود مے گرداند درین محل عاشق را حالت اذا جاء نصر اللہ بطل نہر عیسیٰ روے میدہد و ہستی مجاز او را بحکم کریمہ
ان الملوك اذا دخلوا قریۃ افسدوھا وجعلوا اعزۃ اھلھا اذلۃ بخاک ذلت و گمنامی مے سپارد چنانکہ از بود و وجود او ہیچ اثرے نمیگذارد
و باید دانست خلوتے را این آرزوے تا آن زمان مے شود کہ لذت این محویت را گاہے نچشیدہ باشد و وقتے کہ لذتش را بیافت آن زمان ہرگز خواہندہ بود
و وجود خود نباشد قطعاً و یقیناً زیرا کہ این لذت از ہمہ لذات بالاتر است کہ صفت آتش گیرد و عین آتش گردد پس یقین است کہ ہر کس بقدر حوصلہ و استعداد خود
مراتب اعلےٰ را آرزو داشتہ است چہ بینی و چہ دانی اے عاشق مستسقی است ہرچند کہ مے نوشد مے جوشد و ہرچند مے خورد سیرابے ندارد بلکہ از نہایت محبت
دنیا را بہ قطرہ نمے شمارد و درعین وصال فراق مے پندارد چنانکہ عاشقے گفتہ بیت آرزوئے داشتم گر تشنگی آبے بود   تشنہ تر گشتیم چو گردیدیم بدریا آشنا   اللہ تعالےٰ
بکرم و فضل خود ہر عاشق صادق را این حالت نصیب کناد و حالت پنجم آنکہ صوفی اہل معنی را حالتے پیدا میشود کہ لذتش را نہ بیان است و نہ نشان دل داند یا
جان دران حالت نہ شور است و نہ اضطراب صلعب آن درحب و لذت در لذت و محویت در محویت است و درین وقت در دل سالک آرزو تمام میشود کہ در محویت
احدیت از بود خود گذشتہ محو و متلاشی شدہ و از جمیع نسبتہا خود رفتہ یگانگی و یکتائی پیدا کند چنانکہ از ہستی او ہیچ اثرے باقی نماند و محو مطلق شود و الان کما کان
گردد ہرچند عاشق جانباز چنین محویت میخواہد کہ خود مضمحل شدہ و لاشے محض گشتہ عین معشوق گردد تمام آرزو پیش میسر نمے آید درینجا نیز نالہ و زاری بسیار مے نماید
اگر احیاناً چنین شود کہ الآن کما کان گردد و نیستی کمال روے نماید حالت لی مع اللہ وقت نقد وقت وے بود اینجا در فراق وصال است و در وصال فراق بلکہ نہ
فراق است نہ وصال جلال در جمال و جمال در جلال ہمہ حال است و حال ہرچند چنین میشود اما باین صفت حب محبوب ازلی کہ از کریمہ یحبہم مستفاد است بہ تقاضا
کل یوم ھو فی شان کہ ہمیشہ در پے شان و ظہور است عاشق را ہرگز بیک قرار نمے گذارد گاہ از ظہور بہ بطون و گاہ از بطون بہ ظہور میسپارد بالکلیہ چنانکہ
مطلب و آرزوے اوست عین شدن نمیدہد و کما کان بودن دست نمے آید چنانکہ محقق مے گوید وحدانیت کہ بعد اتحاد و یگانگی حاصل آید فرد ا نقش نگذارد کہ احدیت

Scanned with CamScanner

سلب گردد تا عاشق را بظهور در آرد و به هستی سپارد پس درینجا نیز ازین حسرت و حیرت با میت کمال و حضوری تمام بے اختیار در گریه و زاری مے آید و آه و ناله بر آید
و بزبان حال و مقال مے آید ؎ آه در استغنا و دلبر آه او ۔ کز تظلم بسته بر کونین راه ۔ از ینجا است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بمقام
قاب قوسین او ادنیٰ رسید در عالم احدیت فرمان آمد که قف یا محمد فان ربک یصلی یعنی باش اے محمد که پروردگار تو در نماز است یعنی در مرتبه تنزیه است که در آنجا هیچ
نسبت را گنجائی نیست هر نسبت و اضافات را محو و متلاشی میگرداند بدین سبب فریاد بر آورد یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا او نکته در صدور حکم قف در آن سر دیگر است
را آن است که اراده ازلی بحکم یحبهم چنان تقاضا نمود که تعین محمد علیه الصلوٰة والسلام را بجهت بر پا داشتن ناز محبوبی و تفرع اسرار تجلیات مطلوبے که بدان منوط و مربوط
است مسلم داشتن درکار است که بے محل نیاز ناز بر پا نمے شود و اسباب عاشقی و معشوقی و ناظری و منظوری و طالبی و مطلوبی تا ابد الآباد در توقف میماند بنا برین حکم
قف صدور یافت یا صدور روے از برائے این معنی باشد که تعین ظاهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمال حق بود چنانکه گفته ؎ چو آدم را فرستادیم بیرون جمال
خویش در صحرا نهادیم پس آن جمال خواست که از خود برخاسته عین جلال گردد حکم شد که قف یا محمد فان ربک یصلی باش اے محمد که پروردگار تو متوجه جمال
خود است ان الله جمیل یحب الجمال نمے خواهد که محو گردد یا سر در صدور امر قف آن است چون مطلب آن خلاصه موجودات آن بود که بود تعین محمدیت اسرار
عالم را لا امثال جلال هویت احدیت را مطالعه کند و مشاهده نماید ممکن نبود ازین جهت حکم قف به ظهور پیوست از ینجا است که فریاد بر آورد یا لیت رب محمد
لم یخلق محمدا اے کاش بود محمدیت درمیان نمیشد تا محمد را محمد حجاب نمے آمد و چنانکه صفت احدیت بود بر همان حال مے ماند والآن کما کان مے گشت هر چند
خواهش و آرزوے حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آن بود اما این خود شدنی نیست که بنده خدا گردد اگرچه بنده بصفات الله بطریق عاریت موصوف
میشود لیکن باز بنده است و خدا خدا زیرا که صفت عبده و رسوله دامنش نمے گذارد چنانچه این دوهره برین معنی اشارت میکند **دوهره** هون ساجن سنگ جو جهی
کنتهه اودوائی باد ۔ سمن ا جهون نجهوتی انچر کا ار جهاؤ ۔ ناچار بر محل عبودیت آید و بندگی نماید و بگوید **شعر هندی** جب هم هوتے سیت سروپ
تب هم رامنے تمه رے روپ اب هم لین گیا میں باس تمه بهتی نها کر هم بهی داس ۔ چون آن خواجه دوسرا ازان حالت با فاقت آمد فرمود ما اوذی نبی
مثل ما اوذیت این سرے است نهانی که در احاطه فهم هیچکس نیاید فهم من فهم و حالت سوم آنکه صوفی را در عین وجد و سماع بعضے اوقات چنان میشود
که اعضاے وجود وے را از لذت و حظ هیچ خبرے نمے باشد چرا که از عالم مجاز انتقال نموده در عالم باطن سیرے کند و از آنجا حظ مے گیرد مگر دل حقیقی وے را
بران اطلاع میباشد نه این دل صنوبرے را که از گل است آن دل را ازین دل تنگ است از گل تا دل هزار فرسنگ است پس لذت و حظ آن وقت
که در عالم اسرار روے مینماید باین زبان و باین دل چه بیان و چه نشان توان داد با آنکه دل حقیقی سالک ازان معنی اطلاع دارد و اثر آن لذت تمام وجود وے را
فرو گرفته است اما این زبان گوشتین را یارا آن نیست که شمه ازان لذت و تماشا از مکمن بطون بر منصه ظهور تواند آورد و سبب عدم بیان آن لذت این است
که هیچ چیزے درین عالم مقابله آن نمی نماید بنابران از گفتن و نوشتن و نشان دادن قاصر و عاجز است چنانچه حضرت صدیق اکبر مے فرماید رضی الله عنه العجز عن
درک الادراک ادراک حالت هفتم آنکه بعضے اوقات صوفی صاحب ذوق و وجد را در عین حالت سماع و رقص تمامی شعور برقرار میباشد چنانچه از هیچ ذره
از ذرات عالم بیخبر نمے شود و یکی شناخت عمرو زید بر پاے میماند لیکن این عجز است که درینحال از خود و هستی از خود و هستی خود هم یک ذره خبر ندارد و هذا
من عجائبات القلب مے آرند که روزے حضرت شاه میر لاهوری قدس سره در مجلس خویش بیان حالات ارباب ذوق و سماع و کمالات اصحاب سکر و
فنا مے فرمود درین میان گفت وجد کامل و منتهی آن است که در عین حالت سماع و رقص تمامی شعور وے برقرار بود بحدے که اگر در مشتش دانهاے ارزن باشند
و یکدانه ازان دانها از دست وے بیفتد بداند که این دانه از دستم افتاد شخصے از حاضران مجلس سوال کرد که حالت وجد و سماع عین محویت و بیخودی است و بقاء
شعور دران وقت منافی آن است این چگونه راست آید حضرت شاه میر فرمود که محافظت دانهاے ارزن و غیر ذالک دران وقت از صوفی نیست که وے از صفات

خود فانی واز ہستی خویش و جمیع عالم و شعور اینہا فارغ است بلکہ وے را چنان محویت و بے خودی فرو مے گیرد کہ باین شعور ہم شعورے نمے ماند پس علم حق درآن وقت در وے قائم شدہ این محافظت مے نماید و ہم چنین ہر فعلے و ہوشے کہ درآن ہنگام بظاہر از صوفی مے نماید در حقیقت منسوب بحق است و صوفی درمیان غیب شدہ و حالات دیگر مراحل سماع را بقدر حوصلہ و استعداد ہر یکے ازآنہا بہ مقتضاء وقت و حال وے مے نماید بسیار و شیاء۔ است کہ شرح شان طولے دارد پس بر سر مقصود باید رفت معلوم ارباب بصیرت باد کہ صاحب مرآت الاسرار کہ احوال جمیع مشائخ سلسلہ قدسیہ از خلفاء و فرزندان و بنا بر بندگی شیخ عبدالقدوس گنگوہی قدس سرہ تا بندگی شیخ داؤد قدس سرہ دراین کتاب بسبیل اجمال نوشتہ و چون وے کتاب مرآۃ الاسرار را در وقت صاحب قران ثانی محمد شاہ جہان بادشاہ تصنیف کردہ و بندگی شیخ داؤد قدس سرہ درآن وقت گرفتہ تا زمان محمد عالمگیر اورنگ زیب بر مسند تربیت و ارشاد طالبان حق متمکن بود بنا بران از احوالات او قدس سرہ در کتاب مذکور بدین طریق مے نویسد کہ الحال حضرت شیخ داؤد بن شیخ محمد صادق صورتا و معناً قائم مقام پدر عالی قدر خود است حق تعالے ذات بابرکات او را بجاء آبا و اجداد او خود سالہا بسیار سلامت دارد پس صاحب مرات الاسرار احوال بندگی شیخ داؤد قدس سرہ را ازین قدر کہ مذکور شد زیادہ ننوشتہ و احوال پدر بزرگوار آنحضرت بندگی شیخ محمد صادق و احوال بندگی شیخ ابوسعید و بندگی شیخ نظام تھانیسری البلخی و بندگی شیخ جلال الدین تھانیسری نیز بسیار مجمل و اندک نوشتہ شاید کہ وے را از احوال این سلاطین مملکت عشق و فنا ہمین قدر رسیدہ باشد کہ ثبت نمودہ و این فقیر کاتب حروف احوال این رؤساء اہل عرفان را چنانچہ بنقل متواتر از پیران رسیدہ بود موافق طاقت خویش سعی بلیغ نمودہ بسبیل بسط و تفصیل چنانکہ باید و شاید درین مختصر کہ مسمی باقتباس الانوار است نگارش نمودہ و آن احوالات این برگزیدگان را کہ وے نوشتہ نیز درین مختصر مندرج ساخت اکنون بتفصیل احوال قطب العالم غوث الاعظم بندگی شیخ داؤد بن محبوب حق بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی قدس سرہ گوش باید داشت کہ بندگی شیخ داؤد قدس سرہ را از اوان صبا طلب حق دامنگیر حال بود و از مبداء حال جذبہ تجلیات ذوالجلال عنان شوق و ہمت وے را دم بدم تازہ میساخت و پدر عالی قدر وے بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی قدس سرہ بموجب اشارت بابشارت حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم کہ در معاملہ بوے امر نمودہ بود چنانکہ در احوالش مفصل ثبت افتادہ از ہمان وقت متوجہ تربیتش بود و در ہر لمحہ و ہر لحظہ مراو را بجانب ترقیات دلالت مے فرمود و مضمون این بیت را تازیانہ عروجات اسپ ہمتش مے ساخت بیت بیزارم ازان کہنہ خدائے کہ تو داری ہر لحظہ مرا تازہ خدائے دیگر است ۔ در ہر تجلی کہ مر حضرت شیخ داؤد قدس سرہ را روے مے نمود وے از غایت وسعت حوصلہ و بلندی مشرب برآن قناعت نمے کرد و خلیل وار لا احب الآفلین گفتہ قدم در طلب مشاہدہ ذات رب جلیل بیشتر مے نہاد و نوحہ انی وجہت وجہی للذی را لازم حال خود نمودہ نعرہ ہل من مزید مے زد و فریاد و ما انا من المشرکین مے آورد و اوقات خود را در ریاضت و مجاہدہ داز کار و اشغال بموجب تلقین پدر عالی قدر خویش مصروف میفرمود چنانکہ ابتدا تے روز از وقت صبح تا یک پاس بذکر جہر بطریق نفی و اثبات و اثبات و اسم ذات اشتغال مے ورزید و بعد ازان تا نصف نہار در حبس نفی و اثبات و شغل بوقلمون مشغول مے شد و دو سہ چہار گھڑی بہ نیت دفع سستی و ماندگی و قیام شب در وقت نیمروز قیلولہ مے نمود و در مشاہدہ حق بباطن در نوم فی اللہ مے آسود و چون از خواب بیدار مے شد نماز ظہر ادا کردہ در حجرہ در آمدہ تا نماز عصر بہ شغل سراپا و سیر وجود اشتغال مے فرمود و بعد از نماز عصر تا مغرب بہ شغل صلوۃ وسطی قیام مے داشت و بعد از نماز مغرب تا عشاء بخدمت پیر دستگیر و پدر روشن ضمیر خویش اخذ علوم لدنیہ و معارف غیبیہ مے نمود و چون از عشاء فارغ مے شد با طہارت تمام مستقبل قبلہ سر بجانب شمال و پا بسوے جنوب نمودہ در انتظاری شہود مطلوب پنج یا شش گھڑی مے غلطید و بعد ازان برخاستہ طہارت کاملہ کردہ چہار رکعت تہجد ادا نمودہ بہ شغل سراپا تا صبحدم مشغول مے ماند و اکثر اوقات از نیم شب کم و بیش دم را حبس مے فرمود و وقت صبح مے گذاشت و آنحضرت قدہ یک دم سراپا را بطریقے کہ در وے اسم ذات نہ بار گفتہ دانہ تسبیح مے انداز ند تا سی صد نوبت مے رساند کہ حیات وجودش باطل گشتہ

عین بحر ذات لاکنار مے گشت و تقید باطلاق مے پیوست وگاہے چون در نیم روز استراحت مے فرمود تا وقتے کہ خواب مستولی مے شد بہ شغل غوثیہ
مشغول مے داشت سبحان اللہ عجب اوقات معمورہ مر آن حضرت را بود کہ ہیچ سالک این راہ را میسر نہ گشتہ و در شب و روز بر آنحضرت تجلیات صفات
و افعال و آثار چندان وارد مے گشت کہ زبان قلم از تقریر آن قاصر است و آنحضرت بگوشۂ چشم جانب این تجلیات نمے نگریست و جویان شہود حضرت
لاکیف بود و شب و روز از درد نایافت مطلوب حقیقی قرار و آرام نداشت شبے در حجرۂ خویش بعد فراغ از شغل سہ پایہ در مراقبہ بود کہ کیفیت بیخودی روے
نمود دید کہ سینہ مبارک وے بشگافت و از آنجا عرش عظیم برون آمد و بر آن عرش روحانیت حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم و بندگی شیخ محمد صادق
را جالس یافت پس حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم او را نیز بدست حق پرست گرفتہ بر آن عرش نشاند پس آن عرش در ہوا شد و از ہفت دریاء
نور ذات گذشتہ بقبۂ اسرار رسید و در اندرون آن قبہ فرود آمد و قرار گرفت چون وے قدس سرہ در صحن آن قبہ نگاہ کرد درختے از نور ذات دید کہ چہار شاخ
داشت و آن درخت نہ شرقی بود نہ غربی و ثمرات آن درخت جز انوار ذاتیہ چیزے دیگر نہ بود کہ تعینات لطیف گرفتہ ہر دم مر عارفان ذات مطلق را جلوہ ہا
مے نمود پس وے قدس سرہ از روحانیت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم از حقیقت آن درخت سوال نمود آنحضرت صلعم فرمود کہ این درخت احدیت
ذات است و این ہر چہار شاخ ہا مر وے شاخ عشق و شاخ حسن و شاخ نبوت و شاخ ولایت اند و حسن آن درخت و خوبی وے چنان بود کہ حسن ہیچ
عالمے را بآن مشابہت و مناسبت نباشد عارفے خوش گفتہ مصراع چہ نسبت خاک را با عالم پاک بعد از ساعتے از تنۂ آن درخت دو شخص
نورانی بار و بہا و مثل آفتاب بر دو مرکب باد مجسم سوار برون آمدند و بپیش حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بادب تمام ایستادہ شدہ جانب بندگی شیخ
داؤد قدس سرہ اشارت کردہ عرض نمودند کہ این جوان قابل خلافت کبرے شدہ است در باب او ہر چہ حکم شود پس حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ
وسلم آن ہر دو شخص را دو خاتم نور عنایت فرمود و گفت یک خاتم را کہ حقیقت مرتبہ کمالات نبوت مطلقہ است در انگشت راست این جوان بپوشانید
و خاتم دوئم را کہ صورت ولایت مطلقہ است در انگشت چپ وے کہ من او را مجدد دین خویش گردانیدم و منشور ختمیت ولایت باو عطا فرمودم پس
آن دو شخص کہ یکے ازانہا حضرت سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی و دوئمی حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین حسن سنجری بود آن دو انگشتری را در
دستش پوشانیدہ بہ نیابت مطلق حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم سرافراز ساختند و بوے فرمودند الحال خبردار باش کہ صفت جمال و صفت جلال بتو جلوہ
خواہند نمود پس از شاخ آن درخت ہفت عروس کہ حسن شان از حقیقت ان اللہ جمیل و یحب الجمال خبر مے داد ظہور نمودہ بر آن حضرت
جلوہ دادند از مشاہدہ این ہفت جمال صفت علوم ذاتیہ کہ بر سیر وجود تعلق دارند بر آن حضرت منکشف گشتند بعد ازان صفت جلال مر او را از شاخ عشق
رونما گشتند از مشاہدہ این ہفت جلال صفت درجہ فناء ذاتی کہ مربوط بہ شغل صلوت و سطی ہستند او را روے نمودند پس ازان دو نورے بیکیف یکے از
شاخ نبوت و دیگرے از شاخ ولایت ظہور نمودہ مجتمع گشتہ حقیقت مجمع البحرین را بر او واضح ساختند بعدہ از میان ملتقی آن دو نور نور حضرت لاکیف
ولامثال طلوع نمودہ بحسب اصالت خود بر او جلوہ انداخت و او را از وے ربودہ محو مطلق و آلآن کما کان ساخت و آنحضرت تا مدت بسیار مغلوب
این حالت ماند چون فرود داشتہ شد تمامی روئداد خویش بخدمت پیر دستگیر بندگی شیخ محمد صادق گنگوہی قدس سرہ معروض داشت آنحضرت باستماع
این واقعہ خیلے مسرور گشت و فرمود کہ خدا تعالے ترا ولایت محمدی عطا کردہ و بر مشرب احمدی جا داد تو مجدد کمالات معرفت خواہی بود و آن عرش کہ دیدی
حقیقت روح تو بودہ و نشستن آن حضرت و من بر آن کنایت از حصول ولایت محمدی و احمدی مر ترا بودہ چنانکہ بآن اشارت نمودہ شد و جلوس
تو بر وے اشارت از غلبہ تست بر حالات او و در مز ابو الوقت و ابو الحال بودن تو است پس آن حضرت نیز در ظاہر مر بندگی شیخ داؤد قدس سرہ
را امانت پیران با اسم اعظم و خرقہ خلافت و سجادگی عطا نمودہ خلیفہ برحق و جانشین مطلق خود گردانیدہ چنانکہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم

Scanned with CamScanner

و باطن نایب مطلق خویش ساخته بود بعد ازین بندگی شیخ داود قدس سره بمجاهدهٔ ظاهر و باطن اشتغال نمود و این مشغولی تا هشت سال بود و اکثر اوقات روزه می
داشت و مردم از اطراف و جوانب گروه گروه می آمدند و بشرف استانبوسی آنحضرت قدس سره مشرف میگشتند و ترقیات روحانی می یافتند و بعضی را مرتبهٔ
فیض تربیت آن حضرت عالی مرتبه بتکمیل و ارشاد رسید چنانچه از بعضی جیران شاه ابوالمعالی قدس سره یکی از خلفای آنحضرت قدس سره میرسید و
فیوضات و برکات میرسید و از بیان خلفای آنحضرت بجای خود نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی و ویست قدس سره صاحب ولایت بفتح واو و بکسر واو بود و
ولایت به فتح واو تصرف بنده را گویند که بحق سبحانه دارد یا اکثر آن معنی که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگروند و این بکاو تعلق دارد
و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است و برکاتی که بمستعدان میرسد اثر ولایت بالفتح است و کسی باشد که هر دو قسم ولایت او را یکی حاصل بوده دیگر
باشد که از هر دو نصیب وافر داشته یا به شخصی یکی ازان دو بیشتر بود و بدیگری کمتر و بیشتر مشایخ چشتیه و قادریه را قدس الله اسرارهم از هر دو نصیب وافر بوده و
بعضی ازینها ولایت به فتح واو غلبه داشته و در برخی ولایت بکسر واو غالب بوده و حال مشایخ سهروردیه و شطاریه نیز بر این قیاس است و مشایخ نقشبندیه
را همیشه ولایت به فتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و چون مقتدای ایشان ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر یکی از مخلصان میگذارد و ولایت به فتح را با خود
می برد و گاه بحکم رئیسی ولایت بکسر را از ولی میسازند چنانکه در نفحات مسطور است الغرض ولایت بفتح و ولایت بکسر در ذات پاک
بندگی شیخ داود گنگوهی قدس سره علی السویه بودند و در ذات پاک مرشدی مخدومی قطب افراد بندگی شیخ سوندها سفیدونی قدس سره که خلیفهٔ برحق و جانشین
مطلق وی است قدس سره ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده و در ذات شیخ ابوالمعالی ماکن انبیٹهه که از مشاهیر مریدان بندگی شیخ داود قدس سره
بود ولایت بکسر واو بر ولایت به فتح غالب بوده المقصود کمالات و خوارق عادات بندگی شیخ داود گنگوهی نه چندان است که این مختصر احاطه‌شان
تواند نمود بعضی از آنها تیمنا درینجا ایراد نموده می آید بنقل متواتر بثبوت پیوسته که وقتی قطب العالم بندگی شیخ داود قدس سره نیم شب از خانه بیرون آمده
درویشی فرمود بر دریا برود جا های مرا از گازری که سفید ریش خواهد بود و بر کناره دریا با تو در چار خواهد شد این ثیاب از تو خواهد گرفت صاف کنانیده
باز بوی عرض نمود که اکنون وقت نیم شب است گازر ها بدریا از کجا خواهند بود و نیز درین هنگام اگر بیرون شهر بر دریا روم مبادا کسی این پارچه ها را از
من ببرد و غارت نماید آنحضرت فرمود ترا باین چیز ها چه کار است و باین سخنان چه غرض در چه مطلب اگر دعوی محبت صادق داری امتثال امر من باید نمود
گفته ما باید کرد آن درویش حسب الامر آنحضرت همون ساعت جانب دریا متوجه گشت چون از قصبهٔ گنگوهی بیرون برآمد دید که آفتاب روشن است و همه عالم بکار و بار
خویش مشغول اند گازران نیز بر لب دریا پارچه ها می شویند در حیرت ماند دست و پا گم کرد چون نزدیک دریا رسید گازری سفید ریش پیدا شد و از دست وی جامهای
آنحضرت ستده در حال صاف کرده حواله اش نمود و بآن درویش گفت که سلام من به پیر خویش شیخ داود رسانی و بگوئی هر خدمتی که بفرمائی بجان حاضرم و فرمان بردار
بعد ازان درویش بجانب قصبه مراجعت نمود و بخدمت آنحضرت رسید همان نیم شب بود پیام آن مرد سفید ریش گذارش کرد بعد ازان بخدمت وی قدس سره
تمامی ماجرا از رویت آفتاب در نیم شب و غیره باز گفت و از سر آن استفسار نمود آنحضرت فرمود بشرطی میگویم که در حین حیات من با کسی اظهار نکنی آن درویش
قبول نمود پس آنحضرت فرمود من بمقامی رسیده ام که شب و روز و آفتاب و ماهتاب و زمان و مکان محکوم من شده اند و ابوالوقت و ابوالحال هستم و بقدرت و تصرف
حق تعالی متصرفم اگر خواهم در عین شب روز پیدا آرم و آفتاب را ظاهر گردانم چنانکه همه خلق به بینند و اگر خواهم در عین روز شب را ظاهر نمایم بلکه اگر خواهم در عین شب روز
پیدا آرم و آفتاب را ظاهر گردانم چنانکه همه خلق به بینند و اگر خواهم در عین روز شب را ظاهر نمایم بلکه اگر خواهم همیشه روز بدارم و شب آمدن ندهم و اگر اراده نمایم دائما
شب باشد و روز نیاید چنانچه حضرت شاه شرف پانی پتی قدس سره اند کسی از آثار این مقام بطریق کنایت بیان فرموده بیت گر شبی دست دهد وصل تو از
بیم شوق تا قیامت نشود صبح دمیدن ندهم و لیس عند ربک صباح و لا مساء و لا لیل و لا نهار موصوف حال من آمده و آن مرد سفید ریش

Scanned with CamScanner

خضر علیه السلام بود که بموجب امر الٰهی به بعضے خدمات من قیام مے نماید وبرخے از اوقات جامهایم مے شوید چنانکه به بعضے خدمات صوفیان خاص و یار
با اختصاص حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء قدس سره روزے که در خانقاه ونے مجلس عرس بودے قیام مے نمود وجامهاء واشیا
ودیگر آنها را نگاه میداشت ومحافظت مے کرد ازینجا معلوم میشود که حق تعالیٰ بندگی شیخ داؤد قدس سره را تصرف وکرامت هر دو عطا کرده بود تصرف آن
که تبدیل واقعات گرداند یعنی مرده را زنده وزنده را مرده وسنگ را زر وزر را سنگ وکرامت آنکه امور مخفی را بداند وهم بنقل متواتر به ثبوت پیوسته که
شیخ داود قدس سره شب یازدهم ربیع الاول وروز عرس غوث الثقلین سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه مے کرد و مجلسے خوب ترتیب
میداد وطعام هاے وافر خرچ مے نمود وقتے چون یازدهم ماه مذکور بیاید پیش وے قدس سره چیزے موجود نبود که بدان ترتیب مجلس وعده وتخریج عرس کفایت
کند بنابران خلیفه اعظم خود شیخ ما بندگی سوندها قدس سره را فرمود فردا شب عرس حضرت غوث الثقلین است باید که قدرے مبلغ که براے خرچ عرس کفایت
کند از بقالے قرض حسنه گرفته بیارید وخود براے قیلوله بخانه تشریف برد واستراحت فرمود وبعد از ساعتے بیدار شده بخانقاه آمد ودر حجره حضرت مرشد
مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره نشست ومرا او را فرمود فکر قرض گرفتن نکنی که مرا حضرت غوث الثقلین خود مبلغ خرچ عرس خویش عطا فرموده وگفته که
مبلغها عرس من بکن واز کسے قرض نگیر حضرت مرشدے مخدومی تفصیل این اجمال از خدمت آنحضرت استفسار نمود وے قدس سره فرمود چون من از بیرون
بخانه رفته در خواب شدم روحانیت حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه بصورتے نورانی متمثل گشته بر من حاضر آمد وکاغذے پیچیده بمن حواله نمود وف
که تو براے عرس من متفکر بودی درین کاغذ یازده روپیه ویک اشرفی هست بگیر ومجلس عرس مرا ترتیب ده چون بیدار شدم آن کاغذ را بر بالین
نهاده یافتم بر فور برداشتم وبرکشادم دیدم که در روے یازده روپیه ویک اشرفی موجود است درحال برخاسته اینجا رسیدم تا شما را برین امر آگاهی بخشم واز
قرض منع نمایم بعده بآن مبلغ مجلسے خوب ترتیب نمودند وطعامے وافر مهیا کرده بمردم خورانیدند وبعضے مردم این خارق را جانب پدر عالی قدر آنحضرت محبوب
حق بندگی شیخ محمد صادق قدس سره مینمایند والله اعلم ومے آرند که قبل ازین در خانه بندگی شیخ داؤد قدس سره به فقر وفاقه مے گذشت از آن روز که ح
غوث الثقلین رضی الله عنه مرا او را قدس سره باین عطیه مخصوص ساخت چندان وسعت پدید آمد که در حد وشمار نیامد ونیز بنقل متواتر ثابت گشته که بند
شیخ داؤد قدس سره مریدے را در اربعین نشانده بود چون آن مرید چله را آخر رسانیده بیرون آمد بخدمت آنحضرت عرض نمود که من درین اربعین
چیزے نخورده ام آنحضرت فرمود چرا دروغ مے گوئی آنچه تو مے خوردی من مے دانم واز زبان آن درخت که همیشه برگهایش بکار مے بردی بگو
وترا ملزم سازم بعده روے بآن درخت کرده فرمود که بر سخن من گواهی ده آنچه با ما مے گفتی بحضور این مرید بگو درحال درخت به سخن اندر آمد وبزبان فص
گفت که این عزیز در اربعین برگهاے من مے خورد وخود را پرورش ورونق وبار او برانی وخزان مے داد آن مرید از استماع این سخن درخت خط
خجل وشرمنده گشته وبه تقصیر خود معترف شد وبمعذرت پیش آمد این فقیر از زبان ترجمان الٰهی مرشدے حقیقی بندگی شیخ سوندها قدس سره
استماع کرد درویشے صاحب حال از بندگی شیخ داؤد قدس سره پرسید درویش خدا کے مے شود آنحضرت جواب داد چونکه فقیر تمام شود وحالت
اذا تم الفقر فهو الله جلوه نماید باز آن درویش پرسید بنده لایق اطلاق اسم خدا بکدام کسب مے شود آنحضرت فرمود به کسب الله که چون لب
الله الله مے گوید خود را فراموش مے کند ودر حق محو میشود بلکه خود نیز مانند الله مے گردد وتمثیلش آن است که صباغ بواسطه کسب صباغی ورنگ کرد
ثیاب مسمی به رنگریز مے گردد وگازر بسبب شوئیدن جامها در لغت هندی موسوم به دهوبی مے شود هم چنین فقیر بکثرت اشتغال باسم مبارک ال
از عبدیت برآمده بنسبت اتصال ... میگرد د الله مے گردد چنانکه مجنون در محبت لیلیٰ که یکے از مخلوقات حق است عین لیلیٰ گشت ومحبت لیلیٰ
در وے چنان تاثیر کرد که نام ونشان او را اثرے نه گذاشت تاثیر محبت حق ازین کمتر نخواهد بود پس چه عجب که محبت حق در ذات بنده چنان تاثیر نما

Scanned with CamScanner

گرد از نام و نشان او اثرے باقی نگذارد و او را عین ذات حق گرداند عارفے خوش گفتہ بیت چشم تو افتاد وجودم ہمہ خاک شد ہر چیز کہ در کان نمک رفت نمک شد و دیگرے خوش نالیدہ بیت سگے کاندر نمکسار افتد گم گردد اندر وے من این دریا پر شور از نمک کمتر نے دانم و چون غلبہ جن بر آدمی چنان اثر مے کند کہ او را معطل محض مے گرداند و در مظہر وے خود ظاہر شدہ فاعل جمیع افعال آدمی میگردد و در آن وقت آدمی نے ماند ہمان جن میشود چنانکہ این مقدمہ مشہور بلکہ مشہود خاص و عام است ناچار تاثیر سطوت حق از غلبہ جن زیادہ تر خواہد بود و عینیت بندہ با حق و فناء وے در ذات مطلق بود گو فنا است جزوی و کلی جزوی آن است کہ شخصے سالک بیک دفعہ محو شود یا بتدریج اول بعضے از اعضاء محو شود پس باقی اعضاء و حواس و قوی و اول مقتضی سکر است و ثانی مقتضے صحو و فناء کلی آن است کہ جمیع تعینات ملکی و ملکوتی و جبروتی بیک دفعہ محو شود یا بتدریج اول موالید ثلثہ محو شود پس عناصر پس فلکیات پس ملکوت پس جبروت پس سالک و اول مقتضی تجلی جلالی است و ثانی مقتضی تجلی جمالی پس مجموعہ اقسام فناء چہار باشد و مرتبہ اعلی فناء فی اللہ است و محو وجود موہوم است در وجود حقیقی مثل انعدام قطرہ در بحر گداختن برف در وقت تابیدن آفتاب و درین ہنگام حق بجمیع صفات بر سالک تجلی کند و او در کل فانی شود عارفے خوش نالیدہ ع ہر روز ز تو رسد بلائے بسرم در محنت روزگار خون شد جگرم از خویش ملول گشتم اے اشک بیا تا نقش خود از صفحہ ہستی ببرم و بقاء کہ مقابل فناء است ہم چہار قسم است و مرتبہ اعلی بقا باللہ است کہ آنجا قطرہ است بدریا و ارتفاع غیر از پیش دیدہ دل و خروج از تصور باطل کہ نقوش اعتبار بر صفحہ ضمیر حی نگاشت و سالک بواسطہ آن وجود در قطرہ غیر وجود دریا مے پنداشت و چون سالک از فناء فی اللہ باز آید و را اتحاد کمال با ذات حق رو دہد و عالم بقا باللہ نقد وقت وے شود خود را عین وجود متصف بجمیع صفات او بیند چنان کہ صادق بآن اشارت فرمودہ ع از بادہ عشق در ازل مست شدیم و از مستی آن شراب از دست شدیم اول ز وجود خویش فانی گشتیم آخر بہ بقائے ذات حق ہست شدیم و تجلی کہ مر سالک را در غلبات محویت و فنا روے مے دہد نیز بر چہار قسم است اول آثارے کہ وجود بصور بعضے جسمانیات یا جمیع متمثل شود و بہر صورت کہ حضرت حق را بیند در چنین رویت تعین داند کہ حضرت حق است آن را تجلی آثارے مے خوانند و از جمیع تجلیات آثارے تجلے بصورت انسان اکمل است و ثانی افعالے کہ حضرت حق بہ صفتے از صفات فعلیہ ربوبیہ متجلی شود یا خود را عین وجود متصف بصفتے از آن صفات بیند و اکثر آن است کہ تجلیات افعالیہ متمثل با نوار مشلونہ نمایند یعنی حضرت حق را بصورت نور سبز و نور کبود و سرخ و زرد و سفید بیند و ثالث صفاتے کہ حضرت حق بصفات سبعہ ذاتیہ کہ حیات و علم و قدرت و ارادہ و سمع و بصر و کلام است متجلے شود یا خود را عین وجود متصف باتصافات بیند و گاہ باشد کہ تجلے صفاتے متمثل بنور سیاہ نماید یعنی حق را متمثل بصورت نور سیاہ بیند و رابع تجلی ذاتی کہ سالک در آن تجلی فانی مطلق شود و علم و شعور و ادراک مطلقاً نماند و تجلیات مذکورہ بحسب صفا و اوقات متجلی لہ متفاوت است اگر حضرت حق را بیند تجلی است فاما اگر خود مظہر حق شود یعنی بیند کہ خود حضرت حق است اتم و اکمل است زیرا کہ تحقیق در ضمن این زیادہ است و در جمیع مراتب تجلیات مذکورہ حضرت حق را دیدن یا خود مظہر حق شدن در طریق تصفیہ واقع است و بقاء باللہ کہ حسب حال کاملان را دست مے دہد آن است کہ بعد از فنا سالک در تجلے ذاتی بہ بقاء حق باقی گردد و خود را مطلق بے تعین جسمانی و روحانی بیند و علم او کہ علم تجلی حق شدہ محیط ہمہ ذرات کائنات مشاہدہ نماید و متصف بجمیع صفات الٰہی بود و قیوم و مدبر باشد و ہیچ چیز غیر خود نبیند مراد با کمال توحید عیانی این است و بباید دانست کہ سالک را منازل است و دیدن خلیل علیہ السلام ستارہ و ماہ و آفتاب را و اعراض او از ہر یک اشارت است بآن اول منازل توبہ و طاعت و ذکر است درین مرتبہ نور سبز متمثل شود و ثانی تزکیہ نفس از صفات شیطانی و سبعی و بہیمی چہ نفس تا بصفات شیطانی گرفتار است امارہ است و چون از آن خلاص یافت و بہ صفات سبعی مبتلا است لوامہ است و چون از آن ہم رہا شدہ و بصفات بہیمی آسودہ است ملہمہ است چون از آن ہم بر گشت مطمئنہ است و فرق بین شیطنت امارہ و سبعیہ لوامہ آن است کہ شر اول متعدی است و شر ثانی لازم و ترقی سالک در اطوار نفس نزول است پس امارہ بصفت نار است و لوامہ بصفت ہوا و ملہمہ بصفت آب و مطمئنہ بصفت خاک و در مرتبہ اطمینان نور کبود متمثل شود نہایت سیر مطمئنہ ملکوت سفلی است

Scanned with CamScanner

وثالث تجلیه قلب باخلاق حمیده ودرین مرتبه نور سرخ متمثل شود ودل ذاکر گردد ونور طاعات واخلاق وصفات روحانیه مبداء ونهایت سیر قلب اوّل ملکوت علوی است ورابع تجلیه سیر از غیر حق ودرین مرتبه نور زرد متمثل شود ونهایت سیر اواوسط ملکوت علوی است وخامس مرتبه روح ودرین مقام نور سفید متمثل گردد ونهایت سیر روح آخر ملکوت علوی است وسادس مرتبه خفی ودرینجا نور سیاه تمثل گیرد ونهایت سیر خفی عالم جبروت است وسابع غیب الغیب که مرتبه فنا وبقا است وتفصیل وے بالاگذارش یافته وهم این فقیر از زبان بهرار بیان مرشد حقیقی بندگی شیخ سوندها قدس سره استماع مے دارد که چون محمد عالمگیر بادشاه سنه هزار وشصت وهشت هجری در شاه جهان آباد دهلی بر تخت سلطنت جلوس فرمود بعضے غرض گویان از راه حسد پیش وے اظهار نمودند که بندگی شیخ داؤد قدس سره شب وروز به بدعت سرود مشغول است وبعضے سخنان دیگر نیز از خود بسته گفتند که نوشتن شان مناسب نیست بنابران محمد اورنگ زیب نامه بآن حضرت نوشت بعضے مردمان سخنهائے که نشایان ذات بابرکات حضرت شیخ است بمن رسانیده اند بنابران بموجب فرمان اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم درینجا حاضر شدن ضرور است تا حقیقت حال معلوم شود آنحضرت در جواب نوشت در اطیعوا الله چنان مستغرقم که گاهے از اطیعوا الرسول نیز شرمنده مے مانم تا باطاعت اولی الامر منکم چه رسد ونیز مراد از اولی الامر درآیه سلاطین واهل حکومت ظاهر نیستند بلکه بادشاهان باطن واهل حکم معانی ومرشدان کامل ومکمل اند ولیکن از مدتے این فقیر ارادت زیارت مزارات مشائخ خویش مے داشت الحال توجه شان سلسله شوق را جنبانیده وشمارا نیز در ظاهر محرک این سلسله ساختند بنابران از سر قدم ساخته در دهلی رسیده سعادت زیارت پیران حاصل خواهم نمود پس آنحضرت بعد از دو سه روز از فرستادن نامه بر محمد عالمگیر متوجه دهلی شد شبے که از خانه انتقال کرده بمنزل اول رسید صورت مثالے آنحضرت مر محمد عالمگیر را در خلوت خانه اش رونما گشت واو در آن وقت بیدار بود واورا مشغول بود که ناگهان صورت مثالے آنحضرت قدس سره حاضر شد وگفت شیخ داؤد منم چه مطلب داری ودرویشان را بهر چه آزار مے دهی در حال محمد عالمگیر باادب تمام بایستاد ولرزه در اعضایش افتاد وگفت که درین امر تقصیر من نیست بگفته بعضے از غرض گویان این جرات از من صادر گشته امید از مکارم اخلاق حضرت ایشان آن است که عفو فرمایند وبار دیگر چنین نخواهم کرد در بخانه خویش بخاطر جمعیت در شهود دوست مستغرق باشید واز نامه شما تنبیه شده مے خواستم که عذر تقصیرات بنویسم ومتصدعه اوقات گرامی نشوم تا بفراغ خاطر در یاد حق مشغول باشید اکنون تنبیه بر تنبیه شد خطائے که از من بنده راه بشریت صدور یافت از آن درگذشته بآرام تمام در هدایت طالبان حق بخانه خود نشسته اشتغال نمایند آنحضرت فرمود اکنون من از خانه انتقالے نموده یک منزل قطع کرده ام بزیارت پیران رسیدن وشرف طواف شان دریافتن برمن فرض ولازم است این بگفت واز نظرش غائب گشت صبحدم محمد عالمگیر بآن حضرت نامه نوشته با نذر ونیاز بسیار بدست مردم خویش واده بزودے ارسال داشت وبانها گفت که در راه بندگی شیخ داؤد گنگوهی قدس سره ملاقی خواهد شد بنیاز تمام این نامه ونذر باو رسانید ودر آن نامه نوشته بود که اگر تشریف آوردن حضرت شیخ برائے زیارت پیران است عین سعادت من است که بدین بهانه شرف ملازمت حاصل خواهد شد واگر بجهت طلب من است من روادار تصدیع آن جناب نیستم اگر برضا ورغبت خویش این بنده را سرافراز فرمایند زہے سعادت وآنچه فرستاده شده است قبول خواهند فرمود که برائے خرج راه متعلقان بکار خواهد افتاد چون این نامه بآنحضرت رسید در جوابش نوشت که من برائے زیارت حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی وحضرت شیخ نظام الدین بداونی وحضرت نصیر الدین محمود اودهی مے آیم وطلب شمارا درین امر هیچ مدخلی نیست چون آنحضرت بدهلی رسید در خانه مریدے فرود آمد وروز دیگر بزیارت حضرت قطب الاقطاب وحضرت سلطان المشائخ وحضرت نصیر الدین محمود شتافت وسه شب وروز در جوار حضرت قطب الاقطاب بماند ودو روز وشب در احاطه مزار حضرت سلطان المشائخ وحضرت نصیر الدین محمود گذرانید بعد از آن در خانه همان مرید که در آنجا فرود آمده بود دریا بدو قرار گرفت هرچند که محمد عالمگیر محلهائے خوب وحویلیهائے مرغوب

Scanned with CamScanner

بہ آنحضرت عرض کرد و گفت کہ این جا را بہ سکونت خویش شرف دہید قبول نفرمود و چندانکہ وے ارادہ نمود کہ بعضے قریات نواحی گنگوہی بہ طریق نیاز در جہ
خادمان آنحضرت سپین گرداند التفات نمودے آوردند روزے ملا عبدالقوی کہ از متعصبان وقت بود و تقربے تمام بہ محمد عالمگیر داشت بے اطلاع او برائے
احتساب و گفتگوے بخدمت بندگی شیخ داؤد گنگوہی قدس سرہ بیامد و گفت حرمت غنا کہ بہ کتاب و احادیث قطعیہ و باقوال و آثار اہل مذاہب حنفیہ
ثابت شدہ است معلوم نیست کہ این بزرگان اہل چشت این بدعت از کجا احداث نمودہ اند اما بر اباحت و حلت وے ہیچ دلیلے صحیح یا سقیم
دارند یا نہ آنحضرت فرمود کہ دلیل قالی مے خواہی یا حالے اگر دلیل قالی مے خواہی در صحیح بخاری کہ اصح الکتب بعد کتاب اللہ است امام بخاری روایت
کردہ روز عید رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم ردائے بر روے مبارک خویش کشیدہ پیش حجرہ بی بی عایشہ رضی اللہ عنہا غلطیدہ بود و دو کنیزک پیش بی بی
عایشہ رضی اللہ عنہا سرودے گفتند و دف میزدند درین میان حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ درآمد و آن کنیزکان را از سرود منع کرد حضرت رسالت
پناہ صلی اللہ علیہ وسلم سر مبارک از ردائے برون کردہ فرمود کہ منع مکن مر ایشان را از سرود اے ابوبکر کہ این روزہا عید و شادی اند در اینچنین ایام
استماع سرود مباح است و چون شنیدن سرود روز عید بعلت سرور مباح شد صوفیہ مجتہدین در روزہاے دیگر نیز کہ ایام وصال و اوقات وجد و حال اہل
کمال اند بجامع سرور مباح داشتہ اند و دیگر نقاد از اہل حدیث متفق اند بر آنکہ ہیچ نصی بر حرمت و اباحت سرود در رود نیافتہ پس از جہت بنا کردن بر اصل
امام خود کہ اصل در اشیاء اباحت است تا دامی کہ نصی بر حلت یا حرمت شان وارد شود اباحت مے گوید مباح باشد و امام شافعی خود سرود را برائے نشاط و تازگی دل
مباح مے دارد و ہمہ فقہا را از جنس مردنگ وغیرہ علی الاطلاق مباح داشتہ است مگر از قسم دفہا ہمین قسم کنا سان را کہ مسمی بہ در است حرام میگوید
بالجملہ استماع سرود از علماء حدیث و فقہ و امامان مذاہب اربعہ ثابت و متحقق چنانچہ در کتب ثقات مبین گشتہ آری سرودے کہ منتزل بہ فحش
و فسق باشد نزد یک ہمہ حرام و بد است و سرودے کہ عشق و محبت مولی بیفزاید بالاتفاق مباح و نیک و بر اباحت مزامیر نیز صاحب استماع بعضے روایات
مرجوحہ نقل کردہ است برائے استماع آن ہا نیز وجہے پیدا مے شود اگرچہ پیران ما مزامیر نشنیدہ اند بلکہ تصنیف ہم روا نداشتہ الغرض بندگی شیخ داود این
مقدمات ممتد کردہ در آخر بملا عبدالقوی گفت کہ اباحت سرود بقول جمیع ائمہ دین ثابت شد پس تو حرام از کجا میگوئی ہوے را چون شقاوت تعصب
دامنگیر بود با وجود استماع چندین ادلہ آنحضرت اقرار باباحت سرود نکرد آنحضرت را غیرت دامنگیر و در کار شد در حال بوے گفت اگر دلیل قالی باور
نے داری دلیل حالی بشنو قوالان ہمراہ بودند بآنہا اشارت فرمود کہ چیزے بگوئید آنان این دوہرہ ہندی گفتند دوہرہ پیت ورائی نہ ڈرے رہے کلیجے
لاگ آپی جاہر ہوئیگی گھاس گھسیرے آگ بمجرد استماع این دوہرہ حال آن حضرت بگشت و عجب حالتے رونما گشت پس رو بملا عبدالقوی
کردہ فرمود کہ اے جاہل من خود صاحب شرع و بانی احکام او ہستم از من دلیل مے خواہی در ساعت علم ملا مسطور مسلوب گشت و جاہل محض بماند
دست بستہ بحضور آن حضرت ایستادہ گریہ آغاز کرد و چون آنحضرت از عالم ربوبیت جانب عبودیت توجہ فرمود با فاقت آمد ملا عبدالقوی سر برہنہ کردہ
بمعذرت در آمد و درخواست عفو تقصیرات خویش کرد وے قدس سرہ بر حالتش ترحم کردہ بزبان مبارک راند کہ تو درین زمان ملک العلما ہستی ہمان وقت
ہمہ علم کہ مر او را فراموش گشتہ بود بیاد آمد و بہ صدق و نیاز تمام از خدمت آنحضرت رخصت شدہ پیش محمد عالمگیر رفت و تمامی ماجرا باز گفت محمد عالمگیر را
بخدمت آنحضرت زیادہ تر اعتقاد و رسوخ پیدا گشت و نقل آرند کہ بندگی شیخ داؤد قدس سرہ در زمان صاحب قران محمد شاہجہان نیز در دہلی برائے
زیارت پیران چشت تشریف آوردہ بود و مرشدے مخدومی حضرت شیخ سوندہا قدس سرہ در ہر دو نوبت شرف حضور داشت و ہمراہ بود و چون نوبت
اول بندگی شیخ داؤد قدس سرہ در دہلی بیامد بتقریبے ملاقات محمد شاہجہان اتفاق افتاد وے از آن حضرت پرسید کہ در ہمہ طریق و سلاسل مشائخ کرامی
سلسلہ بہتر است در آن مجلس پسر کلان حضرت شیخ احمد نقشبندی سرہندی یعنی شیخ ابوسعید قدس سرہ نیز حاضر بود حضرت شیخ داؤد قدس سرہ مر سوال

Scanned with CamScanner

سالکان را بہ طریقے جواب داد کہ دران اثنا ہمہ طرق باشد و انتہایت طریقہ خویش نیز ثابت شود پس گفت ہمہ کرم عاشق شمع اند ولیکن از ترس جان
تاب سوختن ندارند و پروانہ در محبت وے چنان بے اختیار است کہ وجود خود درمیان نمے بیند و بمجرد شہود شمع ذات خود را فداے او مے گرداند و
بشرف اتحاد و یکانگیش مشرف مے شود بخلاف کرمان دیگر کہ بوے از یگانگت و اتحاد بمشام جان شان نمے رسد یعنی سالکان ہمہ طرق وسائل چون کرمان
در قید حفظ جان گرفتار اند بہ تجلیات صوری و معنوی قناعت میدارند و رفع یقین روحی خود نمودہ ملحق باصل الاصل کہ حضرت لاکیف ولامثال است
نمے توانند شد بخلاف عارفے کہ صاحب نسبت چشتیہ و قادریہ باشد این عارف پروانہ وار ہستی تعین روحی خود را و ساشہ انوار شمع ذات یکتا سوختہ عین
نور مے گردد بلکہ او نمے ماند ہمین حق مے ماند پس واصل مرتبہ گنامی مولاناے عبدالرحمن جامی ازین مقام رمزے نمودہ است بابیت رفت او ز میان
ہمین خدا ماند خدا الفقر اذا تم ہو اللہ این است بمجرد استماع این جواب محمد شاہجہان را رقتے در گرفت و گفت الحق ہمچنین است کہ حضرت ایشان
مے فرمایند مخفی نماند بر طالب صراط مستقیم لازم است کہ نبی خود را از انبیا و دیگر و مذہب خویش را از مذاہب باقیہ اعلی وارفع تیقن نماید و طریقہ خود را کہ
دران مرید باشد از ہمہ طرق دیگر بہتر داند و شیخ خود را از ہمہ مشائخ افضل تر تصور نماید و مظہر اتم حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم فہمیدہ باشد کہ
ذات سید عالم باین صورت متمثل شدہ ہدایت من مے فرماید چون مرید را این اعتقاد بہ پیر نباشد محال است کہ راہ حق یابد و از بعضے ثقات منقول است
کہ روزے وزیر محمد شاہجہان کہ سعد اللہ خان نام داشت و در علم ظاہر یگانہ روزگار بود بخدمت بادشاہ عرض نمود کہ شیخ داؤد گنگوہی چندان علم ظاہر
ندارد و معلوم نیست کہ حد علم باطن وے تا کجا است پس چندین توجہ اعتقاد قبلہ دوجہان بخدمت وے براے چیست اگر یقین شود کہ در علم ظاہر یا
باطن وے را کمالے ثابت است درین محل رابطہ اخلاص و اعتقاد بر جاست و بادشاہ شاہجہان طایفہ علماء و مشائخ را بسیار دوست مے داشت
الغرض سعد اللہ خان بخدمت بادشاہ معروض داشت اگر امر شود علم شیخ داؤد را بیازمایم بہ طریقے کہ وے نداند بادشاہ فرمود کہ بہتر است ما را خود در
ہیچ علم وے شکے نیست اما شبہ تو بر طرف خواہد شد پس سعد اللہ خان فرصت وقت مے جست و در دل ارادہ داشت کہ چون آنحضرت براے
زیارت حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی روانہ خواہد شد ہمان روز منہم بہ بہانہ زیارت حضرت قطب الاقطاب سوار خواہم شد و در راہ
با وے قدس سرہ ملاقی شدہ گفتگوے مسائل علمیہ درمیان خواہم آورد تا وے قدس سرہ نداند کہ امتحان علم من مے نماید و دو آدم خود را برین امر مقرر
ساختہ کہ چون شیخ بزیارت حضرت قطب الاقطاب متوجہ شود مرا خبر دہید اتفاقاً روزے بندگی شیخ داؤد قدس سرہ بجہت زیارت حضرت
قطب الاقطاب روے بمزار پر انوار وے نہاد چون این خبر بہ سعد اللہ خان رسید در حال سوار شدہ در راہ ملاقات آنحضرت حاصل نمود و بحث
مقدمات علمیہ شروع کرد بر فور روحانیت حضرت قطب الاقطاب متمثل شدہ حاضر گشت در یک آن جمیع علوم مردے قدس سرہ را تلقین
و تعلیم ساخت و گفت یا با شیخ داؤد تو را من بحر مواج گردانیدم ہر چہ این عالم بے مغز مے پرسد جوابے شافی بدہ پس در باطن بندگی
شیخ داؤد قدس سرہ چندان علوم موج زدند کہ ہر یک سوال سعد اللہ خان را شانزدہ جواب داد چون سعد اللہ خان
این بحر علم در طرف آنحضرت مشاہدہ کرد گفت این نیست مگر علم الہی پس بہ عجز و نیاز تمام از خدمت آنحضرت مرخص گشتہ پیش بادشاہ
رسید و گفت کہ شیخ بحر مواج است و علم او پایانے ندارد و از استاد غیب در مدرسہ ام الکتاب تعلیم یافتہ است بادشاہ گفت من خود کمال وے را
بقدر حوصلہ خود مے دانستم اما شکر حق را کہ تو ہم بکمال شیخ لاثانیش معترف شدے و نیز از ثقات منقول است کہ دارا شکوہ را بخدمت بندگی
شیخ داؤد قدس سرہ اعتقادے فوق الحد بود و اکثر بہ صحبت آنحضرت میرسید و فیض علوم لدنیہ و معارف غیبیہ از وے مے گرفت وقتے تیغے چند
بخدمت آنحضرت آورد و گفت ہر تیغ کہ از میان این تیغہا تیز قاطع تر بود بدست خود برداشتہ بمن دہید تا دست را تیمناً بکمر بندم و بہ برکتش بر

اعداے ظاہر و باطن ظفریابم آنحضرت ساعتے متامل شد حضرت مرشدے مخدومی بندگی شیخ سوند ا قدس سرہ حاضر بود جانب تیغے اشارت نمود و بخدمت
آنحضرت قدس سرہ عرض کردہ کہ این تیغ بسیار تیز و بُرندہ تر است و حق تعالے ہمین ساعت مرا بہ تیزے وے اختیار دادہ است اگر گفتہ من باور نیست
این تیغہارا بر چوب نگی بیاز مایید ہر تیغے کہ وے را قطع کند بہ شاہزادہ بدہید تا در کمر بندد ہمچنان کردند ہیچ تیغ آن چوب نگ را قطع نمود بلکہ ہر تیغ را کہ برائے
بریدن مے زدند آن تیغ مے شکست و تیغے کہ بجانبش حضرت مرشدے مخدومی اشارہ فرمودہ بود چون او را بر آن چوب نگ انداختند چنان کار کرد کہ
بر فور تمام چوب نگ را قلم نمود پس بندگی شیخ داؤد قدس سرہ ہمان تیغ را براے اعانت ظاہر و دل داشت بدار اشادہ عنایت فرمود تا در کمر وے بستہ
باشند چون سر انجام کار دگر شدنی بود و آن تیغ بدست وے نماند بہ سبب کم احتیاطی بدزدے رفت بنا بران بہ مطلب خویش نرسید الغرض چون
دارا شکوہ کشف حضرت مخدومی مشاہدہ کرد از خدمت بندگی شیخ داؤد قدس سرہ استفسار نمود حضرت شیخ را تیزے این تیغ معلوم نبود کہ با علام خلیفہ
خویش بندگی شیخ سوند ا دانستند آنحضرت فرمود کہ من بمقام فردانیت رسیدہ ام و فرد را از انچہ در عالم اکوان میگذرد ہیچ خبر نے باشد زیرا کہ وے غرق
ذات بحت است و برادرم شیخ سوند ا درین وقت در عالم جبروت کہ منشا کشف و کرامات است متحقق است و آنچہ در کون مے گذرد آن ہمہ او را
معلوم میشود بنا بران مرا برین امر اطلاع نہ شد و وے دریافت این بیان ابتداے کشف حضرت مرشدے مخدومی بندگی شیخ سوند ا قدس سرہ
بودہ و بعد ازان بر او عالم بے کیف و بے مثل چنان بے پردہ متجلی گشت کہ بر ہیچ یکے از اولیاء متاخرین نہ شدہ باشد بلکہ در اولیاء متقدمین ہم
معدود دان باین چنین تجلی رسیدہ باشند و بعضے مے گویند در ایامے کہ بندگی شیخ داؤد قدس سرہ در دہلی بود روزے کہ در خانہ مبارکش فاقہ بود وے
بہ شیخ بولاقی کیتھلی کہ یکے از کمل خلفاے وے قدس سرہ بود فرمودے کہ بولاقی تسبیح بگردان چون وے تسبیح بدست گرفتہ با سمے کہ ازان حضرت
مامور بود اشتغال مے نمود در حال فتوحات از جا بجاے رسیدن مے گرفت چنانچہ از بعضے جا پان صد اشرفی و از جاے دیگر ہفت صد الی غیر ذلک
مے آمد مخفی نماند در طریقہ پیران ما اگرچہ اسماء اللہ مے خوانند و طریق دعوت چنانکہ باید و شاید مے دانند و لیکن براے طلب غیر حق قرات اسماء حالیرا
کفر مے دانند و بیشتر در سلسلہ پیران این فقیر قرات دہ نام الٰہی و ترتیب بسم اللہ و حرز یمانی کہ آن را سیفے گویند و اسم یا بدوح و اسم یا بدیع العجائب
بالخیر و چہل اسماء عظام و نود و نہ نام اسماء حسنی است و بنقل متواتر از پیران بثبوت رسیدہ کہ چون وقت رحلت بندگی شیخ داؤد قریب رسید سہ روز پیش از وفات
بہ برادر خورد خویش بندگی شیخ محمد قدس سرہ فرمود کہ تابوت براے من آراستہ کنید سہ شب است پے در پے رسول خدا را مے بینم کہ مرا مے فرمایند شیخ
داؤد ما مشتاق تو ایم زود تر پیش ما بیا و امشب در معاملہ دیدم کہ سینہ من شق شدہ و ازانجا نورے طالع شد کہ ہیچ نور را آن نسبت نتوان داد بعدہ آن
نور تعین آسمان نورے گرفتہ محیط ہمہ عالم گشت دیدم کہ اول عرش عظیم مر او را سجدہ کرد و پس ازان جمیع ذرات کائنات پیش وے سجدہ در افتادند
من در حیرت ماندم کہ این چہ نور است درین میان ناگاہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم حاضر شدند و فرمود کہ این نور ولایت خلیفہ
مطلق تو شیخ سوند ا سفیدونی است کہ آثار فیض و ہدایتش ہمہ عالم را محیط خواہد شد و وے قطب وقت و فرد دوران خویش خواہد بود و لیکن بشناخت
حقیقتش کم کسے خواہد رسید و صاحب استعداد اتم بہ فیض وے بہرہ خواہد یافت باید کہ او را امانت باطن عطا نمودہ زود تر بما ملحق شو کہ اشتیاق از حد گذشتہ
و دران وقت مرشدے مخدومی بخدمت پیر خویش بندگی شیخ داؤد قدس سرہ حاضر نبود بہ تقریبے دیدن شیخ بولاقی جانب قصبہ کیتھل رفتہ بودند چنانکہ
تفصیل این اجمال در احوال حضرت مرشدے خواہد آمد و بندگی شیخ داؤد قدس سرہ سہ سال قبل از وفات مرشدے مخدومی
بندگی شیخ سوند ا قدس سرہ را جمیع نعمت و امانت پیران اعظم و خرقہ خلافت بخشیدہ بارشاد طالبان صادق امر فرمودہ
و لیکن صاحب سجادہ و وارث تمام احوال و قائم مقام خویش نیز مر حضرت مرشدے مخدومی را گردانید بنا بران در وقت آخر برادر

خورد بندگی شیخ محمد قدس سره را فرمود که من سجاده و وارث احوال خود شیخ سوندها را گردانیده ام و وی اکنون حاضر نیست دو روز پس از وفات من خواهد
این خرقه سجاده و دستار و جمیع تبرکات دیگر که از پیران ما بمن رسیده اند حواله وی کنم بوی خواهی رسانید الغرض بندگی شیخ محمد بموجب فرمان برادر کلان خود
بندگی شیخ داؤد تابوت را مهیا ساخت شب پنجم ماه رمضان شهود عالم اطلاق بر آنحضرت غالب کرد و حال آنکه هیچ مرضی از امراض بدنیه نداشت و تمام شب
قوالان پیش وی سرود می گفتند و وی قدس سره گاهی باطلاق می پیوست و گاهی به تقیید می آمد تا صبح دمید و وقت صبح تاریخ ششم ماه رمضان
خرقه و سجاده و دستار و نیز دیگر تبرکات بحواله برادر خورد شیخ محمد کرد و گفت که این امانت پیران است چون برادرم شیخ سوندها بعد وفات من بیاید بوی
برسانی که صاحب سجاده و وارث حال من او است و خود جان اطهر خویش بمشاهده جانان تسلیم نمود و با دوست یکرنگ گشت مرقد مقدس وی قدس
سره در قصبه گنگوه فیض بخش و کامروای جهان و جهانیان است و سنه وفات آن حضرت تا اکنون معلوم این احقر نشده که نوشته آید اگرچه وفات آنحضرت
ششم ماه رمضان واقع شد ولیکن عرس وی اولاد دختری آنحضرت بتاریخ نوزدهم شهر شعبان هم در قصبه گنگوه می کنند و چون بعد وفات آنحضرت
مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره به قصبه گنگوه رسیده و سر نیاز بخاک آستانه پیر دستگیر خویش مالید بندگی شیخ محمد آن سجاده و خرقه و دستار و تبرکات
دیگر بموجب امر برادر کلان خویش بندگی شیخ داؤد قدس سره حواله نمود و گفت که برادرم بندگی شیخ داؤد وارث احوال و صاحب سجاده خود شما را گردانیده است
اکنون هر کجا که باشید مقام وی نگاه دارید پس حضرت مرشدی مخدومی آن جمیع امانت پیران از بندگی شیخ محمد گرفته در قصبه بهور رسیده بتربیت مریدان و
مستفیدان مشغول گشت چنانکه تفصیل این اجمال بجای می آید و می آرند که طاؤسی بود در خانه بندگی شیخ داؤد قدس سره آنحضرت وی را بسیار
دوست می داشت دانه و آب بدست خود می داد چون جنازه آنحضرت از دروازه خانه وی بیرون آوردند آن طاؤس بر درختی که پیش دروازه آن
حضرت است نشسته بود چون جنازه را دید فریادکنان بر و بیفتاد و جان بداد سبحان الله طاؤسان را با اولیاء خدا این محبت که جان را فدا می کنند و آدمیان
چنان سنگ دل که در پی ایذاء آنها می شوند و بندگی شیخ داؤد قدس سره خلفاء اهل کمال و ارشاد و تکمیل عالی از هر یکی از ایشان بمرتبه هدایت و ارشاد
رسیده و دیگران را به مرتبه کمال و تکمیل رسانیده بسیار بودند که تعداد آنها همه درین مختصر گنجایش ندارد اما احوال بعضی از آنها را درینجا ذکر کرده می آید
پس باید دانست که خلیفه اول اعظم آنحضرت مرشدی مخدومی قطب الاقطاب بندگی شیخ سوندها قدس سره است که احوال وی بعد ازین بر سبیل
بسط و تفصیل ذکر کرده می آید و خلیفه دویم آنحضرت شیخ بولاقی کینتهلی است قدس سره وی از اعظم خلفای آنحضرت بود در ریاضت و مجاهده و
فقر و فنا و کشف و صفا همتا نداشت و او را با حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره یگانگی فوق الحد بود اکثر اوقات باتفاق یکدیگر
سیر سفر می کردند و بندگی شیخ داؤد قدس سره او را بسیار دوست میداشت و از یاران اعلی خود می شمرد و وی ذکر جهر و حبس را بحد کمال پیش رسانیده
بود و عالم حضرت لاکیف و لامثال بحدی بروی متجلی شده بود که فوق آن متصور نباشد و تمامه حال بندگی شیخ داؤد قدس سره در و فرود آمده بود چون
بندگی شیخ داؤد رخت حیات را ازین عالم فانی بدار جاودانی کشید شیخ بولاقی را بی شمع جمال پیر ملک هندوستان تاریک نمود پس بزیارت حرمین
شریفین شتافت و در مکه حج ادا کرده به مدینه منوره رفته بزیارت روضه مقدسه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مشرف شد و همانجا اقامت گرفت
تا که مرغ روحش از قفس قالب وی پرید و هم در آن بقعه متبرکه در گورستان بقیع مدفون گشت و خلیفه سیوم بندگی شیخ داؤد قدس سره سید غریب الله ابن
سید عبدالرسول کیرانوی است قدس سره و صاحب سیر الاقطاب می نویسد که سید غریب الله ولد سید عبدالرسول هم برادر رضاعی من است و هم بسبب جده
خویشی بما دارد چنانکه جده شریفه و جده این فقیر خواهر حقیقی یکدیگر اند روزی باین فقیر گفت که چون در ایام صغر سن مرید پیرزاده بر جاده صاحب سجاده شاه جلال
پانی پتی بندگی شاه محمد شده بودم چون جوان گشتم و فی الجمله شعوری پیدا کردم اندر اعتقاد و اخلاص من خللی پذیرفت و لیکن با کسی اظهار نمی کردم

وفات ششم ماه رمضان واقع شد

تا آنکه بحد بلوغ رسیدم پس ولولهٔ محبت وجوش عشق الٰهی بدلم پیدا گردید بگنگوه رفتم وبشرف خدمت شیخ المشایخ والاولیا بندگی شیخ ابوسعید گنگوهی که مرید وخلیفهٔ
قدوة الواصلین بندگی شیخ نظام تهانیسری بود مشرف شدم وایشان مرا بذکر واشغال مشغول ساختند ومجاهده فرمودند ومن دین امور جهد بسیار میکردم واشتغال
تمام میداشتم پس بعد از مدت مدید روزی بجهت ارادت آوردن سر نو ومرید شدن بخدمت آنجناب اظهار نمودم فرمود که پیش ازآن بجای مرید شده یا
همین اکنون میخواهی این حرف بطریقی بر زبان راند که از هیبت حضور بجز راستی چیزی دیگر گفتن نتوانستم ولاچار عرض کردم ولیکن گفتم که بهنگام خورد سالی
مرید بندگی شاه محمد نبیرهٔ قطب الاقطاب حضرت مخدوم شیخ جلال الملة والدین پانی پتی شده بودم اکنون میخواهم که از سر نو مرید حضرت ایشان کردم فرمودکه دوتوبه
کن واستغفار نما که مرا وپیران مرا تا حضرت مخدوم عبد الحق از غلامی ومریدی وبندگی آن درگاه شرف است من چه قدرت دارم که مرید ایشان را مرید خود گردانم بهتر
آن است که اکنون نزد آنجا روی وبعجز ونیاز بروضهٔ مقدسهٔ حضرت شاه جلال الدین پانی پتی پیر پیران ما نمائی وبخدمت حضرت مخدوم زاده صاحب سجاده
چندان عذر آوری که تقصیر تو بلکه تقصیر فقیر نیز معاف شود بعد ازان پیش من بیا وبنام خدا مشغول شو پس همچنان کردم بخطهٔ پاک پانی پت رفتم وبطریقی که
فرموده بودند روی نیاز بدان درگاه عرش اشتباه آوردم وتقصیرات عفو ومعاف کنانیدم وبخدمت مرشد ومربی خود باز آمدم ومدتی بملازمت ایشان گذرانیدم
وبعد رحلت آنحضرت خدمت خلیفهٔ اعظم واکرم ایشان حضرت شیخ محمد صادق بن شیخ فتح الله الحنفی الگنگوهی اختیار کردم وازدست پسر خلف وجانشین
ایشان قطب الاقطاب بندگی شیخ داؤد قدس سره حسب الارشاد آنحضرت خرقهٔ خلافت یافتم وبدولت راستی که حال دل خویش پیش مرشد ومربی خود هیچ پنهان
نداشتم بدین نعمت عظمی ودولت کبری رسیدم وبازآن خطره را بخود راه ندادم وبعضی میگویند که سید غریب الله بن سید عبد الرسول بعضی اسرار طریقت
با خرقهٔ خلافت از خدمت شاه حسین بهوری قدس سره نیز اخذ کرده واین فقیر از بعضی ثقات استماع دارد که سید غریب الله در اکثر اعراس حضرت خواجه قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره بدهلی میرسید ودر مجلس عرس آنحضرت در آستانهٔ مبارکش حاضر میگشت وقتی در جماعت خانهٔ آن حضرت که درآنجا مجلس عرس ترتیب می
یابد در موسم عرس حاضر بود یکی از پیرزاده ها سلسلهٔ شریفهٔ نقشبندیه که وی را در صحبت محمد عالمگیر تقربی تمام بود محتسب بادشاهی را همراه گرفته برائی احتساب در آن
مجلس شریف درآمد وقوالان را از سرود منع کرد وجمیع فقرا واهل درد که دران مجلس حاضر بودند بی ذوق گشتند وسید غریب الله بجانب روحانیت حضرت قطب
الاقطاب متوجه شد تا دریابد که آیا در منع سرود از مجلس آن حضرت مرضی وی قدس سره نیز است که این مردم منع مینمایند یا ایشان خود بخود به سبب غلبهٔ
نفسانیت بی تصرف باطن آنحضرت بر دلهای شان باین امر قیام نموده اند درعین توجه بجانب روحانیت آنحضرت میر سید غریب الله را چنان منکشف
گشت که قبر حضرت قطب الاقطاب ترقیده وآنحضرت بالباس سرخ رنگ وصورت هیبت ناک ازآنجا بیرون آمده بر قبر شریف خویش سوار شده نشسته و
این بیت میخوانند **بیت** گلگون لباس کرده سوار سمند شد یاران حذر کنید که آتش بلند شد چون سید غریب الله بسمع باطن این بیت ازان حضرت
بشنید حالش دگرگون گشت وبرقص وتواجد درآمد وهمه مجلس از غلبهٔ حالت وی قدس سره مست گشت عارفی خوش گفته ؎ از اثر یک جهتی گشت
مست هم بت وهم بت گر وهم بت پرست وآن پیرزاده ومحتسب را اثر رقت درگرفت وقوالان بصوت حسن ونغمهٔ داؤدی سرود گفتن آغاز کردند و
چنان مجلس با ذوق وراحت شد که پیش ازین کم شده باشد بعد از چند مدت آن پیرزاده به سبب این جرات از غیرت روحانیت حضرت قطب الاقطاب
با فوج وجود برد محمد عالمگیر بملک دکن رفت وباز بدهلی نیامد ومرقد شریف سید غریب الله ابن سید عبد الرسول در کیرانه مزار ومطاف خلائق است رحمه الله
علیه **وخلیفهٔ چهارم** بندگی شیخ داؤد قدس سره شیخ ابو المعالی ساکن انبٹهه که در نواحی سهارنپور واقع است ومیگویند که وی ارادت بخدمت بندگی شیخ
محمد صادق گنگوهی قدس سره میداشت وتربیت از فرزند ارجمند آنحضرت بندگی شیخ داؤد یافته بود ودر وجد وسماع توغل بسیار داشت ودر مجاهده وریاضت
مستقیم بوده ودر فقر وفنا یگانهٔ روزگار ودر خلق وتواضع عدیم المثال ودر عشق حقیقی ومجازی بی همتا بود وبمظاهر جمیله فریفتگی تمام میداشت وعمری دراز

Scanned with CamScanner

یافتہ و تا تمامہ عمر خویش بذکر جہر و استغراق باطن گذرانید منقول است کہ وے قدس سرہ وقتے بموسم نیشکر در دیہے کہ آنجا زراعت وے نیز از قسم نیشکر بود وقت شب در موضع کہ شیرۂ نیشکر زراعت وے مے کشیدند بماند و بعد نصف شب تہجد ادا کردہ بر دیوار احاطہ آن موضع بنشست و در زیر آن دیوار دیگہا سے بود کہ بروے شیرۂ نیشکر را در ظرف آہنی کہ آن را در زبان ہندی کڑاہہ مے گویند انداختہ برائے شکر و قند کردن مے نہادند و آن را جوش مے دادند اتفاقاً دران وقت ساندہ زنگادان جوار کہ در لغت ہندی آن را کولھو گویند چیسے کہ زبان ہندی لحن خوب و صوت مرغوب مے گفت و آن الفاظ ہندی این است ۔ تو چلیا جا اکتارا تیری لکری نلاگی کارا آدہی رات اندہیری تیری جوگی کی سی پھیری بمجرد استماع این صوت ہندی مرحضرت شیخ ابوالمعالی قدس سرہ را عالم شوق و محویت و بیخودی در گرفت و نعرہ ہو بر آوردہ از دیوار در ظرف شیرہ کہ برائے جوشش بر دیگدان نہادہ زیروے آتش در دادہ بودند و آن ظرف از تیزی آتش ہم تنگ وے گشتہ بود بیفتاد و مردمان از ہر طرف دویدہ او را ازان مقام مہلک بیرون کشیدند دیدند کہ ہیچ موے اندام مبارکش نسوختہ بود و در حیرت بماندند و ہمہ مردم آن مقام بصدق تمام در حلقہ ارادت وے درآمدند و وے قدس سرہ شہرت بسیار یافتہ بود و در تربیت مریدان اشتہار تمام داشت مرقد منور وے در انبہٹہ زیارت گاہ مردم آن مقام است رحمۃ اللہ علیہ **و خلیفہ** پنجم بندگی شیخ داؤد قدس سرہ شیخ عبدالقادر ساکن قصبہ سنور است و مرقدش نیز ہمان جا است و چیزے از احوال وے تا حال معلوم این فقیر نشدہ کہ نوشتن را شاید رحمۃ اللہ علیہ و دیگر خلفاء اہل ارشاد و تکمیل بندگی شیخ داؤد قدس سرہ بسیار بودند کہ عالمے از فیض و تربیت شان بمرتبہ ہدایت و ارشاد رسیدہ این مختصر گنجایش تعدد آنہا ندارد بنابران بر بیان مجملے از احوال پنج خلیفہ صاحب کمال و تکمیل وے قدس سرہ اختصار دارد رحمۃ اللہ علیہم اجمعین اللہم صل علی محمد و الہ و اصحابہ اجمعین۔

بیت۔ از رہگذر خاک سر کوے شما بود - ہر نافہ کہ در دست نسیم سحر افتاد - ذکر آن کاشف مخازن جود و الجلال آن متصرف بہ اسماء و افعال آن مبداء عرش و جش منتہاء عرش عظیم آن مرجع زندگش انا احمد بلا میم آن ہادی سالکان صراط مستقیم آن سر خنجر رضاء افدا و تسلیم از مستی شراب عشق ہوشیار آن در بزم یک رنگی ہم کنار دلدار آن در بطن ام بوحدانیت حق موقن قطب افراد بندگی شیخ سوندھا ابن شیخ عبدالمومن قدس سرہ وے از مختشان بارگاہ کبریا و محبان و محبوبان درگاہ مولا بود و در تربیت مریدان صفت اکسیر اعظم داشت کہ باندک توجہ مس وجود شان را طلا خالص گردانیدہ در بوتہ یک رنگی مے گداخت و آنحضرت قدس سرہ گل خندان بوستان ہدایت بود کہ بیک نفحہ گلزار ولایت خویش دماغ طالبان صادق را بعطر وصل و شہود معطر ساخت ان ربکم فی ایام دہرکم نفحات الا فتعرضوا لہا در باب اوست و این مصرع واصل مرتبہ جانگدازی خواجہ حافظ شیرازی۔ مصرع یارب این نوگل خندان کہ نمودی تمش. عبارت از واست و وے قدس سرہ در حل وقائع مریدان و مستفیدان دستے قوی و در اظہار کشف و کرامات قوت جلی داشت و وارث احوال و صاحب مقام بندگی شیخ داؤد ابن شیخ محمد صادق گنگوہی الحنفی بودہ و در ارادت بر اکثر یاران اعلیٰ آنحضرت سبقت میداشت و شیفتہ وجد و سماع بود و در حالت شوق بر ہر کہ نظرے انداخت بشہود حضرت لاکیف مشرف میساخت و ہر کہ در مجلس وے حاضر میشد از اثر نگاہش در حال عالم محویت و بیخودی مر او را روی مے نمود وے آرند کہ وقتے آنحضرت در مجلس عرس حضرت شاہ جلال تھانیسری قدس سرہ در قصبہ تھانیسر متصل روضہ شریف وے حاضر بود کہ یکایک او را عالم محویت روے نمود دید کہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین چشتی و حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی حاضر است و بوے مے فرمایند کہ ما ازین مجلس مے رویم چرا کہ روحانیت حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم نیز اینجا حاضر بود و لیکن بسبب حضور بعضے ممنوعات شرعیہ درین مجلس منغص شدہ برفت وے قدس سرہ بر پرسید کہ آن ممنوعہ شرعی چیست فرمودند حضور امارد صبیحہ کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم از صحبت شان منع فرمودہ و گفتہ۔ **حدیث** اتقوا من ابناء الملوک فان لہم شہوۃ کشہوۃ النساء نیز فرمودند کہ حضور روحانیت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و ما درین مجلس بسبب استدعاء روحانیت حضرت شیخ جلال تھانیسری بود تا اہل این مجلس از

Scanned with CamScanner

ذوق وشوق وجمیع احوال باطن مستفیض شوند چون ایشان ادب شریعت را نگاه میدارند ما ازینجا میرویم چون آنحضرت این حالت در سماع
دید از هیبت عتاب روحانیت پیران بافاقت پیوست وجمیع امارد را از مجلس اخراج کرد بعد ازان عجب حالتی مر اهل مجلس را روی داد که همه آنها
یکبارگی به محویت واز غیر وغیریت درگذشتند ازینجا معلوم میشود که نزد پیران اهل چشت چنانکه حضور اخوان وزمان ومکان برای استماع سرود شرط
است وهمچنین عدم حضور امارد ونساء واهل دنیا نیز شرط است صاحب مراة الاسرار از حضرت روزبهان نقلی که از اکابر اولیاء واجله
خلفاء سلسله جنیدیه است نقل میکند که گفته قوال باید که خوبروی باشد که عارفان در مجمع سماع به سه چیز محتاج اند بجهت ترویح القلوب روائح
طیبه ووجه صبیح وصوت ملیح ونقل متواتر به ثبوت پیوسته که سلسله نسب قطب افراد بندگی شیخ سوندها قدس سره بخلیفه اعظم حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میشود وپدر عالی قدر آنحضرت شیخ عبد المومن از اهل دول وصاحب دستگاه
عظیم بود در قصبه سفیدون که چهارده کروه از پانی پت جانب غروب ونزده کروه از براس که موطن این فقیر است جانب جنوب در عین جنگل واقع
است سکونت می داشت ونوکری بادشاه میکرد وهمیشه اهل حکومت می بود وتولد آنحضرت در حین حیات پدر بزرگوار خویش در همان قصبه
واقع شده ومروی را یک برادر دیگر بود که در صغر سن وفات یافت ودر قصبه سطور مدفون گشت الغرض چون آنحضرت به نظر تربیت وشفقت
پدر عالی قدر خویش تربیت یافته بسن تمیز رسید میل انزوا وخلوت با دوست حقیقی در دلش پیدا گشت ولیکن چند مدت صورت حال خود را در لباس
سپاهگری پوشیده داشت ودران ایام عقد نکاح وی قدس سره نیز با زنی از شرفاء پانی پت واقع شده بود بنابران چند مدت معانی باطنیه
خود را در کسوت صورت پوشیده میداشت آخر الامر آن منکوحه بعد از مدتی وفات یافت آنحضرت را بالکلیه از تعلقات صوریه خلاصی حاصل شد ونسیم عنایت
از مهب ویهدی الله لنوره من یشاء بوزید وبحر یحبهم جوش فاحببت زد وموج بیچونه از کرانه دلش سر بر کرد در حال از خان ومان برآمد چنانکه
عارفی مناسب این حال **بیت** مارا نه مرید ورد خوان می باید نی زاهد ونی حافظ قرآن می باید صاحب دردی سوخته جان می باید آتش زده
بخان ومان می باید - پس از جمیع علایق مجرد شده در طلب مرشد حقیقی رو به سفر نهاد ومنزل اول به قصبه پانی پت فرمود ودر جوار روضه حضرت شیخ جلال پانی پتی فرود
آمد چون نماز عشا ادا کرده استراحت نمود حضرت شاه جلال پانی پتی را در معامله دید که بیامد ودستش بگرفت وصورت بندگی شیخ داؤد را بوی نمود و
گفت که پیر تو این است وشیخ داؤد نام دارد ومسکن وی قصبه گنگوه است آنجا پیش وی برو بمطلوب حقیقی خواهی رسید چون آنحضرت بیدار شد
نقوش صورت بندگی شیخ داؤد قدس سره را بر لوح دل خویش منقوش یافت صبحدم متوجه گنگوه گشت چون بخانقاه وی رسید ونظرش بر جمال
باکمال آنحضرت افتاد بر فور شناخت وبدل وجان گرفتار محبت وی گشت ودر حال شرف بیعتش مشرف شد وبعضی میگویند که بندگی شیخ سوندها
را قدس سره ارادت بخدمت بندگی شیخ محمد صادق بن شیخ فتح الله گنگوهی بود وتربیت وخلافت وسجادگی از بندگی شیخ داؤد خلف راستین آن
حضرت یافته اما صحیح آن است که گذارش نموده آمد ونیز می گویند که چون بندگی شیخ سوندها قدس سره بخدمت بندگی شیخ داود قدس سره رسید
آنحضرت با وی به صفت معشوقی واستغنا پیش آمد وبر دیده دلش هیبت مطلوبی ظهور نمود تا شش ماه وی را به بیعت قبول نفرمود وخود را ازو
کشیده میداشت وبجانب مشائخ دیگران وقت دلالت می نمود ولیکن چون وی قدس سره بر حقیقتش کما ینبغی اطلاع داشت وشیفته ذات او بود بامر
روحانیت حضرت شیخ جلال پانی پتی بخدمتش رسیده ملازم آستانه وی می بود وبزبان حال واستعداد می گفت ع همه شهر پر ز خوبان منم
در خیال ماهی چکنم که چشم بدخو نکند بکس نگاهی الغرض وی قدس سره روزی فرصت وقت یافته بخدمت بندگی شیخ داؤد قدس سره عرض کرد
که من فرستاده حضرت شیخ جلال پانی پتی آمده ام چنانکه بر ذات بابرکات حضرت پیر دستگیر ظاهر وهویدا است بحیرتم که در قبول کردن این فقیر اهمال برای

چیست آنحضرت متبسم شده فرمود کہ تو مقبول روز الست ہستی اما من کمالیت صدق تو مے آزمودم کہ تا کجا است الحمد للہ کہ صدیق برآمدی و استعداد تو
خیلے عالی و وسیع معلوم شد بعد ازآن بندگی شیخ داؤد قدس سرہ مرا در حلقہ ارادت خویش درآورد و فرمود کہ سہ روز روزہ بدار و درین ایام یک لک بار ختم طیبہ بکن
شب چہارم غسل طریقت بجا آوردہ بعد عشاء پیش من بیا پس وے قدس سرہ ہمچنان کرد و چون شب چہارم بخدمت پیر دستگیر خویش رسید آنحضرت ذکر نفی و اثبات
و اسم ذات بطریق جہر و خفی تعلیم نمود و گفت کہ در حجرۂ تنگ و تاریک نشستہ بدین ذکر شب و روز مشغول باش انشاء اللہ تعالیٰ زود فتح باب مقصود روے
خواہد نمود بعد ازآن کلاہ چہارترکی از سر مبارک خویش فرود آوردہ تاج سروی گردانیدہ و شجرۂ پیران نیز ہم درآن ساعت عطا فرمود مخفی نماند کہ دست بیعت
موافق امر اللہ و سنت رسول اللہ است و ارادت آوردن دوستی عظیم و تخم حبابہ سعادات است تا حق تعالیٰ بدین صفت بر روح بندہ تجلی نمے کند ارادت نمے آرد
و بر جمیع افراد و نوع انسان را لازم است کہ بیکے از مشائخ زمانہ خویش ارادت بیعت درست کنند والا وقت مرگ بکفر و جاہلیت بمیرند چنانکہ حضرت
رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ من مات ولم یعرف امام زمانہ فقد مات میتۃ جاہلیۃ و در آئمہ دین و صوفیہ اہل یقین اختلاف
است کہ بیعت فرض است یا واجب یا سنت یا مستحب بعضی برآن رفتہ اند کہ فرض است بقولہ تعالیٰ یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ وابتغوا الیہ
الوسیلۃ و بآیۃ دیگر کہ در شان حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ نازل شدہ نیز استدلال مے گیرند و آن آیت این است اتبع سبیل من اناب الی
پس این فرقہ کہ قائل بہ فرضیت بیعت اند میگویند کہ حق تعالیٰ درین دو آیۃ بہ بیعت امر نمودہ و اکثر مفسران دین این دو آیۃ و امثال ایشان را ہمین تفسیر
کردہ اند و گفتہ اند کہ مراد از ابتغاء وسیلہ و اتباع سبیل کسے کہ انابت بخدا آوردہ است بیعت ا[illegible]ت مومنان را با رسول خدا اگرچہ بعضے چیزے دیگر نیز در
معنی این دو آیۃ گفتہ اند و اصل صیغہ امر براے اثبات فرضیت است و مادامیکہ دلیلے بر نفی ارادہ فرضیت ازآن امر قائم نہ شود صرف کردن وے از
حقیقتش جائز نباشد و اینجا ہیچ دلیلے بر نفی این ارادہ یافتہ نمے شود و برخے بران رفتہ اند کہ ارادت و بیعت واجب است و صیغہ امر را در ہر دو آیۃ مذکورہ
بر وجوب حمل مے نمایند و میگویند کہ اگر بیعت فرض بودے جاحد وے کافر شدے و حالانکہ باتفاق مقتدایان دین منکر بیعت کافر نیست و بعضی صیغہ امر را در
این ہر دو آیۃ بر استحباب حمل کردہ قائل بہ سنیت بیعت و ارادت گشتہ اند و میگویند کہ اگر بیعت فرض و واجب بودے بر ترک آن از جانب حق وعیدے
وارد شدے و تارک وے فاسق شدے و حالانکہ چنین نیست و مختار این کاتب حروف آن است کہ بیعت مر ہمہ افراد انسانیہ را چہ مردان و چہ زنان از لوازم
و ضروریات دین ماست خواہ او را فرض نام نہند خواہ واجب خواہ سنت و بر ترک آن وعید نیز وارد شدہ و آن وعید در حدیث من مات الی آخرہ است کہ
قبل ازین ثبت افتادہ و معنی بیعت دست مرید گرفتن و مراد را پند و نصیحت فرمودن و آن مرید را اطاعت فرمان پیر بجا آوردن و بر گفتہ وے عمل کردن
است و ارادت از عادت قدیم اعراض نمودن و نصیحت پیر مرشد از گوش دل و جان شنیدن و قبول کردن و ہمیشہ در یاد حق بودن است و بیعت
درست نبود تا دست بدست پیر نہ نہد و پیر بر سر مرید مقراض نراند و وے را خرقہ نہ دہد و مراد از خرقہ پارہ جامہ یا خرقہ ارادت و کلاہ است و بعضے خرقہ
و مقراض از شرائط لازمی نہ شمردہ اند اما اثر استعمال بجاے رسیدہ کہ ترک او ہیچکس نہ کردہ چنانچہ فرمودہ المرید لایکون مریدا حتی لا یاخذ الشیخ
شعر راسہ ولا یعطی لہ خرقۃ و در زمان حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء قدس سرہ فتوی شدہ بود کہ بے بیعت ارادت درست نبود
حضرت شاہ شرف الدین یحیی منیری در مکتوبات خود مے فرماید کہ مشائخ طبقات را اختلاف است کہ مرید کرا گویند و مراد و شیخ کرا نامند برخے
برآنند کہ چون یکے در صحبت بزرگے صاحب ولایت درآید حرکات و سکنات او را متابعت نماید این را مرید گویند و او را مراد و شیخ خوانند و بعضے
برآنند کہ مرید کسے را گویند کہ او را شخصے کامل صاحب ولایت یا عارفے یا عالمے مقراض بدست خویش بر سر راند و او قبول کند این را مرید گویند و آن رانندہ
مقراض را مراد و شیخ خوانند اما رکن اصلی ارادت بیعت است کما مر انفا الغرض چون کسے خواہد کہ مرید شود پیر او را اول غسل یا طہارت بہ فرماید

جواب بیعت ... تا صفحہ ۲۴۰

حضرت شرف الدین یحییٰ منیری فردوسی

اوراد چشتیہ

و بعده بگویند که دو رکعت نماز نفل بکن و بعد از سلام او را پیش خود طلبیده مقابل خویش بنشانند و دست بر دست وی نهد و بگوید که این دست قدرت خدا است و پیغمبران گواه اند پس ازان سه بار هر سه کلمه تلقین کند اول کلمه طیب دوم کلمه شهادت سیوم کلمه تمجید بعده آمنت بالله الخ با معنی وی تلقین نماید و آنچه لوازم مشائخ است یک یک بر فرماید فاما رکن اصلی دست بدست پیر نهادن است تا آنکه دست بدست وی نهد مرید نشود و پیر را باید که بعد از بیعت سه موی از پیشانی مرید قصر کند و در وقت قصر کردن سه بار تکبیر و یا لفظ حق بلند گوید و مراد از سه موی سه حجاب است اول حجاب نفس دوم حجاب دنیا سیوم حجاب عقبیٰ و در اخذ اشعار از یمین و یسار مشائخ را اقوال است تحقیق و اصح آن است که سه موی از راست گیرد و دو موی از چپ و یک موی دیگر از پیشانی و بعد ازان بفرماید که این مویها را یکجا کرده در زمین پاک دفن کند و بدایت مقراض راندن از حضرت شیث علیه السلام است و صاحب اوراد چشتیه از معدن المعانی نقل مینماید که مهتر آدم علیه السلام را هر فرزند که متولد شدے او را بکارے و کسبے که لایق وے بودے مشغول گردانیدے و چون حضرت شیث بزاد وے از ابتدائے باز خلوت را دوست میداشت و مهتر آدم علیه السلام متامل مے بود تا لائق این فرزند کدام کسب است همدران محل مهتر جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت یا آدم الشیث صوفی بعد ازان شیث علیه السلام شب و روز بخلوت مشغول گشت تا چنان شد که خلق بروے تعلق کردن و مرید شدن گرفت آمد شد خلق بیشتر شد باز مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و مقراض بر شیث علیه السلام آورد و گفت که هر که با تو تعلق کند بدین مقراض موے از سر او و پیشانی تا میان تو و آنکس تعلق حاصل آید و اصل مقراض ازینجا گفته اند و حضرت شیخ فریدالحق والدین گنجشکر از حضرت خواجه حسن بصری و از حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه نیز روایت کرده ازینجا معلوم میشود که اطلاق اسم صوفی بر صاحب نسبت باطن از وقت شیث علیه السلام بود و این گروه والاشکوه فرقه ناجیه صوفیه این اسم مبارک از جناب شیث و شیث از حق یافته و در نفحات از امام قشیری در میان آنکه صوفیه را از کجا صوفیه نام نهاده اند مے آرد افاضل مسلمانان را که هم صحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده اند در قرن اول صحابه میگفتند زیرا که هیچ فضلے فوق فضیلت صحبت آن سرور دوسرا نیست و اهل قرن ثانی چون بشرف صحبت صحابه رسیده اند و ازین صفت بلند تر چیزے نبود ایشان را تابعین نام نهادند یعنی آنانکه بصحبت صحابه رسیده اند و بهمین قیاس تبع تابعین بعد ازان میان مردم اختلاف افتاد و مراتب و مشارب از هم متباعد گشت لاجرم عقد صحبت از میان مردم بطرف شد پس خواص آن طائفه را که عنایت با مر دین بیشتر بود زهاد و عباد نام نهادند بعد ازان بدعت در میان مردم بسیار شد و هر طائفه هر شخصے را به طریق خود مے خواند و هر فرقه دعوی مے کرد که زهاد در میان ایشان یافته میشود بنابران اسم زهاد عمومی یافت پس خواص اهل سنت که رعایت انفاس با لازم مے شمردند بصفت تصوف منفرد شدند از سائر طوائف و اسم صوفیه بر ایشان افتاد و اطلاق این اسم بر ایشان پیش ازان بود که از هجرت دو صد سال تمام کرد و هم در نفحات مے آرد اول کسے که وے را صوفی میگفتند+ سر حلقه مفردان حضرت شیخ منسوب ها است چون وے قدس سره از مرتبه ملکوت و جبروت درگذشته بمقام بے کیفی رسید و لوح دل وے بالکلیه از نقوش تجلیات صوریه و معنویه صفا پذیرفت از جانب حق مخاطب بخطاب صوفی منسوب ها گشت و در خلق نیز بهمین اسم مبارک اشتهار یافت و طالب حق مستحق اطلاق اسم صوفی وقتی میشود که بحر لاکیف و لامثال بر دل وے موج زند و بیخ تجلیات مثالیه را بسبیل فنای حقیقی بر کند و بهمین سبب قطب وقت حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی و تعریف صوفی گفته صوفی برسوم و عادت صوفی نبود و به نماز و روزه و تسبیح و سجاده صوفی نبود صوفی آن بود که نبود و سالکے که باین مقام نرسیده است وی را صوفی نگویند بلکه متصوف نامند اگر طالب حق باشد والا زاهد و عابد خوانند و بعضے میگویند که اسم صوفی از اصحاب صفه ماخوذ است و اهل نسبت ازانجا باین اسم مبارک اختصاص یافته اند و صاحب مرآة الاسرار مے گوید گروہے از ارباب تاریخ برین رفته اند که قومے بودند در مدینه از ارباب فقر و ورع مستقیم بر قدم توکل و هر کدام غیر از شغل مع الله بکارے و کسبے دست نمے کردند در یک خانه سکونت داشتند ازانجهت ایشان را مردم مدینه اهل صفه مے نامیدند و اهل صفا نیز بودند و از صفا باطن و اعتقاد و اخلاص بوجه اکمل بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم داشتند چون آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد

آن جملہ از کمال نیازمندی با آنحضرت اقتدار کردند و از فیض نعمت دین احمدی بہرہ مند شدہ بمصاحبت آنحضرت مخصوص گشتند چنانچہ کلام الٰہی بر آن ناطق
است و آنحضرت ایشان را ہرگز تکلیف نہ کسب و جہاد نکردند ہمانجا بتوکل و تجرد گذاشت و اکثر ارباب تفاسیر در تفسیر قرآن رفتہ اند کہ اصحاب صفہ از جملہ اصحاب
مہاجرین بودند و صاحب کشف المحجوب احوال سی و چہار کس از صحابہ مہاجرین را نام بنام نوشتہ است چنانچہ سلمان فارسی و حذیفہ یمانی و بلال حبشی و مقداد
و غیرہ کہ ایشان بودند اصحاب صفہ و فقراء این است کہ اندر مسجد وے بودند و مہیا بودند برائے عبادت حق تعالیٰ را دست از دنیا و کسب برداشتہ بودند و انہم اعراض
کردہ کتاب خدا تعالیٰ بہ فضائل ایشان ناطق و پیغمبر علیہ السلام را در فضیلت ایشان لغایہ بسیار است کہ بما رسیدہ چنانچہ ابن عباس رضی اللہ عنہ مے گوید کہ
پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام ایشان را بدیدی و با ایستادی و چون خرمی دل ایشان اندر فقر و مجاہدہ بدید گفت بشارت مر شما را و کسانے را کہ از پس شما بیایند
بہ صفت شما و اندر فقر راضی باشند ایشان نیز رفیقان منند و چون اصحاب صفہ را این نسبت و قرب بحضرت نبوت ثابت شد پس صوفیان اہل صفا
چرا تولا با ایشان نکنند آمدیم بر سر مقصود پیر را باید کہ بعد بیعت و مقراض راندن بر سر مرید کلاہ خود مرید را بدہد و صاحب اوراد چشتیہ میگوید کہ حضرت خواجہ ابو الحسن خرقانی
و حضرت شیخ نظام الدین بداونی مے نویسند کہ روزے حضرت جبرئیل علیہ السلام بحضرت محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وسلم چہار کلاہ از بہشت بیاورد یک ترکی و دو ترکی
و سہ ترکی و چہار ترکی گفت ہر چہار کلاہ بر سر خود نہ و تبرک کردہ بہر کہ خواہی بدہ آنحضرت ہر چہار کلاہ را بر سر مبارک خود نہادہ کلاہ یک ترکی بر سر ابوبکر صدیق و کلاہ دو ترکی
بر سر عمر و کلاہ سہ ترکی بر سر عثمان و کلاہ چہار ترکی بر سر علی بدست مبارک خود داشت و فرمود کہ شما ہر چہار یار را خلافت الٰہی مبارک باد پس کلاہ دادن پیران
مر مریدان را از ینجا است و باید دانست کہ عبارت از کلاہ یک ترکی آن است ہر کہ آن را بر سر نہد بجز از اندیشہ و محبت باریتعالیٰ خطرہ دیگر را در خاطر راہ ندہد
و مراد از کلاہ دو ترکی آنکہ یکے ترک دنیا و دوم اگر چیزے بدو رسد تا شام نگاہ ندارد و مقصود از کلاہ سہ ترکی آنکہ یکم ترک دنیا کند و دوم با اہل دنیا نیامیزد و
سیوم حسد را از دل بدر سازد و حاصل از کلاہ چہار ترکی آنکہ یکم ترک دنیا کند و دوم ترک اللسان یعنی زبان را از لذت مایہ دارد و فحش بر آن نیارد و سیوم ترک
البصارت اعنی بسوے کہ نظر حرام است نگاہ نہ کند چہارم طہارۃ القلب یعنی دل را از کدورت ظاہری و باطنی پاک گرداند ہر کرا یکے ازین خصائل مذکورہ عمل نباید کلاہ پوشیدن
او را حرام است الغرض پیر بعد از پوشیدن کلاہ مر مرید را در ہر سلسلہ کہ مرو ے را مرید کردہ باشد شجرہ پیران آن سلسلہ بدہد ہم چنین است در اوراد چشتیہ و حضرت قطب
العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی الحنفی قدس سرہ در مکتوبات خود مے فرماید کہ شجرہ پیران دادن ما بر این طریق است کہ پیر ابتداء از نام خود کند تا التماس
و مناجات بنام پیران و پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بود و چون این فقیر خود شجرہ مے نویسد از جہت ادب نام خود بہ فقیر حقیر نگارش کند و اگر دیگرے نویسد ہمچنان
کہ رسم است ہمچنان ثبت نماید و ہم از جہت ترک ادب بعضے مشائخ در شجرہ ابتداء از نام رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کردہ اند اما طریق پیران ما آن است
کہ ابتداء از نام خود کردہ اند و توجہ و التجاء بہ پیران نمودہ لہٰذا المقصود شجرہ دادن سنت متاخرین از مشائخ کبار و مقتدایان دین است و سر در حق آن است کہ مرید
نامہائے پیران یاد کردہ بفاتحہ شان قیام مے نمودہ باشد و در سلف برائے ہمین نمے دادند کہ وسایط قلیل بودند بدون نوشتن یاد مے ماندند اکنون کہ وسایط
بسیار پیدا آمدند شجرہ دادن ضرور شد در اوراد چشتیہ ذکر مے نماید مرید را باید کہ شجرہ پیران خود یاد کردہ بعد ہر نماز فریضہ یکبار بخواند برکات بیشتر از بیشتر است
اگر بعد از نماز فریضہ نتواند خواند باید کہ در روز و شب یکبار بخواند چرا کہ مرید پیر خود را بجائے قبلہ مے بیند و ہر گاہ کہ روئے بسوے قبلہ ظاہری فرض شریعت
است ہمچنان یاد کردن پیران کہ قبلہ باطنی اند نیز فرض طریقت است چون قبلہ ظاہری و باطنی بشناسد آنزمان مسلمان موحد گردد و حضرت شرف الدین
یحییٰ منیری قدس سرہ فرمود کہ اگر مرید را حاجتے و یا مہمے دینی یا دنیوی پیش آید باید کہ وضو کند و دو رکعت نماز نفل ادا نماید بعدہ در ہر سلسلہ کہ مرید باشد شجرہ
پیران با فاتحہ یکبار و با سورہ اخلاص سہ بار بخواند انشاء اللہ تعالیٰ آن کار بکفایت رسد و چون مرید بمیرد باید کہ شجرہ را در قبرش بموضع بالین وے طاق کندیدہ
در آنجا بنہد و آن طاق بموضع بکند کہ از سر میت بلند تر باشد تا شجرہ بچرک وے آلودہ نہ گردد و کلاہ یا دامنے نیز در طاق بالینہ اش بنہد و نزد بعضے بر سینہ

بیعت نمند و حکم تبرک و یادگار از پیر خویش یا مشایخ آنچه یافته باشد نیز همین است و بیان شجره و اظهار تقاین کاتب حروف همین احوال خود آمده و ان شاء الله تعالی
دیده او اوچشتیه ذکر مے کنند اگر عورت مستوره خواهد که مرید شود پیر را باید که اول نقاب در میان کشد و دو قریب نشیند و دست خود را در مندل آب ... عنوان ذیل آب
آلوده کرده و بر آب پیچ سفید یعنی دامنے بنهد تا نقش دست پیدا آید پس آن را بدست وے بدهد و بگوید که برین نقش دست راست خود را فرو گذارد آن نشان رسوم
بیعت بجا آرد و آن دامن را او سازد و دستار گرفتن عورت نزد جمهور اهل معرفت روا نیست و حلق و قصر نیز مستوره را جائز نیست و هم بعضے مشایخ دیده می
گرفتن عورت وکیلی را از محرمان وے روا داشته اند یعنی چون عورتے ارادت آرد شیخ را باید که شخصے را از محرمان او وکیل خود کرده رسوم بیعت را نماید و بعضے کتب دیده
که چون عورت مستوره خواهد که در ارادت پیرے در آید و بدست وے توبه نماید پس پیر را باید که نقابے در میان کشد و طشتے یا قدحے پر آب زیر بدهد بعده انگشت در گوشه
آن مندل پرده و گوشه بیرون پرده بیاسید باشد پس شیخ و آن عورت انگشتان شهادت خود را اندر یک کناره فرو گذارند و رسوم ارادت بجا آرند و اگر غائبے التماس
ارادت و بیعت نماید شیخ را باید که آنچه لوازم و رسوم ارادت است با نقش دست نوشته بفرستد تا وے دست راست خود بر نقش دست راست داشته
بر آن نوشته عمل نماید و یا وکیل از جانب خود تعیین گرداند تا وے مرید غائب را ارادت رساند و اگر چنین نباشد ارادت مرید غائب در شک بماند و شجره و کلاه و دستار
مرید غائب را دلیل بر قبول کردن بیعت اوست شیخ را و مشایخ برائے صحت ارادت هفت شرط کرده اند اول حیات پیر یعنی بعد نقل ارادت نکند مرده بود
روا نیست و بعضے مریدان که بر مزار مشایخ ارادت مے آرند و مرید مے گردند هیچ نیست شرط دوم بلوغت مرید است که نفع و مضرت خود فهم کند و بعضے بلوغت
را شرط ارادت نمے دانند و میگویند که مرید کردن کودک را پیش از بلوغ و همچنین مرید کردن وے پیش از ولادتش در شکم مادر بلکه مرید کردن کودکے که هنوز در
حمل نیامده است اگر پیر را کشف ولادت و در حمل آمدن آن کودک معلوم باشد جائز است و بعضے مرید کردن مرده پیش از دفن وے نیز روا میدارند و تفصیل
این اجمال در سبع سنابل باید جست و اگر صبی را که پدر وے ولی مطلق باشد بخدمت بزرگے مرید گرداند روا بود و هرگز حکم پدر را لغزشے و گردشے نیست و اگر غیر پدر
ولی دیگر صبی را مرید کنانند بعد بلوغت اختیار بدست اوست خواه ثابت ماند خواه برگردد چنانچه در نکاح شرط سیوم بیعت است یعنی دست بر دست نهادن
چهارم مقراض راندن پنجم کلاه یا خرقه پوشانیدن ششم پیش از حصول بیعت دوگانه گذاردن هفتم نصیحت و دعا کردن پیر مرید را اما شرط لازمی همان دست
بر دست نهادن است و شروط دیگر زوائد اند اگر کند فبها و در ترک آنها مضرت نیز نیست و حضرت سلطان المشائخ قدس سره در فوائد الفواد مے فرماید مریدان تجدید
بیعت که در خدمت پیران میکنند آن سنت رسول الله است صلی الله علیه وسلم پیش از فتح مکه در مدینه مر اصحاب خویش را تجدید بیعت امر فرمود و صحابه باز وے صلی الله
علیه وسلم بیعت کردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن زمان بر درختے تکیه زده نشسته بود و این بیعت مسمی به بیعت الرضوان است و هم سلطان المشائخ قدس سره در کتب
فوائد الفواد میفرماید که اگر مریدے تجدید بیعت کند که سنت مشائخ است و مراد از تجدید بیعت آن است که اگر لغزشے در اعتقاد مرید در آمده باشد بوسیله آن محکم گردد و
بوقت مردن مرید مرید حقیقی نمیرد و در بعضے کتب معتبره مینویسند که اگر مریدے از پیر خرقه یا دستارے یا طاقیه یا جامه دیگر یافته باشد باید که آن را نشوید یعنی خود نپوشد
و در دیگرے را هم ندهد فاما اگر ریگین شده باشد بهتر آن است که نشوید اگر بشوید باکے نیست و هر بار که مرید خرقه یا کلاه یا پیراهن از پیر یابد بپوشد و دوگانه تحیت
بگذارد بعده چیزے شکرانه پیش پیر ببرد و التجا قبول آن وارد چون قبول افتد پابوس و تسلیمات بجا آرد و از تقاعد مرویست چون مرید در ارادت و توبه مستقیم
آید ... از آن هر گناهے که کرده باشد بسبب توبه بدان ماخوذ نیست حق تعالی او را عفو فرماید و هم خلائق را باید که بر گناهان ماضی او عیب نکنند که او از گناهان پیشینه
پاک شده و از فحواے کلام صاحب اخبار الاخیار چنان مفهوم مے شود که پیر بیعت یکے مے باشد لا غیر و در روے تعدد کفر و ضلالت و پیر ارشاد و صحبت بسیار مے باشد
و چون طالب حق ببیند که در پیر بیعت کمالیت ارشاد و هدایت نیست باید که از وے رخصت گرفته بمرشد دیگر پیوندد و اگر اجازت ندهد بے اجازت وے پیش پیر کامل
برود فاما ارادت خود به پیر بیعت همچنانکه در اول مے داشت بدارد و اگر پیر بیعت کامل و مکمل باشد پس از خدمت وے جاے دیگر رفتن کفر است و هم در کتاب اخبار الاخیار

Scanned with CamScanner

می آورد که درویشی از حضرت سلطان المشایخ سوال کرد اگر کسی با پیری بیعت کرده باشد و بران اکتفا نکند و بر پیری دیگر رود در حق او چه فرمان است حضرت سلطان المشایخ فرمود نزدیک من این جائز نیست و من هوادار این امر نیستم و بیعت همان است که با پیر اول کرده باشد اگرچه او یکی از آحاد مردمان بود و مرید را باید که سر بسری و هر دری نباشد یک در گیر محکم گیر. و شیخ محمد غوث گوالیری در اوراد غوثیه می فرماید که ارادت فعل مرید است بعد از بیعت اختیار بدست پیر است چون بعد از اختیار پیر مرید خواهد که بگردد و گرد دیگری نتواند اگر صد جا بیعت گیرد مرید نشود و بیعت همان شخص ثابت است که اول مرید کرده باشد رد و قبول او پیش همان پیر است حکم عقد دارد و آن مجازی است و این حقیقی اگر ازین بگردد مرتد طریقت شود و در شریعت دو معبود کفر است و در طریقت دو موجود و هم وی گوید اگر مردی بالغ علم نداشت و بیعت را به طریق رسوم برداشت باز عالم شد عقل و معرفت راشناخت و با کسی که بیعت کرده بود اصلا معرفت ندارد و مردی کامل پیدا شد که از وی فایده باطن شود و معرفت حق حاصل گردد چه کند فرموده اند که آن بیعت رسمی حکم تیمم دارد و درویش کامل حکم آب دارد چون آب آمد تیمم برخاست و بعضی گفته اند که بیعت رسمی نگذارد و دلی درویش کامل را برشد وی پیش گیرد و درین وقت اجماع برین قول است و اگر مردی را جبراً و تکلیفاً در بیعت در آورد آن بیعت نیست تا آنکه به طبع خود در نیاید و نیز اگر درویش صاحب تصرف کسی را دست گرفت و بیعت کرد و او اصلاً عدول نیاورد هرچه درویش گویانید گفت و قبول کرد مرید شود اگر مست و دیوانه و دریوزه بیعت کرد درست نیست باز عود کند و اگر غلام بی رضا مولا مرید شد حکم مسطور است و بعضی محققان میگویند بیعت کردن به پیری که از معارف الیه واقف نیست داخل مصافحه است که هر مومن میتوان کرد ازین جهت گفته اند که اگر شخصی مرید هزار پیر محجوب و غیر عارف شود و با هریکی بیعت کند مرید نمی شود و ارادتش ثابت نمی گردد و این بیعت وی داخل مصافحه میباشد بیعت و ارادت آن است که با عارف کامل و مکمل بکند کسی که بیعت با این چنین شیخ کند گویا با پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت کرد چه او بطفیل آنحضرت رتبه فرق راگذاشته در بحر جمع غوطه زده بمرتبه جمع الجمع بر آورده هدایت دیگران می کند ازینجهت گفته اند پیر طریقت که او را پیر بیعت عرفانی و نیز تلقین ذکر می گویند میباید اگر کسی به پیر طریقت بیعت کرد و پیر او از وی مفارقت نمود به سفر یا موت اگر احتیاج خدادانی در وی باقی باشد طالب پیر خرقه و یا طالب پیر صحبت شود بشرطیکه پیر خرقه یا پیر صحبت از علم شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت واقف باشد علماً و شهوداً و فیض او را به طفیل پیر بیعت داند که در زمین دل مرید اول نهال طریقت نهاده است و نگهبانی نهال از خواندها روا امداد آن به آب دادن از پیر خرقه یا پیر صحبت است و حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره در مکتوبی که بجانب شیخ راجو سروانی نوشته است می فرمایند اگر یکی بر شخصی متوجه شد و شیخ به فرمان حق از سرا و رحلت فرمود فرض عین است او را به حکم طلب تا آنکه خللی در کار پدید نیامده است و فاسد نگشته بر شخصی دیگر اهل زمان متوجه شود و در سلک عبیدان او در خدمت در آید و کار خود بآخر رساند اگرچه بیست سال یا چهل سال یا هفتاد سال بود و این مثل بیضه مرغ است که در زیر پرورش مرغی بود چون آن مرغ اگر بپرد در حال باید که پیش از خلل و فساد در زیر پرورش مرغی دیگر که شایان این کار بود بنهد تا این مرغ وی را از بیضه بیرون کشیده بتدریج در مقام مرغی رساند و اصل کار درین راه صدق است چندانکه صدق مرید بر پیر زیاده شود زودتر مطلوب حقیقی روی نماید اگر در خاطر مرید بگذرد که جز پیر من دیگری هم در عالم هست که بخدای میرساند بالقطع شیطان ملعون در اعتقاد او تصرف می کند آن هردوی را از مشغولی محبت پیر خود بیرون می آرد کافر حقیقی می گرداند پس مرید را باید که در اعتقاد پیر سستی نیاورد و گفته اند مومن بگناه کافر نگردد و مرید بلغزشی مرتد بشود منقول است که از حضرت سلطان المشایخ سوال کردند مریدی باشد زاهد و عابد اما محبت پیر در دل او اندک و دیگری باشد که بجز این نماز و روزه که فرض است از وی نمی برآید اما بر اعتقاد و اخلاص پیر راسخ است ازین هردو بهتر کدام است فرمودند آنکه محب و معتقد شیخ است که یک وقت با اخلاص او بر همه اوقات آن سست اعتقاد شرف دارد باز آمدیم بر سخن اول بباید دانست که چون شیخ ما قطب افراد بندگی شیخ نوما قدس سره حسب الامر و تلقین پیر خویش بندگی شیخ داؤد قدس سره با تیان ذکر جهر شب و روز اشتغال ورزید نوری بر مثال شعاع آفتاب شمس مستولی در عالم مراو را دنما

Scanned with CamScanner

گشت و نیز چون آنحضرت در شب خانه ببد تہجد بذکر مشغول میگشت از اندرون دلش شکل ماہتاب و از مقام روح وے آفتاب بیرون آمده مقابلش می ایستادند و چون از ذکر فارغ میشد باز اندرون
سینه شریفش در آمده پنهان میگشتند چون این ماجرا بخدمت پیر خویش بندگی شیخ داؤد قدس سره باز گفت فرمود که این تجلی جلیلی مقدمه فتح باطن است باید که جلیل را بر تیغ لا احب الافلین بیخ نمود از عالم
مجاز که مرتبه صور و امثال است از دل خویش بر کنی قدم فراتر نہی تا عالم حقیقت روی نماید پس از آن حضرت مرشدے قدم در مجاهده و ریاضت محکم تر نهاد بعد از چند روز شبے در
عین ذکر عالم محویت روے نمود دید که آفتاب و ماهتاب و آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و همه موجودات مرا او را سجده میکنند چون این را بخدمت پیر دستگیر خویش
بگفت فرمود که این تجلے مهتر یوسف و مهتر آدم علیه السلام و مقام سلطنت و جبروت است از حکومت باید گذشت و بنده باید شد در مورچه سلیمان باید دید و خود ساجد
همه شان باید شد و به شهود محمدی باید رسید و عبده و رسوله را امام خود باید ساخت و مے آرند که شبے آنحضرت در قصبه گنگوهی در حجره خویش مشغول بود که عالم فنا در پیش آمد
در عین آن وقت خود را در قصبه پانی پت پیش دید که آفتاب و ماهتاب در مقابله حسن و جمالش خیره باشند ساجد یافت روز دیگر این واقعه را به سمع مبارک
پیر دستگیر خویش رسانید آنحضرت گفت ترا به پانی پت باید رفت که بعضے از گشود کار تو رسیدن آن مقام موقوف اند پس او را به بهانه کارے به پانی پت فرستاد چون
حضرت مرشدے در مقام فتوح انجام رسید گاهے در روضه حضرت شاه جلال پانی پتی شب را در شغل باطن مے گذرانید و گاه در روضه حضرت شاه شمس الدین
ترک پانی پتی و تمام روز در صحرا رفته بیاد حق مشغول مے ماند روزے گذرش از میان بازار آن قصبه واقع شد لڑکے بنهایت صاحب جمال در دوکانی بزاز
با مال و منال بنظر در آمد چون یافتے که مسجود باطنی وے بود مشابهت تمام یافت بے اختیار شیفته حسن و جمال وے گشت و اصل مقام قیومی حضرت مولانا
رومی گویا این بیت مناسب این حال گفته بیت زرگر پسرے بر سر بازار بر آمد صراف جهان شد - هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد که پیر و جوان شد از آن
ساعت تمام روز پیش دوکان او ایستاده میماند و چون شب مے آمد در مقام شهدا البلندی که متصل پانی پت واقع است و آنجا مقابر شهداء صاحب اسرار
بسیار اند به شغل باطن اشتغال مے ورزید و در آن مقام دیوارے کشیده در وے صورت محراب ساخته اند تا کسے که در آنجا برسد در آن موضع نماز گذارد
و آنحضرت تمام شب مقابل آن محراب نشسته مشغول میماند و ارواح شهداء بعضے در رنگ ستاره و بعضے در رنگ آفتاب و مهتاب مقدار یک نیزه
از مقابر بر آمده مے استادند و با وے همکلام مے شدند و فیضهائے اسرار باطن مراورا مے دادند و آنحضرت آنان را گاهے با قیام جسد عنصری خویش مے دید
و گاهے روح شریفش از جسد عنصری برون آمده صورت امثالی گرفته با آن ارواح مخالطت مے نمود و فیضها مے ربود و از آن منقول است که گفت بعد
نصف شب مقابل آن محراب نشسته بذکر مشغول بودم که ناگاه فریاد از دلم بر آمد خداوندا تا کے مرا در عالم صور معانی بند خواهی داشت به عالمے که وراء این دو
مقام است نیز آشنائی بخش ناگاه از میان آن محراب آوازے بر آمد اگر تجلے بیکیفی مے خواهی جانب این محراب نگاه کن بر فور بسویش نظر کردم دیدم که
محراب بشگافت و از آنجا شکل آفتاب و ماهتاب جدا جدا رونما گشتند بعد از آن هر دو شکل با هم دگر پیوسته یک شکل شدند و از میان آن نوری سرخ در غایت سرخی
ظاهر شده محیط همه ذرات کائنات گشت بعده آن نور در نظر من تعین امرد چهارده ساله در غایت حسن و جمال گرفت و گفت الاحسان ان تعبد الله
کانک تراه عبارت از رویت من است در آن هنگام این بیت خواجه حافظ شیرازی بے اختیار از زبان حالم بر آمد بیت مے دو ساله معشوق
چهارده ساله همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر - پس آن نور بتعین زن جمیله بنظرم در آمد و گفت که رایت ربی فی صورة عائشة کنایت
از دیدار من است پس از آن صورتے از عالم لا امثال و لا کیف بر من تجلی کرد که آن را نه امرد توان گفت و نه زن و نه چیزے دیگر و جانب من متوجه شده
فرمود که من رانی فقد رای الحق اشارت بمن است پس ازان نور حضرت لاکیف از چهره آن صورة بدر خشید و وجود حسی مرا محو و متلاشی ساخت و
از هستی من نام و نشان نگذاشت و سیزده روز جسدم در مقام شهدا البلندی بے حس و حرکت افتاده ماند و مرا از آن حال هیچ خبر نه بود و کسے دیگر نیز از احوال
ما خبر نداشت حق تعالی بے واسطه محافظ من بود چون بعد از سیزده روز با فاقت پیوستم همدران ساعت متوجه گنگوهی گشتم چون بخدمت پیر دستگیر بندگی

شیخ داؤد قدس سره رسیده حقیقت حال باز گفتم خیلے خورم و شادان گشت و برخاسته مرا در کنار گرفت و فرمود اگرچه بمطلوب حقیقی که مشاهد حضرت لاکیف ولامثال
است واصل شدے ولیکن هنوز نسبت باطن تو استقامت تمام نیافته است و ملکه حضور حاصل نگشته و ابوالوقت و ابوالحال نشدے که عروج و نزول در
قدرت و اختیار و نسبت حضور بر وقت که خواهی در قبضه اقتدار تو باشد و نیز فرمود هم آنچه دیدی از مشاهدات آفاقیه بود و از مشاهدات انفسیه ندیدی اگر اندکے
پس چندروز مجاهده طی بر خود بنه تا مدام آسوده مانی بعد ازان شغل هو نکم و سه پایه بمن تلقین فرمود کمر همت بربسته روز تمام در مشغولی شغل هو نکم مے گذرانیدم و همه
شب در مشغولی شغل سه پایه روزے در حجره خویش بقصبه گنگوهی مشغول بودم که حال غلبه کرد از آنجا برآمدم و بیرون رفتم نزدیک روضه بندگی شیخ محمد صادق
گنگوهی رسیدم و دیدم که در آن مقام از روضه و قبر آنحضرت هیچ نام و نشان نیست و در آنجا تختے از نور نهاده اند و بر آن تخت آنحضرت نشسته چون مرا دید
جانب من متوجه گشته فرمود الست بربکم من گفتم بلے بعد ازان دیدم که قابل الست بربکم منم چون این حالت مرا روے داد بے اختیار از زبانم لفظ الست
بربکم جاری شد و زبان صفوف اربعه عالم ارواح را حاضر یافتم و خود را خالق و همه اشیاء را مخلوق دیدم و چون این لفظ از زبانم چنان برآمدن گرفت که
مردم گرد و پیش من بشنیدند پیر دستگیر مرا ازین واقعه آگاه ساختند [illegible] سره در حال دوان بیامد و مرا بدست گرفته در حجره من داخل کرده آن حجره را
بقفل مسدود ساخت روز چهارم چون ازان حال فرود داشته شدم از اندرون حجره آواز دادم بعضے کسانیکه بیرون حجره بودند قفل را بکشادند و در حجره را
وانمودند همدرین میان بندگی شیخ داؤد قدس سره العزیز جزافاقت کمن یافته در آنجا رسیده مرا در کنار گرفت و عنایت بسیار فرمود و گفت مشرب جنید و شبلے
مبارکت باد و هم ازان حضرت منقول است که مے گفت هر بزرگے که ازوے کلمات شطحیات صادر گشته همدرین عالم حق تعالیٰ مرا و را بتعذیر آن رسانیده
چنانکه منصور انا الحق گفت او را بر سر دار هلاک کرد و عین القضات همدانی قم باذنی گفت پوست وے از دست علماء بر کندانید و منکه شطحات الست
بربکم از زبان عالم سر زده جمیع مفاصل را بر من مسلط کرده اند که همیشه دست و پا و ساقها آنحضرت چنان درد میکردند تا که کشت هائے میکوفتند
آرام بودے اگر ساعتے در کوفتن اهمال میشد بسیار درد و بیقراری روے مے داده این فقیر از زبان معارف بیان وے قدس سره استماع دارد که میفرمود
که وقتے در خلوت خویش مشغول بودم نورے از خود یافتم که تمام عالم ازان نور منور است و آن نور در هر ذره از ذرات عالم ساری است چون آفتاب اگر
آن نور فرو رود عالم ظلمانی ماند و دیدم که فیضان آن نور بر من از روحانیت حضرت سلطان علی احمد صابر است چون اندکے ازان حال فرود داشته شدم
از غلبه شکر و محبت شیخ علی احمد صابر بے آنکه از بندگی شیخ داؤد قدس سره رخصت حاصل نمایم جانب پیران کلیر روانه گشتم و چون در آنجا رسیدم و سعادت
پاے بوس مرقد مطهر حضرت علی احمد صابر دریافتم روحانیت وے قدس سره مجسم شده از قبر برآمده و بر من نوازش و عنایت بسیار فرمود و بحقیقت نور الانوار
کما ینبغی آشنای گردانید و فرمود که فیضان این نور در دیده بصیرت وسائط از نظرت مرتفع شده بلا واسطه فیضانش بتواز روحانیت من معلوم شده
باید که در گنگوهی بروے که حصول تمامه کمالات مرترا موقوف بر توجه شیخ داؤد است و با تمام نعمت خود بجد وے شیخ عبد القدوس حنفی داده ام هر که خواهد
از آنجا بگیرد بعد از احاطه مزار شریف شیخ علی احمد صابر برآمده در مسجدے که از قصبه کلیر است شب را بگذرانیدم و تمام شب روحانیت آنحضرت را بصورت
جسمانی با خود حاضر یافتم و هر دم مرا همین تاکید مے کرد که زود بگنگوهی برو که شیخ داؤد بے تو در غایت اضطراب است چون صبح دمید متوجه گنگوهی شدم
در میان راه بسبب در ماندگی و ضعف زیر درختے بنشستم و چهار پنج روز شده بود که هیچ نخورده بودم بعد ازان اندکے بغلطیدم در عین غلطیدن عالم فنا مرا
در ربود دیدم که ذات حق بر عرش عظیم متجلے است و مرا دو مرد نورانی پیش برده ایستاده کردند حق تعالیٰ از من پرسید من ذلک در آنوقت من خود را
عین حضرت حق تعالے و بر آن عرش جالس یافتم و بے اختیار از زبانم برآمد انا ربی از غیب ندا آمد نم کنومة العروس تا یکپاس در آن
عالم بماندم چون بهوش آمدم روے بگنگوهی نهادم و زود بخدمت پیر دستگیر بندگی شیخ داؤد قدس سره پیوستم در آن حال مرا بکنار گرفتند و گریه

نیوستند و فرمود کہ چہار پنج روز است کہ من و غیر مثل تو گرسنہ ام بعد ازان طعامے بطلبید و مرا بخورانید و خود نیز بخورد و گفت کہ بعد ازین بار دیگر چنین نکنی و دیدی کہ چگونہ از آنجا بر آوردست و تمامی واقعات من بے آنکہ پیش وے بگویم یکایک مفصل بیان نمود و فرمود کہ آن نور از خود ظاہر دیدی و در تمام ذرات کائنات ساری یافتے علامت آن بودہ کہ مشاہدات انفسیہ نقد وقت تو شدہ و در ایام معدودہ بہ قطبیت کبرے خواہی رسید و بمقام فردیت محقق خواہی شد و آن سوال من رابیک دو جواب ازلی کہ بوقت آمدنت از پیران کلیر باینجانب در علین راہ واقعہ گشتہ علامت انعقاد استعداد تست با تجلی بے کیفی بعد ازان فرمود کہ چند مدت دیگر باز مجاہدہ بر خود بنہ تا این نسبت بے کیفی کہ بر تو جلوہ گر شدہ است بتمام و کمال در احاطات در آید و ملک و مقام تو گردد و مانند ذات مفرد شوی بعد ازان چندان مجاہدہ پیش گرفتم کہ از طاقت بشرے بیرون باشد و شغل ہو نکم را در یک دم تا چہار صد بار و شغل سہ پایہ را در دمی تا دو صد بار یا سہ صد نوبت نمے رسانیدم کہ عالم اطلاق در پیش مے آمد و وجود مقیدات از نظر مر برمے خاست ولیکن تحقیق کما ینبغی در مرتبہ اطلاق نمے یافتم روزے در نماز معکوس دم را بگرفتم تا تکبیم باین و برین مشغولی بماندم کہ عالم رویت رو نما گشت و غلغلہ قدوم میمنت لزوم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم برخاست من از مقام خود از غایت شوق رویت جمال جہان آرای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حال برون دویدم چون قریب روضہ بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی الحنفی رسیدم جماعت شہدا را کہ در رکاب آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم رو نما گشت از ایشان پرسیدم کہ سواری رسول خدا کجا است گفتند کہ پیشتر رو نزدیک رسیدہ است چون پیشتر رفتم دیدم جماعت اولیاء کبار کہ در ہمراہی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مستند می آیند و حضرت پیر دستگیر سید محی الدین عبد القادر جیلانی و حضرت خواجہ بزرگ معین الحق والدین حسن سنجری پیشوای این جماعت اند و بر سر ہر یکے ازین دو آفتاب ہدایت تاجے است از نور دیدہ در پاے ایشان افتادم و بہ پابوس شان مشرف شدم عنایت بسیار نمودند و فرمودند پیشتر رو کہ رسول خدا قریب است پیشتر روانہ شدم دیدم کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم بر تختے از نور سوار مے آیند و اصحاب کرام در رکاب وے اند اما آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم جانب صدیق اکبر متوجہ اند و بیان سخنان حقایق و معارف مے فرمایند چون نظر مبارک حضرت صدیق اکبر بر من افتاد فرمود مرحبا ابن یا بنی و مرا بہ پابوس حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم مشرف ساخت آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم سہ بار دست مبارک بر چشم زدہ تحقیق در سہ مقام کہ فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول و فنا فی اللہ است حاصل وقتم گردانید و در مقام خلافت کبرے جائم داد بعد ازان مرا بزبان ہندی فرمود رہ در علم وقتے من معنای این کلمہ چنان در آمد کہ مے فرماید کہ تو در مقام ارشاد و تکمیل بر مسند مشیخت متمکن شو و نائب من باش درین میان روحانیت بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی در رسید و شرف پابوس آنحضرت دریافت و آن حضرت را در احاطہ مرقد خویش بردہ تخت مبارکش را آنجا فرود آورد و بعد ازان جانب من اشارت نمودہ عرض کرد کہ فرزند معنویم شیخ سوند ہا لایق تحمل بار امانت و خلافت کبرے کہ فرشتگان آسمان و زمین او را بر داشتن نتوانستند شدہ است در باب وے چہ حکم میشود پس آنحضرت یک جادہ مطرز بطراز سورہ عم و یک خرقہ مطرز بطراز سورہ یس و یک دستار مطرز بطراز سورہ والنازعات و یک عصا از نور احمر با چہار شاخ نوری کہ سر یک شاخ بمشرق و سر شاخ دویمی و سیومی و چہارمی بمغرب و جنوب و شمال رسید بدست قطب العالم بندگی شیخ عبد القدوس گنگوہی دادہ فرمود کہ فرزند معنوی تو شیخ سوند ہا را نائب مطلق و جانشین بر حق خویش گردانیدم این دستار بر سرش بر بند و خرقہ در برش بپوشان و سجادہ بر دوشش افگن و عصا بدستش بدہ حضرت قطب العالم فرمودہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ عمل آورد بعد ازان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جمیع اولیا در حق من دعا کردند و مرا تہنیت دادند پس از آن حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم روی بمن کردہ فرمود کہ این عصا صورت ولایت شخصے است کہ سجادہ بر حق و جانشین مطلق تو خواہد بود و نامدم اولین و آخرین بنامست خواہد بست و جامع کمالات ولایت صغرے و کبرے و کمالات نبوت و نسبت ولایت محبوبی و ولایت محبی خواہد بود کہ این ہر چہار شاخ عصا اشارت بآن است و بجانب آن نیز کرت مے نماید کہ از ولایت آن شخص چہار کس بمرتبہ جہانگیری و خلافت کبرے خواہند رسید و تصرف ولایت شان در باطن ہمہ را محیط خواہند شد اگرچہ در ظاہر کسی اظہار او نشناسد و از نام آن شخص نیز آنحضرت مرا آگاہ ساخت و در جمیع این واقعہ از ابتدائے تا انتہاے ذات پاک بندگی شیخ داؤد قدس سرہ را ملازم حال

خویش یافتم بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم انگشت شهادت خود بمن نمود و گفت به بین دیدم که تمام تجلیات ملکوت وجبروت ولاهوت
دران نمایانند پس ازآن نور لاهوت محمدی ولاکیف احمدی ازان انگشت رونما گشت همه مشاهدات مرا تاراج ساخت بعد از دیرے باز بمشاهده عالم ارواح
ومثال تنزل نمودم دیدم که تخت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ازان مقام روان شد چون از قصبه گنگوه برون آمد مرا ایستاده کرده فرمود که برو ترا نگر وارعالم
گردانیدم و نائب مطلق خویش ساختم در مرتبه هدایت وارشاد و جمیع تصرفات ولایت چون بافاقت آمدم حقیقت حال بخدمت پیر دستگیر بندگی شیخ داؤد قدس
سره معروض داشتم فرمود که اکنون کار تو تمام شد و بمرتبه ولایت ونیابت مطلقه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رسیدے بعد ازان وے قدس سره خرقه
خلافت نیابت مطلق خویش نیز در ظاهر تبعیت باطنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باین فقیر عطا فرمود و اسم اعظم که از شیوخ وے سینه بسینه
رسیده بود تلقین نمود و صاحب سجاده و جانشین خودم گردانید ولیکن فرمود تا زنده ام مقام واحوال من با ما است بعد مضی ده روز از وفات من برادرم شیخ
محمد سجاده و دستار و عصا و مصلا و تسبیح و جمیع امانت پیران که بمن رسیده بود بتو خواهد داد و مقام واحوال ما نیز در ذات تو منتقل خواهد شد عاقبت الامر همچنان
شد که بعد دهم روز از وفات بندگی شیخ داؤد قدس سره جمیع امانت پیران و سجادگی شان بحضرت مرشدے مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره رسید و تفصیل
این اجمال آن است که ده دوازده روز پیش از وفات بندگی شیخ داؤد قدس سره حضرت مرشدی مخدومی برفاقت شیخ بولاقی که از یاران اعلی بندگی شیخ
داؤد قدس سره بود که مجملے احوالش قبل ازین درین مختصر ثبت افتاده قصد سیر جانب قصبه کیتهل کرده چون از خدمت بندگی شیخ داؤد قدس سره رخصت
خواست جانب حضرت مرشدے دیده چشم پرآب کرده فرمود که برو تقدیر براین رفته است که وقت وفات من حاضر نخواهی بود و سنت پیران ما همچنین است
که صاحب سجاده در وقت وفات پیر خویش اغلب این است که حاضر نمی باشند چنانچه حضرت گنجشکر در زمان وفات حضرت خواجه قطب الدین بختیار و حضرت
قطب الاقطاب هنگام وفات حضرت خواجه معین الحق والدین حاضر نبودند اما امانت تو حواله برادر خورد خویش شیخ محمد خواهم نمود دهم روز از وفات
من بتو خواهد رسید باید که در قصبه بهوہر باذن روحانیت صاحب ولایت آن مقام سید معز الدین که از کمل خلفائے حضرت نصیر الدین محمود بود سکونت اختیار
کنی و مدفن خویش در وطن آبا و کرام خویش سفیدون گردانی و آخر عمر آنجا بگذرانی پس حضرت مرشدی مخدومی عرض نمود اگر حکم شود بمانم و این سفر خود
را اضرورے نیست آنحضرت فرمود برو تقدیر چنین رفته است پس حضرت مرشدے و شیخ بلاقی گریه کنان رُخ به سوے بهوہر نهادند چون آنجا رسیدند آب و هوا
آنجا خوش آمد چند روز اقامت افتاد و حضرت مرشدے را با روحانیت حضرت سید معز الدین صاحب ولایت آنجا نسبتی تمام پیدا گشت و حضور تمام حاصل آمد
و آن بزرگ صاحب مراد را گفت که تو نزد ما در بهوہر بمان وے قدس سره وعده ماندن با روحانیت آن بزرگ کرده جانب کیتهل که وطن شیخ بولاقی
بود توجه نمود چند روز آنجا اقامت کرد شبے در خواب دید که فرشتگان عرش عظیم را از زمین بآسمان مے برند پرسید که این مظهر فیض رحمانیت را چرا از زمین به آسمان
مے برند گفتند تا ساکنان عالم علوی نیز برحمت وے مستفیض شوند چنانچه ساکنان عالم سفلی شدند چون بیدار شد دانست که پیر دستگیر بندگی شیخ داؤد قدس
سره رخت حیات ازین دار فانی بسر ابو جاودانی کشید صبحدم متوجه قصبه گنگوهی شد نهم روز از وفات آنحضرت در گنگوهی در رسید و جبین نیاز بر خاک قدم
مزار وے قدس سره سود دهم روز حضرت شیخ محمد مذکور بموجب وصیت آن حضرت جمیع امانت پیران بحضرت مرشدے مخدومی بندگی شیخ سوندها رسانید
و گفت برادرم بندگی شیخ داؤد صاحب سجاده خود ترا گردانیده است و مقام خویش بتو بخشیده بر طریقه وے مستقیم باش و خلق خدا را نفع رسان و حضرت
مرشدے روز چهارم از اخذ امانت پیران جانب قصبه بهوہر متوجه شد و در آنجا رسیده اقامت ورزید و از ینجا است که وے قدس سره در خلق باسم شیخ
سوندها بهوہری اشتهار یافت و الانه وطن اصلی وے قصبه سفیدون است و قصبه بهوہر پنج شش کروه از قصبه تهانیسر مایل مغرب واز براس که مسکن این کاتب
حروف است دوازده یا سیزده کروه مایل بشمال واقع است و بعضے مردم مے گویند که بندگی شیخ داؤد بحضور هیچ یکے را از یاران خویش خلافت عطا نفرموده

اما بعد وفاتش باجماع اصحاب باختصاص وی فرزند ارجمند آنحضرت مخدوم عالم بحضرت مرشدی و شیخ بولاقی و بعضے یاران دیگر خلافت بداد این نیز متوجه
بلکه سنت نبوی واتباع اصحاب کرام است چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ایضاً امر خلافت در حضور خویش بریکے از اصحاب مقرر نموده بود اما بعد
رحلتش حضرت صدیق اکبر را باجماع اصحاب خاص آنحضرت خلیفه ساختند ولیکن صحیح آن آنست که اول مذکور شد الغرض چون حضرت مرشدی در قصبه
بهوهر اقامت گرفت ریاضات و مجاهدات شاقه برخود بنهاد که شب و روز در شغل باطن مے بود و نفس خود را یک ساعت آرام و قرار نمے داد و حضرت مرشدی
در مبداء حال وقتے که بندگی شیخ داؤد قدس سره در حین حیات بود نیز مجاهدات شاقه مے کشید چنانچه تا دوازده سال یک لحظت شب و روز پشت بر زمین ننهاده
بود و خواب و آرام نمے دانست مے آرند که وقتے بندگی شیخ داؤد قدس سره به قصد زیارت حضرت شیخ علی احمد صابر قدس سره جانب قصبه کلیر متوجه شد و همه
یاران اعلی اشان حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها و حضرت شیخ بولاقی وغیره ذالک همراه بودند چون بشرف زیارت مزار پر انوار آنحضرت فایض شدند
بندگی شیخ داؤد قدس سره همه یاران فرمود که طی چهل روز بدارید تا فیض روحانیت شیخ علی احمد صابر شما را دریابد و خود نیز بنیت صوم وصال تا چهل روز
بلا انفصال کرد پس هر یکے از یاران وے قدس سره حسب الامر آنحضرت موافق استعداد خود روزه طے بداشت بعضے روزه طے ده روز داشتند و بعضے پانزده
روز و بعضے بیست روز و هیچ کس طے چهل روزه داشتن نتوانست مگر بندگی شیخ داؤد و حضرت مرشدی و حضرت شیخ بلاقی که این هر سه وجود با کمبے طے چهل روزه داشتند
و بعد از چهل روز حضرت مرشدی و شیخ بولاقی افطار کردند و پیر دستگیر بندگی شیخ داؤد قدس سره قدم از چهل روز پیشتر نهاد طے آنحضرت تا به پنجاه روز رسیده بود که زنے
ولیه عصر کاشفه اسرار از غیب پیدا گشت و بحضرت مرشدی گفت که شیخ خود را زود طعام بخورانید والا نه به عالم ارواح ملحق خواهند شد بعد از آن حضرت مرشدی
و شیخ بلاقی آنحضرت را افطار کنانیدند و بالحاح تمام طعام بخورانیدند باید دانست صوم وصال که خاصه حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه وسلم دیگرے را
نباید که بدارد و صوفیه که روزه طے مے دارند به قطره آب هر روزه وقت شام افطار میکنند تا صوم وصال نباشد و در حکم خاصه انبیاء قدم ننهند المقصود داؤدی ریاضت
حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره این بود چون در خلوت می درآمد تا چهل روز قدم از آن جا بیرون نمے نهاد و در خلوت خانه را نمی کشود و بیان
اعلاے اقسام ریاضت وے قدس سره که تواند کرد و ازین چه زیاده کمالات بندگی شیخ سوندها قدس سره خواهد بود که در باب او بارها بر زبان ترجمان الهی بندگی
شیخ داؤد قدس سره گذشته که سوندها داؤد است و داؤد سوندها و بعضے اوقات بندگی شیخ داؤد با وے خطاب کرده مے فرمود من خود را همگی نثار تو کرده ام
و هیچ چیز از تو دریغ نداشته ام و فرزندان معنوی ترا از حق تعالے خواسته ام که دائم مقبول و مسعود باشند و از مریدان و مریدان تو در هر عصرے یکے چنان
باشد که حالت من بوے فرود آمد و بنقل صحیح منقول گشته که وقتے حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره در مبداء حال به موضعے بعید از بهوهر
در مجلس عرس بزرگے که صاحب ولایت آن موضع بود حاضر گشت اتفاقاً پسر حاکم آن مقام که محبوب پدر بود در آن ایام بمرد آن حاکم چون شهره ولایت
حضرت مرشدی مخدومی شنیده بود پسر مرده را بر چهارپائی انداخته بخدمت وے قدس سره آورد و عرض نمود که اے شیخ یحیی چه معنی دارد آنحضرت فرمود معنایش
این است پیر کامل دل مرید را که به غفلت مرده است بنور معرفت زنده گرداند باز آن حاکم التماس کرد که این تاویل است معنی صریح وے آن است که
شیخ کامل تن مرده را از نو حیات بخشد و از صریح بتاویل رفتن بے مانعی روا نیست و اینجا هیچ مانعی یافته نمی شود و نیز صحت خبر علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
آنگاه معلوم شود که احیاء اموات از اولیاء این امت مشاهده افتد بالجمله آن حاکم چندان الحاج کرد و از درد پسر سجده بنالید که آن حضرت را بر حالش رحم آمد و حالت
باطن استیلا گرفت در مرتبه اطلاق بر آمده آن پسر که را مخاطب ساخته بزبان هندی گفت اٹھ وے نیگر یعنی برخیز اے پسر در حال آن پسر به فضل حق
زنده شد و غریو از حاضران مجلس برخاست و چندان خلق بر آن حضرت هجوم کردند که در حد و شمار نیاید و وے قدس سره در آن انبوه پنهان از نظر مردم
برآمد و شبا شب به قصبه بهوهر رسید و این خود از ادنائے کمالات آنحضرت بود ایضاً روزے حضرت مرشدی مخدومی به فقیر گفت که وقتے من در اربعین

Scanned with CamScanner

بودم حالتے مرا رو داد که اگر در آن وقت مے خواستم همه مردگان عالم را زنده مے ساختم بنده معروض داشت که آن حالت چه بود فرمود که در آن وقت من نه مانده
بودم همین حق بود پس زبان خود در آن حال مثل شجرهٔ طور بود که حق در مظهر من تصرف مے کرد و بزبانم گویا بود ایضاً یارے بود از مخصوصان حضرت
مرشدے مخدومی که میان این احقر و وے محبت فوق الحد بود روزے با من گفت که وقتے من همراه آنحضرت در قصبه باری که پنج کروه از بلس واقع است
بودم و با وے قدس سره همگی بیست کس از درویشان وغیر ذالک بودند شخصے بیامد و دعوت آنحضرت با همه درویشان کرده برائے مهیا ساختن طعام
بخانهٔ خویش برفت بعد از ان بیست کس دیگر از مخلصان آنحضرت بخدمت وے رسیدند چون آن صاحب طعام طعام را مهیا کرده برائے طلبیدن
آنحضرت بیامد وے قدس سره فرمود طعامے که برائے من مهیا کرده همین جا بیار تا با درویشان دیگر که افزود رسیده اند و تو دعوت آنها نکرده بخوریم وے
عرض نمود که حضرت با همه درویشان بخانهٔ من تشریف فرمایند هرچه موجود است حاضر خواهم ساخت چون آنحضرت با همه درویشان بخانه اش رفت وے
را فرمود که دیگ طعام خود را پیش ما بیار او در حال آن دیگ را پیش آنحضرت آورد و گفت که در خانه ما همین برنج شالے و گوشت گاؤ موجود بود با هم
آمیخته پخته ام آنحضرت بوے فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم گفته چندان طعامے که خواهی ازین دیگ برون آر و بهر کسے که خواهی بده و وے را
سرنگون مکن آن شخص از آن دیگ طعام برون مے آورد و قسمت مے کرد و برده مے داد تا که همه درویشان همراه آنحضرت و اهل خانه صاحب طعام و اقرباء
و احباء وے که قریب سی صد کس خواهند بود سیر شدند و دیگ همچنان از طعام پُر بود و حال آنکه آن شخص در آن دیگ از طعام بیست کس زیاده نه پخته بود و همه
حاضران در حیرت ماندند از جان و دل شیفتهٔ محبت آنحضرت گشتند و هم همان یار آنحضرت روزے بمن گفت که وقتے بخدمت آنحضرت در خلوتے شرف
حضور داشتم و جز من و آن حضرت در آن خلوت ثالثے نبود دیدم که وجود مبارک وے قدس سره بالیدن گرفت تا بحدے که تمام آن حجره پر گشت و من در
گوشهٔ آن بماندم و خوف شبلیده شدن داشتم و درین حیرت بودم که آیا این چه خواهد بود بعده آنحضرت بجسد اصلی خویش عود نمود و بر هیئت اصلی خویش
بازگشت و جانب من نگاه ترحم کرده فرمود که چون عارف را تجلی جمالے روے میدهد از غایت شادی جسد وے بالیدن مے گیرد تا بحدیکه از زمین تا
آسمان و از شرق تا غرب پر کرد و چنانچه بالیدن حضرت ابو یزید بسطامی بمقتضاے این تجلی را این امر گواهی است بعده آن یار بمن گفت از آن
روز دانستم که درین وقت نیز عارفے مثل ابو یزید بسطامی موجود است الحمد لله که شرف صحبت این چنین عارف کامل مکمل
دریافتم و هم از بعضے ثقات منقول است که روزے آن حضرت در غلبهٔ سُکر و مستی حال در تالابے عمیق در افتاد و در
قعرش فرو رفت و تا دیرے در آن جا بماند در آن وقت عجب حالتے مر آن حضرت را رو نما گشت دو صورت
جمیله که یکے از آنها شکل امرد بود و دیگرے شکل زن از اندرون سینه وے ظاهر گشته بر آنحضرت جلوه دادند و از دست گرفته از آن آب برون آوردند و گفتند
که نوشه و عروس همه توئی چادر چندین رنج خود را مگنده بعد از آن آن حضرت همدران غلبهٔ سکر و حال در آتشکده که در آنجا خشت مے پزند در آمد و تا گلو در
آتش غرق شد و آن آتش کده در آن وقت تمام پر از آتش تیز [illegible] مثل هاویه شعله مے زد و هیچکس بر سبب غلبه حرارت آتش نزدیک وے رفتن نمیتوانست
آنحضرت تا یکپاس در آن آتش بماند مردم از حیات وے قدس سره مایوس شدند چون این خبر به بندگی شیخ داؤد رسید در حال قوالان را همراه گرفته
بیامد و دور تر از آن آتشکده بایستاد و قوالان را به سرود امر کرد قوالان این دوهره گفتند تبجی جهجهاوس کی سنین سوگڈھ ہوئی بھتے سرتاپچہ رہے بهر نہ
نکساکوئی۔ در حال آنحضرت از آتشکده برون آمد و در مقام قوالان رسید و مویے از اندام مبارکش نسوخته بود و سر در عدم سوختگی وجود مبارکش این بود که نار حامیه
ذات در وجودش غلبه کرده او را عین آتش گردانیده بود و آتش آتش را نمے سوزد ایضاً مے آرند که وقتے آنحضرت در شورش حال از بالاخانهٔ بلند بر زمین افتاد
و سر مبارکش بشکست و خون بسیار روان شد و او را هیچ خبر از آن نبود تا سه روز مغلوب این حال بماند چون بافاقت آمد مردمان بر سبیل معهود [illegible] گفتند که سر

مبارک شما جراحتے قوی وضربے شدید رسید اما شکر خدا کہ بخیریت گذشت آنحضرت فرمود بمن کہ درد جراحت دل قوی تراست از جراحت آب وگل جسد
است چہ باک ونیز مے آرند کہ وقتے آنحضرت در مجلس عرس شیخ صوفی بدہنے در قصبہ کیتھل حاضر بود کہ ہم سروے قدس سرہ عبدالقادر نام حالت وجد و
سماع داشت در عین آن حالت از زبانش برآمد کہ یاران ببینید حضرت خواجہ معین الدین نبی ہند حاضر است قاضی آن قصبہ کہ درآن وقت او نیز حاضر
بود گفت کہ این درویش کافر شد کہ غیر نبی را نبی گفت ولایق کشتن است مرشدے مخدومی بآن قاضی گفت لا یواخذ العشاق بما یصدر منھم
شنیدہ باشی واین مصراع دیوانہ بدست خویشتن نیست. بسمعت رسیدہ باشد پس وقتیکہ دیوانہ مغلوب الحال را در شرع شریف تکلیف نباشد وحق
تعالے اورا تکلیف نہ دہد بندگان را ئے چہ درپے ایذاء وے میشوند وحال آنکہ ہیچکس را بر حال این درویش صاحب شوق اطلاع نیست کہ این سخن
از کدام مقام گفتہ است شاید کہ وے درین وقت در مرتبہ فنا فی الرسول متحقق باشد وحضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بصورت حضرت خواجہ
معین الحق والدین دیدہ این سخن در غلبہ شوق برون دادہ ونیز لفظ نبی کہ بر ولی اطلاق کردہ آید ومراد از آن معنی لغوی میباشد بمعنی مخبر از ذات وصفات
حق نہ منصب نبوت ورسالت ہر چند کہ آنحضرت مثل این مقدمات پیش آن قاضی جاہل تمہید کرد ہیچ یکے از ینہا در دل آن اجل گرفتہ جا نگرفت بلکہ
خواست کہ بر قتل آن درویش کہ ہم سر آنحضرت بود محضری برپا کند چون آنحضرت دید کہ قاضی بمرگ خود راضی است درحال غیرت جلال ولایت صابریہ
در جوش آمد وبزبان مبارکش گذشت اے قاضی چون تو بر گشتن درویشان بناحق کمر می بندی انشاء اللہ تعالی ہمچو سگ عوعو کنان خواہی مرد بمجرد برآمدن
این سخن از زبان مبارک آنحضرت قاضی را درد سر فرا گرفت وتپ دق لاحق گشت روز بروز حال آن قاضی زبون میشد تا کہ قریب بمرگ رسید وے را در
محافہ انداختہ پیش آنحضرت در قصبہ بہوہر آوردند ہر چند الحاح بسیار نمودند چون وقت اجل وے در رسیدہ بود ہیچ پیش رفت نہ شد وآنحضرت فرمود کہ تیر بہدف
رسید وکار از معالجہ درگذشت وے را زود بخانہ رسانید اقربا آن قاضی محافہ اش برداشتہ زاری وگریہ کنان جانب قصبہ کیتھل متوجہ شدند وآن قاضی در
راہ بر دعا رفے خوش گفتہ است شعر جراحات السنان لہا التیام ولا یلتام ما جرح اللسان ۔ ونیز مے آرند وقتے آنحضرت را در قصبہ بہوہر بیماری
صعب روی داد چنانکہ مردم از حیات مایوس گشتند شبے در عین شدت مرض عالم محویت مر اورا پیش آمد دید کہ روح وے از جسم برون آمدہ صورت مثالی گرفتہ
در ہوا طیران نمود واز آسمانہا وعرش وکرسی درگذشتہ بقبہ شوق رسید چون در آنجا در آمد رسول خدارا با ہر چہار یار نشستہ دید سعادت پابوس شان دریافت
پس حضرت رسالت پناہ صلعم بحضرت صدیق اکبر فرمود کہ کلاہ شفا وہدایت بر سر این فرزند خویش بنہ وے رضی اللہ عنہ بموجب امر آن حضرت اول کلاہ شفا بر سرش
نہادہ بعد از ان کلاہ ہدایت وپس از آن شغل لطایف ستہ کہ نسبت بمقام صدیقیت داشت تلقین فرمود گفت رضا حضرت رسالت پناہ صلعم درآن است
کہ در ایام وفات وے صلعم شیر وبرنج یک جا پختہ بروحانیت مبارکش فاتحہ مے دادہ باشی ودرانیز در ضمن آن حضرت صلعم بفاتحہ یاد داری چون وی بافاقت
آمد خود را بکمال صحت وتندرستی یافت گویا کہ ہیچ مرض لاحق نشدہ بود چون صبح دمید مجلسے کلان ترتیب داد وطعامی وافر از قسم شیر برنج مہیا ساخت
وفقرا صاحب وجد وشوق در آنجا حاضر شدند وتمام روز در ذوق وسماع گذشتہ آخر روز آن طعام حاضر آوردو برآن فاتحہ حضرت رسالت پناہ صلعم وحضرت
صدیق اکبر وجمیع اصحاب آنحضرت خواندہ بردم خورانید ورخصت کرد وبعد از آن تا وقتے کہ در قید حیات بود در ایام وفات آنحضرت روز دوازدہم ماہ ربیع الاول
ہمین قسم مجلس ترتیب مے داد اگرچہ وے قدس سرہ را ہمیشہ بفقر گذرا وقات مے گذشت اما ہر چہ درآن روز بخانہ اش موجود بودی در احتیاج مجلس عرس آنحضرت
صلعم خرچ کردے ووے قدس سرہ مجلس عرس حضرت پیر دستگیر خویش بندگی شیخ داؤد بغایت عالی شان ترتیب میدادی ودرآن روز ہر چہ موجود بودے
ہمہ را در احتیاجش صرف نمودی وایضاً حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندہا قدس سرہ در ایامی کہ بموضع براس بتقریب عرس حضرت خواجہ
مودود چشتی قدس سرہ تشریف داشت روزے بعد از ادائے نماز پیشین در مسجد سادات آن موضع مقابل قبلہ نشستہ بود این فقیر وبدیگر خادم

پیش آنحضرت حاضر بودم و نزدیک آن مسجد ایوانی واقع است که مردم بعد از فراغ نماز کلام دنیا در آنجا نشسته می‌کنند درویشی خراتی یا محمدی نام از
موضع نیسنگ که دو کروه از براس جانب جنوب واقع شده آمده در آن ایوان نشسته بنج سائیدن شروع نمود چون آواز سائیدنش بسمع حضرت مرشدی
رسید از حاضران پرسید که این چه آواز است یکی از حاضران که پدر عالی قدر این فقیر بود عرض نمود شاید که کسی بنج میساید در آن وقت آنحضرت مغلوب الحال فنا و
محمدی بود فرمود که وی را از این امر شنیع منع نمایند بعضی حاضران حسب الامر پیش وی رفته منعش کردند او گفته شان نشنیده بر سر کار خود در رفت چون این ماجرا
به سمع مبارک آنحضرت رسید از غایت غیرت شریعت چوبی بدست مبارک خود گرفته بالیستاد و حال آنکه در آن هنگام عمر آن حضرت از نود در گذشته قریب
بصد رسیده بود و قوت برخاستن بخود نداشت و دو درویش بر دو کتف وی را گرفته ایستاده می‌نمودند و برای بول و غایط می‌بردند اما در آن وقت از غلبه
حال و قوت باطن خود بخود بی اعانت دیگری برخاسته و چوب در دست مبارک خویش گرفته جانب آن درویش خراباتی برای احتساب متوجه گشت آن
درویش از هیبت جلال ایشان رو به فرار نهاده بموضع نیسنگ رسید و از قهر نظر جلال آنحضرت در چند مدت بمرد و آنحضرت بهمدر آن وقت در غلبه حال روی
به صحرا نهاد و چنان تیز سیر رفت که هیچکس بوی نمی‌رسید آخر مردم از پس دویده در زیر درخت املی که پس خانهٔ این فقیر جانب غرب بر کرانهٔ تالاب واقع است
بوی رسیدند و آن حضرت را در سایهٔ آن درخت نشسته یافتند از آنجا بر محافه سوار کرده در آن مسجد آوردند و هم پدر عالی قدر این فقیر می‌گفت که اتفاقاً حضرت
مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره چنان بود که چون از قصبه سفیدون به موضع براس یا بر دهی تشریف می‌آوردند در راه قریات و دهیات مفسدان و
حرام خوران بود در آنجا منزل واقع میشد اما طعام آن دهیه‌ها را آنحضرت و یاران وی نمی‌خوردند وی قدس سره همراه خود طعام خام مقداری از سفیدون
بر می‌داشت که در راه برای وی و یارانش کفایت میکرد و بنقل متواتر بثبوت پیوسته که آنحضرت در آخر عمر که قوت برخاستن از خود بی اعانت دیگری
نداشت وقتی که سرود می‌شنید خود بخود بر می‌خواست و در تواجد و رقص در می‌آمد در آن هنگام قوت ده آدم برای محافظت وی قدس سره کفایت
نمی‌کرد و نیز سید چاند که از رؤسای براس و از اولاد حضرت خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس سره بود و دختر همشیرهٔ آنحضرت نیز در عقد نکاح وی بود
با این فقیر می‌گفت که چون محمد عالمگیر اورنگ زیب وفات یافت و در میان هر دو پسر وی محمد معظم و محمد اعظم جنگ بر پا شد من بخدمت بندگی شیخ سوندها
قدس سره التماس کردم که سلطنت از میان این دو کس بر که قرار خواهد گرفت وی قدس سره فرمود بر محمد معظم که بعد از محمد عالمگیر وی بادشاه خواهد شد آخر همچنان
شد که فرموده چنانکه مشهور است و نیز بنقل ثقات منقول است که وقتی حضرت مرشدی پیش یاران محرم اسرار بیان حقائق و معارف خاصه میکرد ناگهان
یک درویش نقشبندی در آمد و گفت در طریقهٔ ما زود تر وصول بمقصود حاصل می‌شود چه مثال وصول بحق در طرق دیگر چنان است که کسی در خانه از راه در
او برود و رسیدن بخدا در طریقهٔ ما بر این مثال است که شخصی از پس خانه جست کرده زود در وی داخل میشود و یقین است که از راه دروازه بعد دیری در خانه
در می‌آید و از پس جست کرده زود در وی داخل میشوند و آنحضرت تبسم کرده فرمود که حق تعالی در کلام قدیم خود آمدن در خانه‌ها از راه درها شان امر فرمود
و از پس پشت اینها جست کرده در آمدن را منع نمود چنانچه گفته وأتوا البيوت من أبوابها ولا تأتوها من ظهورها آن درویش نقشبندی
از حسن جواب آنحضرت فریفته و شیفتهٔ محبت وی گشت و گفت این چنین قطبی صاحب علم لدنی تا امروز ندیده بودم الحمد لله که اکنون بشرف صحبتش
تشریف یافتم ایضاً این فقیر از زبان بعضی ثقات استماع دارد که وقتی حضرت مرشدی مخدومی از مجلس عرس حضرت شاه جلال تھانیسری فراغ
یافته جانب قصبه بهوه متوجه گشت در اثنای راه رهزنانی چند از دهی بر آمدند اگرچه از هیبت جلال آنحضرت در حضورش بی ادبی کردن نتوانستند اما از فقیر که
پس مانده بود جامهای وی کشیده بردند آن فقیر فریاد کنان پیش آنحضرت آمد وی قدس سره از غیرت ذاتی جانب دهیه مذکور اشارت فرموده بر
زبان راند عجب است که این دهیه را آتش نمی‌گیرد در حال آتش در آن دهیه افتاد و اکثر متاع و مردم آنجا بسوختند و برخی گریخته [illegible]

سید چاند که از رؤسای براس / و از اولاد حضرت خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس سره

بردند چون ساکنان آن دیہ را خبر شد کہ این آتش افروختہ حضرت مرشدی مخدومی است بدون توجہ آنحضرت فرو نخواہد نشست در حال بانذر و نیاز بسیار آن بےادبان را کہ جامہاے فقیر آنحضرت بردہ بودند ہمراہ گرفتہ بخدمتش رسیدند باستغفار و ندامت پیش آمدند و آنحضرت عذر ایشان را مقبول داشت و تقصیر شان عفو فرمود تا آن دیہ آبادان گشت بعد ازان ہر کہ نام آن حضرت میگرفت وے را ہیچ مفسد در آبادانی و صحرا التعرض نمیکرد و ہم این فقیر از زبان یاری از آنحضرت سماع دارد کہ گفت شبے در ایام چلہ سرما محتلم شدم بہ نیت غسل برخاستم چون آب سرد بود بسیار و خاصیت برف داشت از ہیبت آن غسل کردن نتوانستم باز بخواب رفتم بین النوم والیقظہ بودم کہ جنیان بصور کریہ و ہیبت ناک رونما گشتند و خواستند کہ بر من حملہ آرند ناگاہ جمال حضرت مرشدی بندگی شیخ بسوند ظاہر شد و بآن جنیان گفت کہ این شخص از مریدان من است ویرا التعرض مرسانید و از گرد پیش وے دور شوید در حال آن جنیان از نظرم غائب شدند پس آنحضرت مرا بیدار ساخت و فرمود کہ وضو کردہ دریاد حق مشغول شو و ہیچ ترس مدار کہ بعد ازین ہیچ جنی ترا مزاحمت نخواہد کرد چون برائے وضو برخاستم آنحضرت از نظرم مستور شد و من وضو کردہ بقیہ شب بذکر اشتغال ورزیدم و در حیرت بودم کہ آنحضرت در خانہ بودند نیم شب درین وقت چگونہ حاضر گشتند و باز از نظر من ناپیدا شدند این خود می دانستم کہ صورت مثالی آنحضرت برائے محافظت من از جنیان حاضر آمدہ بود اما درین فکر بودم کہ آیا حضرت را ہم ازین حال اطلاع بود یا نہ چون علی الصباح بخدمت آنحضرت رسیدم بمجرد دیدنم فرمود دیدی اے فلان کہ چگونہ شب گذشتہ ترا از معرت جنیان نگہداشتم در حال بپائے آنحضرت افتادم و گفتم کہ کمالات ذات بابرکات حضرت از آن زیادہ تر اند کہ بفہم من درآیند از آن باز دانستم کہ چنین مردان الآن نیز موجود اند کہ بر اسرار غیب اطلاع میدارند شکر خداے را کہ بہ تشرف ارادت این چنین مردے صاحب کمال و تکمیل مشرف شدم مخفی نماند کشف کہ اطلاع بر غیب است یا بصورت متعلق است یا بمعنی و حقائق اول را کشف صوری گویند و ثانی را معنوی و صوری یا بمشاہدہ است یا بسماع یا بلمس چنانکہ عبداللہ ابن عباس از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت میکنند کہ فرمود دیدم پروردگار خود را در نیکوترین صورتے پس گفت در چہ خصومت میکنند فرشتگان مقرب اے محمد گفتم تو داناتری اے رب آن پس بنہاد حق تعالی کف دست خود درمیان دو کتف من تا یافتم سردی آن را در ہر دو پستان خود و دانستم چیزے را کہ در آسمانہا و زمین است یعنی این علم مرا بمشاہدہ و بلمس تجلی حق و استماع کلام وے ہر سہ حاصل آمدہ یا بشم است کما قال رسول اللہ ان للہ فی ایام دھرکم نفحات الا فتعرضوا لها وایضا قال انی لاجد نفس الرحمان من قبل الیمن یا بذوق است چنانچہ حضرت رسالت پناہ صلعم فرمودہ رایت انی اشرب اللبن حتی تخرج الری من اظافیری فاعطیت فضلی عمر فاولت ذلک بالعلم و کشف صوری اگر متعلق بحوادث است آن را رہبانیہ گویند چہ راہب را ہم بحسب مجاہدہ این مشاہدہ است و بعضے این کشف را از قبیل استدراج و مکر الہی شمردہ اند و جمعے از کشف امور اخروی ہم اعراض نمودہ مقصد خود در انحصر در فنا ساختہ و عارف محقق کہ مشاہدہ نور حق در جمیع مظاہر دنیوی و اخروی میکند از ہیچ ذرہ اعراض ندارد و استدراج در حق او متصور نیست و منبع جمیع مکاشفات حق قلب است و او را حواس روحانی است بحیثیتے کہ در خواب مے بیند و مے شنود و این حواس روحانی اصل جسمانی است و چون حجاب مرتفع شود اصل و فرع یکے شوند و بحواس جسمانی آنچہ بحواس روحانی ادراک کنند ہمگی شود چنانچہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وسلم در محراب دست دراز کرد و بخود کشید وجہ آن پرسیدند فرمود عرض علی عنقود من عنب الجنۃ گفتند چرا اخذ نفرمودید گفت ھیھات حجر منہ لا ثم الدنیا باید دانست کہ کشف یا در نوم است و آن رکود حواس است از اعمال خود بسبب کسالتے کہ طاری گردد از تصاعد بخارات معدہ بدماغ و آنچہ درین حال میبیند رویا است یا در غیب و آن رکود حواس است بسبب التذاذ فیض کہ از عوالم عالیہ فائض شود و صاحب حال را از عالم شہادت بہ عالم غیب کشد و آنچہ درآن حال دیدہ شود مکاشفہ و مشاہدہ است و سوم آن است کہ از عوالم عالیہ فیض برسد و حواس ظاہرہ رکود نیافتہ صاحب وقت بہ عالم معنی وصول یابد و آنچہ در آن دیدہ شود معاینہ باشد این خاصہ رسل انبیاء و اولیاء است فافہم واغتنم و نیز از ثقات منقول است کہ وقتے حضرت مرشدی در غلبہ حال بصحرا بیرون رفت بموضعے رسید کہ دہقانان قلبہ رانی میکردند در آن میان دہقانی چوبے سخت بر پشت گاوے زد در حال آنحضرت آہ کردہ پشت خود گرفتہ بنشست آن دہقان گفت من چوب بر پشت گاو زدم ترا چہ درد رسید کہ آہ کردید آنحضرت فرمود کہ آن چوب بر پشت من زدی اگر باور نے داری بیا و ببین دہقان بر خود آمدہ دید کہ اثر آن چوب و نقش ضرب وے بر پشت مبارک آنحضرت

Scanned with CamScanner

ببینه ظاهر گشت در حال آن دهقان بپایے مبارک افتاد و معذرت کرد و مرید شد و همه دهقانان آن نواحی در حلقهٔ انقیاد آنحضرت در آمدند باید دانست چون سالک
منازل سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله الی الخلق قطع کرده قدم در سیر رابع که سیر مع الله فی الخلق است می نهد بنور حق همراه گشته بجهت تحقیق خواص آثار اشیاء
و دریافت خصائص قدرت و حکمت و مشاهدهٔ عجائب و غرائب معنوی و غیرها در حقایق آنها سیر مینماید و درین سیر کامل را حالتے طاری میشود هرچه بر کون از نفع و ضرر و رنج
و راحت وارد میباید اثرے از آن در ذاتش پدید میآید از ینجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را غم است بسیار بود و حکایت ابو یزید بسطامی که وقتے اسپ
در بازار بود کسے تازیانهٔ محکم بر اسپ زد وے قدس سره متاذی شد و از جا در آمد و بر بدنش اثر ضرب تازیانه ظاهر بود شاید شوق اینحالت است پس ظهور اثر ضرب
چوب کردهقان بر پشت گاؤ زد بر پشت حضرت مرشدے از آنجهت که وے قدس سره تحقیق در مرتب سیر رابع داشت و این حالت از خصوصیات سیر رابع است و انمعقدر
را شاے میگویم تا واضح تر گردد باید دانست مثلا شخصے در خواب می بیند که او را چوب می زنند یا محنت و اندوهی میرساند شک نیست این صورت که مرئی مے شود
ببدن مثالی وے است حال آنکه بدن شهادتش را نیز از آن اثر میرسد و کاملان درین تاثیر همه یکرنگ نیستند بلکه هرچند سیر ایشان کامل تر است تاثیر شان بیشتر است
و هم از ثقات منقول است که روزے حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره در خلوتے سرود مے شنید و بعضے یاران خاص شرف حضور داشتند که
ناگاه در عین حالت ذوق و استماع آن سر مبارک از نظر مردم پنهان شد و رفته رفته تمامی جسد مبارک مستور گشت تا یکپاس مستور ماند بعد از ان ظاهر گشت چون آنحضرت
از ان حال فرو داشتند بعضے یاران محرم جرأت نموده از حقیقت این امر پرسیدند فرمود نور معشوق غلبه کرد نور عاشق مغلوب و مستور گشت و ظهور در بطون پیوست و سطوت
اسم الباطن تعین اسم ظاهر بر انداخت و می آرند چنانکه حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره کاسب کامل و عارف مکمل بود همچنین تصرفات اسماء نیز
بر کمال داشت چنانچه منقول است که زنے بیوه مرید بندگی شیخ محمد صادق گنگوهی بر پسر ش بندگی شیخ داؤد فریفته و مبتلا شد و بوے گفته فرستاد که اگر مرا در نکاح خود
درآری فبها و الا بمن بر تو تهمتے خواهم بست بندگی شیخ داؤد بحضرت مرشدی مخدومی گفت که حقیقت حال چنین است باید که بنیت دفع این مرلت موذیه که شرعا
واجب القتل است باسم حق اشتغال نمائی حضرت مرشدی حسب آن فرموده پیر دستگیر خویش در حجره در آمده سه روز باسمی از اسماء حق اشتغال ورزید بروز سیوم موکلان
آن اسم سر آن زن بریده پیش حضرت مرشدی در حجره آورده انداختند در حال آنحضرت از حجره برون آمد و حقیقت حال بخدمت پیر دستگیر خویش باز گفت وے
خیلے خوش وقت گشت و پس از چند روز خبر رسید که سر آن زن را در بستر خواب از تنش جدائی یافتند و نیز وقتے شخصے از امرا بخدمت بندگی شیخ داود بیامد و عرض
نمود که پسرم را بادشاه وقت بر قلعهٔ سخت و محکم نامزد کرده است و مردان آنجا جنگی و اهل شجاعت اند از وقتے که رفته است تا الآن هیچ خبرش معلوم نیست
حضرت توجهے فرموده از حقیقت حالش مرا آگاهی دهند بندگی شیخ داؤد بحضرت مرشدی فرمود که در خلوتے رفته مشغولی و توجه نمایند و اخبار پسر این امیر بیارند
آنحضرت بموجب فرمان پیر دستگیر خود در خلوت رفته بذکر نفی و اثبات اشتغال ورزید تا چهل بار نگفته بود که دو شخص از غیب حاضر شدند و گفتند که پسر خود بگو کر
پسر آن امیر روز پانزدهم با صحت و سلامت و فتوح و غنائم بسیار بوے ملاقی خواهد شد حضرت مرشدی از خلوت بر آمده کیفیت حال بخدمت پیر دستگیر خویش
معروض داشت آنحضرت بآن امیر گفت پس روز پانزدهم پسرش تندرست و صحیح با غنیمت لاتحصی به پدر خود پیوست در حال آن امیر و پسر وے با نذر
و نیاز بسیار بخدمت بندگی شیخ داؤد رسیده بشرف ارادت و بیعت وے تشریف یافتند و نیز از مردے ثقه مروی است که مے گفت وقتیکه من نیت خوردن
طعامی در دل کرده بخدمت قطب افراد بندگی شیخ سوندها قدس سره میرفتم هنوز در مجلس شریفش خوب قرار نه یافتم که همان طعام بعینه کسے پیش ادمے آورد و
وے قدس سره جانب من دیده متبسم شده میفرمود اینک آرزوے تو حاضر است بجز من در حیرت می ماندم که سبحان الله عجب قدرت مر اولیاء حق را
هست پس در دل مے گفتم آرے ؎ مردان خدا خدا نباشند لیکن ز خدا جدا نباشند و نیز از بعضے ثقات مروی است که وقتے آنحضرت در غلبه
حال گرد اگرد گنبد مزار حضرت شاه جلال تهانیسری بر سبیل طواف میگشت که ناگاه گنبد روضهٔ شیخ جلال قدس سره در جنبش آمد حضرت مرشدے ...

دیده و فرمود به جا باشی که جنبش کار دل است نه خاصیت آب و گل. در حال آن روضه برقرار ماند و هم از ثقات منقول است در ختم که آنحضرت از پیر دستگیر
خویش بندگی شیخ داؤد در خفیص گشته جانب سفیدون متوجه شدند چون از قصبه گنگوهی برآمد در خاطر مبارکش گذشت گلشن که یکی از گلزار بود در یک آن صد
جا حاضر مشید خدا تعالی به مرتبه ولایت رسانیده است گاهی این اسرار خود معاینه نه بینیم هم در آن ساعت ندا از پرده غیب در رسید که جانب برگهای این
اشجار منظر کن تا قدرت ما ببینی و در آن موضع درختان کلان و خورد از قسم بانس و غیره بسیار بود پس آنحضرت بطرف برگهای شان نگاه کرد بر برگی
از آن اشجار که نظر او می افتاد صورت خود را در آنجا مشاهده می نمود حالانکه برگ آنها از حد شمار خارج بود چون وی قدس سره خود را در یک آن در امکنه
کثیره لاتعداد یافت متحیر ماند از آنجا برگشته بخدمت پیر دستگیر خویش در قصبه گنگوهی رسید و حقیقت حال معروض داشت بندگی شیخ ارشاد فرمود که اینجا حیرت نیست
تو بمقامی رسیده که اگر بخواهی اینچنین عجوبها و خوارق عادات بسیار و بی شمار به مجرد ارادت پیدا آید و کشف و کرامات از صفات و احوال تو شده اند
و تو خود مرتبه عینیت بحق داری و هم شخصی که این فقیر را بر قولش اعتماد کلی بود با من می گفت که وقتی آنحضرت در مجلس عرس حضرت شاه جلال تهانیسری
در قصبه تهانیسر حاضر بود و یکی از رؤسا و فضلای آن عصر نیز که سخت منکر سماع بودند در آن مجلس شرف حضور داشت و قوالان این سخن هندی که مقبول
حضرت قطب العالم بندگی شیخ عبدالقدوس گنگوهی بود میگفتند **دوهره** وه دیکهے چنبل کی گهاٹ پات دوبین پتهر انرین [?] درین میان آن
حضرت به فاضل مذکور گفت که ما معنی این هندی بگو که چیست آن بیچاره از هیبت جلال آنحضرت چنان در حیرت فرو ماند که گویا از علم عاری شده است
و جاهل محض است نه در آن هندی کردن توانست بلکه بالکلیه از عقل و هوش عاری گشت و لذت این صوت وی را در گرفت و در عالم شوق و وجد انداخت
چون بهوش آمد از انکار سماع توبه نمود بلکه خود از اهل سماع گشت بعده آنحضرت آن فاضل فرمود دیدی ای ملا لذت جامعیت تشبیه و تنزیه همه که حق را مجرد
در مرتبه تنزیه بتقیید و محدود دیدالستی آن فاضل به پابندی شرف جامعیت این دو مرتبه اعتراف نمود بعد از آن آنحضرت معنای این هندی باره بیان فرمود و
گفت که مرشد به سالکی که به تجلی لاهوت رسیده است خطاب کرده برای تشنت تعین وی می فرماید که ببین ای طالب صادق در گذرگاه بحر ذات برنگ
کسانیکه از تعین خود خلاصی یافته سبکسار شده اند در شهود این بحر لاکیف غرق میشوند اما آنکه بهستی خود گرفتار و مبتلا هستند بسر این آب که عبارت از شهود ذات
صوریه است آشنا میمانند و از شهود بحر ذات و عمق وی چیزی ندارند باز فرمودند که معنای دیگر نیز مر این سخن را هست و آن این است که مرشد کامل بطالب
صادق می فرماید در بحر معرفت ذات مطلق و قبول خلافت حق که مدلول انا عرضنا الامانة است فرشتگان و آسمان و زمین و جبال که از علایق بشریت
سبکسار اند غوطه می خورند و راه تا بن نمیبرند و از حمل آن ابا می نمایند و انسان که در عوائق بشری محبوس و گرانبار است در قبول آن امانت مبادرت می نماید
و آن را بر سر برداشته در بحر تجلیات ذات شناوری میکند و بر دم ترقی جدید میخواهد و معنای دیگر هم واضح تر از آن هر دو موافق استعداد آن عالم فرمودند گفتند
که شیخ مر طالب صادق را تدبیر عروج دم تعلیم کرد فالمدبرات امرا کنایت از آن است می آموزد بلکه می نماید پس می فرماید که ببین ای عاشق حقیقی
در گهاٹ چنبل که مقام نیلوفر است چه عجوبه است چون دم ساز که عبارت از پات است به سبب اختیارش در آنجا غرق میشود دم تعلیم کرده کنایت از نهر است
در بحر سلطان الذوق شناوری مینماید از بحین برآمده بعلیین عروج میکنند پس این جنس را بدین گونه بکار بندی که بمقصود خواهی رسید چون آن فاضل ا
آن معانی از زبان مبارک آن حضرت شنید گفت این نیست مگر از علوم الهیه است و ما که به قشر قناعت کرده ایم با دراک این معانی کی توانم رسید
قصه ارادت و ملاقات این کاتب حروف به خدمت قطب افراد حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ ننوند [?] قدس سره
و اجمال بیان خرقه خلافت و سجادگی یافتن این فقیر از آن ارشاد پناه این است که به مقتضای جاذبه فضل بحکم از ابتدای طفولیت عشق حق
[illegible] با ذات مطلق گریبان گیر این فقیر بود خود بخود کتب مشائخ را دیده ریاضت و مجاهدات مینمود چون به عمر شانزده سالگی رسید شبی در واقعه دید که ناگاه

Scanned with CamScanner

در خانهٔ ما در آمده و در کنار افتاده است و نور آن آفتاب در همه خانهای قریه براس که وطن این فقیر است بلکه در تمام خانهای قریه و امصار عالم طالع است و آن
آفتاب باین فقیر سے گوید خود بخود چراغ مجاهده و ریاضت میکشی پیش من بیا تا ترا راهے قریب بنمایم که تا تو زود تر بمقصد حقیقی برسی چون این فقیر بیدار شد
این مقدمه پیش پدر بزرگوار خویش اظهار ساخت وے فرمود که درویشے قطب درینجا خواهد رسید و تو سجاده بر حق و جانشین مطلق وے خواهی بود بعد از چند روز
حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره در موضع براس تشریف آوردند و آن آفتاب وے بر خاص و عوام آن مقام تافت و در مسجد سادات آنجا
نزول فرموده درین میان پدر عالی قدر من فرمود که تعبیر این خواب تو همین بزرگ است که حالا درین قریه تشریف ارزانی فرموده است زود بشتاب و سعادت
بیعت وے را دریاب پس این فقیر با پدر بزرگوار خویش بخدمت آن آفتاب هدایت در آن مسجد رفت و سعادت قدم بوس دریافت و عرض نمود که
این فقیر میخواهد که در سلک بندگان این جناب منسلک گردد فرمود خوب آمدی از دیر مشتاق تو بودم و مرا حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم در عالم
بنام و نشان تو خبردار کرده بود و گفته که بعد از تو سجاده و صاحب مقام پیران وے خواهد بود الحمد لله که طالب امانت خویش شدی و این مصرعه نیز خواندند
بیا که با سر زلف تو کارها داریم   بعد از آن ما را در روضه صاحب ولایت قریه براس و مضافات وے حضرت شاه ابو العلی چشتی قدس سره که بیرون از
آن قریه جانب شرق واقع است بر دو از راه توجه فرمود که بیعت و تلقین تو چون دیگران نیست که تنها باین امر پردازم بلکه مے خواهم که باتفاق و معانقه
صاحب ولایت این مقام این کار کنم بعد از آن این بنده را بشرف ارادت و بیعت خویش تشریف داد و کلاه چهار ترکی از سر مبارک خویش فرود آورده
چتر سر این دعا گوے گردانیده و شجره پیران نیز همران روز عنایت فرمود و پدر عالی قدر این فقیر نیز همان روز بشرف بیعت آنحضرت مشرف گشت
بعد از آن باین فقیر فرمود که طے سه روزه بدارد درین سه روز یک بار ختم کلمه طیب بکن شب چهارم غسل حقیقی ادا کرده مابین مغرب و عشا پیش من بیا این
فقیر فرمان بجا آورد و چون شب چهارم پیش حضرت قدس سره برفتم رو بروے خویش بنشاندند و نفی و اثبات و اسم ذات بطریق جهر و خفی تلقین نمودند ذکر قلبی نیز همان
وقت تعلیم فرمود بعد از آن این فقیر بموجب امر پیر روشن ضمیر خویش بر بام خانه خورد که در وے دراز شدن و ایستادن ممکن نبود از کاه ساخته در آن فرو آمده
با تیان اذکار و اشغال مشغول گشت تا شش یا هفت سال ریاضت و مجاهدات شاقه میکشید و درین مدت این فقیر خواب و آرام نمیداشت و نمیدانست
که چگونه میشود و طعام بالکلیه ترک شده بود مگر بعد از سه چهار روز نیم پاو دکر وقت افطار بکار میبرد بعد از مدتے نسیم فتح باب و اقبال در وزیدن آمد شبے
در آن خانه گاه نشسته در باد بر وجود که در آنجا جز ذات مقدس حق سبحانه انیسے نبود بحکم سیروا فی الارض سیر کردم ناگاه بستانی در نظر آمد که جنات النعیم
بلکه عرش عظیم یک گلے از گلزار اوست زیرا که لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن وصف خاص وے است از
آن جهت وسعت او از وسعت همه برتر آمد و چون تماشاے آن بستان مے کردم و حظے میگرفتم غم و اندوه و شادی و خورمی همه از من دور شده بود و فارغ
البال از غم آینده و حال نشسته بودم که ناگاه یک یکجا نه پیش من ظاهر شد چنانکه از ظهور وے وجود من کلی روی بسوے فنا و محویت کشید در آن خانه یک
عروس در نظرم آمد که اعضائے ظاهر وے همچو پارچه فانوس بودند که بر شمع پوشیده باشند و اندرون تمامه وجود آن عروس جز یک نور نبود که احاطه او در آن
وقت در نظر این فقیر اندک مے نمود بعد از زمانی آن نور محیط شدن گرفت چنانکه درین شمول و احاطه هفت عروس در نظرم آمد که یکے از دیگرے کلان
تر بود و هفتم از همه کلان تر و درین وقت فی الجمله شعور خلق باقی بود و آن عروس هفتم چنان حسن داشت که اگر یک ذره از نورش درین عالم ظهور کند همه خلق
بمیرند و حکم کل من علیها فان نفاذ یابد و این فقیر از برکت و مدد روحانیت حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره نعرهٔ هل من مزید مے زد که
ناگاه وجود مرا احاطه کردن گرفت در اندک زمانه دیدم که همگی وجود مرا در گرفت و محیط شد و هر موے از موهاے وجود من عین آفتاب شده بود بعد از ساعتے
دیدم وجودم محو شد و هیچ اثرے از آثارش باقی نماند لان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و در آن وقت در نظر این فقیر

غیر این آفتاب جهانتاب موجود نبود الان کما کان الحمد لله علی ذلک بیت غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد
و چون بدین مقام رسیدم از کلفت وجود خلاصی یافتم و از آثار صفات بشریت نجات حاصل شد و آرام تمام و آسائش و عیش دائمی نصیب گردید آمد و یاد دوست
خود در خواب شدم و بزبان حال این بیت نیز سرائیدم ؎ من مست می عشقم هوشیار نخواهم شد خفته بر معشوقم بیدار نخواهم شد و چون درین مقام سایش
یافتم خواستم که ازینجا نروم از کلام بے حرف و صوت بے واسطهٔ غیرے ندا آمد که اے بندهٔ من همت عالی کن و درین مقام رحلت اقامت مزن قدم بیشتر
نه تا اسرار ها بینی چون بافاقت آمدم تمامی سویداء خود بخدمت حضرت مرشدی مخدومی بیان کردم خیلے خورم شدند و فرمودند ملکوت و جبروت را خود طے کردی اکنون
سعی کن تا جمال حضرت لاکیف بر تو جلوه نماید بعده این فقیر را شغل هو انکم و سه پایه تلقین فرمودند و بار بعین شغل سه پایه امر نمود این فقیر بموجب اتباع حضرت مخدوم
شیخ احمد عبد الحق قدس سره خلوت شش ماهه اختیار نمود شب و روز در مشغولی شغل سه پایه میماند و گاه گاهے وقت شب قریب دو پاس در مشغولی صلوٰة معکوس
نیز اشتغال مے ورزید و این فقیر شغل سه پایه را بطریقے که در وے اسم ذات را سه بار گفته بیکدانه تسبیح مے انداز ند تا چهار صد یا سی صد بار در یک دم مے
رسانیدم که عالم اطلاق و لاکیف بمن مے آمد و شعور جزئی مرا تاراج مے ساخت شبے این فقیر در مراقبهٔ هویت ذاتی مشغول بود که عالم محویت در ربود در آن
بیخودی خود را بر کرانهٔ بحری لاکنار یافت و بعد از ساعتے شکل ماهتاب از جانب مغرب نمایان شد و شکل آفتاب از طرف مشرق و هر دو جانب این
فقیر مے آمدند چون نزدیک آمدند از میان شکل ماهتاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر براق نوری سوار بر آمدند و از شکل آفتاب حضرت
مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره بر محافه سوار ظاهر گشتند و هر دو نزد این فقیر در رسیدند درین میان گویا وقت نماز در رسید حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم حضرت مرشدے را قدس سره امام کردند و پیش فرستادند و خود با این فقیر اقتدا کردند چون بار کوع و سجود میرفتیم همه اشیاء از اشجار و غیر ذلک با ما
موافقت مے نمودند و رکوع و سجود بجا مے آوردند و چون بر مے خواستیم اینها نیز بر مے خواستند چون از نماز فارغ شده سه بار نفی و اثبات تکرار کردیم هر بار که
لا اله مے گفتیم همه اشیاء معدوم مے شدند و چون الا الله مے گفتیم باز بوجود مے آمدند بعده خود را زیر درختے از نور سرخ یافتم و حضرت مرشدی مخدومی را نیز
با خود دیدم و از آن درخت قطره هائے نور سرخ بر من مے چکید ند آنحضرت مرا مے فرمایند این نور که مے چکد نور ذات است بعد از آن بحرے از نور سرخ
رو نما گشت قطرهٔ وجود من در آن بحر پیوسته یک رنگ شد و از من نامے و نشانے نماند و تیسے دیگر این فقیر بمراقبهٔ غیب اشتغال مے داشت چنان معلوم
شد که آسمان و زمین و اشیاء کونے همه از نور سرخ اند و تمامی عالم مالامال از همین نور است بعده آن نور سرخ تعین بصورت حضرت مرشدے گرفته رونما
گشت و بمن فرمود که خدائے تو منم به پرستش من مشغول باش بعد از آن همان تعین حضرت مرشدی رسول یافتم و آن سیلاب فنا هوشم در ربود و بعالم محویت که از علم و دید برتر است پیوستم
بعد از دیرے باز بعالم شهود رجوع افتاد دیدم که حضرت مرشدی ایستاده اند و مے فرمایند شکر خدا بکن که بکمالات فنا فی الرسول و فنا فی الله تشریف یافتی چون بافاقت آمدم حقیقت حال
معروض حضرت مرشدی گردانیدم فرمودند هنوز مرتبهٔ بے کیفی در پیش است چندے مدت سعی باید کرد تا آن عنقاے بے نشان شکار دام تو گردد و انشاءالله بمداومت شغل لطایف سته و
شغل سه پایه کرد این فقیر حسب الامر آنحضرت باین اشتغال شب و روز اشتغال مے ورزید و منتظر مواهب غیبیه بودم که کارم از کجا کشاید و فتح باب مقصود
کے خواهد شد ناگاه شخصے وجیه که روے او چون ماه شب چهاردهم بود پیدا گشت و گفت ؎ مردانه در آی کاندرین راه نے بوی همے خرند و نے رنگ
گلے سر وجود برخیز افتاده میانش در ره تنگ از استماع این کلام شورے در من افتاد و اضطراب بزیاده تر گشته نزدیک بود که جانم از قالب بر آید
ناگهان سروش غیب در گوشم فرو خواند چندان اضطراب مکن و ساکن باش که مقصود و مطلوب تو نزدیک رسید درین میان برقے از بوارق ذات بر جانم
زد که کیفیت آن بمشاهده تعلق دارد و از آن تاریخ تسکین و اطمینان روے نمود زیرا که انهار خورد چون بدریا رسید ساکن مے گردند تا در میان راه
اند و درین مقام حقایق اشیاء کماهی منکشف شد معیت حق با خلق نمودار گشت و شهود خلق در حق و شهود حق در خلق حاصل آمد و جود بهشت

Scanned with CamScanner

حضرت لاکیف بر این فقیر متجلی گشت چنان غلبه کرد که حالت موت و قیامت معاینه شد و تفصیل آن طولے دارد و آن نسبت این فقیر را مغلوب الحال ساخت و در غلبه وے تا یک ماه از خود خبرے نداشتم چون حقیقت حال به عرض اقدس حضرت مرشدی رسانیدم فرمودند که غلبه حال تا مجذوب خواهد گردانید به شغل علم ظاهری اشتغال نما پس بامر آنحضرت بکسب علم ظاهر مشغول شدم در چهار پنج سال بخدمت استادان کامل در شهر سرهند از تحصیل همه علوم رسمیه فراغ یافتم و فاتحه بخدمت مولوی فرخ شاه نبیره شیخ احمد سرهندی قدس سره که در علم ظاهر ملا عبد الحکیم ثانی بود در اصل علوم را بابی خواندم و در ایام تحصیل شب در شغل باطن میگذرانیدم و روز در تحصیل علم ظاهر صرف مے نمودم و در همین ایام تحصیل گاهے حالت باطن چنان غلبه مے کرد که خبر از تکلم و کتاب نمے ماند چون بافاقت مے آمدم باز بتعلم علم مشغول مے شدم و در کسب باطن نیز مقید و سرگرم بودم تا که به برکت قطب الافراد بندگی شیخ سوندها قدس سره مراتب فنا که عبارت از سیر الی الله است طے شد و شروع در مدارج بقا که عبارت از سیر فی الله است افتاد در آنجا راهے دیدم بے پایان و در وے مے رفتم تا رسیدم بمقامے که در آن حقیقی نمودار شد و در وے جمیع تجلیات صفات و ذات حق بتفصیل مشاهده نمودم موافق استعداد و حوصله خود با دراک اینها رسیدم از آن باز در هر ذره از ذرات کاینات چه نفس خود و چه نفس دیگر کسے از مخلوقات یک نور مشهود مے شود که در همه اجزاء عالم را محیط است و مربی وجود همه عالم است و آن نور را از روے حقیقت از جمیع تعینات منزه است و وجود همه موجودات از وجود او است و نیز آن نور نه متصل عالم هست و نه منفصل از و نه اندرون عالم است نه بیرون از وے چون درین مقام نزول یافتم از جانب حق بے واسطه فرمان شد اے بنده خاص من ترا قبول کردم و هر که در طریقه و متابعت تو در آید او را نیز مقبول درگاه خویش گردانیدم و از آتش دوزخ نجات دادم و بهشتی ساختم از شنیدن این کلام شاد شدم و سجده شکر بجا آوردم چنانکه همه فرشتگان و عالم ارواح بموافقت در سجده رفتند و در حق این فقیر دعاے خیر کردند و تهنیت دادند چون این واقعه بخدمت حضرت مرشدی عرض داشتم خیلے خوش وقت شده فرمود که کار تو تمام گشت بعد از آن امانت پیران باسم اعظم و خرقه خلافت و سجادگی باین فقیر عطا فرمود و خلیفه مطلق و جانشین بر حق خویش گردانید بعد از چند مدت بتاریخ بیست و چهارم جمادی الآخر شب چهارشنبه پنج شش گهڑی شب مانده خوش و خندان جان نازنین خویش نثار جانان ساخت و این فقیر را از بعضے مردم استماع افتاده است که چون وقت وصال حضرت مرشدی قریب رسید فرمود قوالان را بطلبید بموجب امر در حال قوالان را حاضر ساختند و بجانب اینها نظر کرده گفت همین یک بیت دیوان خواجه حافظ بر سبیل تکرار بگوئید بیت

صحبت حور نخواهم که بود عین قصور با خیال تو چرا با دگران پردازم

چون قوالان این بیت بگفتند نورے از دهان مبارکش بدرخشید که همه حاضران از قوالان و غیره بے خود گشتند و بعد از دیرے چون بخود آمدند دیدند که آنحضرت به عالم قدس شتافته بود و این حکایت خالی از اشتباه نیست چه ثقات از مریدان آنحضرت که در زمان وفاتش حاضر بودند میگویند که در آن هنگام ازین امور چیزے نبوده والله اعلم الغرض مدت عمر شریف آن حضرت نود و شش سال بود از آنجا بعضے از آن بخدمت پیر دستگیر بندگی شیخ داؤد گذرانید و اکثرے از آن قصبه بهوہر در یاد حق مصروف ساخت و آخر عمر بموجب امر باطن پیر دستگیر خویش در قصبه سفیدون که وطن آبائے کرام وے بود آمده اقامت گرفت و خانقاه و مسجد بنا فرمود و چبوتره قبر مبارک خویش نموده محل قبر هم در حین حیات خود تعین فرمود و بعد از وفات همدران موضع مدفون گشت مرقد مقدس وے قدس سره در قصبه سفیدون سجده گاه و پشت پناه همه خلایق است یارے از آن حضرت پیش این فقیر نقل مے کرد چون آنحضرت وفات یافت مرا الم مفارقتش بسیار روداد شبے نزد قبر مبارکش اندوه ناک نشسته بودم که بیهوشیم در ربود دیدم که تختے بر چبوتره قبر شریفش موضوع است و قبر مبارک آنحضرت شق شده وے قدس سره از آنجا بیرون آمده بر آن تخت بنشست و بر سر آن حضرت تاجے است از نور و اولیاء دیگر نیز در آن مقام حاضر اند ولیکن من اینها را نمی شناسم پس آنحضرت روے بمن کرده فرمود نمیدانی که اولیاء خدا را موت نیست بلکه انتقال است از دارے بدارے و من زنده و پاینده ام و دائم با تو هستم چرا چندین غمناک میباشی بر کار اصل مشغول باش و هیچ غم مدار چون بیدار شدم دیدم که هیچ اندوه در دل من نیست و عشق الهی در باطن من موج مے زند و حضرت مرشدی مخدومی در حین حیات خویش بر آن چبوتره قبر خود مے نشست و به شغل باطن

روزے در آن موضع نشسته انارے میخورد یک دانه متصل آن چبوتره انداخت و گفت که سایه این انار بر قبر من خواهد بود الحال آن انار با سایه بسیار متصل
قبر مبارکش موجود است و یک نهال املی نیز متصل آن چبوتره نشانده بود آن نیز موجود است و در حجره از خانقاه که آنحضرت بشغل باطن اشتغال میورزید
جنیان سکونت میداشتند و بخدمت آنحضرت قیام مینمودند و ارادت بجناب وے قدس سره میداشتند و الآن نیز آن جنیان همدر آن حجره سکونت میدارند
و هیچکس را ایذا نمیرسانند و این فقیر از زبان آنحضرت استماع دارد که میگفت حق تعالی مرا بعد وفات پیر دستگیر من بندگی شیخ داؤد قدس سره مرتبه قطب
مدار ارزانی داشت و در آخر عمر بمقام فردانیه اختصاص داد آمدیم بر سر مقصود چون حضرت مرشدی مخدومی مرا بخلافت کبریٰ خویش مشرف ساخت شجرۂ
جمیع طرق که این فقیر را اجازت شان بخشیده بود و مرا در را از پیران رسیده بود عنایت فرمود بعضے از آن شجرها این است شجرۂ اوّل قادریه بدین طریق
است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بذکر لا اله الا الله وجعل حیوة ارواح المحبین بقول لا حول ولا قوة الا
بالله وناصب لواء العشق من تحت الثریٰ الی فلک الافلاک ورافع کلمة من السمٰک الی السماک وهو الذی مثله کشجرة طیبة اصلها
ثابت وفرعها فی السماء والصلوٰة والسلام الاتمان والاکملان علی رسول الثقلین وسید الکونین المبعوث الی الاسود والاحمر
والمظهر الاتم الاکمل فی الاول والاخر وهو الذی اصل ذلک الشجرة فی الباطن والظاهر وعلی اله الطیبین واصحابه الطاهرین
الذین اذاقوا مذاق العشق لکل من طلع علیه الشمس من القاف الی القاف بل لکل المخلوقات من الاولیات واخریات اما بعد
فیقول العبد المفتقر الی الله الغنی شیخ محمد اکرم بن شیخ المشائخ شیخ محمد علی عفی عنه آلهی بحرمت راز و نیازے که شیخ المشائخ والاولیاء قطب الدین
ثانی شیخ سوندها با توداشت آلهی بحرمت راز و نیازے که شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ داؤد با توداشت آلهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ
والاولیاء قطب العالم شیخ محمد صادق با توداشت آلهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ ابوسعید با توداشت آلهی بحرمت
راز و نیاز یکه شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ نظام الدین بلخی با توداشت الهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ جلال الدین
تهانیسری با توداشت الهی بحرمت راز و نیازے که شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی با توداشت آلهی بحرمت راز و نیاز یکه
شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم بدهن بهرایچی با توداشت آلهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم سید السادات سید اجمل با تو
داشت آلهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم سید جلال بخاری المعروف بمخدوم جهانیان با توداشت آلهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ
المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ محمد بن عبید عنیشی با توداشت آلهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ ابوالمکارم فاضل با
توداشت الهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ قطب الدین ابوالغیث با توداشت الهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ
والاولیاء قطب العالم شیخ شمس الدین علی الافلح با توداشت الهی بحرمت راز و نیاز یکه شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم غوث الاعظم المرشدی الکامل
المکمل الاکمل حضرت پیر دستگیر سید محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی با توداشت و آخر این شجره تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با هر دو نسبت
که حضرت معروف کرخی را رسیده اند در بیان احوال حضرت سید محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ثبت افتاده حاجت اعاده نیست و شجرۂ
دوم سهروردیه بدین گونه است خرقه خلافت بندگی شیخ عبدالقدوس گنگوهی را از درویش بن شیخ قاسم اودهی رسید و او را از سید بدهن بهرائچی و وے را از
سید السادات سید اجمل و او را از حضرت مخدوم جهانیان و وے را از شیخ رکن الدین و او را از پدر خود شیخ صدر الدین عارف و وے را از شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی و او را از شهاب الدین سهروردی سلسله الی النبی صلی الله علیه وسلم هو المشهور و شجره سیوم چشتیه بدین طریق است بندگی شیخ عبدالقدوس
[illegible]شت از شیخ قاسم اودهی رسیده و وے را از پدر خود شیخ فتح الله و وے را از پسر خود شیخ صدر الدین احمد بن شهاب و وے را از نصیر الدین محمود

اودہے واورا از سلطان المشائخ شیخ نظام الدین بداونی ودے را از شیخ فریدالدین گنجشکر رسیدہ مسلسلۃ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم کما ہو المشہور و نیز شجرۂ چشتیہ بطریق
دیگر باینگونہ است بندگی شیخ عبدالقدوس راجامہ خلافت از پیر خود شیخ محمد ودے را از پدر خود شیخ عارف و شیخ عارف را از پدر خود مخدوم شیخ عبدالحق ودے را
از پیر خود شیخ جلال پانی پتی واورا از پیر خود شیخ شمس الدین ترک پانی پتی وودے را از پیر خود شیخ علاءالدین علی احمد صابر واورا از پیر خود شیخ فریدالدین گنجشکر
مسلسلۃ الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم کما ہو المشہور و نیز شجرۂ چشتیہ بطریق دیگر بندگی شیخ عبدالقدوس راجامہ خلافت از بندگی میان شیخ بن حکیم اودہے بود ودے را
از پدر خود شیخ صدرالدین واورا از پدر خود شیخ علاءالدین ودے را از پدر خود سید السادات سید محمد گیسو دراز واورا از شیخ نصیرالدین محمود اودہے ودے را
از شیخ نظام الدین بداونی واورا از شیخ فریدالدین گنجشکر بود مسلسلۃ الی النبی کما ہو المشہور و دیگر شجرہا نیز مر این فقیر را بطریق خلافت از حضرت مرشدی مخدومی
بندگی شیخ سوندہا قدس سرہ رسیدہ ولیکن این مختصر گنجایش اینہا ندارد واین فقیر را سوای حضرت مرشدی مخدومی از مشائخ دیگر نیز جامہائے خلافت با نعمت
باطن و جمیع اذکار و اشغال خاصہ شان طریقہ قادریہ میریہ از قطب وقت و خلیفہ اعظم حضرت شاہ میر لاہوری قدس سرہ مخدوم شیخ عبدالرشید ساکن ہراہون کہ
یکصد و پنجاہ سال عمر داشت رسیدہ و شیخ عبدالرشید را ترک و تجرید بر کمال بود و نیز شجرہ باین فقیر رسیدہ روزے در باغے کہ درو ے اشجار انبہ بسیار بودند میگذشت
نگاہبانان اینہا در زیر درختے از انہا نشستہ بودند درین میان سائلے از آن نگاہبانان درخواست انبہ کرد آن سایل را ہیچ نداد بلکہ با او بہ شدت پیش آمدہ
را زجر و توبیخ بسیار نمود حضرت سید عبدالرشید در آن وقت مستغرق بحر عشق بود در دکردن سوال آن سایل از آن نگاہبانان او را خوش نیامد در حال بہ آن
درخت انبہ کہ آن نگاہبانان تحت وے بود خطاب کردہ گفت عجب بے حیا درختے ہستی کہ از ثمرہ تو سایل مے رد و سوال او رد مے شود و ایستادہ ہیمانی
در حال شاخہاے آن درخت انبہ شگافتند و از بیخ کندیدہ بافتاد و نیز مخدوم شیخ عبدالرشید قدس سرہ را بذل و ایثار بسیار بود وقتے یکہزار روپیہ از جائے
بخدمتش بطریق نذر رسیدہ ندوے در حال بیک ہیزم کش مفلس عطا نمود و نزد خود ہیچ از آن مبلغ نگاہ نداشت رحمۃ اللہ وچون تقریب ذکر شاہ میر قدس سرہ
افتادہ اندکے از بیان احوالش لازم وقت شد بباید دانست کہ حضرت شاہ میر لاہوری از رؤساء اہل تصوف و لیسرا اہل معرفت بود در مجاہدہ و ریاضت
و ترک و تجرید قدمی راسخ داشت و در کشف و صفا و فقر و فنا بے نظیر روزگار بود و خرقہ فقر و ارادت از دست حضرت خضر بیابانی پوشیدہ و میگویند کہ تا ملکوت
سیر و سلوک بخدمت ہمشیرہ خود کردہ و بار وحانیت حضرت غوث اعظم و الثقلین سید محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ نسبتے قوی داشت و تربیتہا
مے یافت و فیض ہا میبرد و ہرگز در تمام عمر نام وے رابے و ضو بر زبان نرانده و گاہے در ہمہ عمر دست بہ سیم و زر نرسانیدہ و در تربیت مریدان و تصرف در بواطن
مستعدان قوتے تمام داشتہ چنانکہ از حسن تربیتش عالمے بمرتبہ ہدایت و ارشاد رسیدہ بسیاران را بمرتبہ تکمیل و کمال رسانیدند و از خلفاء شاہ میر قدس سرہ ملا شاہ
و ملا خواجہ و شیخ احمد سامی و مخدوم شیخ عبدالرشید خلفے صاحب کمال بودند و حضرت شاہ میر تمام عمر در بلدہ معتبرہ لاہور در خلوت و انزوا بفقر و استغنا
گذرانید و بادشاہان وقت را بخدمتش نیازمندی تمام بود و بملازمتش میرفتند و بدیدارش تبرک مے جستند منقول است کہ وقتے محمد شاہ جہان بادشاہ بملاقات
حضرت شاہ میر رفت و ملا عبدالحکیم سیالکوٹی نیز ہمراہ وے بود و مبلغ بطریق نذر پیش آنحضرت داشت وے قدس سرہ را عادت بود کہ نذر سلاطین قبول
نے فرمودند بنابران این مبلغ را رد کرد ملا عبدالحکیم بطریق کنایت با آنحضرت گفت کہ از رد کردن مبلغ خلاف قول مخبر صادق لازم مے آید چہ حضرت رسالت
پناہ صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ پیر میشود فرزند آدم و پیر نمیشوند در وے دو خصلت یکے حرص دوم طول امل و در حضرت شیخ کہ بنہایت درجہ کلان سالے
و پیری رسیدہ اند این مبلغ را دلالت بر عدم حرص مے کند و این خلاف حدیث مسطور است حضرت شاہ میر فرمودند معنای این حدیث باوجود چنین مولویت
تا حال شما نہ فہمیدہ اید مراد از ازدیاد حرص در پیری ازدیاد حرص الیست کہ مطلوب دلی است پس مطلوب ہر کہ محبت حق است در شیخوخت ہمان محبت
او را ازدیاد مے شود چنانکہ این احقر را دیدند و مطلوب ہر کسے کہ دنیا است حرص وے در پیری آنکس را زیادہ مے گردد چنانچہ در شما موجود است

Scanned with CamScanner

این سخن بسیار تاخوش آمد و دانست که شیخ بر ما شفقت نکرد و علم را تعظیم نه فرمود که این سخن گفت بنا بران بر تعریض پرسید التعظیم لامر الله والشفقة علی
خلق الله چه معنی دارد حضرت شاه میر لاهوری فرمود امر خدا بمقتضاء کلام قدیم روح است که قل الروح من امر ربی فشان آن میدهد و تعظیم آن
است که در اذکار و اشغال سعی کرده آید تا بشهود حق برسد و از تفرقه غیریت فارغ گردد و جسد از عالم خلق است چنانکه روح از عالم امر بود و شفقت بر جسد
آن است که بجد و جهد تمام وے را از صفات ذمیمه رهانیده باخلاق اتصاف داده آید آن زمان باستماع این جواب خاموش ماند و بازهیچ سخن تا آخر مجلس
درمیان نیاورد الغرض کمالات و خوارق عادات حضرت شاه میر قدس سره اظهر من الشمس است مرقد مبارک وے در لاهور مزار و مطاف خلایق آن
دیار است رحمة الله علیه و دیگر خرقه خلافت مر این فقیر را از قطب وقت حضرت شیخ لقمان که از کمل خلفاے بندگی شیخ نظام تهانیسری بود با همه اذکار و
اشغال خاصه و نعمت باطنی وے قدس سره رسیده و حضرت شیخ لقمان یکصد و هفتاد سال عمر داشت و خرقه دیگر خلافت باین فقیر بزرگے از مردان غیب
که عبد الرب نام داشت عنایت فرمود و آن بزرگ همه اذکار و اشغال و نعمت باطنی خود نیز باین فقیر مرحمت فرموده و دیگر خرقهاے خلافت که باین
فقیر از مشائخ کامل و مکمل با اذکار و اشغال و نعمت باطن رسیده اند اگر بتعداد آنها مشغول شوم کلام بطویل انجامد و از مقصود باز مانم و مثالے که مرشدی
مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره باین فقیر با خرقه خلافت و سجادگی عطا فرموده بود این است بسم الله الرحمن الرحیم ؎ بشرے لقد انجز
الاقبال ما وعدا وکوکب المجد من افق العلی صعدا بشرے ترا که دولت و اقبال رو نمود انجاز وعده کرد و نقاب از رخ کشود بر آسمان رفعت
شمسی برآمده نورے از آن تافته اندر جهان نمود الحمد لله الذی خلق آدم علی صورته وکرمه بخلافته واجرے تلک السنة المقبوله
بین انبیاءه واولیاءه الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون وقدم احسانه علی منته واخر شکره علی نعمته وهو الاول والآخر
والظاهر والباطن قال نحن اقرب الیه من حبل الورید والانسان سره وانا سره لا موخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معلن
لما ابطن ولا مخفی لما اظهر وهو الذی شمن یمم وانبیائه واولیاءه عن الکون الی الاکوان عامرا واعتلقت الجنان بالواحد
المنان بارا قد ادرت علیهم بکره وعشیته کاس المحبة من کوثر محبوبهم دائرا کلما جن علیهم اللیل جعل قلوبهم من شوق
لقاء الخلیل نارا ویفیض اعینهم من الدمع مدرارا لیلا ونهارا ویشتغلون بذکره سرا وجهارا ویتمتعون بمناجات المحبوب
اعلانا واسرارا ویطوفون حول سرادقات الواحدة افکار الایزال منهم فی کل زمان من یعرف فی وجهه نضارة العرفان
وهو عطشان وحیران له فی فضاء العشق والولولة طیران غایة مطلوبه لقاء الرحمن ونهایة مقصوده رضاء المنان فظهر
فی اقطار الارض اثاره وبهر فی الآفاق انواره لسانه ناطق بالحق وهو داع الی الرب للخلق لیخرجهم من الظلمات الی النور
ویقربهم یحبهم الی الله العفو رجل جلاله وعم نواله والوف الصلوة والسلام علی من هو خیر خلقه واحبائه وخاتم انبیائه
وهو رسول الرحمن وصاحب الشریعة الغراء والطریقة الزهراء والحقیقة البیضاء وعلی خلفائه الاربعه واصحابه الکرام
البررة اما بعد فان الدعوة الی الله العلام من اوثق وعائم الاسلام والایمان واکرم مناهج العمل والاحسان علی ما ورد
فی الخبر عنه علیه الصلوة والسلام والذی نفس محمد بیده ان احب عباد الله الی الله الذین یحببون الله الی عباده ویحببون
عباد الله الی الله ویمشون فی الارض بالوعظ والنصیحة کما قال الله تعالی قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و
من اتبعنی واتباعه انما یکون برعایة اقواله وافعاله واحواله ثم ان الاخ الاعز الرضی الصاحب المرضی المتوجه الی رحمة رب العلمین
...کا علی مالک یوم الدین اخانا العالم شیخ محمد اکرم بن شیخ محمد علی الماصح قصد الینا ولبس الخرقة منا وتفقه بالعلم

و اشتغل بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجزناله اجازۃ بالباس الخرقۃ للطالبین کما اجاز لنا شیخنا شیخ الاسلام قطب
الاقطاب شیخ داؤد قدس سرہ العزیز وھو من شیخہ شیخ محمد صادق گنگوہی قدس سرہ وھو من شیخہ شیخ ابوسعید وھو من شیخہ شیخ نظام الدین
البلخی وھو من شیخہ شیخ جلال الدین التھانیسری وھو من شیخہ عبد القدوس گنگوہی وھو من شیخہ شیخ محمد عارف وھو من شیخہ والامر شیخ عارف محمد وھو
من شیخہ شیخ احمد عبد الحق وھو من شیخہ شیخ جلال پانی پتی وھو من شیخہ شیخ شمس الدین ترک پانی پتی وھو من شیخہ شیخ علاء الدین علی احمد صابر وھو من شیخہ
شیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وھو من شیخہ خواجہ قطب الملۃ والدین بختیار اوشی وھو من شیخہ خواجہ معین الحق والدین حسن سنجری وھو من شیخہ خواجہ عثمان
ہارونی وھو من شیخہ خواجہ حاجی شریف زندنی وھو من شیخہ خواجہ قطب الدین مودود چشتی وھو من شیخہ خواجہ ابو محمد چشتی وھو من شیخہ خواجہ ابو اسحٰق شامی و
ھو من شیخہ شیخ علو ممشاد دینوری وھو من شیخہ ہبیرۃ البصری وھو من شیخہ شیخ حذیفۃ المرعشی وھو من شیخہ شیخ سلطان البلخ ابراہیم ادھم وھو من شیخہ شیخ فضیل
بن عیاض وھو من شیخہ شیخ عبد الواحد بن زید وھو من شیخہ خواجہ حسن بصری وھو من شیخہ حضرت امیر المومنین امام المسلمین علی المرتضیٰ وھو من حضرت
الرسالۃ الرفیقۃ القدسیۃ محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وھو من اللہ تعالیٰ عزوجل وایضاً اجزناله دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بالباس الخرقۃ
المبارکۃ القادریۃ المحمدیۃ لمن یطلبھا ویراہ اہلا ومستحقا لھا کما اخبرنا بلباس الخرقۃ المطالبین شیخ المشائخ والاولیاء قطب العالم شیخ داؤد وھو من شیخہ خرقہ قادری
شیخ محمد صادق وھو من شیخہ شیخ ابوسعید مسلسلۃ الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کما بین من قبل واوصیناله ان یشتغل بعلوم الصوفیہ واوراد المشائخ
واعمالھم مراعیا حقوق الشرع من الاصل والفرع متمثلا لاوامر اللہ ومجتنبا لنواہیہ متادبا بآداب الصوفیۃ حق الادب وان لا یتردد الی ارباب الدنیا
واصحابھا وان لا یحضر فی مجلسھم فی طلب الدنیا وان یحب اولاد الشیخ واقربائہ ویراعی حقوق ادابھم کما قال اللہ تعالیٰ لحبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم
قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ وان یشتغل باللہ اشتغالاً باطناً معرضاً عن غیر اللہ کما قال اللہ تعالیٰ لحبیبہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
واذکر اسم ربک وتبتل الیہ تبتیلا زاہداً فی الدنیا راغبا الی العقبیٰ ثابتا علی السعادت والسخاوت من غیر التفات الی رسوم اہل البطالۃ وان
یجعل الوحدۃ والعزلۃ راس مالہ فانھما تمسک ارباب الصدق والصفا فان استطاع ان یستمر اوقاتہ علی ملازمتہ بالخلوۃ فھو اولی واحری وان لم تیسر لہ
ذلک فلا یجعل لنفسہ نصیبا منھا وینبغی ان لا یکون سنتہ خالیۃ عن خلوۃ او خلوتین فان کان کذا قیدہ العزیز نیابۃ عن یدنا وھو بین الناس خلیفتنا فرحم
اللہ من اکرم وعظم من اکرمناہ وعظمنا او اہان من اہانہ فاسال اللہ المعظم المنان ان یکون الاخ المشار الیہ مرضیا عند اللہ محبوبا عند الناس اللھم بلغہ
الی منتہی مطالب الصدیقین واوصلہ الی اعلی درجات العارفین الکاملین المکملین بحرمۃ النبی والہ واصحابہ اجمعین من الفقیر المرخص شیخ سوندھا
ساکن قصبہ سفیدون کتبہ وحررہ فی سنۃ احد عشر ومایۃ والف والسلام علی من اتبع الھدیٰ واجتنب عن الھویٰ وطریق خواندن اسم اعظم حضرت مرشدی
مخدومی بندگی شیخ سوندھا قدس سرہ چنانکہ مر این فقیر را از جانب حق سبحانہ وتعالیٰ وسید عالم علیہ الصلوۃ والسلام وروحانیت جمیع پیران معلوم وملہم
شدہ است نیز درین مختصر برائے فایدہ عموم خلق نوشتہ مے آید بباید دانست کہ روش خواندن نام مبارک آنحضرت بطریق ورد آن است کہ ہر روز چہل
ویکبار یا یکصد ویکبار یا یکہزار ویکبار بخواند بعدہ از ہر نماز سیزدہ بار جدا خواند برائے ہر حاجت جلالی وجمالی از تسخیر خلق ودفع اعداء وغیرہ یک لکہ ختم و
تمام کنند البتہ آن حاجت بسرعت بر آید کہ نام مبارک حضرت مرشدی کبریت احمر است زیرا کہ ذات شریف آنحضرت وجود اکبر است وآن اسم مبارک
این است شیئاً للہ یا شیخ سوندھا مخدومی ملجائی ماوائی ونیز باید دانست کہ از اہلیہ اول حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندھا
قدس سرہ ہیچ فرزندے متولد نشدہ بود واز منکوحہ ثانی آنحضرت کہ در قصبہ بہہر بابشارت باطن سید معز الدین صاحب ولایت آن قصبہ بعقد نکاح
در آوردہ بود یک فرزند شیخ محمد نام ویک دختر متولد شدہ بودند ومر آنحضرت را یک پسرے دیگر از وے سہ پسر بوجود آمدند کہ الحال

Scanned with CamScanner

در قید حیات اند پسر کلان ازینها شیخ راجو و پسر میانگی شیخ پیر محمد و پسر خورد تر از همه شیخ حامد نام دارند که در قصبه سعیدون نزد مزار متبرک قدس سره ساکن اند و اوقات عزیز خویش بخدمت آن روضه متبرکه میگذرانند و دیگر خلفاء صاحب حال آنحضرت جز این خاکسار از جنس جن و مردان غیب بسیار بودند که تعداد آنها درین مختصر گنجایش ندارد اما احوال بعضے از یاران وے قدس سره که از جنس انس بودند درینجا ذکر کرده مے آید یکے از یاران کبار آنحضرت پدر عالیقدر این کاتب حروف بندگی شیخ محمد علی ابن شیخ المشائخ شیخ اله بخش براسوی اند که مجملی از احوال شان در روز آینده مے آید رحمة الله علیهما و دیگر از یاران آنحضرت شیخ پیر محمد ساکن تھانه بود مجاهده و ریاضت بسیار داشت و در فقر و فناء عدیم المثال بوده و وے بکسب و مجاهده کار را بجاے رسانیده بود که بتجلی صمدیت تشریف یافت و تا چهار سال هیچ نیاشامید و هیچ نخورد و او را احتیاج بول و غایط تا مدت مسطور نشد و تجلی صمدیت مقامی است که در آنجا احتیاج سالک از اکل و شرب بر مے خیزد و وے بعد ازان تجلی ازین عالم نقل فرموده و در قصبه بھوهر مدفون گشت و بعد وفاتش بحضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره غم مفارقت وے قدس سره بسیار بود شبے حضرت مرشدی بعد تهجد بشغل باطن اشتغال داشت که روحانیت وے بصورت مثالی متمثل شده بر آنحضرت ظهور نمود و گفت اگر حضرت از مفارقت ظاهری من غمناک اند باز در دنیا بیایم آنحضرت فرمود چگونه خواهی آمد گفت حق سبحانه و تعالی مرا بماندن در دنیا و عقبی هر دو اختیار داده است و قدرتے عطا فرموده است اگر خواهم چنانچه پیش ازین در حال حیات بودم همچنان شده بیایم آنحضرت فرمود که چون ازین عالم انتقال کرده اکنون همانجا در مقام آخرت بمان و در دار دنیا میا که پیش از تو کسے ازین عالم انتقال کرده باز در اینجا نیامده است و عادت الله نیز همبرین جاری است و می آرند که شیخ پیر محمد را در ذات پاک حضرت مرشدی مخدومی کمال فنا دست داده بود و در محبت وے قدس سره بے اختیار بوده چنانکه روزے حضرت مرشدی در غلبه و سکر و حال رو به صحرا نهاد قرین بچاہے که در آنجا بود رسید و شیخ پیر محمد همراه بود هر چند که خواست آنحضرت را از طرف آنچاه جانب دیگر بگرداند تا در آن چاه نیفتد میسرش نگشت لاچار شده خود را در چاه انگند تا اگر آنحضرت در وے بیفتد بر من افتد بجسد مبارک شان ضرب سنگ و کلوخ نرسد آخر همچنین شد بعد افتادنش در چاه آنحضرت نیز از غلبه مستی در وے افتادند پس از دیرے چون مردم خبر یافتند هر دو را از آن چاه برآوردند و شیخ پیر محمد بواسطه افتادنش در آن چاه ضربے شدید رسید و از سبب همان ضرب از دار فانی بدار باقی خرامید رحمة الله علیه و دیگر از تربیت یافتگان جناب حضرت مرشدی مخدومی ولی مادرزاد شیخ عثمان کرنالی است اگرچه او را ارادت و بیعت جاے دیگر بود اما تربیت و ارشاد از جناب حضرت مرشدی یافته وے در کشف و کرامات بے نظیر زمان بود و در ترک و تجرید یگانه روزگار و تمام عمر بصلاح و تقوی و خلوت و انزوای و اذکار و اشغال باطنه صرف نموده و استغناء تمام داشت و دنیا و اهل آن را نزد وے قدرے نبود منقول است که وقتے عالمے از وے مسئله پرسید وے هیچ جواب نداد چون وقت شب بعد نماز تهجد به شغل باطن مشغول گشت دو شکل مثالی از اندرون سینه وے ظاهر گشت مرا دو را رونما گشتند شکلے ازان هر دو شکل دویمی همان مسئله پرسید آن شکل دیگر آن مسئله را صفت جواب داد بعده آن هر دو شکل در اندرون جسد وے آمده غائب شدند روز دویم چون آن عالم بخدمتش باز بیامد وے یک مسئله اش را صفت جواب که ازان شکل مثالی شنیده بود بداد آن عالم به مجرد استماع این جواب شیفته محبت او گشت و حلقه ارادتش در گوش جان کرد و نیز روزے شیخ عثمان قدس سره باین فقیر گفت وقتے در ماه رمضان بعد اداے تراویح در حجره خویش که بموضع براس در شب آمده به شغل سیر وجود مشغول بودم روحم بصورت مثالی از جسدم برون آمد و تن مثل جامه افتاده ماند و روح بمقام عروج در آمد از هفت افلاک و عرش و کرسی درگذشته بجائے رسید که بیانش از حیطه افهام برون باشد و تا صبحدم مغلوب این حالت بودم چون بافاقت پیوستم ماجرا معروض بندگی شیخ سوندها قدس سره که در آن ایام بعادت معهود خود در آن موضع تشریف آورده بود گردانیدم فرمودند این را خلع بدن میگویند که طالب را در مبداء جبروت دست میدهد و مرقد مبارک شیخ عثمان در قصبه کرنال است رحمة الله علیه و دیگر از یاران خاص حضرت مرشدی مخدومی قدس سره بندگی شیخ محمد صدیق کیتھلی بود در عالم مستی و سکر براو ذوق سماع بسیار داشت گاہے بروے وقت سماع بسرود چندان سوزش حال باطن غلبه مے کرد که دم مسافر بمتابعت دم مقیم منقطع مے گشت

شیخ محمد علی بن شیخ الہ بخش براسوی

وجسدش تا یکپاس مثل مرده بے حس و حرکت افتاده مے ماند رحمۃ الله علیه و دیگر یاران اہل حال و صاحب کمال حضرت مرشدی و مخدومی بسیار اند که تعداد شان
دراین مختصر گنجایش نمے دارد رحمۃ الله علیهم اللهم صل علی محمد واله واصحابه اجمعین بیت از رهگذر خاک سر کوے شما بود هر نافه که در دست
نسیم سحر افتاد ؛ نور سیوم در بیان مجملے از احوال جد پدرے کاتب این حروف قطب المشائخ شیخ الہ بخش و پدر عالی قدر این فقیر شیخ المشائخ
بندگی شیخ محمد علی ابن شیخ الہ بخش الحنفی البراسوی رحمۃ الله علیهما ذکر آن متخلی از رسوم و عادات آن متجلی بانوار وحدت آن تارک جمیع مرادات آن مستغرق
در مشاهده ذات آن در صفات ملکی برگذشته از جبرئیل مستور قباب عزت شیخ الہ بخش ابن شیخ اسمعیل قدس سره بانواع کمالات صوری و معنوی آراسته و باصناف
ریاضات و مجاهدات پیراسته بود کشفے صادق و کرامتے وافر و همتے عالی و سخاوتے ظاهر داشت و سید ایزد بخش که از فرزندان حضرت خواجه مودود چشتی قدس سره
و از رؤسا موضع براس و پیرے سالخورده بود با این کاتب حروف میگفت مشائخ بسیار را دیدم اما کمالے و ولایتے که در جد بزرگوار شما یافتم در هیچ جا ندیدم و اکثر با این
فقیر مے گفت که جد شما ولی مادر زاد و قطب وقت خویش بوده مے آرند که آنحضرت تمام اوقات شب و روز به شغل باطن و در اوراد و تلاوت قران مے گذرانید
و هر روز یک ختم قران خواه روز دراز بودے خواه کوتاه ورد داشت و در ستر احوال بسیارے کوشید به غایت دردمند و صاحب ذوق و صاحب عرفان بود معانی
ولایت خود را در کسوت و صورت لباس اہل ظاهر پوشیده میداشت و از اولیاء مستورین بوده چه اولیاء حق دو گونه اند مستورین و ظاهرین قطب مدار و اقطاب
اثنا عشر و چهل ابدال و چهار اوتاد و چهل نجباء و سیصد نقباء و ابدال اقالیم سبعه داخل اولیاء مستورین اند حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی در عروه و ثقی میگوید این طائفه
رابطے زمین است و رفتن بر آب و هوا و از چشم مردم پوشیده باشند و مجتمع شوند در جائیکه مملو از اہل شهادت باشند و به آواز بلند قرآن و اشعار خوانند و گریه و
و وجد و رقص کنند و کس آواز ایشان نشنود و از اہل شهادت هیچکس ایشان را نشناسد الا یک کس و سکونت خضر و الیاس در ایشان است و رفتن بر
آتش و تقلیب حجر بزر و نقره و کشف مغیبات به طریق دوام بالاکثریه مخصوص با ایشان است و اولیاء ظاهرین نیز بر اصناف است چون قطب الارشاد و
مطلق و قطب ارشاد ناجیه و اولیاء و ابرار و عارفین و عاشقین و موحدین و محققین و اویسیه و ملامتیه و طالبین و مریدین و سالکین و سائرین و طاهرین و
و واصلین بعضے از آنها به تکمیل خود و بعضے به تکمیل دیگران مشغول اند و خوارق ایشان فروتر از خوارق مستورین است بلکه ظهور خوارق از ایشان بر سبیل
ندرت است تا آنکه بعضے صوفیه گفته اند اگر یکے غیر از ابدال و اوتاد و اقطاب مستورین دعوے مشی بر هوا و آب و آتش و احیاء و اماتت و تقلیب حجر بذهب و
فضه و کشف مغیبات به طریق التوالی کرامت نیست بلکه بعضے از صادرات ایشان محمول است به نیرنجات که به خواص عنصریه تعلق دارد پس رفتن او بر هوا
و آب از سبب خفته زیبقی خواهد بود و نه سوختن او در آتش از مس چربی غوک کافور با روغن نرگس خواهد بود یا بر طلسمات قوائے سماویه به قوائے ارضیه است
یا محمول است بر دعوت کواکب که باجرام فلکیه تعلق دارد یا محمول است بر عزائم که تبعیت بعضے روحانیت باشد از جن و موکلات یا محمول است بر سحر که بمنزلت
اعمال مخصوصه و اسباب مقرره تعلق دارد مثل گره انداختن در ریسمان بموئیها سحر پس نیرنجات و طلسمات و دعوت کواکب و عزائم و سحر و همچنین
اصابت العین در نظر عوام از خوارق عادات است کذا فی شرح القاصد و صوفیه متفق اند بر اینکه اخبار از امور اتیه و طے زمان و مکان و امثال آن مخصوص
فرشته و جن است اگر کمل را واقعه شود بمعاونت ایشان باشد و گاه متلبس شود و اخبار از مغیبات بقوت رمل و نجوم و جفر و طیر و انفاس بینی و نقوش دست و
رؤیا و خواب اتفاقے عوام و کهانت و قادریت و بهما بسبب تسخیر الجن المسخرین عن الملائکة الملهمین النازلین فی جو السماء و شان بنی
به کشف که آن را نزد عوام کشف صوری گویند و آن مخصوص اقطاب و ابدال و اوتاد است غالباً و از غیر ایشان نیز صادر مے شود نادر او کشف معنوی
الهی که عبارت است از دور شدن هفتاد هزار حجاب از سالک بشهود وحدت در کثرت حصول الفناء و البقاء اعلا است از کشف صوری و کرامات
صوریه چه مقصود سالک نجات است از عذاب گور و دوزخ بل از جنت نیز تحصیل حضور و شهود به اظهار عزت و کرامات صوری

سجادہ نشینان وقادریان وسائر مینیان وغیرہم در آن شریک اند الغرض قطب المشائخ حضرت شیخ الٰہ بخش جد حقیقی این کاتب حروف است و سلسلۂ نسب
پدری وے بسراج امت حضرت امام اعظم ابوحنیفہ کوفی رضی اللہ عنہ بدین طریق مے رسد قطب المشائخ شیخ الٰہ بخش بن شیخ اسمعیل ثانی بن شیخ بہاؤ الدین
بن شیخ فتح اللہ بن شیخ صدر الدین بن شیخ علیم الدین بن شیخ نجم الدین بن قطب وقت شیخ زین الدین شہید عشق مولی بن شیخ محمد عاشق حق بن شیخ محمد
مستغرق الہی المعروف سپالار اولیا بن شیخ قدوۃ الدین بن شیخ حمید الدین ثانی بن شیخ جمال الدین بن شیخ کمال الدین بن شیخ ہدایت اللہ المعروف بسر
اللہ بن شیخ نور الدین سلمان بن شیخ تاج الدین بران بن شیخ مسعود بن شیخ محمود بن شیخ احمد بن شیخ حمید الدین اول المعروف بموج عشق بن مولانا
ضیاء الدین بن مولانا ناصر الدین یگان علم بن بحر علم شیخ اسمعیل اول بن سراج امت بہ ظاہر و باطن صوفی امام اعظم ابوحنیفہ کوفی نعمان بن ثابت
و این فقیر از پدر عالی قدر خود سماع دارد و او از والدہ معصومۂ خویش و وے از جد این کاتب حروف حضرت شیخ الٰہ بخش استماع دارد کہ والدہ شیخ الٰہ بخش
مذبور از قبیلۂ سادات حسینی صحیح النسب بودہ و کتخدائے حضرت شیخ اسمعیل پدر شیخ الٰہ بخش در خانہ سیدے حسینی صحیح النسب شدہ بود پس حضرت شیخ
الٰہ بخش جد این کاتب حروف از جانب پدر حنفی و نعمانی از اولاد حضرت امام اعظم ابوحنیفہ کوفی رح واز جانب مادر سید حسینی صحیح النسب باشد و ہم این فقیر از
زبان پدر بزرگوار خویش و وے از والدہ خود و او از جد این کاتب حروف حضرت شیخ الٰہ بخش سماع دارد کہ جد این فقیر ائمہ اذکار و اشغال و نعمت باطن
با اسم اعظم و خرقۂ خلافت از پدر خود حضرت شیخ اسمعیل تلقین یافتہ و حاصل نمودہ بود و او از پدر خود شیخ بہاؤ الدین و وے از پدر خود شیخ صدر الدین ہمچنین
مسلسل تا بحضرت امام اعظم ابوحنیفہ کوفی چنانکہ بالا ثبت افتاد و امام ابوحنیفہ خرقۂ خلافت و اذکار و اشغال و اسم اعظم و جمیع نعمت باطن از امام جعفر صادق تلقین
یافتہ و حاصل نمودہ و حضرت جعفر صادق از پدر خود امام محمد باقر و وے از پدر خود امام زین العابدین و وے از جد پدر خویش حضرت امام حسین شہید و او از پدر خود
حضرت علی مرتضی و وے از حضرت رسالت پناہ محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت امام جعفر صادق را خرقۂ خلافت و نعمت باطن از قاسم بن محمد بن
ابوبکر صدیق کہ جد عالی قدر مادر حضرت امام جعفر صادق است نیز رسیدہ است و قاسم بن محمد بن ابوبکر نسبت باطن از حضرت ابابکر صدیق نیز بودہ چنانچہ پیش
از این درین مختصر بتکملہ ثبت گشتہ و ہم این فقیر از پدر عالی قدر خود استماع دارد کہ جد من حضرت شیخ الٰہ بخش بصحبت حضرت شاہ میر لاہوری قدس سرہ
رسیدہ و از آنجا ہم خرقۂ خلافت و نعمت باطن یافتہ و تفصیل این اجمال آنکہ چون پدر جد من وفات یافت و حال آنکہ جدم را سیر سلوک بعضے مقامات باقیماندہ
بود نہایران از غلبۂ تعطش و عشق دست مطلق از خانمان بر آمدہ بطلب ہادی حقیقی مسافر شد چون بلدۂ لاہور رسید و حضرت شاہ میر لاہوری را بدید در آنجا باطمینان
اطمینان گرفت و دلش تسکین یافت و سلوک مقامات یافتہ با تمام رسانید بعد از ان حضرت شاہ میر لاہوری قدس سرہ او را خرقۂ خلافت و ارشاد عنایت فرمود
و گفت کہ امر الٰہی چنان است وطن آبا و اجداد خود را کہ ملک ولایت و نواحی وے است ترک دہی و در نواحی قصبہ کرنال ہر قریہ کہ ترا خوش آید آنجا اقامت
نمائی و تاہل اختیار کنی وے قدس سرہ عرض نمود کہ طریقہ ذات بابرکات حضرت چنان است اگر کسے بخدمت شما جہت طلب حق مے آید زن او را
از وے طلاق میدہانند این چیست کہ مرا بتاہل امر مے نمایند و حال آنکہ طبیعت من از این کار متنفر است حضرت شاہ میر لاہوری قدس سرہ فرمود حق تعالی
ترا دو پسر خواہد داد کہ از حیات برخوردار خواہند بود و از پسر خورد تو فرزندے پیدا خواہد شد کہ شمع خاندان تو خواہد بود و از اولیاء کبار و افراد روزگار گردد و ہم پدر این
کاتب حروف با من میگفت کہ از والدۂ خویش سماع دارم و وے از والدہ خود قدس سرہ روایت میکرد و میگفت مراد از آن فرزند کہ حضرت شاہ میر نام و نشان
وے بما داد پسر میانگی فرزند خورد من شیخ محمد علی خواہد بود و نیز پدرم با ما میگفت کہ جد تو مراد از پسر میانگی من ترا میداشت الغرض جد این کاتب حروف
از خدمت شاہ میر لاہوری با نعمت خلافت و ارشاد مرخص شدہ بموجب ارشاد سیر کنان در نواحی قصبہ کرنال رسید چون در قریہ براس کہ از توابع آن قصبہ
[illegible] آمدہ و بزیارت روضۂ صاحب ولایت آن مقام شاہ ابو العلی چشتی رفت روحانیت وے مجسم شدہ از قبر بر آمدہ او را بشرف ملاقات

ریف تشریف بخشیده فرمودآن قریه که در نواحی قصبه کرنال شاه میر لاهوری بهابندن شماسمین ساخته است همین قریه براس است خوشنودی من نیز در
این است که شما هم درین مکان بمانند بنا برآن جد این فقیر در موضع براس طرح اقامت انداخت و تا که بعضے از سکان موضع براس میگویند که جد این
فقیر بسبب بعضے آزردگیهاے مردم قبیله خویش از وطن مالوف برآمده در هندوستان رسیده بموضع مذبور اقامت ورزید اصلی ندارد بلکه غلط محض است
آخر الامر جد این فقیر بعد توطن بآن موضع یک پے پے عارفه وقت رابعه نام راکه در همگی اوصاف خود رابعه ثانی بود و مسکن آباء کرام وے قصبه کرنال بود
در موضع مسطور در آورد و پے پے رابعه جد ٔه جد ٔه ایں کاتب حروف از قوم راجپوت که شرفا و رؤساء ملک هند اند بوده و از جمله بسیرگان خویش این فقیر را
بنهایت دوست میداشت وقتے این فقیر را در اندام وبا و طاعون آزاری حادث شده بود که صورت صحت نمے پذیرفت آن رابعه عصر نزد چهار پایی
من بیامد و هفت بار حوالی وے بگشت و به فقیر گفت که من آزار تو بر خود گرفتم حق تعالے ترا صحت دهد در حال این فقیر را صحت روے داد
و وے بر بستر مرض افتاد و هم در آن مرض ازین عالم برفت و در قریه براس در حوالی روضه شاه ابو العلے چشتی مدفون گشت رحمة الله علیهما المعصود
جد این فقیر را از پے پے رابعه دو پسر بوجود آمدند یکے شیخ شرف الله و این پسر کلان وے بود ارادت باین کاتب حروف داشت و وے تو یبا
شش ماه کم بیش بیماری کشیده ازین جهان فانی بدار باقی رحلت فرمود و در قریه براس در جوار روضه مسطوره قدس سره تدفین یافت ازوے دو پسر
شیخ عبد الماجد و شیخ عبد الکریم نام و دو دختر عقب ماندند و پسر دویم حضرت شیخ الٰه بخش پدر عالی قدر این فقیر بندگی شیخ محمد علی مذکور که احوالش
عنقریب مے آید انشاء الله تعالے و جد این فقیر حضرت شیخ الٰه بخش قدس سره را کمالات بسیار بود و این مختصر گنجایش شان ندارد و مے آرند که چندان
مثل داه و غلام خدمت او مے کردند و وے قدس سره چندان در اخفاء خود مے کوشید که تا مدت عمر یک فرد را هم مرید نگرفت اگر چه از روے حقیقت
همگی عالم حلقه ارادت وے بگوش جان داشت و آنحضرت بیست روز پیش از وفات خویش روز مرگ و وقت وفات خود را تعین فرموده بود و وے
گفت که در فلان ساعت رحلت من ازین جهان بآن جهان خواهد بود آخر همچنان شد که آن مے فرمود و وے قدس سره بعد وفاتش در حوالی روضه
حضرت شاه ابو الاعلی مدفون ساختند پس عاشقانه و غریبانه خفته است چنانکه در ... خود را مے داشت همچنان بعد از وفات نیز در ستر و گمنامی
گذرانید هیچکس را جانب خود راه نداده مگر کسے که دیده باطن وے بنور معرفت منور شده آنکس با دراک حقیقت او مے تواند برد تاریخ سنه وفات آنحضرت
تا الآن معلوم این احقر نشده که نوشته آید رحمة الله علیه اللهم صل علی محمد و آله و اصحابه اجمعین سه از رهگذر خاک سر کوے شما بود
هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد ذکر آن رونده قدم بقدم رسول آن بنظر عنایت حق منظور و مقبول آن در شیوه فقر و فنا یگانه روزگار آن در
زهد و ریاضت همتاے مشائخ کبار آن واقف اسرار خفی و جلی مخفی از چشم اغیار بندگی شیخ محمد علی قدس سره پدر بزرگوار این کاتب حروف
و پسر خورد حضرت قطب المشائخ شیخ الٰه بخش است خرقه فقر و ارادت از دست حضرت مرشدے مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره سفید و نے پوشیده
بود در زهد و ریاضت و تجرید و توکل قدمے راسخ داشت و حضرت مرشدی وے را از همه یاران خویش بهتر مے دانست در هر گاه که او را مے دید اراده
قیام براے تعظیمش مے کرد تا آنکه حضرت مرشدی را قوت برخاستن بخود بود براے تعظیم وے قیام مے نمود و پدر عالی قدر این فقیر نیز بر و تیره پدر
بزرگوار خویش در ستر احوال خود بسیار کوشش مے کرد و دایم الاحوال جمال ولایت خود را از نظر اغیار پوشیده میداشت و کمال معنوی او را هیچکس از اهل
جهان روزگار نشناخت اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری کنایت از دست و وے قدس سره نیز از اولیاء مستورین بود و چون پدر عالی
قدر آنحضرت قطب المشائخ شیخ الٰه بخش قدس سره وفات یافت وے برادر کلانش شیخ شرف الله خورد سال مانده بودند چنانکه وقت بلوغ و هشیاری
ایام حیات پدر خود را یاد نے داشتند اما از والده خویش پے پے رابعه حکایات وے شنیده واقف تمام احوال گشته بودند و چون هر دو برادر

تذکره شیخ محمد علی پدر مولف

در شفقت والده خود تربیت یافته بسن بلوغ و تمیز رسیدند پدر عالی قدر این فقیر علوم دینی را پیش استادان وقت بیاموخت بعد ازان والده آنحضرت
مرا در ابا کراه تمام در قصبه کرنال با دختر شیخ محمد اسحاق انصاری که جان بی بی نام داشت عقد مناکحت بست و کدخدا ساخت و شیخ محمد اسحاق جد
مادری این کاتب حروف از اولاد ابو ایوب انصاری رض بود که ناقهٔ رسول خدا صلعم بعد هجرت گردنش از مکه و رسیدن بمدینه بامر حق پیش درش نشسته و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را فرمان چنان بود که ناقه تو هر کجا در مدینه بنشیند آنجا مقام گیری پس چون ناقهٔ آنحضرت پیش در ابو ایوب بنشست آنحضرت
در خانه وی قرار گرفت الغرض پدر عالی قدر این کاتب حروف پیش از پیوستن بخدمت حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ سوندها قدس سره بریاضات و مجاهدات
و اذکار و اشغال که از کسی شنیده و یا در کتابی دیده بود با تصور صورت پدر بزرگوار خویش موافق حلیه وی که از مادر خود استماع نموده اشتغال می داشت
بعضی از امور باطن هم او را منکشوف میشدند مخفی نماند چنانکه تصور صورت مرشدی موصل بکمال است همچنان تصور صورت آبای و اجداد اگر آنها را دیده
باشد بکمال می رساند و تصور شخصی که سالک را با وی رابطه تعلق عشق مجازی بود نیز موصل بکمال است و بعضی از صوفیه می گویند محبت هر کسی که در دل طالب
بیشتر باشد تصور همان کس زودتر بمقصود می رساند و ظاهر است که هیچکس را چنانچه با آبائی و اجداد خویش رسوخ و استحکام محبت است با دیگر کسی نیست
پس از تصور صور ایشان از تصور دیگران زودتر واصل بمطلوب می گردند و دیدن آبای و اجداد نیز در خواب و یا در واقعه علامت ترقی سالک است
و لهذا سلسلهٔ آبائیه نسبتی که می باشد سلسلة الذهب می نامند و محققان می گویند که تصور عارف کامل و مکمل طالب را بمقصود حقیقی می رساند خواه آن
عارف از آبای و اجداد وی باشد خواه غیر ذلک و تصور ناقص اگرچه آبای و اجداد طالب باشد هیچ نفع نمی بخشد و نیز تصور شیخ حی که کامل و مکمل باشد
موصل سالک است بعرفان حقیقی و تصور مرده اگرچه قطب و غوث وقت خود بود نفعی نمی دهد و اصل در کشایش باطن تصور و محبت اوست و مرید را
بشیخ باطن بقدر ادب و اعتقاد وی است به شیخ خود باید دانست که حب شیخ و حب رسول و حب خدا مردم این زمانه مقدار حب ده وزن و پسر خود
ندارند فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول و فنا فی الله خود مشکل است می آرند چون مجنون در حب لیلی چون کشیدی از رگ مجنون خون برآمدی و مجنون انا
لیلی می گفت و مروی است از بعضی اصحاب کرام که مریدان حضرت علیه الصلوة والسلام بودند حب شیخ و حب رسول داشتند چه در آن وقت شیخ خود هم آنحضرت
بود بول و خون آنحضرت را در بی اختیاری می نوشیدند و آنحضرت هیچ نمی گفت و معلوم باد که صاحب فنا فی الشیخ گاهی خود را در خواب یا بیداری می
داند که پیر در من آمده بصورت من شده ارشاد میکند و صاحب فنا فی الرسول می داند که روح رسول در من آمده ارشاد میکند و صاحب فنا فی الله میداند
که حق تعالی در تعین من ظهور کرده کار می کند یعنی بحر در حباب جوش می زند منقول است که شخصی حب شیخ داشت یکی او را گفت که پیر تو فلان جای
نشسته شراب می خورد و با فلان زن زنا میکند و تبرید نمود مرید گفت سوای پیغمبر علیه السلام هیچکس از اولیا معصوم نیست کننده این گناه صابون استغفار
نیز دارد و من پیر دانسته مرید شده ام و پیغمبر دانسته مرید نشده ام هرگاه که اصحاب کرام با وجود آن کمال معصوم نبودند دیگری چگونه معصوم خواهد بود و غرض
از مرید شدن تحصیل معرفت الهی است نه تحصیل عصمت و دیگر گمان من آن است که شاید در خم نمک انداخته تا در حق او نبیند شده و یا زن نکاح مخفی
بسته باشد یا برای ملامت نزد وی نشسته علامت به نداشته باشد و صاحب حب شیخ بر عیب پیر نظر نمیکند چرا که معرفت خدا و رسول را بوسیله او یافته
است و صاحب فنا فی الشیخ خود در شیخ را در خود می بیند پس خود را چگونه بد خواهد گفت درین زمانه حب شیخ غنیمت است فنا فی الشیخ خود مشکل است
سبحان الله بزرگان سلف را چه محبت و اعتقاد بخدمت پیران خود بودی آرند که وزیری از فقها بلخ بجهد از سر انکار که بخدمت حضرت شمس الدین تبریزی پیر
مولانای جلال الدین محمد بلخی بود میداشت از مولوی روم سوال کرد که شراب حلال است یا حرام که پیر شما شمس تبریزی مینوشید وی قدس سره بحکایت جواب
ما شراب در دریا ریزی متغیر نشود و ازان وضو ساختن و خوردن جائز باشد اما جوی کوچک را قطره شراب نجس کند همچنان هر چه در نمکدان افتد

بهم تکمیل پیدا کنند وجواب صریح آن است مولانا شمس الدین را هم چیز مباح است که حکم دریا دارد ما چون توئیم را کر مانند جوئے حرام است و بستاری را از راست کرم
مرتبه فنا فی الشیخ را چنین تصور کنند الله تعالیٰ بے صورت است و در همه صورت ها جلوه گر است و در صورت مرشد باسم هادے جلوه گر شده تربیت لینند بے خو
کر بوهم غیریت گرفتار اند میکند و به نیابت جناب نبوی در وے ظهور کرده است و هر چه بوے گذرانند بدانند که بنده تحویلدار بخدا تعالیٰ میگذرانند خدا تعالیٰ دینند
تعین جلوه کرده دستگیر دو مقصود از خدمت رضامندی خدا تعالیٰ باشد المقصود چون پدر عالی قدر این کاتب حروف بخدمت حضرت مرشدی مخدومی بندگی شیخ
سوند ها قدس سره رسوم اراده و بیعت بجا آورده آنحضرت اوراد در ایام معدوده همه اذکار و اشغال باطنه از جنس جهر نفی اثبات و اثبات اسم ذات و خفی و شغل
و سه پایه تلقین فرموده بموجب فرموده حضرت مرشدی مخدومی این اذکار و اشغال را بکار می بست و در اتیان شان چندان مبالغه کرد که در شب و روز یک
لمحه آسوده خواب را نمی دانست که چه سان میشود و درین میان بعضے اربعینات نیز بر آورده و ملے ها بسیار داشت آخر الامر متوجه حضرت مرشدی بمرتبه کمال و تکمیل
رسیده خرقه خلافت یافت اما آن خرقه از غایت مهربانی بر فقیر ارزانی داشت و پدر بزرگوار این فقیر بمن میگفت که از زبان حضرت مرشدی بندگی شیخ سوند ها
قدس سره شنیده ام که مے فرمود حق تعالےٰ مرا چندان قوت باطن عطا نموده است که طالب صادق را در شش ماه بلکه در شش روز بلکه بیک نظر بحق رسانم دیگر
تربیت بتدریج خوب است که اَدْوَم و انفع است مر طالب را چنانکه منقول است در شهرے دو بزرگ کامل و مکمل روزگار سکونت میداشتند وقتے این دو
را با یکدیگر اتفاق ملاقات افتاد یکے مر دیگرے را پرسید شما در چند مدت طالب حق را بمقصود رسانید وے گفت در سه چهار سال بملکوت میرسانم آن بزرگ
سائل گفت من بیک نظر دهقانے از بازار آورده بملکوت برسانم آخر الامر آن بزرگ که بتدریج طالب را بملکوت مے رساند در دو سه سال طالبے صادق
بملکوت رسانیده پیش آن بزرگ که طالب را زود بمقصود و مطلوب میرساند برد و گفت که من این را در سه سال بملکوت رسانیده ام اکنون شما را بنمائید که چگونه بیک
نظر طالب را بحق میرسانید وے در حال بازاریرا از بازار طلبیده و بیک نظر بملکوت رسانید آن بزرگ که بتدریج سالک را واصل میساخت نگاهے جانب
آن بازاری که بیکنظر وصول حق یافته بود کرد در ساعت حالتش سلب گشت بعده آن بزرگ که زود سالک را بمقصد میرساند گفت اکنون شما بجانب
مریدیکه در سه سال او را بملکوت رسانیده ام نگاهے کنید چون وے بجانب مرید نظر کرد هیچ نه شد حالت او چنانکه بود همچنان بماند پس آن بزرگ که بتدریج بمرتبه
شهود حق مے رساند مر این بزرگ دیگر را گفت طالب را بتدریج بحق رسانیدن این فایده دارد که نعمت وے را هرگز زوال نمے شود و بزودی او را بحق رسانیدن
چندین ضرر دارد که این نعمت بیک نگاه زایل مے شود و هم پدر عالی قدر این فقیر بمن میگفت که توجه باطن حضرت مرشدی بندگی شیخ سوند ها قدس سره چنان
تاثیر داشت که باندک توجهش کار ظاهر و باطن خلق سر انجام مے یافت چنانکه وقتے صاحب سجاده حضرت گنجشکر شیخ اچها را که برادر خود را گشته بر مسند
سجادگی قرار یافته بود بادشاه وقت محمد اورنگ زیب بسبب فریاد کردن اهلخانه برادر وے از اجودهن عرف پاک پتن با طوق و زنجیر برائے قصاص گرفته
بحضور طلب داشت شیخ اچها خادمے را بخدمت مرشدی فرستاده امداد و توجه باطن درخواست نمود مرشدی در آن وقت در غلبه حال نشسته بود بآن خادم
فرمود که صاحب زاده را بگو که هیچ ترس بخاطر مدار صحیح و سلامت بخانه خود باز خواهی آمد آخر همچنان شد که اچها ملاقات محمد اورنگ زیب کرده خوش و خندان
بخیریت و خوبی بخانه خویش باز آمد و یک شتر و قدرے مبلغ بدست خادمی به طریق نیاز بخدمت حضرت مرشدی فرستاد و پدر عالیقدر این فقیر بمن میگفت که وقتے حضرت
مرشدی بندگی شیخ سوند ها قدس سره از موضع براس جانب قصبه بڑی روانه شد ما طعام پخته طیار کرده در راه بوے رسیدم و عرض نمودم که طعام موجود است در میان
راه بعضے از زراعت ما بود که نو کاشته بودند و هنوز از زمین سر بر نیاورده در انجا نشسته آن طعام را تناول فرمود و در حق آن کشت دعا کرد و گفت که حق تعالیٰ
درین کشت برکت کناد در آن فصل دران زراعت دو چند غله از فصول دیگر پیدا شد ببرکت دعاء آنحضرت و آمدیم بر سر سخن بباید دانست که پدر عالی قدر
این فقیر را اکثر مردمان موضع براس و نواحی وے ولی مادر زاد بلکه قطب وقت خویش میدانستند و بدعا و دیدار وے تبرک میجستند الحق بجا بود

مفسدان نواحی موضع سلور ضرری در زراعت او میکرد یا گاو وی یا گاو میشی از خانه وی بدزدی میبرد در حال سزای خود مییافت و او را دو چندان
ضرر لاحق میشد وقتی حاکمی هند در کشتکاری ازمال واجبی سرکار زیاده مقرر نموده در حال آنحاکم بقهر الهی مبتلا گشت و دهانش بیاماسید و زبانش بند شد
چون از غلبه مرض مضطر و بیقرار گشت بخدمت آنحضرت رسیده عجز و نیاز اظهار نمود وی قدس سره بروی رحم آمده تقصیرش عفو فرمود در ساعت تندرست
و صحیح گشت گویا که هیچ مرضی نداشت و اتفاقا پدر بزرگوار این فقیر بجاری بود که اگر میشنید گاوی یا گاو میشی خانه وی قدس سره یا دیگری زراعت
یا کاه که در ملک شخصی دیگر بود خورده باز گاهی تمام عمر شیر آن گاو میش نمی خورد و نیز پدر عالی قدر این فقیر اکثر اوقات در روز صایم و در شب قایم میبود
و اکل حلال و صدق مقال بر کمال داشت و در پیروی شریعت و طریقت بسیار مستقیم بوده و در درد عشق نظیری نداشت و هر که صورتش میدید بی اختیار
بر ولایت وی گواهی میداد و تلاوت قران مجید بسیار میکرد و از اهل دنیا استغنا و تنفر تمام داشت و او را بذل و ایثار و جود و سخا بیشمار بود و برای یتیمان و بیوگان
موضع براس از خانه وی شش ماهی مقرر بود که بعد شش ماه بانها میرسید و تمام عمر به شغل حق و استغراق باطن میگذرانید و در مرض موت مدت ششماه هیچ شغلی
و ورد وی از وی فوت نشده و سه روز پیش از وفات کفن خود تیار کنانید و چون او را بکشف باطن معلوم شده که پنج نماز از من بسبب غشی در آخر
ایام مرض موت فوت خواهند شد بنابران فدیه آن نماز در وقت هوشیاری خود ادا نمود و در وقت حدوث این مرض ششماه قبل از وفات خویش باین
فقیر گفته بود که من بعد از ششماه بسبب همین مرض ازین عالم فانی بسرای جاودانی خواهم شتافت و چون وقت وفات پدر عالی قدر این فقیر قریب رسید
سه بار لفظ الله الله الله باواز بلند گفته شب جمعه دو سه گهڑی شب مانده جان نازنین خویش بمشاهده دوست یافته با جانان همرنگ گشت و هم در موضع
براس متصل قبر شریف پدر عالی قدر خویش مدفن یافت پس مجردانه و عاشقانه خفته است وی قدس سره نیز مانند پدر خود در حیات و ممات جمال
ولایت خویش از دیده چشم اغیار مستور داشت و در حین حیات خود هیچ کسی را به بیعت و مریدی قبول نفرمود و نیز پدر عالی قدر من باختیار خود ازین عالم
نقل فرموده و در مرض موتش این فقیر عرض نموده بود که خدا تعالی شما را شفا بخشد با این فقیر فرمودند که خدا تعالی شما را دیرگاه سلامت دارد که شمع دودمان
هستید و ما را از شما کمال عزت است و آبروست و من بقیه عمر خود را نیز بشما دادم و من میروم پس در چند روز رحلت فرمود رحمة الله علیه و از وی
دو پسر و یک دختر عقب ماندند از پسر یکی این کاتب حروف که فقیر شیخ محمد اکرم است و دوم برادر خورد این فقیر که محمد عبد الله نام دارد و والده
و همشیره این فقیر عارفه وقت و رابعه روزگار خویش اند و شب و روز به عبادت و ریاضت و شغل باطن مشغول اند و ارادت والده و همشیره و برادر
خورد و جمیع اقربای و متعلقان قبیله جد پدری و مادری این فقیر با این ضعیف است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و اصحابه اجمعین. بیت. از رهگذر خاک
سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد . الهی ما را و مریدان و محبان ما را و جمیع امت را من المومنین والمومنات بحرمت این مقربان و پاکان و افراد
و اقطاب و ابدال و جمیع اولیاء درگاه خویش که صفحات این اوراق بذکرشان موشح و مزین ساخته شده در ظاهر از شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة
والتحیة و در باطن از حقیقت بهره مالامال دار یا کریم یا غفار یا ستار و از دعوی نفسانی وا رهان و به فنا هستی موهوم و بقای ذات اکبر المعلوم برسان و برحمت
خاص الاخص مشهود و مخصوص گردان و با کسی که نقل او ترا دیگری نساخت حضرت نبی محمد سید الکائنات ما همه را در محبت او و درین برگزیدگان بارگاه
خود زنده دار و در محبت ایشان بمیران و روز حشر در محبت اینان برانگیز و صلی علی محمد و آله و اصحابه اجمعین. بیت. یارب بکمالات شه
جیلانی کاندر کرم و فضل ندارد ثانی کن باطن من با آلوده مکن باغراض نفسانی +